

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اهل بیت علیهم السلام و علوم قرآن

مرتضی ترابی

فهرست مطالب

۹	اهل بیت علیهم السلام و پی ریزی علوم قرآن
۱۱	علم نحو
۱۶	اعراب و نقطه گذاری قرآن
۱۸	علوم قرآن
۱۹	علم قرائت
۳۱	تصنیف آیات قرآن
۴۵	علم تفسیر
۵۱	اهل بیت علیهم السلام و تفسیر قرآن کریم
۵۲	معنای تفسیر
۵۳	تفسیر در اصطلاح مفسران:
۵۷	فرق تفسیر با تأویل
۶۱	حجیت ظواهر قرآن:
۷۰	اصول و منابع تفسیر قرآن کریم
۷۲	حجیت تفسیر قرآن به قرآن
۷۵	حجیت سنت در تفسیر قرآن
۸۷	مرتبه تفسیر قرآن با سنت
۸۸	نقد این دیدگاه:
۹۲	بحثی در حجیت خبر واحد در تفسیر قرآن کریم
۹۴	حجیت اجماع و عقل در تفسیر
۹۵	مقدمات تفسیر
۹۶	مقدمات عمومی فهم قرآن

- مقدمات اختصاصی فهم قرآن کریم ----- ۹۸
- ۲- علم اسباب نزول ----- ۹۸
- ۳- علم به محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ ----- ۹۹
- ویژه گی های مفسر قرآن ----- ۱۰۱
- نفی تفسیر به رأی ----- ۱۰۸
- روشهای تفسیری اهل بیت علیهم السلام ----- ۱۲۹**
- الف: تفسیر آیات قرآن با توجه به لغت و قواعد زبان عربی ----- ۱۳۱**
- ۱- تعیین معنای واژگان در آیات ----- ۱۳۱
- ۲- تفسیر با استناد به دقتهای ادبی و شیوه های بیانی ----- ۱۳۳
- ۳: تفسیر از راه بیان وجوه کاربرد يك مفهوم در قرآن کریم ----- ۱۳۷
- ۴- تفسیر از طریق توسعه در مفاهیم ----- ۱۵۳
- ب: تفسیر از راه بیان مصادیق و نمونه ها ----- ۱۵۷**
- ۱- بیان مصادیق کلی و قابل تعمیم ----- ۱۵۹
- ۲- بیان مصادیق جزئی و غیر قابل تعمیم ----- ۱۷۲
- ۱- ذکر مصداق کامل برای مفهوم آیه: ----- ۱۷۲
- ۲- بیان اختصاص آیه به مصداق خاص: ----- ۱۷۵
- ج: تفسیر قرآن به قرآن ----- ۱۸۶**
- ۱: ارجاع متشابهات به محکمت ----- ۱۸۸
- ۲- تبیین آیات مجمل به وسیله آیات دیگر ----- ۲۱۰
- ۳- ارجاع مطلقات به مقیدات قرآنی ----- ۲۱۷
- ۴- جداسازی آیات ناسخ و منسوخ ----- ۲۱۹
- ۵- استفاده از دلالت اشاره ----- ۲۲۳
- بررسی روایات نهی از ضرب القرآن بالقرآن؟ ----- ۲۲۵**
- د: تفسیر با تسمك احادیث پیامبر (صلی الله علیه و آله) ----- ۲۲۸**
- ه: ارائه توضیح در رابطه با معانی آیات ----- ۲۳۸**
- ۱- توضیح آیات غیر مربوط به احکام ----- ۲۳۸
- ۲- بیان آیات مربوط به احکام ----- ۲۴۵
- و: تفسیر از طریق تأویل آیات و بیان معانی باطنی آنها ----- ۲۵۳**
- ز: تفسیر قرآن به كمك تاریخ ----- ۲۶۳**

- ز: تفسیر از راه تمثیل----- ۲۷۰
- ح: تفسیر از طریق بیان شان نزول----- ۲۷۳
- ۱- شناخت رجال و شخصیتهایی که آیه ای در باره آنها نازل شده است:----- ۲۷۵
- ۲- شناخت اعجاز قرآن کریم----- ۲۸۴
- ۳- وقوف بر مدلول صحیح آیات و رفع ابهام از چهره مفاهیم ظاهری آنها - ۲۸۴
- ملاک عموم لفظ، نه خصوص سبب----- ۲۹۳
- جعل و تحریف در روایات اسباب نزول----- ۲۹۷
- میراث مکتب تفسیری اهل بیت علیهم السلام----- ۲۹۹
- اهل بیت علیهم السلام و نزول و جمع قرآن کریم----- ۳۰۳**
- کیفیت نزول قرآن کریم----- ۳۰۴
- کیفیت جمع و تدوین قرآن کریم----- ۳۱۱
- مصونیت قرآن از تحریف----- ۳۲۳**
- دیدگاه علمای تشیع در باره مصونیت قرآن از تحریف----- ۳۴۴
- شبهاتی راجع به تحریف و پاسخ آنها----- ۳۵۰
- مصحف علی (علیه السلام)----- ۳۶۶
- خصوصیات مصحف علی علیه السلام----- ۳۷۰
- مصحف علی علیه السلام و شبهه تحریف----- ۳۸۰
- مصحف فاطمه علیها السلام یک منبع حدیثی----- ۳۸۲
- اعجاز قرآن کریم----- ۳۹۲**
- حکمت تنوع معجزات پیامبران----- ۴۰۸
- معجزات حضرت محمد صلی الله علیه وآله----- ۴۱۸
- قرآن کریم بزرگترین معجزه حضرت محمد صلی الله علیه وآله----- ۴۱۹
- وجوه اعجاز قرآن----- ۴۲۴
- مهمترین جنبه اعجاز قرآن کریم----- ۴۲۹
- وجوه اعجاز قرآن کریم در احادیث----- ۴۴۲

فصل اول

اهل بیت علیہم السلام و پی ریزی علوم قرآن

مطالعه تاریخ علوم قرآن کریم ما را به این حقیقت رهنمون می‌سازد که پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام، در پی ریزی و جهت دهی به علوم قرآن کریم نقش اصلی را داشتند. البته این به معنای دخالت مستقیم اهل بیت علیهم السلام در مشخص نمودن جوانب و ابعاد مختلف این علوم نمی باشد. بلکه مقصود پی ریزی اصول، مشخص نمودن چهارچوب اصلی و کمک به تربیت دانشمندان در زمینه تفسیر و علوم قرآن می باشد. به تعبیر دیگر اهل بیت علیهم السلام عهده دار صیانت و تبیین قرآن مجید بودند، و هر آنچه که در این جهت لازم بود، هم در بعد تأسیس علوم مربوطه و هم در بعد دفاع در برابر شبهات انجام می دادند، و پی ریزی علوم قرآن و حتی علوم دیگری که برای محافظت از قرآن مجید لازم بود نیز در این چهارچوب توسط ایشان انجام پذیرفته است.

نقش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام در زمینه طراحی علوم قرآنی را می توان به نقش مهندس و معماری تشبیه نمود که اصل طرح را مشخص می نمایند و محاسبه جزئیات و اجرا را در اختیار مهندسان و بناهای دیگر قرار می دهند.

شایان توجه است که نقش ائمه علیهم السلام درباره شناخت قرآن و علوم قرآن در دو زمینه قابل بررسی است:

۱- آنچه که مربوط به طبیعت زبان است و عمومیت دارد، مثل قواعد نحو و صرف، معانی و بیان و همچنین برخی از قواعدی که در علم اصول فقه مورد بررسی قرار می گیرد، مثل عام و خاص، مطلق و مقید، مجمل و مبین و ... این موارد مخصوص بیان قرآنی نبوده و هر نوشته و حتی بیان شفاهی را شامل می شود. قرآن نیز مثل هر کتاب دیگر، به دلیل استفاده اش از "زبان مردم" این عناصر زبانی را در خود دارد.

۲- آنچه مخصوص قرآن است و به سبک ویژه قرآنی نظر دارد، مانند محکامات و متشابهات، ناسخ و منسوخ، ظهر و بطن، وجوه و نظائر، مکی و مدنی، حروف مقطعه، تأویل، شان نزول و ...

این‌گونه مباحث ویژه سبک قرآنی است، عمدتاً تحت عنوان علوم قرآنی مورد بحث قرار می‌گیرد. یکی از علوم جزء دسته اول که برای جلوگیری از راهیابی خطا در قرآن کریم توسط اهل بیت علیهم السلام پایه گذاری شده است علم نحو است.

علم نحو

راویان و اهل علم معتقدند که: واضع و بانی علم نحو و اصول این دانش شریف، علی بن ابی‌طالب علیه السلام است. آن حضرت برای جلوگیری از خطا در قرائت قرآن مجید اصول این علم را به ابوالاسود دثلی ظالم بن عمرو، یکی از بزرگان تابعین القا نمود و او با راهنماییها و ارشادهای علی علیه‌السلام بر این دانش افزود.^۱

^۱ متقی در کنز العمال آورده است که:

عن أبي الاسود الدؤلي قال: دخلت على علي بن أبي طالب فرأيتَه مطرقاً متفكراً فقلت فيم تفكر يا أمير المؤمنين؟ قال: «إني سمعت ببلدكم هذا لحنا فأردت أن اصنع كتاباً في أصول العربية»، فقلت: إذا فعلت هذا أحييتنا وبقيت فينا هذه اللغة، ثم أتيتَه بعد ثلاث فألقى إلي صحيفة فيها: «بسم الله الرحمن الرحيم الكلام كله اسم وفعل وحرف، فالاسم ما أنبأ عن المسمى، والفعل ما أنبأ عن حركة المسمى، والحرف ما أنبأ عن معنى ليس باسم ولا فعل، ثم قال لي: تتبعه وزد فيه ما وقع لك واعلم يا أبا الاسود أن الاشياء ثلاثة ظاهر ومضمرة وشئ ليس بظاهر ولا مضمرة، وإنما يتفاضل العلماء في معرفة ما ليس بظاهر ولا مضمرة»
قال أبو الاسود: فجمعت عنه أشياء وعرضتها عليه فكان من ذلك حروف النصب فنكرت منها «إن وأن ولبت ولعل وكان»، ولم أذكر، لكن فقال لي: لم تركتها؟ فقلت لم أحسبها منها فقال: بلى هي منها فزاد لي فيها. ر.ك. كنز العمال، المتقي الهندي: ج ۱۰، ص ۲۸۳

این انباری در ابتدای اثر خود نزهة الالباء این روایت را اندکی تفاوت، چنین آورده است: واضع اول این دانش (نحو) علی بن ابیطالب علیه‌السلام است و ابوالاسود این دانش را از محضر وی کسب کرده، و علت نامگذاری آن به نحو مطابق آنچه که ابوالاسود روایت می‌کند چنین است که روزی ابوالاسود به حضور امام رسید و متوجه مکتوبی در دست وی شده و می‌پرسد که این چیست؟ امام در پاسخ می‌گوید: من در زمینه کلام عرب تأمل نموده و متوجه شدم که در اثر همنشینی با حمراء، یعنی عجمها به فساد و خطا کشیده شده؛ لذا بر آن شدم که قوانینی وضع نمایم که مردم بتوانند برای درست‌سخن گفتن بدان مراجعه کرده و از آن به عنوان يك مرجع قابل اعتماد استفاده کنند، سپس آن مکتوب را به من داد که در آن چنین نگاشته شده بود: «کلام بطور کلی به سه دسته: اسم و فعل و حرف تقسیم می‌گردد؛ اسم آن است که از مسمای خود خبر دهد، و فعل آن است که از حرکت مسمی خبر دهد، و حرف آن است که افاده معنی غیر از معنای اسم و فعل کند». و به من گفت که: مانند این روش قوانینی را تدوین نمایم و اضافه فرمود که: «بدان که اسم به سه دسته تقسیم می‌گردد: مضمرة، اسم ظاهر، و اسمی که نه ظاهر است و نه مضمرة» که البته منظور ایشان از اسمی که نه ظاهر باشد و نه مضمرة اسم مبهم می‌باشد.

عبدالله بن مسلم بن قتیبه دینوری در کتاب الشعر والشعراء می‌گوید: "ابوالاسود ظالم بن عمرو را باید در ردیف نحویون آورد زیرا که وی اولین کسی است بعد از امام علی علیه‌السلام، در زمینه دانش نحو کتاب نگاشته".^۲

و ابن حجر در الاصابه می‌نویسد: "ابوعلی قالی از زبان ابواسحاق زجاج و او از ابوالعباس میرد نقل کرده که: واضع اول دانش نحو و همچنین اولین کسی که اقدام به نقطه‌گذاری قرآن نموده ابوالاسود دلی است، و وقتی از ابوالاسود سؤال شد که راهنمای وی در این امر چه کسی بوده؟ پاسخ داده که این امر را از علی بن ابیطالب علیه‌السلام فرا گرفته‌ام".^۳

ابوالاسود می‌گوید: بعد از آن من باب عطف و صفت را وضع کردم و بعد از آن باب تعجب و استفهام را، تا این که به باب حروف مشبیهة بالفعل (ان واخواتها) رسیدم، اما در ردیف این حروف «لکن» را ذکر ننمودم و وقتی آن را به حضرت علیه‌السلام عرضه نمودم ایشان امر فرمودند که لکن را نیز در ردیف آنها قرار دهم و این چنین بود که هر گاه بابی از ابواب نحو را تدوین می‌نمودم آن را به ایشان عرضه می‌کردم، تا این کار کامل و عاری از نقص گردید، آن گاه حضرت فرمودند «ما احسن النحو الذی قد نحوت؛ یعنی چه نیکو روشی است روشی که تو در پیش گرفتی» و بدین‌سان این دانش به اسم «نحو» نامگذاری شد. ربک نزهة الالباء، اثر ابن انباری، ص ۳۴. بحار الانوار: ج ۱۴، ص ۱۴۲، الطرائف، سید بن طاوس، ص ۵۱۸. البهجة المرضیه، ص ۵، چاپ المکتبه العلمیه، و الاعلام لزرکلی زیر عنوان: ابو الاسود الدونلی

^۲ ابن قتیبه، الشعر والشعراء: ص ۸۶.

^۳ ابن حجر عسقلانی، الاصابه فی تمییز الصحابه: ج ۲، ص ۴۰۵.

ابن ندیم نیز در الفهرست از قول محمد بن اسحاق آورده که: دانش نحو از ابوالأسود گرفته شده و او نیز آن را از علی بن ابیطالب علیه السلام فرا گرفته است.

ابن ابی‌الحدید معتزلی در ابتدای اثر معروف خود "شرح نهج البلاغه" آورده است که: "از جمله دانشها دانش نحو است و تمامی مردم می‌دانند که حضرت علی علیه‌السلام اولین کسی است که این علم را پی‌ریزی نمود و جوامع و اصول آن را به ابوالاسود القا نمود، از جمله این که: کلام بر سه قسم است اسم: فعل و حرف، و از جمله تقسیم کلمه به: معرفه و نکره و تقسیم وجوه اعرابی به: رفع و نصب و جزم و جراست، و این خود از زمره معجزات است که به يك انسان هدیه می‌گردد زیرا نیروی استدلال بشر نمی‌تواند بدین پایه از استنباط دست‌یابد".^۴

ابن خلکان در تاریخ خود در ترجمه شخصیت ابو الاسود دوئلی چنین می‌گوید:
«أبو الأسود ظالم بن عمر بن سفیان الدؤلی کان من سادات التابعین وأعیانهم، صحب علی بن أبی طالب وشهد معه صفین وهو بصري و کان من أكمل الرجال رأیا وهو أول من وضع النحو، فقیل: ان علی بن أبی طالب وضع له الکلام ثلاثة أضرب: اسم وفعل وحرف ثم دفعه إليه

^۴ ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه: ج ۱، ص ۲۰۴.

وقال: تمم علی هذا إلى ان قال: وسمى النحو نحو لان أبا الاسود استأذن علي بن أبي طالب ان يضع نحو ما وضع؛^۵

ابوالاسود ظالم بن عمر بن سفیان دوتلی از شخصیت های بزرگ تابعان است او از یاران حضرت علی علیه السلام بود و در کنار او در صفین حاضر گشت، او از اهل بصره و از نظر فکری از کاملترین مردم بود، او نخستین کسی است که علم نحو را پایه گذاری کرد؛ گفته شده است که امام علی علیه السلام کلام را برای او سه قسمت کرد: اسم، فعل و حرف، آنگاه آن را به او داد و گفت بر همین روال کامل کن. ابن خلکان در ادامه می گوید: به علم نحو، نحو گفتند چون ابوالاسود از امام اجازه گرفت تا مانند آنچه را که امام پایه گذاری کرد او نیز پایه گذاری کند».

حتی این دانش را بدان جهت نحو نامیده اند که امام علی علیه السلام هنگام القای اصول آن بر ابو الاسود به وی گفت: «انح هذا النحو واضف اليه ما وقع اليك». یا به روایت ابن انباری هنگامی که ابوالاسود اصول اولیه را جمع آوری نمود و خدمت آن حضرت عرضه کرد حضرت به وی فرمود: "نعم ما نحوت او ما احسن هذا النحو الذی نحوت". و نقل ابو جعفر رستم طبری چنین است: «انما سُمِّي النحو نحو لان ابوالاسود الدتلی قال

^۵ تاریخ ابن خلکان ج ۱ ص ۲۶۱، ذیل عنوان: أبو الاسود ظالم بن عمرو الدتلی .

لعلي عليه السلام و قد القى اليه شيئاً من النحو قال ابو الاسود فاستاذنته ان اصنع نحو ما صنع فسمى ذلك نحواً»^۶.

این اقدام حضرت علی علیه السلام برای جلوگیری از راه یابی خطا به قرائت قرآن بوده است. و این نکته ای است که شناخت شخصیت امام علی علیه السلام و شاگردش ابو الاسود دلیلی ما را بیشتر به آن رهنمون می سازد و در کتب تاریخ و حدیث نیز به آن اشاره شده است. متقی هندی در بیان پایه گذاری علم نحو توسط علی علیه السلام این حادثه تاریخی را نقل می نماید:

صعصعة بن صوحان: جاء أعرابي إلى علي ابن أبي طالب فقال: يا أمير المؤمنين! كيف تقرأ هذا الحرف " لا يأكله إلا الخاطون " كل والله يخطو؟ فتبسم علي وقال: (لا يأكله إلا الخاطون) قال: صدقت يا أمير المؤمنين ما كان ليسلم عبده، ثم التفت علي إلى أبي الأسود الدؤلي فقال: «إن الأعاجم قد دخلت في الدين كافة، فضع للناس شيئاً يستدلون به على صلاح ألسنتهم، فرسم له الرفع والنصب والخفض»^۷

صعصعه گوید: مرد اعرابی نزد امیر المؤمنین علیه السلام آمد و گفت: ای امیر المؤمنین! این حرف را (آیه را) چگونه قرائت می کنی "لایا کله الا الخاطون." ^۸ امام علی علیه السلام تبسم کرد و فرمود: (آیه این گونه است:) (لایا کله الا الخاطون)^۹

^۶ ابن ندیم، الفهرست، ج ۱ ص ۱۰۵.

^۷ متقی، کنز العمال ج ۱۰ ص ۲۸۴

^۸ «الخطون» از ریشه «خطو» به معنی گام برداشتن است

^۹ «الخطون» از ریشه «خطاً» به معنی خلاف کردن است.

اعرابی گفت: ای امیر المؤمنین! راست گفتی. آنگاه امام رو به ابوالاسود دوئلی کرد و فرمود: «عجم ها به دین در آمده اند، بنابراین برای مردم چیزی پایه گذاری کن که زبانشان را درست کند»، آنگاه رفع و نصب و جر را حضرت وضع کرد. باید توجه داشت که امیر المؤمنین علی علیه السلام با پایه گذاری علم نحو به ابتکار بزرگ دست زدند و این در دورانی بود که ایشان عهده دار امر خلافت بوده و با مسائل و مشکلات جامعه اسلامی و جنگها و اختلافات گوناگون روبرو بودند. در حالی که چنین ابتکار عظیمی - حتی برای کسانی که از هر مسئولیت اجتماعی طاقت فرسا فارغ هستند و به کار تحقیق و تحصیل علوم می پردازند کمتر اتفاق می افتد و این دلیلی روشن بر جامعیت بی نظیر شخصیت علی علیه السلام می باشد.

علامه طباطبائی با اشاره به این حقیقت فرموده اند:

علی علیه السلام در دوران خلافت، با این که به شدت در کار اصلاح مفاسدی بود که در جامعه اسلامی پدید آمده بود - مانند اختلافهای داخلی مسلمانان و جنگهای پیاپی - باز هم از برخی اقدامهای اساسی در قلمرو فهم قرآن و کلام وحی کوتاه نیامد و با وضع علم نحو و دستور ثبت کلیات آن توسط ابوالاسود دوئلی، بنیان شایسته‌ای را پی ریزی کرد.^{۱۰}

اعراب و نقطه گذاری قرآن

تاسیس قواعدی برای نقطه گذاری و اعراب قرآن کریم یکی از خدمات مهم قرآنی است که توسط علی علیه السلام برای جلوگیری از به وجود آمدن اختلاف در قرائت پایه گذاری گردید و بعداً در زبان عربی استفاده عامی یافت. این قواعد با راهنمایی و

۱۰ □ - علامه طباطبائی، المیزان: ج ۵، ص ۲۷۷.

دستور حضرت علی علیه السلام توسط شاگرد آن حضرت ابو
الأسود دوئلی پی ریزی شده است.

"ان اول من نقط القرآن و وضع العربية ابوالاسود الدئلی من تلقین

امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه." ۱۱

اولین کسی که قرآن را نقطه گذاری کرد و علم عربیت را پایه
گذاری کرد ابوالاسود دوئلی است که با تعلیم امیرا لمؤمنین علی
علیه السلام این کار را انجام داده است.
زرکلی در این زمینه می گوید:

«ظالم بن عمرو بن سفیان بن جندل الدولی الکنانی: واضع علم
النحو، کان معدوداً من الفقهاء والاعیان و الامراء والشعراء، والفرسان
و الحاضری الجواب من التابعین، رسم له علی بن أبی طالب شیئا من
اصول النحو فکتب فيه أبو الاسود، وأخذ عنه جماعة...وکان فد شهد
معه(صفین) وهو - فی اکثر الأقوال - أول من نقط المصحف، مات
بالبصرة؛ ۱۲

ابوالأسود ظالم بن عمرو دوئلی پایه گذار علم نحو و از
معدود فقها و بزرگان و شاعران و حاضر جوابان تابعین است
که امیر المؤمنین علی علیه السلام بخشی از اصول نحو را برای
وی ترسیم کرد و ابوالاسود نیز پیرامون آن نوشت و گروهی
از وی فرا گرفتند و او با آن حضرت در صفین به شهادت
رسید و ابوالاسود نخستین کسی است که قرآن را نقطه گذاری
کرد و در سال وفات کرد.»

۱۱- قلقشندی، صبیح الاعشی، ۱۰۱/۳.

۱۲ زرکلی، الاعلام، ج ۳، ص ۲۳۲.

عبارت متقی هندی در کنز العمال - که قبلا نقل گردید - نیز گویای اهتمام حضرت علی علیه السلام به شرائط متغیر و پیشرفته و لزوم چاره اندیشی برای حفظ قرآن در موقعیتهای مختلف است. اینها نمونه هایی از علوم وفنونی است که توسط اهل بیت علیهم السلام برای خدمت به قرآن تأسیس شده است و بعدا در غیر قرآن نیز مورد استفاده قرار گرفته است؛ چرا که مخصوص بیان قرآنی نبوده و مربوط به طبیعت زبان عربی است.

اما نقش اهل بیت علیهم السلام در علمی که مخصوص قرآن است و به سبک ویژه قرآنی نظر دارد با بررسی سهم ایشان و شاگردان مکتب ایشان در علوم قرآن و علم تفسیر روشن می گردد:

علوم قرآن

علوم قرآن به دانشهایی گفته می شود که هر مفسری قبل از اقدام به تفسیر قرآن باید آنها را بداند، مانند فضیلت و اعجاز قرآن، تاریخ قرآن، ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه، اسباب نزول و قرانتهای مختلف و مباحثی از این قبیل.

در گذشته به بخشهایی از معارف پربار اهل بیت علیهم السلام در برخی از موضوعات فوق - مانند فضائل و اعجاز قرآن و افقهای نوی که برای اندیشمندان در زمینه های یاد شده باز نموده اند - اشاره نمودیم. اکنون نیز به نقش اهل بیت علیهم السلام در بخشهای دیگری از علوم قرآن می پردازیم.

علم قرانت

یکی از علوم قرآنی که توسط اهل بیت علیهم السلام پی ریزی شده است، علم قرانت است. با مطالعه روایات فراوان و بررسی منابع مربوط به قرآن و علوم قرآنی این حقیقت بدون هیچ ابهامی نمایان است که علی علیه السلام، در امر قرانت قرآن کریم از مهارت و آگاهی فزون تری نسبت به همه قاریان بهره مند بوده است: مرحوم شیخ مفید، حدیثی را یاد می کند که مقام شامخ امیرالمؤمنین را از زبان رسول خدا صلی الله علیه و اله در همه ی شؤون، برتر از دیگران معرفی کرده و آن حضرت را یک فرد بی همتا و برتر می شناساند:

شهر بن حوشب گوید از ابی امامه باهلی شنیدم که می گفت: «و الله لا یمنعنی مکان معاویه ان اقول الحق فی علی علیه السلام،

سمعت رسول الله صل الله علیه و اله یقول.. "علی افضلکم و فی الدین افقهم، و بسنتی ابصرکم، و لکتاب الله اقرؤکم. اللهم انی احب علیا فاحبه، اللهم انی احب علیا فاحبه."۱۳

سوگند به خداوند، موقعیت و مقام سیاسی معاویه مرا از گفتن حق درباره ی علی (علیه السلام) باز نمی دارد از رسول خدا صلی الله علیه و اله شنیدم که می فرمود: "علی برترین شما است، و در دین با بینش ترین شما است، و بیناترین شما به سنت من است و برای کتاب خدا (یعنی قرآن) آگاه ترین، و کارآمدترین شما در قرانت آن است [آن گاه دو بار گفت]: بار

۱۳ شیخ مفید، الامالی: ص ۹۰.

خدایا من علی را دوست می دارم پس تو علی را دوست
بدار. ۱۴

و ابن مسعود گوید:

«ما رایب احدا اقرء من علی بن ابی طالب (علیه السلام)؛»^{۱۵}

از حضرت علی علیه السلام در قرائت قرآن کارآمدتر ندیدم». امیرالمؤمنین علی علیه السلام بر اخذ مستقیم قرائت تمام آیات از پیامبر صلی الله علیه و آله تأکید فرموده است و درباره‌ی مصحفی که خود آن را جمع آوری کرده می فرماید:

«...و لیست منه آیه الا و قد اقرأنیها رسول الله صلی الله علیه و

اله و علمنی تأویلها؛»^{۱۶}

"هیچ آیه‌ای از این قرآنی که فراهم آوردم وجود ندارد مگر

آنکه تحقیقا رسول خدا صلی الله علیه و اله قرائت، تأویل و

تفسیر آنرا به من تعلیم داد.»

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نیز علی علیه السلام را به عنوان مرجع در امر قرائت معرفی می نمودند. و هرگونه اعتراض بر نظر ایشان را روا نمی دانستند. در این رابطه ابن مسعود نقل نموده است که:

^{۱۴} هر چند در پاره‌ای از مصادر آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه و اله، ابی بن کعب را آگاه‌تر از دیگران در قرائت قرآن معرفی کرده است، اما با توجه به شواهد و قرائنی که در اختیار داریم و بیان های متعدد که از پیامبر ص در باره دانش علی علیه السلام نقل شده حدیث یاد شده باید به برتری نسبی ابی بن کعب بر دیگر صحابه - غیر از علی علیه السلام - در امر قرائت حمل شود. و گر نه امیر المومنین علی علیه السلام نه تنها در امر قرائت قرآن کریم، بلکه در همهی مباحث و علوم قرآن در راس همهی صحابه و جایگاه شامخی دارد که هیچ کس را توان بر فرازیدن بر چنین جایگاه و پایگاه والا نیست.

^{۱۵} علامه مجلسی، بحار الانوار: ج ۸۹، ص ۵۳
^{۱۶} - علامه مجلسی، بحار الانوار: ج ۸۹، ص ۴۰ و کتاب سلیم: ص ۷۲ و الاحتجاج: ص ۵۲.

«تَمَارِينَا فِي سُورَةِ مِنَ الْقُرْآنِ، فَقَلْنَا: خَمْسٌ وَثَلَاثُونَ، أَوْسَتْ وَثَلَاثُونَ آيَةً، قَالَ: فَانْطَلَقْنَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فَوَجَدْنَا عَلِيًّا يِنَاجِيهِ، قَالَ: فَقَلْنَا: إِنَّا اخْتَلَفْنَا فِي الْقِرَاءَةِ، قَالَ: فَاحْمَرَّ وَجْهَ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)، وَقَالَ: " إِنَّمَا هَلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ بِاخْتِلَافِهِمْ بَيْنَهُمْ " قَالَ: ثُمَّ أُسْرُ إِلَى عَلِيٍّ شَيْئًا، فَقَالَ لَنَا عَلِيٌّ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَقْرُؤُوا كَمَا عَلَّمْتُمْ؛»^{۱۷}

در مورد سوره ای از قرآن بحث کردیم و گفتیم ۳۵ یا ۳۶ آیه است، آنگاه به محضر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) رفتیم، دیدیم با علی (علیه السلام) گفتگو می کند، گفتیم در مورد قرائت اختلاف کرده ایم، صورت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) قرمز شد و فرمود: کسانی که پیش از شما بودند با به وجود آمدن اختلاف در میان آن ها هلاک شدند و با رمز چیزی به علی (علیه السلام) گفت: علی (علیه السلام) به ما فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می فرماید: آنگونه که آموخته اید، قرائت کنید».

بر این اساس است که اکثر و بلکه تمام قرائت های متداول میان مسلمانان شرق و غرب، قرائتی است که روایات آنها، به آن حضرت منتهی می شود. و به عبارت دیگر می توان گفت: دنیای اسلام، قرآنی را از دیر باز پذیرا شده است که باید آن را قرائت امیرالمؤمنین علی علیه اسلام بر شمرد.

برای توضیح این مطلب ناگزیریم تا مختصری به معرفی قراء سبعة که مرجع در امر قرائت در میان مسلمانان شناخته شده هستند پردازیم تا کیفیت استفاده ایشان از قرائت علی علیه السلام معلوم گردد.

قراء سبعة عبارتند:

^{۱۷} سند حدیث: حدثنا سعيد بن يحيى بن سعيد الأموي، قال: حدثنا أبي قال: حدثنا الأعمش . وحدثني أحمد بن منيع قال: حدثنا يحيى بن سعيد الأموي عن الأعمش عن عاصم عن زر بن حبیش، قال: قال عبد الله بن مسعود: ابن جرير الطبري، جامع البيان: ج ۱، ص ۲۶. این حدیث با مختصر تفاوتی در مسند امام احمد بن حنبل: ج ۱، ص ۱۰۵ و کنز العمال، متقی الهندی: ج ۲، ص ۳۳۹ نیز نقل شده است.

- ۱- عبدالله بن عامر الدمشقی (وفات: ۱۱۸)
- ۲- عبدالله بن کثیر المکی (وفات: ۱۲۰)
- ۳- عاصم بن ابی النجود بهدله الکوفی (وفات: ۱۲۷ یا ۱۲۸)
- ۴- ابو عمرو البصری (وفات ۱۵۴)
- ۵- حمزه الکوفی (وفات: ۱۵۶)
- ۶- نافع المدنی (وفات: ۱۶۹)
- ۷- الکسائی الکوفی (وفات: ۱۸۹).

در حال حاضر قرائت مورد اعتماد در میان اکثر مسلمانان خصوصا کشورهای عراق، سوریه، مصر، عربستان سعودی، ایران، ترکیه، افغانستان، هند و پاکستان، قرائت عاصم به روایت حفص بن سلیمان است. و این برای مزیت آن از دیگر قرائتهاست. به همین جهت گفته شده است که فصیح ترین قرئتها، قرائت عاصم است. زیرا قرائت اصل و اساس را ارائه کرده است.^{۱۸}

روشن است که این قرائت به دو طریق مستند به علی علیه السلام است. چون عاصم عمدتا قرائت خود را از دو استاد اخذ نموده است یکی ابو عبدالرحمن السلمی و دیگری زر بن حبیش. و هر دوی اینها در قرائت شاگرد امیرالمؤمنین علی علیه السلام بوده اند. بنابراین این عاصم با یک واسطه راوی قرائت علی علیه السلام است.

از ابو عبد الرحمن السلمی نقل شده است که می‌گفت:

"سراسر قرآن را بر علی بن ابی طالب قرائت کردم."^{۱۹}

و همچنین در بحار الانوار از زر بن حبیش روایت شده که

زر بن حبیش می‌گفت:

«قرات القرآن من اوله الى آخره فی المسجد الجامع بالكوفه علی

امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام.^{۲۰}

^{۱۸} شیخ عباس قمی، سفینه البحار: ج ۲، ص ۲۰۲.

^{۱۹} این شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب: ج ۱، ص ۳۲۱، در بحار الانوار نیز از السلمی چنین نقل شده است: عن أبي عبد الرحمن السلمی قال: «ما رأيت احدا اقرء من علی بن ابی طالب علیه السلام للقرآن». علامه مجلسی، بحار الانوار: ج ۹، ص ۱۱۱.

قرآن را از آغاز تا پایانش در مسجد جامع کوفه بر امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) قرائت کردم.»

بنا بر این عاصم علاوه بر اخذ قرائت از طریق ابی عبد الرحمن السلمی، از علی علیه السلام - که در کتب قرائت و تفسیر به آن تصریح شده است - از طریق زر بن حبیش نیز قرائت را از علی علیه السلام اخذ نموده است؛ چرا که خود زر بر اخذ قرائت قرآن از علی (علیه السلام) تصریح نموده است پس روشن می شود که وی در کنار اخذ قرائت از ابن مسعود چنانچه مشهور است، از علی (علیه السلام) نیز قرائت را فرا گرفته است.^{۲۱}

نکته قابل تذکر این است که: قرائت متداول در جهان اسلام، قرائت عاصم به روایت حفص است و این قرائت به تصریح خود عاصم ماخوذ از علی علیه السلام است؛ چراکه حفص می گوید:

«قال لی عاصم: ما کان من القرائه التي اقراتک بها فهی القرائه التي قرأت بها علی ابی عبد الرحمن السلمی عن علی، وما کان من

^{۲۰} مصباح الأنوار، عن الحسين بن أحمد عن الحسين بن محمد بن عبد الوهاب عن الحسن بن أحمد المقرئ عن علي بن أحمد المقرئ الحمامي عن زيد بن علي بن أبي هلال عن محمد بن محمد بن عقبة عن جعفر بن محمد العنبري عن زكريا بن أبي صمصامة عن حسين الجعفي عن زائدة عن عاصم عن زر بن حبیش ... علامه مجلسی، بحار الأنوار ج ۸۹ ص ۲۰۶.

^{۲۱} مگر این که مقصود این باشد که زر بن حبیش در مقام تعلیم به عاصم فقط به آنچه که از طریق ابن مسعود اخذ نموده نظر داشته است که این احتمال بعید است.

القراءة التي اقرتها ابا بكر بن عياش فهي القراءة التي كنت اعرضها
على زر بن حبيش عن ابن مسعود؛^{۲۲}

عاصم به من گفت: قرائتی که برای تو از قرآن داشتم
قرائتی است که نزد ابو عبدالرحمن سلمی آموختم و او از
حضرت علی علیه السلام آموخته است و اما قرائتی که به ابابکر
بن عیاش آموختم آن قرائتی است که نزد زر بن حبیث خواندم
و او از ابن مسعود آموخته است.

حمزه نیز در قرائت، مستقیماً از محضر امام جعفر صادق
علیه السلام استفاده نموده است.^{۲۳}

در کتاب النشر فی القراءات العشر آمده است:

"حمزه بن حبيب بر ابي عبدالله جعفر صادق عليه السلام و
او بر پدرش محمد باقر عليه السلام و او بر پدرش زین
العابدین عليه السلام و او بر پدرش سید شباب اهل الجنة،
حسین عليه السلام و او بر پدرش علی بن ابی طالب قرائت
کرده‌اند."^{۲۴}

همچنین وی از حمران بن اعین از اعلام شیعه و از یاران
امام محمد باقر علیه السلام و جعفر صادق علیه السلام قرائت را
اخذ نموده است.^{۲۵}

^{۲۲} خوئی، البیان ص ۱۳۰ به نقل از طبقات القراء ج ۱ ص ۳۴۸.

^{۲۳} خوئی، البیان ص ۱۳۶ به نقل از التیسیر والمستنیر.

^{۱۹} - النشر في القراءات العشر، ۱/۱۶۵.

^{۲۵} خوئی، البیان ص ۱۳۶ به نقل از التیسیر والمستنیر.

حمزه قرآن را بر عده ای از قراء دیگر مانند سلیمان بن مهران اعمش، محمد بن عبد الرحمن بن ابی لیلی، طلحه بن مصرف، مغیره بن مقسم، منصور و لیث بن ابی سلیم نیز قرائت نموده است که اعمش شیعی بوده است و قرائت برخی از این اشخاص نیز به علی علیه السلام منتهی می شود.

کسائی که یکی دیگر از قراء سبعة است چون در امر قرائت متکی به حمزه بود^{۲۶} بنا بر این وی نیز به سند یاد شده قرائت را از علی علیه السلام اخذ نموده است.

ابن ندیم می نویسد:

"قرائت کسائی در آن قسمت که مخالف با قرائت حمزه بود، مطابق قرائت ابن ابی لیلی است که او نیز به نوبه خود قرآن را بر علی علیه السلام خوانده بود."^{۲۷}

لازم به ذکر است که اتکاء این دو نفر به ابن مسعود در امر قرائت در موارد جزئی بوده است، چرا که روشن است مصحف حمزه و کسائی، مصحف ابن مسعود نمی باشد. لذا این دو در امر قرائت به قرائت علی (علیه السلام) رجوع می کردند و با ابن مسعود در امری که به منزله ای اعراب تلقی می شد، خود را هماهنگ می ساختند.

^{۲۶} خوئی، البیان ص ۱۴۱ به نقل از طبقات القراء: ص ۵۳۵.

^{۲۷} ابن ندیم، الفهرست: ص ۴۴ - ۴۵.

اما قرائات نافع و ابن کثیر و ابو عمرو،^{۲۸} به ابن عباس بر می‌گردد، و چون ابن عباس از شاگردان خاص علی علیه السلام در تفسیر و علوم قرآن بوده و قرائت را از علی علیه السلام و ابی بن کعب اخذ نموده است پس قرائات آنها نیز در اساس متکی به قرائت علی (علیه السلام) بوده است. خصوصاً که قرائات اینان (نافع و ابن کثیر و ابو عمرو) با قرائت ابی بن کعب متفاوت بوده، پس قرائات آنها مأخوذ از قرائات علی (علیه السلام) است.^{۲۹}

و اینکه در کتب قرائات، قرائت ابن عباس برگرفته از قرائت ابی بن کعب ذکر شده است به معنای نفی فراگیری وی از علی علیه السلام نمی‌باشد. چرا که ابن عباس خود گفته است که:

«علي عليه السلام علم علما علمه رسول الله صلى الله عليه واله و رسول الله علمه الله، و علم علي من علم النبي صلى الله عليه واله، و علمي من علم علي عليه السلام و ما علمي و علم اصحاب محمد صلى الله عليه واله في علم علي الا كقطرة في سبعة ابحر؛^{۳۰}

علی علیه السلام بر علم و دانشی دست یافت که رسول خدا صلی الله علیه و اله آن را به وی تعلیم داد و رسول خدا صلی الله علیه و اله را خدا تعلیم داد، پس علم نبی اکرم صلی الله

^{۲۸} سید حسن صدر ره ابی عمرو را شیعی می‌داند و در تایید سخن خود می‌نویسد که ابو عمرو قرآن را از سعید بن جبیر قرائت کرد و سعید بن جبیر بی تردید شیعی بوده است.

^{۲۹} ر. ک. الصراط المستقیم، علی بن یونس العاملي: ج ۱، ص ۲۱۹.

^{۳۰} -علامه مجلسی، بحار الانوار: ج ۱۰۵، ص ۸۹. حدیثی همانند آن با زیادتیی در آغاز ن. ک: مفید:

الامالی: ص ۲۳۶.

علیه و اله از علم خدا نشأت گرفته است، علم علی علیه السلام از علم نبی اکرم صلی الله علیه و اله دریافت شده، و علم من از علم علی علیه السلام فراهم آمده است، علم من و علم اصحاب محمد صلی الله علیه و اله در مقایسه با علم علی مانند قطره‌ای در مقایسه باهفت دریا است».

همچنین نقل شده است که ابو عمرو بن علاء بر نصر بن عاصم و یحیی بن یعمر قرائت کرد: و آن دو بر ابی الاسود، و ابی الاسود بر علی [علیه السلام] قرائت کرد.^{۳۱} پس به این طریق نیز قرائت وی به علی علیه السلام بر می‌گردد. غیر از قرائت، عدد کوفی آیات در قرآن کریم نیز منسوب به علی (علیه السلام) است. در میان صحابه، جز علی (علیه السلام) کسی دیده نمی‌شود که عدد کوفی بدو منسوب باشد.^{۳۲}

بنا بر این عملاً جهان اسلام در مسأله‌ی قرائت- چون پیرو قراء سبعة و به ویژه عاصم هستند- از علی (علیه السلام) پیروی می‌کنند. چنانکه در شمار آیات نیز، عدد کوفی را که منسوب به آن حضرت است ملاک کار قرار داده و می‌دهند. پس در قرائت موجود و به ویژه قرائت عاصم و نیز شمار آیات قرآن کریم باید امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) را به عنوان مرجع و ماخذ مطمئن دانست.

۱۷- النشر في القراءات العشر: ج ۱، ص ۱۳۳
 ۲۲- مناقب آل ابی طالب: ج ۲، ص ۴۲-۴۳، به نقل از: بحار الانوار: ج ۸۹، ص ۵۳-۵۴.

ابن ابی الحدید شارح نهج البلاغه نیز می گوید:

«وإذا رجعت إلى كتب القراء وجدت أئمة القراء كلهم يرجعون إليه: كأبي عمرو بن العلاء، وعاصم بن أبي النجود، وغيرهما، لأنهم يرجعون إلى أبي عبد الرحمن السلمي القاري، وأبو عبد الرحمن كان تلميذه وعنه أخذ القرآن، فقد صار هذا الفن من الفنون التي تنتهي إليه أيضا مثل كثير مما سبق؛^{۳۳}»

" چون به کتاب های قاریان که مراجعه کنی، می بینی که همه سران قاریان به امام علی علیه السلام بر می گردند. مانند ابو عمرو بن علاء و عاصم بن ابی النجود و دیگران؛ چون اینان به قاری ابو عبد الرحمن سلمی بازگشت می کنند و او شاگرد حضرت علی علیه السلام بوده و از وی قرآن را فرا گرفته است. بنابر این فن قرائت نیز از فنونی است که به امام علی علیه السلام منتهی می گردد، آن گونه که بسیاری از فنونی یاد شده به وی بازگشت می کنند».

نخستین تالیف و تدوین اثر نوشتاری در باره قرائت نیز توسط شاگردان ائمه اطهار علیهم السلام انجام گرفته است. اولین شخصی که در دوره تابعین در موضوع قرائت کتابی تدوین نمود

^{۳۳} ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه: ج ۱، ص ۲۷. همین مطلب را فاضل قوشجی چنین بیان نموده است:

«بیشتر ائمه قراء مانند ابی عمرو ابن علاء و عاصم و جز آنان قرائتشان را از آن حضرت فرا گرفته اند زیرا آنان شاگرد ابو عبد الرحمن سلمی بودند که شاگرد علی علیه السلام بوده است». ر.ک. شرح تجرید الاعتقاد فاضل قوشجی ذیل قول محقق طوسی: "علی علیه السلام از همه مردم برتر بود به جهت کثرت جهاد او و... چون آن جناب از همه صحابه، کتاب خدای عز و جل را بهتر حفظ کرد."

ابان بن تغلب (متوفای ۱۴۱ هجری) از شاگردان امام زین العابدین علیه السلام است. ابن ندیم از این کتاب یاد کرده و گفته است که: «ابان بن تغلب، و له من الکتب کتاب معانی القرآن لطیف، کتاب القراءات، کتاب من الاصول فی الروایة علی مذهب الشیعة»^{۳۴}

نجاشی نیز در ترجمه احوال وی از کتاب القراءة وی یاد کرده است.^{۳۵}

و پس از او حمزة بن حبيب زیات (متوفای ۱۵۶ یا ۱۵۸ هجری) در این زمینه به تالیف پرداخته اند. ابن ندیم می نویسد. «کتاب القراءة لحمزة بن حبيب و هو احد السبعة من اصحاب الصادق علیه السلام»^{۳۶}

البته روشن است که متکی بودن قراء به اهل بیت عليهم السلام در امر قرائت و استفاده ایشان از سرچشمه علوم آنها، در امر قرائت قرآن به معنای استناد اختلاف قرائتها به ایشان نمی باشد. بلکه اهل بیت عليهم السلام تنها عهده دار محافظت از اصل وحی الهی از راه تربیت قراء بودند. اما اختلاف قرائتها ناشی از عوامل مختلفی است که مهمترین آنها محدودیت وسایل ثبت متون در آن

^{۳۴} ابن ندیم، الفهرست: ص ۳۰۸ ط مصر
^{۳۵} رجال النجاشی
^{۳۶} الفهرست همان.

زمان و همچنین استناد برخی از قراء به منابع غیر از اهل بیت علیهم السلام می باشد.

روی این جهت اهل بیت علیهم السلام، برای قرائت‌ها طریقت قائل شده اند نه موضوعیت. و تصریح فرموده اند که نزول قرآن بر یک وجه بوده است نه بر هفت وجه.

از امام محمد باقر علیه السلام نقل شده است که فرمودند:

«إِنَّ الْقُرْآنَ وَاحِدٌ نَزَلَ مِنْ عِنْدِ وَاحِدٍ وَ لَكِنَّ الْإِخْتِلَافَ يَجِيءُ مِنْ

قَبْلِ الرُّوَاةِ؛^{۳۷}

قرآن یکی است و از سوی خداوند یکتا نازل گردیده است و اختلاف در قرائت‌ها از سوی راویان است».

وامام صادق علیه السلام در راستای تصحیح دیدگاه مردم در زمینه منشا اختلاف در قرائت‌ها بر تنزیه وحی از تشنت و اختلاف که مستلزم نقص و وهن در آن است تأکید نموده و استناد اختلاف قرائت‌ها را به وحی به شدت نفی نموده اند.

الْفُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ النَّاسَ

يَقُولُونَ إِنَّ الْقُرْآنَ نَزَلَ عَلَى سَبْعَةِ أَحْرَفٍ؟ فَقَالَ: «كَذَبُوا أَعْدَاءُ اللَّهِ وَ

لَكِنَّهُ نَزَلَ عَلَى حَرْفٍ وَاحِدٍ مِنْ عِنْدِ الْوَاحِدِ»^{۳۸}

^{۳۷} سند حدیث: الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشَائِءِ، عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ زُرَّارَةَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ... كَلْبِيِّ، كَافِي: ج ۲، ص ۶۳۰.

^{۳۸} سند حدیث: عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ عُمَرَ بْنِ أَدْنِيَةَ، عَنِ... كَلْبِيِّ، كَافِي: ج ۲، ص ۶۳۰.

فضیل بین سیار گوید به امام صادق علیه السلام گفتیم: مردم می گویند قرآن بر هفت حرف نازل شده است؟ حضرت فرمود: «دشمنان خدا دروغ می گویند. قرآن از سوی خداوند یکتا بر يك حرف نازل شده است.»

البته اهل بیت علیهم السلام برای تقویت جایگاه قرآن در میان مسلمانان و پرهیز از تشنت و اختلاف در باره آن، همراه تأکید بر مطلب فوق، قرائت قرآن را بر اساس قرائتهای مشهور را جایز دانسته و به آن دستور داده اند؛ چرا که اختلاف قرائتها مربوط به امور خیلی جزئی نظیر اعراب برخی از کلمات است که امری قابل توجه و مهم نمی باشد.

تصنیف آیات قرآن

یکی از مباحث علوم قرآن، شناخت اصناف آیات قرآن از قبیل ناسخ و منسوخ محکم و متشابه مجمل و امثال آن است. در بیانات اهل بیت علیهم السلام نسبت به لزوم شناخت صحیح اصناف آیات برای فهم صحیح قرآن و دست یابی به تفسیر آن اهتمام زیادی شده است، به طوری که عدم برخورداری از دانش صحیح در این زمینه مایه انحرافات اساسی در فهم دین و قرآن تلقی شده است.

در حدیثی از حضرت صادق (علیه السلام) نقل شده است

که:

«وكونوا في طلب علم ناسخ القرآن من منسوخه، ومحكمه من متشابهه، وما أحل الله فيه مما حرم، فإنه أقرب لكم من الله وأبعد لكم من الجهل، ودعوا الجهالة لأهلها، فإن أهل الجهل كثير و أهل العلم قليل وقد قال الله عز وجل: (فوق كل ذي علم عليم).^{۳۹}»

ناسخ و منسوخ قرآن و محکم از متشابه آن و حلالی و حرام را بشناسید؛ چرا که این شما را به خداوند نزدیک تر و از جهل و نادانی دورتر می سازد. جهالت را به اهلیش واگذارید؛ چرا که اهل جهل زیاد و اهل علم اندکند. خداوند فرموده است: و برتر از هر دارنده علمی عالمی هست».

در حدیث دیگری امام علیه السلام همین امر را موجب بروز انحراف و گمراهی در فهم قرآن دانسته اند:

"عن إسماعيل بن جابر قال سمعت أبا عبد الله جعفر بن محمد الصادق عليه السلام يقول: «إن الله تبارك و تعالى بعث محمدا فختم به الأنبياء، فلا نبي بعده و أنزل عليه كتابا فختم به الكتب، فلا كتاب بعده أحل فيه حلالا و حرم حراما، فحلاله حلال إلى يوم القيامة و حرامه حرام إلى يوم القيامة، فيه شرعكم و خبر من قبلكم و بعدكم، و جعله النبي صلى الله عليه و آله علما باقيا في أوصيائه فتركهم الناس، و هم الشهداء على أهل كل زمان، و عدلوا عنهم ثم قتلوهم و اتبعوا غيرهم و

^{۳۹} سند حدیث: علی بن ابراهیم، عن هارون بن مسلم، فی حدیث قال الصادق علیه السلام... کلینی، کافی؛ ج ۵، ص ۶۵

أخلصوا لهم الطاعة حتى عاندوا من أظهر ولاية ولاية الأمر، و طلب علومهم، قال الله سبحانه: (فَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ وَ لَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَى خَائِنَةٍ مِنْهُمْ) و ذلك أنهم ضربوا بعض القرآن ببعض، و احتجوا بالمنسوخ، و هم يظنون أنه الناسخ، و احتجوا بالمتشابه و هم يرون أنه المحكم، و احتجوا بالخاص و هم يقدرون أنه العام، و احتجوا بأول الآية و تركوا السبب في تأويلها، و لم ينظروا إلى ما يفتح الكلام و إلى ما يختمه، و لم يعرفوا موارده و مصادره إذ لم يأخذوه عن أهله فضلوا و أضلوا....؛^{۴۰}

اسماعیل بن جابر گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: خداوند تبارک و تعالی محمد را بر انگیخت و پیامبران را با وی ختم کرد، بنابر این پس از وی پیامبری نیست، و بر وی کتابی فرو فرستاد و با آن کتابها را ختم کرد، در نتیجه پس از کتاب وی دیگر کتابی نیست، در این قرآن حلال را حلال و حرام را حرام کرد بنابراین حلال قرآن تا روز قیامت حلال و حرامش تا قیامت حرام خواهد بود، دستورات شرعی شما و اخبار پیشینیان شما و آیندگان شما در آن است، و پیامبر (صلی الله علیه و آله) قرآن را دانشی پایدار در میان اوصیای خود قرار داد ولی مردم آنان را رها کردند، اوصیای

□۴۰- قال أبو عبد الله محمد بن إبراهيم بن جعفر النعماني رضي الله عنه في كتابه في تفسير القرآن: حدثنا أحمد بن محمد بن سعيد بن عقدة قال: حدثنا أحمد بن يوسف بن يعقوب الجعفي، عن إسماعيل بن مهران، عن الحسن بن علي بن أبي حمزة، عن أبيه، عن إسماعيل بن جابر قال: سمعت أبا عبد الله جعفر بن محمد الصادق عليه السلام يقول... علامه مجلسي، بحار الانوار: ۹۰، ص ۳.

پیامبر گواهان بر مردم هر زمان هستند ولی مردم از آنان جدا شدند و آنان را کشتند و از دیگران پیروی کردند و از دیگران پیروی خالصانه نمودند، و تا آنجا پیش رفتند که با کسانی که دم از ولایت والیان واقعی می زدند و در پی علوم آنان حرکت می کردند دشمنی کردند، خداوند سبحان می فرماید: "آنان قسمت مهمی را از آنچه به آنان تذکر داده شده بود فراموش کردند و هر زمان بر خیانتی (تازه) از آنها آگاه می شوی." و این بدان جهت است که اینان برخی از قرآن را به برخی می زنند، به منسوخ استدلال می کنند و می پندارند که آن ناسخ است، و به متشابه استناد می کنند و می پندارند که آن محکم است، به خاص احتجاج می کنند و فکر می کنند که آن عام است، به اول آیه استناد می جویند و علت تأویل آن را رها می کنند، به آغاز سخن و پایان آن توجهی ندارند، جایگاههای ورود و خروج قرآن را نمی دانند، چرا که قرآن را از اهلش نیاموخته اند، بنابراین خود گمراهند و دیگران را نیز گمراه می کنند».

و در بخش دیگر حدیث فوق می فرماید:

«... و اعلموا رحمکم الله أنه من لم يعرف من کتاب الله عز و جل الناسخ من المنسوخ، و الخاص من العام، و المحکم من المتشابه، و الرخص من العزائم، و المکی و المدنی، و أسباب التنزیل، و المبهم من القرآن فی ألفاظه المنقطعة، و المؤلفة، و ما فیہ من علم القضاء و القدر، و التقدیم و التأخیر، و المبین و العمیق، و الظاهر و الباطن و الابتداء، و الانتهاء، و السؤال و الجواب، و القطع و الوصل، و

المستثنی منه و الجاری فیہ، و الصفة لما قبل مما يدل علی ما بعد، و المؤکد منه و المفصل، و عزائمه و رخصه، و مواضع فرائضه و أحكامه، و معنی حلاله و حرامه الذی هلك فیہ الملحدون، و الموصول من الألفاظ و المحمول علی ما قبله، و علی ما بعده فلیس بعالم بالقرآن و لا هو من أهله، و متى ما ادعی معرفة هذه الأقسام مدع بغیر دلیل فهو کاذب مرتاب مفتر علی الله الکذب و رسوله (وَ مَاوَاهُ جَهَنَّمَ وَ بئسَ الْمَصِيرُ)؛^{۴۱}

"خداوند شما را رحمت کند، بدانید که هر کس ناسخ کتاب خدا را از منسوخ، خاص را از عام، محکم را از متشابه، موارد رخصت را از موارد وجوب، آیات مکی را از مدنی، اسباب نزول، مبهم قرآن در الفاظی که گسسته یا پیوسته است، دانش قضا و قدری که در قرآن است، تقدیم و تأخیر، آیه های روشن و پیچیده، ظاهر و باطن، ابتداء و انتها، سؤال و جواب، قطع و وصل، آنچه که استثناء شده و آنچه که جاری است، صفتی که برای ما قبل است و در عین حال بر ما بعد نیز دلالت دارد، آنچه تاکید گذشته است و آن چه جداست، موارد وجوب و موارد رخصت، موارد فریضه و حکم، معنای حلال و حرام که ملحدان در ارتباط با آن به هلاکت افتاده اند، الفاظی که پیوسته است و بر قبل یا بعد حمل می شود را نشناسد، او عالم به قرآن و اهل قرآن نیست، و اگر کسی بدون دلیل ادعای شناخت این اصناف از آیات را بکند او دروغگو و

□^{۴۱} - همان.

در شك است، و به خدا و رسول او افترا بسته است، جایگاهش جهنم و جهنم بد سرانجام است»

به عبارت دیگر روشن است که قرآن ناسخ و منسوخ، عام و خاص، مطلق و مقید و مجمل مبین دارد و قطعا برای تفسیر صحیح باید منسوخ در کنار ناسخ و عام در کنار خاص و مطلق در کنار مقید قرار گیرد؛ چرا که استناد به منسوخ بدون در نظر گرفتن ناسخ و به عام و مطلق بدون در نظر گرفتن خاص و مقید، تفسیری ناصحیح و موجب برداشتهای نادرست از قرآن خواهد بود، بر این اساس اهل بیت علیهم السلام بر لزوم دسته بندی گونه های آیات از جهت مسائل زبان شناختی عام و مسائل مربوط به سبک ویژه قرآن تأکید نموده و راهنمائیهای فراوان در این زمینه داشته اند.

به عنوان نمونه می توان به رساله معالم التفسیر نقل شده از امیر المؤمنین علیه السلام از طریق امام صادق علیه السلام اشاره نمود. این رساله آیات قرآن را به بیش از چهل گونه تقسیم نموده که در ضمن بیان هر کدام بیش از پانصد آیه از قرآن مورد بررسی و استناد واقع شده است.^{۴۲}

^{۴۲} این رساله دارای سه سند است:

۱- طریق نعمانی از ابن عقده

۲- راه ابن قولویه از سعد بن عبدالله اشعری که این دو طریق توسط علامه مجلسی در بحار نقل شده است

۳۰ طریق شیخ طوسی از ابن عقده که سید محسن امین در اعیان الشیعه نقل نموده است. اشکال طریق شیخ طوسی و نعمانی وجود روایانی چون علی بن ابی حمزه در این دو طریق است که از نظر رجال قابل اعتماد نمی باشد. اما طریق سعد بن عبدالله گرچه ارسال دارد ولی نظر به جلالت سعد، روایت را از اعتبار نمی اندازد.

این روایت از نظر محتوی مشتمل بر قول به وقوع تحریف در برخی از آیات قرآن است و این با اندیشه نفي تحریف که در میان علمای شیعه مورد اعتماد است سازگار نمی باشد ولی این به معنای بطلان همه مطالب این رساله نمی تواند باشد چون بنا بر اصل تفکیک در حجیت، عدم حجیت بخشی از یک حدیث، باعث آن نمی شود که در دیگر بخشهای آن تشکیک کنیم.

مرحوم مجلسی این رساله را تحت عنوان: (ما ورد عن امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فی اصناف آیات القرآن و انواعها و تفسیر بعضها بروایة النعمانی) به طور کامل نقل نموده است^{۳۳} در مقدمه این رساله چنین آمده است که راجع به این علوم از حضرت علی (علیه السلام) از سوی شیعیان پرسش به عمل آمده حضرت در پاسخ آنها فرمود:

«ان الله (تبارك و تعالی) انزل القرآن علی سبعة اقسام، كل منها شاف كاف، و هی: امر و زجر، و ترغیب و ترهیب: و جدل و مثل، و قصص. و فی القرآن ناسخ و منسوخ، و محكم و متشابه، و خاص و عام، و مقدم و موخر، و عزائم و رخص، و حلال و حرام، و فرائض و احكام، . منقطع و معطوف، و منقطع غیر معطوف و حرف مكان حرف؛^{۳۴}»

"خداوند تبارك و تعالی قرآن را هفت گونه قرار داده است و هر گونه اش كامل و كافی است. گونه های قرآن از این قرارند: امر و زجر، ترغیب و ترهیب، جدل و مثل و قصص. در قرآن ناسخ و منسوخ، محكم و متشابه، خاص و عام، مقدم و مؤخر، واجبات و ترخیصات، حلال و حرام، فرائض و احكام، جدا ولی پیوسته، جدایی که پیوسته نیست و حرفی که به جای حرفی است وجود دارد».

^{۳۳}- علامه مجلسی، بحار الانوار: ج ۹۰، ص ۱-۹. این رساله به عنوان (المحكم و المتشابه)، منسوب به سید مرتضی به طبع رسیده است. □
۳۵- همان.

آنگاه حضرت در ارتباط با علوم قرآن، نوعی تقسیم بندی را درباره تعابیر قرآن کریم بدین شرح یاد کرده است:

- و منه ما لفظه خاص؛
- و منه ما لفظه عام محتمل العموم؛
- و منه ما لفظه واحد و معناه جمع؛
- و منه ما لفظه جمع و معناه واحد؛
- و منه ما لفظه ماض و معناه مستقبل؛
- و منه ما لفظه على الخبر و معناه حكاية عن قوم آخر؛
- و منه ما هو باق محرف عن جهته؛
- و منه ما هو على خلاف تنزيله؛
- و منه ما تأويله فى تنزيله؛
- و منه ما تأويله قبل تنزيله؛
- و منه ما تأويله بعد تنزيله؛
- و منه آيات بعضها فى سورة و تمامها فى سورة أخرى؛
- و منه آيات نصفها منسوخ و نصفها متروك على حاله؛
- و منه آيات مختلفة اللفظ متفقة المعنى؛
- و منه آيات متفقة اللفظ مختلفة المعنى؛
- و منه آيات فيها رخصة و إطلاق بعد العزيمة؛ لأن الله عز و جل يحب أن يؤخذ برخصة كما يؤخذ بعزائمه؛
- و منه رخصة صاحبها فيها بالخيار إن شاء أخذ و إن شاء تركها؛
- و منه رخصة ظاهرها خلاف باطنها يعمل بظاهرها عند التقية و لا يعمل بباطنها مع التقية؛
- و منه مخاطبة لقوم و المعنى لآخرين؛

و منه مخاطبة للنبي صلى الله عليه و آله و معناه واقع على أمته؛
و منه لا يعرف تحريمه إلا بتحليله؛
و منه ما تأليفه و تنزيله على غير معنى ما أنزل فيه؛
و منه رد من الله تعالى و احتجاج على جميع الملحدین و الزنادقة و
الدهرية و الثنوية و القدرية و المجبرة و عبدة الأوثان و عبدة النيران؛
و منه احتجاج على النصارى فى المسيح عليه السلام؛
و منه الرد على اليهود؛
و منه الرد على من زعم أن الإيمان لا يزيد و لا ينقص و أن الكفر
كذلك؛
و منه رد على من زعم أن ليس بعد الموت و قبل القيامة ثواب و
عقاب؛
و منه رد على من أنكر فضل النبي صلى الله عليه و آله على جميع
الخلق؛
و منه رد على من أنكر الإسراء به ليلة المعراج؛
و منه رد على من أثبت الرؤية؛
و منه صفات الحق و أبواب معانى الإيمان و وجوبه و جوهه؛
و منه رد على من أنكر الإيمان و الكفر و الشرك و الظلم و
الضلال؛
و منه رد على من وصف الله تعالى وحده؛
و منه رد على من أنكر الرجعة و لم يعرف تأويلها؛
و منه رد على من زعم أن الله عز و جل لا يعلم الشيء حتى يكون
و منه رد على من لم يعلم الفرق بين المشية و الإرادة و القدرة فى
مواضع؛

و منه معرفة ما خاطب الله عز و جل به الأئمة و المؤمنین؛
و منه أخبار خروج القائم منا عجل الله فرجه؛
و منه ما بین الله تعالى فيه شرائع الإسلام و فرائض الأحكام و
السبب فی معنى بقاء الخلق و معایشهم و وجوه ذلك؛
و منه أخبار الأنبياء و شرائعهم و هلاك أممهم؛
و منه ما بین الله تعالى فی مغازی النبی صلی الله علیه و آله و
حروبه و فضائل أوصیائی و ما يتعلق بذلك و يتصل به.^{۴۰}

ترجمه حدیث:

(آیات قرآن دارای این اقسام است:)

آیاتی که لفظش خاص است؛

آیاتی که لفظش عام و پذیرای عموم است؛

آیاتی که لفظش مفرد ولی دارای معنای جمع است؛

آیاتی که لفظش جمع ولی معنای آن واحد و مفرد است؛

آیاتی که لفظش ماضی ولی دارای معنای استقبال می باشد؛

آیاتی که لفظ آن به صورت خبر است ولی معنای آن

حکایت از قومی دیگر می باشد؛

آیاتی که لفظ آن باقی است ولی آن را از جهت خود منحرف

ساخته اند؛

آیاتی که لفظش برخلاف تنزیلش می باشد؛

آیاتی تأویل آن را باید در تنزیل آن یافت؛
آیاتی که تأویل آن قبل از تنزیل بوده
آیاتی که تأویل آن پس از تنزیل قابل قبول است؛
در قرآن آیاتی است که قسمتی از آن در سوره‌ای آمده و
مکمل آن در سوره دیگر است؛
آیاتی که نیمی از آن منسوخ و نیمی دیگر از آن به حال
خود رها شده [و حکمش باقی است.];
آیاتی که الفاظ و تعبیر آنها مختلف و معنای آنها متفق و
متحد است؛
آیاتی که الفاظ و تعبیر آنها متفق، ولی معانی آنها مختلف و
متفاوت است؛
آیاتی که در آنها پس از عزیمت، رخصت و اطلاق وجود
دارد چرا که خدای عزوجل دوست دارد همانگونه که به
واجبات عمل می‌شود به رخصت‌ها هم عمل شود؛
برخی از آیات رخصت است که فرد در آن‌ها دارای اختیار
است، اگر خواست بدان عمل کرده و اگر نه می‌تواند آن را
ترك نماید؛
برخی از آیات رخصت است ولی ظاهر آنها برخلاف
باطن آنها است، به ظاهر چنین آیاتی هنگام تقیه عمل می‌شود
لکن به باطن آنها با تقیه عمل نمی‌شود؛

برخی از آیات خطاب به گروهی است ولی معنای آن برای گروه دیگر است؛

در برخی از آیات مخاطب پیامبر (صلی الله علیه و آله) است ولی معنای آن بر امت تطبیق می کند؛

برخی از آیات به گونه ای است که تحریم آنها جز از رهگذر تحلیل آنها قابل شناسایی نیست؛

برخی از آیات، تالیف و تنزیل آن بر خلاف چیزی است که در باره‌ی آن نازل شده است؛

بخشی از آیات، پاسخگویی از جانب خداوند و احتجاج بر جمیع کافران، بی دینان، دهریه، دو گانه پرستان، مفوضه، جبری ها، بت پرستان و آتش پرستان است؛

بخشی از آیات احتجاج بر نصاری در باره‌ی مسیح (علیه السلام) است؛

بخشی از آیات، رد بر یهود است؛

بخشی، در رد بر کسانی است که می پندارند ایمان زیاده و نقصان پذیر نیست، و کفر نیز بدینسان است؛

بخشی، در رد کسانی است که تصور می کنند پس از مرگ و قبل از قیامت، ثواب و عقابی وجود ندارد؛

پاره‌ای از آیات، رد بر کسانی است که منکر فضل و برتری نبی اکرم صلی الله علیه و آله بر همه خلائق اند

پاره‌ای از آیات رد بر منکران اسراء و معراج آن حضرت
در شب معراج‌اند؛

پاره‌ای از آیات درباره رد کسانی است که رویت خدا را
می‌خواهند اثبات کنند؛

پاره‌ای از آیات، صفات حق و ابواب معانی ایمان و وجوب
و وجوه آن است؛

پاره‌ای از آیات، در رد بر منکران ایمان و کفر و شرک و
ظلم و گمراهی است؛

پاره‌ای از آیات، در رد کسانی است که خدا را توصیف و
تحدید می‌کنند؛

پاره‌ای از آیات، رد بر منکران رجعت است که تأویل
رجعت را نشناخته‌اند؛

پاره‌ای از آیات، رد بر کسانی است که می‌پندارند خدای
(عزوجل) چیزی را- جز پس از وقوع و وجود آن- نمی‌داند؛

پاره‌ای، رد بر کسانی است که به فرق و تفاوت میان مشیت
و اراده و قدرت در جایگاه‌های خود آگاهی ندارد؛

پاره‌ای از آیات، در شناخت چیزهای است که خدای
(عزوجل) ائمه و مؤمنین را بدان مورد خطاب قرار داده

است؛

قسمتی از آیات، اخبار خروج قائم ما (عجل الله تعالی فرجه) می‌باشد؛

قسمتی از آیات، مطالبی است که خدای (تعالی)، طی آن شرایع و قوانین اسلام و احکام واجب (فرائض) و سبب و عامل در معنای بقای خلق و کیفیت معیشت‌های آنها و وجوه این معیشت‌ها را بیان کرده است؛

قسمتی از آیات مطالبی است که خدای (تعالی)، در جنگ‌های نبی اکرم صلی الله علیه و اله و فضایل اوصیای من و آنچه بدان مربوط است بیان فرموده است.

اهل بیت (علیهم السلام) در توضیح برخی از این عناوین از آن جمله محکم و متشابه، ناسخ و منسوخ، ظهر و بطن، تفسیر و تأویل، شأن نزول، اعجاز، مکی و مدنی و... نمونه‌ها و تطبیقات آنها، آگاهی‌های گسترده‌ای را در اختیار گذاشته‌اند که نمونه‌هایی از آن در مباحث گذشته مورد اشاره قرار گرفته است.

توجه به این تقسیم‌بندیها و عناوین مطرح شده در مورد اصناف و انواع آیات در این حدیث واحادیث مشابه نظیر حدیث سلیم بن قیس و مقایسه آن با آنچه که بعدها به نام "علوم قرآن" گسترش یافت، به ما نشان می‌دهد که ریشه مباحث علوم قرآن در گفتار اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) است. در حقیقت این گونه احادیث آبشخوری برای مطالعات مربوط به علوم و دانش‌هایی است که شماری از آنها به عنوان «علوم قرآنی» با مفهوم مصطلح

آن شناخته می شود که دانشمندان اسلامی آنها را پی گرفتند و آثاری را در دانش‌های مربوط به قرآن به ارمغان آوردند.

آنچه در بالا ذکر شد نمونه ای از احادیث یادشده در باره اصناف آیات می باشد، و گرنه گرد آوری رهنمودهای اهل بیت علیهم السلام در زمینه اصناف آیات خصوصا نمونه ها و تطبیقاتی که برای هر کدام از این اصناف و عناوین در کلام اهل بیت علیهم السلام ذکر شده، مستلزم تحقیقات گسترده و مستقلی است.

علم تفسیر

مثال دیگر از علوم مرتبط به قرآن کریم که اهل بیت علیهم السلام در پایه گذاری آن نقش کلیدی دارند علم تفسیر است. امام علی علیه السلام و دیگر امامان علیهم السلام با تربیت مفسرانی چون عبد الله ابن عباس (م ۶۸)، سعید بن جبیر (م ۹۴/۹۵)، جابر بن یزید جعفی (م ۱۲۷) ابو حمزه ثمالی (م ۱۵۰)، ابان بن تغلب (م ۱۴۱)، ابو بصیر یحیی بن قاسم اسدی (م ۱۴۸)، حسین بن سعید، علی بن اسباط، علی بن مهزیار و فضل بن شاذان و دیگران که هر کدام از ایشان در راه نشر معارف قرآن کوششهای زیادی را انجام داده و شاگردانی را تربیت نموده اند، اساس و پایه صحیحی را برای گسترش صحیح این علم میان مردم پی ریزی نموده اند.

ابن عباس که از مبرزترین شخصیت های علمی در تفسیر قرآن به شمار می رود و در طول تاریخ از صدر اسلام تا هم اکنون از نظر علمی و در ارتباط با تفسیر قرآن، عناوین ممتاز و برجسته ای برای خود احراز کرده و به «ترجمان القرآن»، «حبر الامه»، «بحر الامه»، «رئیس المفسرین»، «الاب الاول لتفسیر القرآن»^{۴۶} ملقب گردیده، می گفت:

^{۴۶} ر. ک: طبقات المفسرین (ابو الخیر)، سفینه البحار: ج ۲، ص ۱۵۰ و ۱۵۴: الاتقان: ج ۲، ص ۳۱۹ و مقدمتان: ص ۵۷ و ۲۶۴: شذرات الذهب: ج ۱، ص ۷۶: تفسیر المراغی، مقدمه: ج ۱، ص ۶.

«ما اخذت فی تفسیر القرآن فعن علی بن ابی طالب (علیه السلام)؛^{۴۷}

آنچه در تفسیر قرآن به دست آوردم از علی بن ابی طالب (علیه السلام) است.

وی اطلاعات و معلومات خود و همه‌ی اصحاب را در تفسیر و سایر دانشها- در مقایسه‌ی با اطلاعات و علم علی علیه السلام- ناچیز و اندک اعلام می‌کند و همانند قطره‌ای در مقابل هفت دریا می‌داند

ابوبکر نقاش در تفسیر «شفاء الصدور»- پس از ذکر سخن ابن عباس مبنی بر اینکه سراسر اطلاعات او در تفسیر از علی (علیه السلام) است، و اینکه ابن عباس بینایی خویش را به علت گریستن زیاد بر آن حضرت از دست داد- می‌گوید: ابن عباس گفت:

«علی (علیه السلام) علم علما علمه رسول الله صلی الله علیه و اله و رسول الله علمه الله، و علم علی من علم النبی صلی الله علیه و اله، و علمي من علم علي (علیه السلام) و ما علمي و علم اصحاب محمد صلی الله علیه و اله في علم علي الا كقطرة في سبعة ابحر؛^{۴۸}

علی (علیه السلام) بر علم و دانشی دست یافت که رسول خدا صلی الله علیه و اله آن را به وی تعلیم داد و رسول خدا صلی الله علیه و اله را خدا تعلیم داد، پس علم نبی اکرم صلی الله علیه و اله از علم خدا نشأت گرفته است، علم علی (علیه السلام) از علم نبی اکرم صلی الله علیه و اله دریافت شده، و

^{۴۷} مقدمتان في علوم القرآن: ص ۲۴۶: التفسیر و المفسرون: ج ۱، ص ۸۹- ۹۰.
^{۴۸} علامه مجلسی، بحار الانوار: ج ۱۰۵، ص ۸۹. حدیثی همانند آن با زیادتی در آغاز ن.ک: مفید، الامالی: ص ۲۳۶.

علم من از علم علی (علیه السلام) فراهم آمده است. علم من و علم اصحاب محمد صلی الله علیه و اله در مقایسه با علم علی مانند قطره‌ای در مقایسه باهفت دریا است».

ابو عمر زاهد که نام او محمد عبدالواحد است در کتاب خویش، آورده است:
 علی بن ابی طالب به ابن عباس فرمود: وقتی نماز عشا را برگزار کردی، در (جبان) به من بپیوند، یعنی نزد من بیا، ابن عباس گفت: پس نماز را بجای آوردم و در شبی مهتابی به آن حضرت پیوستم، فرمود: «تفسیر (الف) از (الحمد) چیست؟» ابن عباس گفت: سخنی را نمی دانستم که در پاسخ آن حضرت ارائه دهم. و آن حضرت در تفسیر (الف)، يك ساعت کامل سخن گفت، آن گاه به من فرمود: «پس تفسیر (لام) از (الحمد) چیست؟» ابن عباس گفت: پاسخ دادم: نمی‌دانم» پس آن حضرت در تفسیر آن يك ساعت صحبت کرد، سپس فرمود: «تفسیر (میم) از (الحمد) چیست؟» گفتم: نمی‌دانم، آن حضرت يك ساعت کامل درباره‌ی آن سخن گفت، تا وقتی که سپیده فجر روشن شد و آغاز بامداد روز را اعلام نمود، ابن عباس گفت: پس آن حضرت به من فرمود: «ای ابن عباس برخیز و به خانه خویش رو و برای نماز واجب خود آماده شو».

ابوالعباس عبدالله بن عباس گفت: از جای برخاستم در حالی که تمام مطالبی را که فرمودند حفظ نموده و در گنجور حافظه‌ی خود سپردم ابن عباس از پس این سخنان می‌گفت: «ثم تفكرت فاذا علمي بالقرآن في علم علي، كالقراءة في المتعجب؛ آن گاه به تفکر نشستم، به این نتیجه رسیدم که علم من به قرآن در مقایسه با علم علی مانند برکه‌ی آبی در مقایسه با دریا است».^{۴۹}

البته علی علیه السلام و دیگر امامان علیهم السلام علاوه بر تربیت شاگردان خاص در زمینه تفسیر و دیگر علوم قرآن، به نشر همگانی علوم قرآن در میان مسلمانان نیز اهتمام می نمودند. در این راستا امیر مؤمنان در اجتماع مردم علنا می فرمودند که: هر سؤالی در باره قرآن مجید دارید از من بپرسید. هنگامی که مردم با امیرالمؤمنین علیه السلام، به جهت خلافت ایشان بر مسلمانان، بیعت کردند، حضرت به مسجد رفتند و [خطاب به مردم] فرمودند:

«پیش از آن که مرا از دست دهید، هر آن چه می‌خواهید بپرسید، قسم به خدا، من به قرآن و تأویل آن از هر کسی که مدعی آن علم باشد دانانترم، قسم به کسی که دانه را شکافت و

^{۴۹} همانند این حدیث را ابوبکر نقاش در تفسیر (شفاء الصدور) آورده، با این تفاوت که در شفاء الصدور، عبارت (ثم قال: فما تفسیر الحاء من الحمد) قال: فقلت: لا اعلم، قال: فتکلم فی تفسیرها ساعة تامه) آمده که گویا در طبع روایت ابو عمر زاهد، این جمله مورد غفلت قرار گرفته است. ن. ک: علامه مجلسی، بحار الانوار: ج ۱۰۶، ۱۰۵، ۸۹.

انسان را آفرید، اگر از هر آیه قرآن سؤال کنید، شما را بر وقت نزول و نیز خصوصیات کسانی که آیه درباره آنان نازل شده است، آگاه می‌سازم.

و قد روی معمر عن وهب بن عبدالله، عن ابی الطفیل، قال: شهدت علیا یخطب و هو یقول: «سلونی، فوالله لا تسالونی عن شی الا اخبرتکم، سلونی عن کتاب الله، فوالله ما من آیه الا و انا اعلم ابلیل نزلت أم بنهار، أم فی سهل أم فی جبل؛^{۵۰}

معمر از وهب بن عبدالله از ابی الطفیل روایت کرده که می‌گفت: علی (علیه السلام) را در حال سخنرانی دیدم که می‌فرمود: از من بپرسید، پس سوگند به خداوند از هر چیزی سؤال کنید پاسخ آن را از من دریافت خواهید کرد، و من پاسخ آنها را برای شما گزارش می‌کنم. از من راجع به کتاب خدا (قرآن کریم) بپرسید، پس سوگند به خداوند هیچ آیه ای در قرآن نیست مگر آنکه من می‌دانم در شب یا در روز در دشت و یا در کوه نازل شده است.»

زرقانی، در توجیه این واقعیت که چرا روایات تفسیری امام علی علیه السلام بیش از سایر خلفا شهرت دارد می‌نویسد:

«امام علی علیه السلام پس از خلفای قبل از خود زیست، در حالی که گذشت زمان نیاز مردم را به فهم و تفسیر قرآن فزون‌تر ساخته بود، زیرا در این دوران سرزمین اسلام گسترش یافته بود، و ملت‌های غیر عرب در جرگه مسلمانان

^{۵۰} ذهبی، التفسیر و المفسرون، ۹۰/۱: کنز العمال، ۵۶۵/۲، با تفاوتی کم.

گام نهاده بودند، و نیاز به دریافت معارف از صحابه پیش از هر زمان احساس می‌شد، و این هم سبب نقل احادیث تفسیری از امام علی علیه السلام شد.

افزون بر این، شخص علی علیه السلام ویژگی‌هایی داشت که او را از دیگران ممتاز می‌ساخت؛ مانند شکوفایی اندیشه، فزونی دانش، نورانیت و اشراق قلبی...»^{۵۱}

از اهل بیت علیهم السلام در تفسیر قرآن آثار زیادی مانده است که در کتب حدیث و تفسیر پراکنده است. تفاسیر نقلی شیعه چون تفسیر قمی، تفسیر الصافی، تفسیر نور الثقلین و تفسیر البرهان نیز بر اساس همین آثار تالیف گردیده است که نشان دهنده بخشی از این آثار می‌باشد.

ما در بخش بعدی نمونه‌هایی از میراث بی‌کران تفسیری اهل بیت علیهم السلام را همراه با بیان شیوه‌هایی که در تفسیر قرآن به کار می‌بردند ذکر خواهیم نمود انشاء الله تعالی.

□^{۵۱} - زرقانی، محمد عبدالعظیم، مناهل العرفان: ج ۱، ص ۴۸۲.

فصل دوم

اهل بیت علیہم السلام و تفسیر قرآن کریم

معنای تفسیر

تفسیر از ریشه «فَسَّرَ» به معنای: روشن کردن و آشکار کردن است.

ابن منظور می‌گوید: «الفسر» به معنای بیان است و مضارع آن به کسر عین «یفسر» و نیز به ضم آن «یفسر» آمده است. و «فسره» یعنی: آنرا مبین ساخت

آنگاه می‌گوید: کشف نمودن چیز پوشیده‌ای را «الفسر» گویند. و تفسیر در کشف نمودن لفظ مشکل به کار می‌رود.^{۵۲}

و راغب اصفهانی می‌گوید:

«الفسر و السفر» متقارب المعنی کتقارب لفظیهما، لکن جعل «الفسر» لإظهار المعنی المعقول و «السفر» لابراز الاعیان للابصار، یقال: سفرت المرأة عن وجهها، و اسفرت اسفر الصبح، و قال تعالی: (و لا یأتونک بمثل الا جننک بالحق و أحسن تفسیراً) ای: بیاناً و تفصیلاً^{۵۳، ۵۴}

"ماده فسر و سفر چنانکه از نظر لفظ به هم نزدیک هستند از نظر معنی نیز به هم نزدیک می‌باشند، با این تفاوت که فسر برای اظهار معنای معقول و سفر برای ابراز شیء در برابر دیدگان دیگران به کار برده می‌شود. گفته میشود:

^{۵۲} - ابن منظور، لسان العرب: ج ۶، ص ۳۶۱.

^{۵۳} - سوره فرقان: ۳۳.

^{۵۴} - مقدمه تفسیر راغب اصفهانی: ص ۴۷.

سفرت المرأة عن وجهها، یعنی زن رویش را نمایان نمود و اسفرت الصبح یعنی صبح پدیدار شد. خداوند متعال می فرماید: ولا یاتونک بمثل الا جنناک بالحق و احسن تفسیرا که تفسیر در این آیه به معنای بیان و تفصیل است. و برخی گفته اند که ماده «فسر» در قالب باب تفعیل (تفسیر) تلاش و کوشش برای زدودن ابهام از لفظ را می رساند بنا بر این خصوصیت معنایی بیشتری را از ثلاثی مجرد آن افاده می نماید.^{۵۵}

تفسیر در اصطلاح مفسران:

مرحوم طبرسی در مقدمه تفسیر مجمع البیان در مقام تعریف کلمه تفسیر به ذکر معنای لغوی اکتفا نموده می نویسد:

«تفسیر عبارت است از کشف (ابهام) از لفظ مشکل».^{۵۶}

مرحوم علامه طباطبائی تفسیر را این چنین تعریف نموده است:

«تفسیر بیان معانی آیات قرآن و آشکار نمودن مراد ومدلول

آنها است».^{۵۷}

مرحوم خوئی در البیان فی تفسیر القرآن در تعریف تفسیر گفته

است:

^{۵۵} التفسیر والمفسرون، هادی معرفت: ج ۱، ص ۱۳.

^{۵۶} مجمع البیان ج ۱ ص ۸۰.

^{۵۷} المیزان ج ۱ ص ۴.

«تفسیر روشن ساختن مفهوم آیات قرآن مجید و واضح کردن منظور پروردگار است»^{۵۸}

ظاهراً قید مشکل در تعریف طبرسی به معنای مجمل نمی باشد به این معنی که تفسیر به رفع ابهام از آیاتی که دارای نوعی ابهام و اجمال هستند، اختصاص ندارد، بلکه مراد از مشکل هر نوع عدم وضوح است ولو این عدم وضوح مربوط به دلالت لفظ بر معنایش نبوده و بلکه مربوط به خود معنی باشد؛ بنا بر این حمل لفظ بر معنای ظاهری و نفی احتمالات خلاف ظاهر و توضیحاتی که در این میان برای اثبات ظهور آیه ای در یک معنی ذکر می شود و مطالبی که به عنوان اطلاعات جنبی پیرامون یک معنای ظاهری آیه مطرح می گردد و به روشن شدن بیشتر یک معنی کمک می کند همه داخل در تفسیر خواهد بود.

برخی تفسیر را به بیان معنا و مقاصدی منحصر دانسته اند که از سنخ مدالیل لفظی باشد.^{۵۹} ولی ظاهراً این نظر اساس صحیحی ندارد. و تفسیر به بیان مدالیل لفظی آیات منحصر نمی باشد و شامل بیان ناسخ و منسوخ، شأن نزول آیات، حکمت احکام و همه مطالبی است که به نوعی در آشکار نمودن مقاصد این کتاب الهی دخیل است، می باشد.

^{۵۸} البیان ص ۱۸۷.

^{۵۹} ر.ک. تفسیر تسنیم استاد جوادی آملی ج ۱ ص ۱۴۰ - ۱۴۱.

لذا برخی از مفسرین در مقام تعریف تفسیر تصریح نموده اند

که:

«التفسیر علم يعرف به فهم کتاب الله المنزل علی نبیه محمد صلی الله علیه و آله و بیان معانیه و استخراج احکامه و حکمه، و استمداد ذلک من علم اللغة والنحو والتصريف و اصول الفقه والقراءات، و یحتاج الی معرفة اسباب النزول و الناسخ و المنسوخ؛^{۶۰}

تفسیر دانشی است که با آن کتاب خدا که بر پیامبرش حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) نازل شده فهمیده می شود و معانی آن بیان می شود احکام و حکمت های آن به دست می آید. و علم تفسیر از دانش لغت، نحو، صرف، اصول فقه و قراءات کمک می گیرد، و نیازمند شناخت اسباب نزول و ناسخ و منسوخ است».

در احادیث نیز تفسیر در همین معنی گسترده به کار برده

شده است:

عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: (أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ) فَقَالَ: نَزَلَتْ فِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ « عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فَقُلْتُ لَهُ إِنَّ النَّاسَ يَقُولُونَ فَمَا لَهُ لَمْ يَسْمَعْ عَلِيًّا وَ أَهْلَ بَيْتِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ؟ قَالَ: فَقَالَ: قُولُوا لَهُمْ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله نَزَلَتْ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَ لَمْ يَسْمَعْ اللَّهُ لَهُمْ، ثَلَاثًا وَ لَا أَرْبَعًا حَتَّى كَانَ رَسُولُ اللَّهِ

^{۶۰} البرهان في علوم القرآن ج ۱ ص ۱۳.

صلى الله عليه و آله هُوَ الَّذِي فَسَّرَ ذَلِكَ لَهُمْ، وَ نَزَلَتْ عَلَيْهِ الزَّكَاةُ وَ لَمْ يَسْمَعْ لَهُمْ مِنْ كُلِّ أَرْبَعِينَ يَرْهَمًا يَرْهَمًا حَتَّى كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله هُوَ الَّذِي فَسَّرَ ذَلِكَ لَهُمْ، وَ نَزَلَ الْحَجُّ فَلَمْ يَقُلْ لَهُمْ طُوفُوا أُسْبُوعًا حَتَّى كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله هُوَ الَّذِي فَسَّرَ ذَلِكَ لَهُمْ، وَ نَزَلَتْ: (أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ) وَ نَزَلَتْ فِي عَلِيٍّ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله: فِي عَلِيٍّ: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ»، فَعَلِيَ مَوْلَاهُ وَ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله أَوْصِيكُمْ بِكِتَابِ اللَّهِ وَ أَهْلِ بَيْتِي، فَإِنِّي سَأَلْتُ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ لَا يَفْرَقَ بَيْنَهُمَا حَتَّى يورِدَهُمَا عَلَى الْحَوْضِ فَأَعْطَانِي ذَلِكَ وَ قَالَ لَا تُعَلِّمُوهُمْ فَهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ...»^{٦١}

"ابوبصیر می گوید از امام باقر علیه السلام پرسدم: مردمان می‌گویند: چرا نام علی علیه السلام و اهل بیت او در قرآن یاد نشده، چه چیزی مانع از این کار بوده است؟

امام باقر علیه السلام فرمود: به آنان بگو! خداوند در قرآن نماز را بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) واجب ساخت، ولی نگفت: سه رکعت بخوانند، یا چهار رکعت، تا این که پیامبر (صلی الله علیه و آله) برای مردم تفسیر کرد و نیز حج را دستور داد، اما نگفت هفت بار طواف کنید تا این که پیامبر (صلی الله علیه و آله) برای آنان تفسیر کرد. نیز آیه: (اطيعوا الله و اطيعوا

^{٦١} سند حدیث: عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ يُونُسَ وَ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ أَبِي سَعِيدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ يُونُسَ عَنْ ابْنِ مُسْكَانَ كَلْبِيِّ، كَافِي ج: ١ ص: ٢٨٦ - ٢٨٨ وَ ر.ك. قمي، علي بن ابراهيم، تفسير قمي: ج: ١، ص ٣٩٩.

الرسول و اولی الامر منکم... را نازل کرد پس این آیه درباره علی، حسن و حسین علیهم السلام نازل شده است و پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «هرکه من مولای اویم، پس علی مولای اوست». و نیز فرمود: «شما را به کتاب خدا و اهل بیت خود سفارش می‌کنم. من از خدا خواسته‌ام که میان آن دو جدایی نیفکند، تا هنگامی که در کنار حوض بر من وارد شوند و خداوند این خواسته را به من عطا کرد» و فرمود: «به آنان چیزی آموزش ندهید؛ زیرا که ایشان داناتر از شما هستند...»

فرق تفسیر با تأویل

«تأویل» از ماده «أول» به معنای بازگشت است. در لسان دانشمندان پیشین در عرصه تفسیر، تأویل مرادف با تفسیر بکار برده می‌شده است. و متأخرین آن را به معنای حمل لفظ بر معنای مرجوح به کار برده‌اند.^{۶۲}

اما برخی از محققان متأخر در این زمینه دارای دیدگاه‌های خاص به خود هستند. برخی از ایشان بر این نظر هستند که تأویل آیات، داخل در دلالت التزامی غیر بین آنها است؛ بنا بر این تأویل مربوط به دلالت لفظ خواهد بود.^{۶۳} و برخی تأویل را مصداق مورد

^{۶۲} میزان. ج ۵، ص ۳۲۲، الاتقان: ج ۴، ص ۱۹۲.

^{۶۳} - التفسیر و المفسرون: ج ۱، ص ۲۴.

حکایت یا طلب در معانی آیات دانسته اند.^{۶۴} مرحوم علامه طباطبایی تأویل را عبارت از حقیقت و مقاصدی دانستند که کلام مبتنی بر آن است، حقیقتی که هسته درونی معنی را تشکیل می‌دهد و معنی به آن هسته بر می‌گردد.^{۶۵} بنابر نظر دوم و سوم، «تأویل» یک حقیقت خارجی است که یک نحوه ارتباطی با معنی دارد و متفرع بر معنی است. بنابر نظر دوم این ارتباط از قبیل ارتباط مصداق با مفهوم است، بر این اساس تحقق معنی مخبر به، در خارج که موجب صدق خبر می‌شود تأویل نامیده می‌شود.

اما بنا بر نظر سوم گرچه باز هم «تأویل» به حقیقت خارجی گفته می‌شود ولی نه هر حقیقت خارجی، بلکه حقیقتی که به عنوان چکیده و محتوای اصلی در هر چیزی مطرح است، نظیر ملاک در حکم، غایت و مصلحت در انجام کار، و علت در وقوع حادثه و امثال آن.

با نگاه دقیق می‌توان گفت: قول به اینکه «تأویل» از قبیل دلالت التزامی غیر بین است با قول علامه طباطبائی (ره) قابل جمع است. چون با اذعان به علم و حکمت مطلقه خداوند متعال، می‌توان به دلالت التزامی غیر بین، وجود مصلحت و حکمت را در همه احکامی که در قرآن آمده است فهمید. البته فرقی که بین این دو نظر

^{۶۴} ر.ک. رسالة الاکلیل لابن تیمیة (مجموعه دوم از رسلیل وی) ص ۱۰ و ۱۷-۱۸ به نقل از التفسیر و المفسرون هادی معرفة: ج ۱، ص ۳۰
^{۶۵} ر.ک. المیزان. ج ۳، ص ۱۴-۱۶

وجود دارد این است که بنا بر بیان علامه طباطبائی تنها قسم خاصی از مدلول التزامی غیر بین معنی، داخل تأویل است، و آن حقیقتی است که معنی به آن اعتماد می‌کند و از آن سرچشمه می‌گیرد اما مدلولهای التزامی دیگر داخل تأویل نمی‌باشند. اما بنا به نظر اول دایره تأویل وسیعتر خواهد بود.

به هر حال مسلم است که این لفظ در اصطلاح قرآن و حدیث به معنای: «حقایقی مرتبط با معانی و همچنین با افعال و نمودهای خارجی» که با فهم عادی نمی‌توان آن را دریافت، به کار برده شده است. حقایقی که برای فهم آن به اعمال نظر و دقت عقلی و یا دریافت غیبی و لدنی نیاز هست، دقت در موارد به کار گیری این لفظ در قرآن کریم مانند: به کار گیری آن به معنای حقایق پشت پرده اقدامات حضرت خضر علیه السلام در قصه همراهی حضرت موسی علیه السلام با او، و به معنای تعبیر رویا در قصه حضرت یوسف علیه السلام، و در فهم مراد اصلی از آیات متشابه در اول سوره مبارکه آل عمران تایید کننده این برداشت است؛ چنانکه در احادیث، بطن قرآن نیز، تأویل قرآن نامیده شده است.

عن الفضیل قال سألت أبا جعفر علیه السلام عن هذه الرواية: «ما في القرآن» من آية إلا و لها ظهر و بطن، و ما فيه حرف إلا و له حد و لكل حد مطلع»، ما یعنی بقوله: لها ظهر و بطن؟ قال: «ظهره تنزیله و بطنه تأویله. منه ما مضى و منه ما لم یکن بعد، یجری كما یجری

الشمس و القمر كلما جاء منه شيء وقع، قال الله تعالى: (وَ مَا يَعْلَمُ
تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاٰسِخُوْنَ فِي الْعِلْمِ) نحن نعلم»^{۶۶}

عیاشی به سند خود از فضیل نقل می‌کند که او می‌گوید: از امام باقر علیه السلام از معنای روایتی پرسیدم که می‌گوید: «هیچ آیه‌ای در قرآن نیست مگر اینکه ظاهر و باطنی دارد، و حرفی در آن وجود ندارد مگر اینکه دارای حدی می‌باشد و هر حدی نقطه‌ای بلند و والا دارد.» پرسیدم که مقصود از ظاهر و باطن قرآن چیست؟ فرمود: «ظاهر آن همانست که نزول یافته [منطوق قرآن] و باطن آن تأویل قرآن است. برخی از آن مربوط به زمانهای گذشته است و قسمتی دیگر در مورد آینده. قرآن؛ همانند آفتاب و ماه همواره در حرکت و جریان است، هر آنچه از اخبار در قرآن آمده واقعیت دارد. خدای متعال فرموده است: جز خدا و پاداران و استواران در علم و دانش، [کسی] دیگر تأویلش را نمی‌داند. ما [تأویل قرآن را] می‌دانیم».

خلاصه آنکه تأویل قرآن از دیدگاه قرآن و احادیث عبارت از حقایقی مرتبط با معانی قرآن است که به دست آوردن آن با فهم اولیّه و عادی میسر نمی‌باشد؛ بنا بر این همه قرآن کریم تأویل دارد و تأویل مخصوص آیات متشابه نمی‌باشد.

^{۶۶} عیاشی، تفسیر قرآن: ج ۱، ص ۱۱.

و از آنچه که در تعریف تفسیر ذکر گردید (بیان مراد خداوند متعال در آیات قرآن) روشن می شود که تفسیر اعم از تأویل است؛ چون تفسیر به معنای یاد شده هم شامل بیان مدالیل لفظ و هم شامل بیان حقایقی که معانی قرآن مبتنی بر آن حقایق هستند می شود؛ چرا که هر دوی آنها در فهم مراد خداوند از آیات دخیل می باشند.

حجیت ظواهر قرآن:

برخی از محدثان^{۶۷} چنین پنداشتنه اند که احادیث نهی از تفسیر به رأی و احادیث اختصاص فهم کامل قرآن به معصومین علیهم السلام^{۶۸} در مقام بیان حرمت تفسیر قرآن کریم توسط غیر معصومین علیهم السلام است، و به نظر ایشان در تفسیر قرآن کریم باید تنها به نقل احادیث وارده در تفسیر آیات اکتفا نمود، و باید در جایی که حدیثی از ائمه علیهم السلام نرسیده از هر گونه اظهار نظر در معنای آیات پرهیز نمود، حتی در مواردی که معنای صریح و یا ظاهر آیات را می توان در چهارچوب قواعد و مبادی تفسیر مشخص نمود، اگر حدیثی مطابق آن برداشت وارد نشده باشد نباید آن را به قرآن کریم نسبت داد.

لکن چنانکه علمای بزرگ شیعه در کتب اصول فقه و تفسیر، بیان نموده اند این نظر صحیح نمی باشد، چرا که این نظر با آیات قرآن و بیانات روشنگر پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام و سیره ایشان که بیانگر مرجع بودن قرآن کریم، لزوم تمسک به آن و تدبیر در آن را به عنوان یک اصل مسلم است، در تعارض آشکار می باشد. روشن است که اگر تمسک به قرآن منحصر به نقل

^{۶۷} ر.ک. وسایل الشیعة ج ۲۷ ص ۱۷۶ باب عدم جواز استنباط الاحکام النظرية من ظواهر القرآن الا بعد معرفة تفسیرها من الأئمة علیهم السلام.

^{۶۸} ر.ک به احادیث نقل شده در زیر عنوان تفسیر به رأی در این کتاب.

احادیث وارده در تفسیر قرآن باشد، تمسک و مرجعیت قرآن معنای حقیقی خود را از دست خواهد داد.

اصل مرجعیت قرآن و لزوم تدبّر در آن در قرآن کریم و کلمات معصومین علیهم السلام مورد تأکید فراوان واقع شده است.^{۶۹} که تامل در این ادله ما را به جواز تفسیر بر اساس بیانات اهل بیت علیهم السلام و حجیت ظواهر قرآن مجید در مواردی که حدیثی از اهل بیت علیهم السلام نرسیده است رهنمون می سازد. در اینجا نمونه هائی از این ادله را متذکر می شویم:

۱- در قرآن مجید آیات متعددی وجود دارد که به قابل فهم بودن

پیام قرآن مجید و لزوم تدبّر در آن اشاره دارند، از جمله آن آیات می توان به این آیات اشاره نمود:

(أفلا يتدبّرون القرآن أم على قلوب أقفالها^{۷۰})؛

«آیا آنان در قرآن تدبّر نمی کنند، یا بر دل هایشان قفل نهاده

شده است».

(ولقد ضربنا للناس في هذا القرآن من كل مثل لعلمهم يتذكرون.^{۷۱})؛

«ما برای مردم در این قرآن از هر نوع مثلی زدیم، شاید

که آنان که آنان متذکر شوند».

(وانه لتنزّل رب العالمین* نزل به الروح الامین* علی قلبك لتكون

من المنذرين* بلسان عربی مبین)؛^{۷۲} .

^{۶۹} در بخشهای سابق احادیث متعددی را در این زمینه ذکر نموده ایم.

^{۷۰} سوره محمد آیه: ۲۴

^{۷۱} سوره الزمر آیه: ۲۷

^{۷۲} سوره الشعراء آیه: ۱۹۲ - ۱۹۵

«مسلمان این (قرآن) فرو فرستاده شده ی پروردگار جهانیان است* که آ را روح الامین فرود آورده است* بر قلب تو که از هشدار دهندگان باشی* با زبان عربی (واضح و) روشن». (هذا بیان للناس وهدی وموعظة للمتقين^{۷۳})؛

«این بیانی است برای عموم مردم، و هدایت و اندرزی است برای پرهیزگاران». (فإنما يسرناه بلسانك لعلمهم يتذكرون)^{۷۴}.

«ما آن (قرآن) را بر زبان تو آسان ساختیم تا شاید آنان متذکر شوند». (ولقد يسرنا القرآن للذکر فهل من مدکر)^{۷۵}.

«ما قرآن را برای تذکر آسان ساختیم، آیا کسی هست که متذکر شود؟» (أفلا يتدبرون القرآن ولو كان من عند غير الله لوجدوا فيه اختلافًا كثيرًا)^{۷۶}.

«آیا درباره قرآن نمی اندیشند؟! اگر از سوی غیر خدا بود اختلاف فراوانی در آن می یافتند».

^{۷۳} سوره آل عمران آیه: ۱۳۸

^{۷۴} سوره الدخان آیه: ۵۸

^{۷۵} سوره القمر آیه: ۱۷

^{۷۶} سوره النساء آیه: ۸۲

این آیات و آیات دیگر که بر لزوم تمسک به قرآن، قابل فهم بودن آن و عمل به آن، دلالت دارند گواه بر حجیت ظواهر قرآن مجید و جواز تفسیر می باشند.

۲- قرآن به عنوان دلیل و حجت بر درستی رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده، و پیامبر صلی الله علیه و آله با منکران رسالت، به آوردن همانند آن - گر چه یک سوره کوچک باشد - تحدی نموده است، روشن است که این همآورد طلبی بر مفهوم بودن معانی قرآن مجید برای مردم عرب زبان دلالت می نماید؛ چون اگر قرآن مجید غیر قابل فهم و از قبیل لغز بود، اعجاز آن برای مردم ثابت نمی شد و تحدی انسانها به آوردن همانند آن معنی نداشت؛ زیرا در آن صورت قرآن مجید برای آنان مفهوم نبود تا بتوانند در باره آن قضاوت نمایند.

۳ - احادیث متواتری که بر تمسک به دو امانت گرانبهای پیامبر صلی الله علیه و آله - یعنی قرآن مجید و اهل بیت علیهم السلام - دلالت دارند دلیلی بر قابل فهم بودن و حجیت ظواهر آن هستند؛ چون تمسک بدون عمل به دستورات موجود در قرآن تحقق نمی پذیرد و عمل به دستورات آن منوط به فهم آن است.

۴ - روایات متواتری که بر عرضه احادیث، بر قرآن مجید دلالت دارد دلیلی روشن بر جواز تفسیر و حجت بودن ظواهر قرآن

مجید است؛ بر اساس این روایات هر حدیثی مخالف قرآن مجید باشد باطل شمرده می شود.

همچنین روایاتی که بر لزوم عرضه شروط عقد بر قرآن مجید و رد شرطی که مخالف قرآن است دلالت دارد، دلیل قابل فهم بودن قرآن و حجت بودن ظاهر آن است؛ چون اگر قرآن مجید در حد خود قابل فهم نباشد، نمی تواند معیار ارزیابی احادیث یا شروط و امثال آن قرار گیرد.

به عبارت دیگر معیار بودن قرآن در ترجیح احادیث متعارض و در تشخیص روایات صحیح از باطل و همچنین منوط بودن صحت شروط گوناگون در داد و ستدها به عدم مخالفت با قرآن، دلایل روشن بر قابل فهم بودن و مرجع بودن قرآن کریم است، اگر قرآن کریم جز از طریق روایات قابل فهم نبود رجوع به قرآن کریم برای ارزیابی صحت روایات و یا شروط معاملاتی معنی نداشت.

۵ - امامان معصوم (علیهم السلام) شاگردان و یاران خود را در زمینه‌های گوناگون به قرآن کریم ارجاع می دادند و برای اثبات مسائل مهم فکری و عقیدتی و همچنین احکام شرعی به آیاتی از قرآن مجید استدلال می نمودند؛ روشن است که استدلال به قرآن کریم و معطوف نمودن توجه مردم به آیات قرآن کریم، دعوت به فهم قرآن و بیان کننده حجیت ظواهر آن است. ائمه علیهم السلام با این روش

در حقیقت اصحاب و یاران خود را به تدبّر در قرآن و تمسک به آن در مسائل مختلف سوق می دادند.^{۷۷}

ما نمونه هایی از این استدلال ها را در فصل استنادات ائمه علیهم السلام به قرآن مجید نقل نموده ایم. لازم به ذکر است که اکثر علمای شیعه جواز تفسیر قرآن کریم در چهارچوب تعالیم اهل بیت علیهم السلام و حجیت ظواهر آن را پذیرفته اند. و قول عدم حجیت ظواهر قرآن مجید تنها به برخی از اخباری ها نسبت داده شده است که قول شاذی به حساب می آید. شیخ طوسی در تفسیر گرانقدر التبیان پس از اشاره به ادله هر دو نظر سخنی جامع در زمینه حجیت ظواهر قرآن مجید و جواز تفسیر و موارد آن ارائه فرموده است اکثر علمای پس از وی نیز همان را قبول نموده اند، ایشان می فرمایند:

«والذي نقول به: إن معاني القرآن على أربعة أقسام:

احدها: ما اختص الله تعالى بالعلم به، فلا يجوز لاحد تكلف القول فيه، ولا تعاطي معرفته، وذلك مثل قوله تعالى: (يسألونك عن الساعة أيان مرساها قل إنما علمها عند ربي لا يجليها لوقتها إلا هو)^{۷۸} ومثل قوله تعالى: (ان الله عنده علم الساعة).^{۷۹} إلى آخرها فتعاطي معرفة ما ما اختص الله تعالى به خطأ:

وثانيها: ما كان ظاهره مطابقا لمعناه، فكل من عرف اللغة التي خوطب بها، عرف معناها، مثل قوله تعالى: (ولا تقتلوا النفس التي حرم الله إلا بالحق^{۸۰}) ومثل قوله تعالى: (قل هو الله أحد)^{۸۱} وغير ذلك.

^{۷۷} البيان في تفسير القرآن- السيد الخوئي ص ۲۶۶

^{۷۸} سورة الاعراف: آية ۱۸۶

^{۷۹} سورة لقمان: آية ۳۴

^{۸۰} سورة انعام آیه ۱۵۱.

^{۸۱} سورة التوحيد: آیه ۱

وثالثها: ما هو مجمل لا يبنى ظاهره عن المراد به مفصلاً . مثل قوله تعالى: (أقيموا الصلاة، وآتوا الزكاة)^{٨٢} ومثل قوله: (ولله على الناس حج البيت من استطاع إليه سبيلاً)^{٨٣} وقوله: (وآتوا حقه يوم حصاده)^{٨٤} وقوله: (وفي أموالهم حق معلوم)^{٨٥} وما اشبه ذلك .

فان تفصيل أعداد الصلاة وعدد ركعاتها، وتفصيل مناسك الحج وشروطه، ومقادير النصاب في الزكاة لا يمكن استخراجها إلا ببيان النبي صلى الله عليه وآله ووحى من جهة الله تعالى . فتكلف القول في ذلك خطأ ممنوع منه، يمكن ان تكون الاخبار متناولة له.

ورابعها: ما كان اللفظ مشتركاً بين معنيين فما زاد عنهما، ويمكن ان يكون كل واحد منهما مراداً . فانه لا ينبغي أن يقدم احد به فيقول: ان مراد الله فيه بعض ما يحتمل إلا بقول نبي أو امام معصوم... الى آخر كلامه.^{٨٦}

"أنچه ما بدان معتقدیم این است که معانی قرآن بر چهار گونه است:

١- آنچه که دانش آن ویژه خداوند است و برای کسی جایز نیست که در آن سخن گوید و در پی شناخت آن باشد مانند آیه ای که می گوید: «از تو درباره قیامت می پرسند که کی فرا می رسد؟ بگو علمش فقط نزد پروردگار من است و هیچ کس جز او نمی تواند وقت آن را آشکار سازد». نیز مانند آیه ای

^{٨٢} سورة البقرة: آیه ٤٣ و ٨٣

^{٨٣} سورة آل عمران آیه: ٩٧.

^{٨٤} سورة انعام آیه ١٤١.

^{٨٥} سورة معارج آیه: ٢٤.

^{٨٦} شيخ طوسی، التبيان ج ١ ص ٤

که می گوید: «آگاهی از زمان قیامت مخصوص خداست»
 بنابراین این در پی دانشی که مخصوص خداست رفتن غلط است
 ۲- آنچه که ظاهرش با معنایش مطابق است و هر کس که
 زبانی را مخاطب آن است بداند، معنای آن را می فهمد،
 مانند آیه ای که می فرماید: «وانسانی را که خداوند محترم
 شمرده به قتل نرسانید، مگر بحق (و از روی استحقاق)» و
 مانند آیه ای که می گوید: «بگو خداوند یکتا و یگانه است». و
 دیگر آیات.

۳- آنچه که مجمل است و ظاهر آن، منظور را به تفصیل
 نمی رساند. مانند آیه ای که می گوید: «نماز را بیا دارید و
 زکات را بپردازید» و مانند آیه ای که می گوید: «و برای خدا
 بر مردم است که آهنگ خانه (او) کنند آنها که توانایی رفتن به
 سوی آن را دارند». و مانند آیه ای که می گوید: «و حق آن
 را به هنگام درو بپردازید». و آیه ای که می گوید: «در
 اموالشان حقی معلوم، برای تقاضا کننده و محروم است» و
 دیگر آیات مشابه؛ چرا که تفصیل تعداد نمازها و تعداد رکعات
 آنها، تفصیل مناسک حج و شرائط آن، اندازه های نصاب در
 زکات را جز با بیان پیامبر (صلی الله علیه و آله) و وحی الهی
 نمی توان بدست آورد. بنابراین این در این موارد سخن گفتن غلط
 و ممنوع است و روایاتی که ما را منع از تفسیر قرآن می کند
 ممکن است شامل این موارد باشد.

۴- آنچه که لفظ قرآن مشترك بين دو معنی و یا بیشتر باشد
 و هر کدام از دو معنی ممکن است که مراد باشد در این

صورت شایسته نیست کسی اقدام کند و بگوید که منظور خداوند این احتمال است مگر با پشتوانه گفته پیامبر (صلی الله علیه و آله) و یا امام معصوم (علیه السلام)..."

محقق بحرانی که از اخباریون معتدل شیعه است پس از نقل کلام شیخ طوسی، آن را سخنی استوار و قول فصل می داند می فرماید:
«والقول الفصل والمذهب الجزل فی ذلك ما أفاده شیخ الطائفة (رضوان الله علیه) فی کتاب التبیان وتلقاه بالقبول جملة من علمائنا الاعیان،^{۸۷}»

"گفتار حق و مرام درست در این باره همان است که شیخ الطائفة (رضوان الله تعالی علیه) در کتاب تفسیر تبیین فرموده و عده ای از شخصیت های برجسته از علمای ما را پذیرفته اند."

سید نعمت الله جزائری که یکی دیگر از علمای اخباری است نیز با نقل سخنان شیخ طوسی آن را برطرف کننده اشکال و روشنگر حقیقت مطالب دانسته است.^{۸۸}

بنابر این حمل آیات قرآن مجید به معنای ظاهری آنها و تبیین معانی آیات با توجه به این قواعد را نمی توان تفسیر به رأی شمرد و آن را شرعا ممنوع دانست. ما انشاء الله احادیث مربوط به نهی از تفسیر به رأی را تحت عنوان خاصی بررسی خواهیم کرد و مقصود از آن را بیان خواهیم نمود.

^{۸۷} محقق بحرانی، الحدائق الناضرة: ج ۱، ص ۳۲

^{۸۸} ر.ک: سید نعمه الله جزائری، نور البراهین: ج ۱، ص ۱۸۱

اصول و منابع تفسیر قرآن کریم

تفسیر قرآن باید مبتنی بر حجت و دلیل یقینی یا اطمینان آور بوده باشد، براین اساس مهمترین ویژگی که در تفسیر قرآن کریم باید رعایت شود این است که در تفسیر نباید به مدارك ظنی و غیر قابل اطمینان تکیه نمود، بلکه باید به دلایلی استناد نمود که عقلا یا شرعا حجیت و اعتبار آن ها ثابت باشد؛ زیرا اولاً پیروی از دلایل ظنی و غیر یقینی شرعا ممنوع و نارواست و ثانیاً نسبت دادن مطالبی به خدا بدون اذن او حرام و گناه بزرگ است؛ بنابراین در تفسیر قرآن اعتماد نمودن به گفتار مفسرین و پیروی کردن از رأی و نظر آن ها بدون دلیل معتبر صحیح و روا نیست.^{۸۹}

قرآن خود مردمان را از پیروی گمان بر حذر داشته و سخن مبتنی بر گمان را در مسائل دینی، اقترای به خداوند دانسته و دست گمان را از رسیدن به حق کوتاه شمرده است:

(و ما لهم به من علم ان يتبعون الا الظن و ان الظن لا یغنی من

الحق شیئاً)؛^{۹۰}

«آنان هرگز به این سخن [انکار آخرت و ...] دانشی ندارند، تنها از گمان پیروی می‌کنند با این که گمان هرگز انسان را از حق بی‌نیاز نمی‌کند».

^{۸۹} البیان ص ۱۸۷ - البته این نکته روشن است که ابراز احتمالات گوناگون به عنوان بحث علمی در مقام تعیین ظهور در معنای آیات مانعی ندارد.

^{۹۰} نجم/۲۸

(و لاتقف ما لیس لك به علم ان السمع و البصر و الفؤاد کل اولئك
كان عنه مسئولاً)؛^{۹۱}
«از آنچه بدان آگاهی نداری پیروی مکن، چرا که گوش،
چشم و دل، همه مسئولند».

(قل ءالله اذن لكم ام على الله تفترون)؛^{۹۲}
«بگو: آیا خداوند به شما اجازه داده است یا بر خدا افترا
می‌بندید»

پس از قبول اصل فوق این سؤال پیش می‌آید که منبع قابل
اعتماد در تفسیر قرآن مجید کدام است؟ و به تعبیر دیگر در تفسیر
قرآن کریم باید به چه منابعی مراجعه نمود تا تفسیری که ارائه می
شود تفسیر مجاز و قابل اعتماد باشد؟

در پاسخ این سؤال باید گفت: که منبع تفسیر صحیح قرآن همان
ادله اربعه یعنی: خود قرآن، سنت یعنی: سخنان و آثار عملی پیامبر
صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام و اجماع و عقل می
باشد.

برای فهم مراد خداوند سبحان از هر آیه باید آن آیه را در پرتو
اصول قطعی و مقیداتی که در رابطه با موضوع آن آیه در آیات
دیگر وارد شده است و همچنین اصول و مقیدات و بیانهایی که از

^{۹۱} اسراء/۳۶

^{۹۲} یونس/۵۹

طریق سنت، اجماع و عقل قطعی فهمیده می شود مورد بررسی قرار داد و معنی را به دست آورد.

حجیت تفسیر قرآن به قرآن

حجیت قرآن مجید در تفسیر قرآن را می توان به چند بیان تقریب نمود:

۱- قرآن چون هر متن دیگر یک مجموعه واحدی محسوب می شود که فهم هر بخش از آن با توجه به قرائن موجود در بخشهای دیگر ممکن خواهد بود، به عبارت دیگر سیره و روش عقلا در استفاده از آثار نوشتاری یا گفتاری نویسندگان و گویندگان چنین است که همه مطالب یک کتاب و یا خطابه را با هم می سنجند، برخی از مطالب را با برخی دیگر تایید یا نقض می کنند، و این سیره در منظر و مسمع شارع مقدس بود و نسبت به آن هیچ گونه ردع و منعی نکرده است.^{۹۳}

۲- یکی از صفاتی که برای قرآن در قرآن کریم ذکر شده است تبیان کل شیء است. خداوند فرموده است: (ونزلنا علیک الکتاب تبیاناً لکل شیء...)^{۹۴} «و ما این کتاب را بر تو نازل کردیم که بیانگر همه چیز باشد».

^{۹۳} ر. ک. تسنیم: ج ۱، ص ۷۳.

^{۹۴} سوره نحل: آیه ۸۹.

معلوم است که قرآن به عنوان بیان کننده همه چیز، بیانگر خودش نیز خواهد بود، معنی ندارد که قرآن بیان همه چیز باشد ولی ابهامات خودش را بیان نکند؛ البته این بیانگری دارای مراتبی است و هر مرتبه ای شرایط خاص خود را دارد ولی به طور اجمال از ظاهر این آیه کریمه فهمیده می شود که به وسیله خود قرآن کریم می توان ظاهر آیات دیگر قرآن را فهمید و به مرتبه ای از فهم آن دست یافت.

۳- در سیره عملی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام موارد فراوانی از تفسیر قرآن به قرآن وجود دارد که تأکیدی بر صحت این روش تفسیری است. در بخش شیوه های تفسیری اهل بیت علیهم السلام نمونه هایی از آن ذکر خواهد شد.

۴- سخنان پیامبر و اهل بیت علیهم السلام در بردارنده شواهد متعددی بر تایید این روش است. مانند این سخن که از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است:

«ان القرآن لیصدق بعضه بعضا فلا تکذبوا بعضه ببعض»^{۹۰}

پاره ای از قرآن پاره ای دیگر آنرا تصدیق می کند (بر درستی آن گواهی می دهد) بنابر این با قسمتی از آن قسمت دیگر را تکذیب نکنید.»

^{۹۰} کنز العمال: ج ۱، ص ۶۱۹.

و از حضرت علی علیه السلام نقل شده است که فرموده اند:
«کتاب الله تبصرون به و تنطقون به و تسمعون به و ینطق بعضه
ببعض و یشهد بعضه علی بعض»^{۹۶}

کتاب خدا، با آن می بینید، آن را بر زبان جاری می سازید
و بدان گوش می دهید پاره ای از آن با پاره ی دیگر گویا می
شود و پاره ای بر پاره ای دیگر گواهی می دهد»

همچنین نقل شده است که:

والله سبحانه یقول (ما فرطنا فی الكتاب من شیء) و فیه تبیان کل
شیء و ذکر ان الكتاب یصدق بعضه بعضا وانه لا اختلاف فیه فقال:
(ولو کان من عند غیر الله لوجدوا فیه اختلافا کثیرا)^{۹۷}؛

خداوند سبحان فرموده است: "ما در قرآن از هیچ چیزی
فروگذار نکردیم." و در قرآن بیان همه چیز هست و خداوند
یادآورد شده است که قسمتی از قرآن قسمت دیگر آنرا تصدیق
و گواهی می کند و در آن هیچ اختلافی نیست. خداوند فرموده
است: "اگر قرآن از سوی غیر خدا بود مردم در آن اختلاف
فراوانی مشاهده می کردند."

۴- در برابر ادعای مخالفان مبنی بر وجود اختلاف در قرآن می
توان با تکیه بر خود قرآن پاسخ داد و با شیوه تفسیر قرآن به قرآن

^{۹۶} نهج البلاغه: خطبه ۱۳۳.

^{۹۷} نهج البلاغه: خطبه: ۱۸.

شبهات آنها را حل کرد والا اگر برای نفی این اختلاف موهوم نیاز به غیر قرآن باشد اعجاز قرآن برای مخالفان قابل اثبات نخواهد بود. و این صحت تفسیر قرآن به قرآن را فی الجمله اثبات می نماید.^{۹۸}

حجیت سنت در تفسیر قرآن

یکی از بهترین و کاملترین راههای تفسیر قرآن تفسیر به سنت معصومین علیهم السلام است. و اصولاً تفسیر بدون در نظر گرفتن سنت، ناقص و حتی کاری گمراه کننده خواهد بود.

با توجه به عصمت پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام که دلایل عقلی و نقلی بر آن قائم است و این که ایشان واسطه رساندن پیامهای الهی می باشند و تبیین آن را بر عهده دارند، حجیت سنت در فهم و تفسیر قرآن مجید امری واضح است، حدیث متواتر ثقلین که به تمسک به قرآن مجید و اهل بیت علیهم السلام دستور می دهد از ادله روشن آن است، بدون شک تمسک به اهل بیت علیهم السلام که به صراحت در حدیث ثقلین تأکید شده با نادیده گرفتن بیانهای تفسیری آنها در مورد قرآن به هیچ وجه سازگار نمی باشد.

اصولاً خداوند پیامبر صلی الله علیه و آله را مبین قرآن قرار داده است، و اهل بیت علیهم السلام جانشینان و وارثان علوم او هستند پس

^{۹۸} ر.ک. تفسیر تسنیم: ج ۱، ص ۶۸.

هر بیانی و تفسیری که بخواهد بدون در نظر گرفتن بیان آنان عرضه شود خود به خود مردود و بی اعتبار خواهد بود.

قرآن کریم می فرماید:

(و انزلنا الیک الذکر لتبین للناس ما نزل الیهم)؛^{۹۹}

«و ما این قرآن را بر تو نازل کردیم تا آنچه را که به سوی مردم نازل شده است برای آنان روشن سازی»
و همچنین در آیه دوم از سوره جمعه پس از اشاره به وظیفه پیامبر صلی الله علیه و آله در رساندن اصل پیام الهی، تعلیم آن را نیز از وظائف ایشان شمرده و می فرماید:

(هو الذی بعث فی الامیین رسولا منهم ینلوا علیهم آیاته و یرزقهم و یعلمهم الکتاب و الحکمة وان کانوا من قبل لفی ضلال مبین)^{۱۰۰}

«او کسی است که در میان جمعیت درس ناخوانده، رسولی از میان خودشان برانگیخت، که آیاتش را بر آنها می خواند، آنها را تزکیه می کند و به آنان کتاب و حکمت می آموزد. مسلماً پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند».

این سمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به موجب حدیث ثقلین به جانشینان ایشان منتقل شده است.

^{۹۹} سوره النحل: آیه ۴۴.

^{۱۰۰} سوره جمعه: آیه ۲.

و در احادیث زیادی بر ثبوت این نقش برای ائمه اطهار علیهم السلام در رابطه با قرآن مجید تأکید شده است. ما به نمونه های از این احادیث اشاره می کنیم:

از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمودند:

«...فانظروا كيف تخلفوني في الثقلين، فنادى مناد: وما الثقلان يا رسول الله؟ قال: كتاب الله، طرف بيد الله عزوجل وطرف بأيديكم، فاستمسكوا به لا تضلوا والآخر عترتي، وإن اللطيف الخبير نبأني أنهما لن يترقا حتى يردا على الحوض، وسألت ذلك لهما ربي؛ فلا تقدموهما فتهلكوا، ولا تقصروا عنهما فتهلكوا، ولا تعلموهم فإنهم أعلم منكم. واخرجه الحاكم عن زيد وصححه على شرط الشيخين؛ ١٠١»

"بنگرید که پس از من در باره ثقلین چه می کنید! فردی فریاد زد: ای رسول خدا ثقلین چیست؟ حضرت فرمود: کتاب خدا، يك سوی آن در دست خدا و يك سوی آن در دستان شما است. بدان چنگ زنید تا گمراه نشوید، و دیگری عترت من است. خداوند لطیف و آگاه به من خبر داده ساخته است که، این دو از یکدیگر جدا نمی شوند تا در کنار حوض بر من وارد شوند. و من این را برای کتاب و عترت از خدایم خواسته ام، بنابر این بر آن دو پیشی نگیرید که هلاک می

١٠١ طبرانی، المعجم الكبير - ج ٥ ص ١٦٧ شیخ لطف الله الصافي، مجموعة الرسائل - ج ٢ ص

شوید، و از این دو باز نمانید که باز هلاک می شوید، و به آنان یاد ندهید، چرا که آنان از شما دانا ترند".
 خود اهل بیت علیهم السلام نیز در احادیث متواتر از تفسیر قرآن بدون مراجعه به اهل بیت منع نمودند، و آن را موجب گمراهی دانستند، و با مدعیان تفسیر معارضه نمودند، و بر مرجعیت اهل بیت علیهم السلام در تفسیر قرآن تأکید نموده اند:
 امام باقر علیه السلام فرمود:

«أَلَيْسَ شَيْءٌ أْبَعَدَ مِنْ عُقُولِ الرَّجَالِ مِنْ تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ إِنَّ الْآيَةَ تَنْزِلُ
 أَوْلَهَا فِي شَيْءٍ وَ أَوْسَطُهَا فِي شَيْءٍ وَ آخِرُهَا فِي شَيْءٍ»؛^{۱۰۲}

چیزی از تفسیر قرآن دورتر از عقل مردم نیست، اول يك آیه درباره چیزی است، میان آیه درباره چیز دیگر و پایان آیه مربوط به چیز دیگر.
 مثال روشن این فرمایش، آیه کریمه تطهیر است که صدر و ذیل آن در مورد زنان پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده، ولی وسط این آیه در باره اهل بیت علیهم السلام نازل شده است، روشن است فهم این گونه آیات بدون یاری سنت و تعیین معنای مصداق اهل بیت علیهم السلام توسط پیامبر صلی الله علیه و آله ممکن نمی باشد.

^{۱۰۲} بحار الانوار: ج: ۸۹، ص ۱۱۰،

عن سدير، عن أبي جعفر (عليه السلام) قال: قلت له: جعلت فداك ما أنتم؟ قال: «نحن خزان علم الله، ونحن تراجمة وحى الله، ونحن الحجة البالغة على من دون السماء ومن فوق الارض». ۱۰۳

سدير گوید: به امام باقر علیه السلام گفتم: فدایت شوم شما چگونه افرادی هستید؟ حضرت فرمود: ما گنجینه های علم خدا هستیم، و ما بازگوکنندگان وحی الهی هستیم و ما حجت های رسای الهی هستیم بر بر ساکنان پایین زیر آسمان و بالای زمین»

عن علی بن ابی طالب (علیه السلام) انه ذکر القرآن فقال: «ظاهره عمل موجب، و باطنه علم مکنون محجوب، و هو عندنا معلوم مکتوب». ۱۰۴

از امام علی بن ابی طالب علیه السلام نقل شده است که از قرآن یاد کرد و فرمود: ظاهر قرآن عمل واجب است، باطن آن علم نهان و در پرده است و آن نزد ما شناخته شده و مشخص است».

عَنْ جَابِرٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: «مَا ادَّعَى أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ أَنَّهُ جَمَعَ الْقُرْآنَ كُلَّهُ كَمَا أَنْزَلَ إِلَّا كَذَّابٌ، وَ مَا جَمَعَهُ وَ حَفِظَهُ كَمَا

۱۰۳ سند حدیث: علی بن موسی، عن أحمد بن محمد، عن الحسين بن سعيد ومحمد بن خالد البرقي، عن النضر بن سويد رفعه... كليني، كافي: ج ۱، ص ۱۹۲
۱۰۴ دعائم الاسلام: ص ۵۳.

نَزَّلَهُ اللَّهُ تَعَالَى إِلَّا عَلَى بَنِي أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَ الْأَيْمَةَ مِنْ بَعْدِهِ عَلَيْهِ
السَّلَامُ».^{۱۰۵}

جابر گوید از امام باقر علیه السلام شنیدم که می فرمود: هر
کس ادعا کند که همه قرآن را آن گونه که نازل شده، جمع
آوری کرده، بسیار دروغگو است، جز علی بن ابی طالب علیه
السلام، و امامان پس از وی».

عن أبي جعفر عليه السلام أنه قال : «ما يستطيع أحد أن يدعي أن
عنده جميع القرآن كله ظاهره وباطنه غير الاوصياء؛ کسی غیر از
اوصیاء نمی تواند ادعا کند که همه قرآن، چه ظاهرش و باطنش، نزد
اوست».^{۱۰۶}

امام محمد باقر فرموده اند که: کسی جز جانشینان پیامبر
صلی الله علیه و آله نمی تواند ادعا کند که همه قرآن را، هم
ظاهر و هم باطن آن را در اختیار دارد.

عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: (قَالَ
الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ) قَالَ:
فَفَرَّجَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَيْنَ أَصَابِعِهِ فَوَضَعَهَا فِي صَدْرِهِ ثُمَّ قَالَ: وَ
عِنْدَنَا وَ اللَّهُ عِلْمُ الْكِتَابِ كُلُّهُ؛^{۱۰۷}

^{۱۰۵} مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَمْرِو بْنِ أَبِي الْمُقَدَّامِ... كليني، كافي: ج ۱، ص ۲۲۹

^{۱۰۶} سند حدیث: محمد بن الحسین، عن محمد بن الحسن، عن محمد بن سنان، عن عمار بن مروان عن المنخل، عن جابر... كليني، اصول كافي: ج ۱، ص ۲۲۸

^{۱۰۷} مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي زَاهِرٍ، عَنِ الْخَسَّابِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانٍ... كليني، اصول كافي:

امام صادق علیه السلام آیه شریفه (قال الذی عنده علم من الكتاب انا اتيك به قبل ان يرتد اليك طرفك) را تلاوت کرد و آنگاه انگشتان دستش را باز کرد و بر سینه اش نهاد و فرمود: «به خدا سوگند دانش همه کتاب نزد ما است».

عن الحكم بن عيينة قال: قال أبو عبد الله (عليه السلام) لرجل من أهل الكوفة - و سأله عن شيء -: لو لقيتك بالمدينة لاريتك أثر جبرئيل في دورنا، ونزوله على جدى بالوحي والقرآن والعلم، فيستسقي الناس العلم من عندنا فيهدونهم؟ و ضللنا نحن؟! هذا محال؛^{۱۰۸}

امام صادق علیه السلام به مردی از اهل کوفه که از امام سؤالی داشت فرمود: اگر در مدینه ترا ببینم اثر جبرئیل را در خانه هایمان و فرود آمدن او برای نزول وحی و قرآن و علم برجدمان را نشانت می دهم، آیا می شود مردم از علمی که نزد ما بوده است سیراب بشوند و هدایت بیابند و ما گمراه شده باشیم؟! این محال است».

وَ عَنْ (مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَبِيهِ عَنْ بَكْرِ بْنِ صَالِحٍ)، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ إِبرَاهِيمَ الْجَعْفَرِيِّ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ جَعْفَرٍ قَالَ: كُنْتُ مَعَ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِمَكَّةَ، فَقَالَ لَهُ قَائِلٌ: إِنَّكَ لَتُفَسِّرُ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ مَا لَمْ تَسْمَعْ؟ فَقَالَ

ج ۱، ص ۲۳۰
۱۰۸ - تفسیر عیاشی، محمد بن مسعود العیاشی: ج ۱، ص ۱۶:

عَلَيْنَا نَزَلَ قَبْلَ النَّاسِ، وَ لَنَا فُسِّرَ قَبْلَ أَنْ يَفْسَرَ فِي النَّاسِ، فَحَنُّ نَعْلَمُ
حَالَهُ وَ حَرَامَهُ، وَ نَاسِخَهُ وَ مَنْسُوخَهُ، وَ مُتَّفَرِّقَهُ وَ حَظِيرَتَهُ، وَ فِي أَى
لَيْلَةٍ نَزَلَتْ مِنْ آيَةٍ، وَ فِي مَن نَزَلَتْ، وَ فِي مَا أُنزِلَتْ فَحَنُّ حُكْمَاءُ اللَّهِ فِي
أَرْضِيهِ وَ شَهِادُوه فِي خَلْقِهِ... الْحَدِيثَ».^{۱۰۹}

یعقوب بن جعفر می گوید: همراه امام ابوالحسن علیه اسلام در مکه بودم کسی به ایشان گفت: شما آنچه را که از قرآن نشنیده ای تفسیر می کنی؟ حضرت فرمود: «قرآن پیش از آن که بر مردم نازل شود بر ما نازل شده است، و پیش از آن که در میان مردم تفسیر شود برای ما تفسیر شده است، حلال و حرام، و ناسخ و منسوخ و آن را ما می دانیم و (ما می دانیم) که این آیه در چه شبی نازل شده و در باره چه کسی نازل شده و در مورد چه چیزی نازل شده است، پس حکمت مداران خدا و گواهان او در میان آفریدگان در روی زمین ما هستیم...

عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ اللَّهَ
أَجَلٌّ وَ أَكْرَمٌ مِنْ أَنْ يَعْرِفَ بِخَلْقِهِ، بَلِ الْخَلْقُ يَعْرِفُونَ بِاللَّهِ
قَالَ: صَدَقْتَ.

قُلْتُ: إِنَّ مَنْ عَرَفَ أَنَّ لَهُ رَبًّا فَقَدْ يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يَعْرِفَ أَنَّ لِدَيْكَ الرَّبَّ
رِضًا وَ سَخَطًا، وَ أَنَّهُ لَا يَعْرِفُ رِضَاهُ وَ سَخَطُهُ إِلَّا بِوَحْيٍ أَوْ رَسُولٍ،
فَمَنْ لَمْ يَأْتِهِ الْوَحْيُ فَيَنْبَغِي لَهُ أَنْ يَطْلُبَ الرَّسُولَ، فَإِذَا لَقِيَهُمْ عَرَفَ أَنَّ
الْحُجَّةَ، وَ أَنَّ لَهُمُ الطَّاعَةَ الْمُفْتَرَضَةَ، فَقُلْتُ لِلنَّاسِ: أَلَيْسَ تَعْلَمُونَ أَنَّ

^{۱۰۹} نور الثقلین: ج ۴، ص ۵۹۵، وسائل الشیعة: ج ۲۷، ص ۱۹۸

رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ كَانَ هُوَ الْحُجَّةَ مِنَ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ؟ قَالُوا:
بَلَى.

قُلْتُ: فَحِينَ مَضَى صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مَنْ كَانَ الْحُجَّةَ؟ قَالُوا:
الْقُرْآنُ.

فَنظَرْتُ فِي الْقُرْآنِ، فَإِذَا هُوَ يَخَاصِمُ بِهِ الْمُرْجِي، وَ الْقَدْرِي، وَ
الزَّنْدِيقُ الَّذِي لَا يُؤْمِنُ بِهِ حَتَّى يَغْلِبَ الرَّجَالَ بِخُصُومَتِهِ، فَعَرَفْتُ أَنَّ
الْقُرْآنَ لَا يَكُونُ حُجَّةً إِلَّا بِقِيمٍ، فَمَا قَالَ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ كَانَ حَقًّا، فَقُلْتُ لَهُمْ:
مَنْ قِيمُ الْقُرْآنِ؟

قَالُوا: ابْنُ مَسْعُودٍ قَدْ كَانَ يَعْلَمُ، وَ عُمَرُ يَعْلَمُ، وَ حُدَيْفَةُ يَعْلَمُ. قُلْتُ
كُلُّهُ؟

قَالُوا: لَا

فَلَمْ أَجِدْ أَحَدًا يَقَالُ إِنَّهُ يَعْلَمُ الْقُرْآنَ كُلَّهُ إِلَّا عَلِيًّا صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ، وَ إِذَا
كَانَ الشَّيْءُ بَيْنَ الْقَوْمِ، فَقَالَ هَذَا: لَا أَدْرِي، وَ قَالَ هَذَا: لَا أَدْرِي، وَ قَالَ
هَذَا: لَا أَدْرِي، وَ قَالَ هَذَا: أَنَا أَدْرِي، فَأَشْهَدُ أَنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ قِيمَ
الْقُرْآنِ، وَ كَانَتْ طَاعَتُهُ مُفْتَرَضَةً، وَ كَانَ الْحُجَّةَ عَلَى النَّاسِ بَعْدَ رَسُولِ
اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ أَنَّ مَا قَالَ فِي الْقُرْآنِ فَهُوَ حَقٌّ...

فَقَالَ: «رَحِمَكَ اللَّهُ... وَ قَالَ: سَلْنِي عَمَّا شِئْتَ فَلَا تُنْكِرْكَ بَعْدَ الْيَوْمِ
أَبَدًا» ۱۱۰.

منصور بن حازم در لابه لای عرضه عقاید خویش به امام
صادق علیه السلام می‌گوید: به امام صادق علیه السلام عرض
کردم شأن خداوند بالاتر و والاتر است از این که به وسیله

۱۱۰ مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شاذَانَ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى كَلْبِيِّ، كَافِي ج: ۱ ص: ۱۸۹

خلق شناخته شود، بلکه این خلق هستند که به وسیله ی خدا شناخته می شوند. فرمود: راست گفتی. عرض کردم: کسی که بداند پروردگاری دارد سزاوار است که بداند برای آن پروردگار خشنودی و غضبی است، و خشنودی و غضب او جز از طریق وحی یا رسول و فرستاده او شناخته نمی شود، و کسی که وحی به او نرسد سزاوار است که به دنبال فرستادگان الهی باشد، و هرگاه که با آنها ملاقات کرد بداند که آنان حجت الهی هستند و اطاعت آنان واجب است. منصور اضافه می کند که به مردم گفتم: آیا قبول دارید که رسول خدا، حجت الهی بر خلق بود؟

گفتند: آری.

گفتم: پس آن زمان که پیامبر رحلت کرد، حجت خدا بر خلق چه چیزی و چه کسی خواهد بود؟

گفتند: قرآن.

(به ایشان گفتم که:) ولی من در قرآن نگریستم و دیدم که گروههای مختلف و حتی کسانی چون مرجئه، قدریها و زندیقها که ایمان هم به قرآن ندارند، با استناد به قرآن برای مدعای خود با قرآن استدلال می کنند تا بر مخالف خود غلبه کنند! این تأمل سبب گردید تا بدانم قرآن به تنهایی کفایت

نمی‌کند، بلکه قرآن نیازمند سرپرست است، که هر چه را او گفت حق خواهد بود. پرسیدم قیّم قرآن کیست؟
گفتند: ابن مسعود، عمر، حذیفه قرآن را می دانستند.
پرسیدم: به همه ی قرآن عالم هستند؟
گفتند: نه.

من کسی جز علی را پیدا نکردم که بر همه قرآن عالم باشد، و اگر در میان مردم چیزی باشد و هر یک از آنان بگویند: من نمی دانم و علی بگوید: من می دانم، در این صورت من گواهی خواهم داد که علی است که قیّم قرآن است و اطاعتش واجب است و بعد از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) حجت خدا بر مردم است، و آنچه که او در مورد قرآن فرموده است، حق است.^{۱۱۱}

امام صادق علیه السلام پس از شنیدن سخنان فوق از منصور بن حازم وی را ستود و مورد تأیید قرار داد.
به طور کلی می توان گفت که از پیامبر (صلی الله علیه و آله) و ائمه اطهار (علیهم السلام) بیانه‌های زیادی از طرق معتبر؛ چون خبر متواتر یا خبر ثقه در مورد تفسیر آیات رسیده است و اصولاً همه کلمات و سیره زندگی آنها به نوعی تفسیر و توضیح آیات قرآن کریم

□۱۱۱- محمد بن یعقوب، اصول الکافی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۶۸/۱.

و تبیین مراد خدای سبحان محسوب می شود، حال اگر کسی تفسیر و تبیین اهل بیت علیهم السلام را که به دلیل عصمت ایشان دور از همه نوع ظن و گمان و حتی احتمال خلاف است - کنار بگذارد و خود مستقلاً به تفسیر قرآن بپردازد، چگونه می توان تفسیر او را معتبر دانست؟!

حال آن که ما می دانیم در قرآن عام و خاص، مطلق و مقید، مجمل و مبین و محکم و متشابه وجود دارد، حتی در موارد زیادی احکام مجمل قرآن به وسیله احادیث تبیین شده و یا عام قرآن به وسیله حدیث تخصیص و یا تقیید شده است، با وجود این آگاهی و علم قطعی چگونه می توان دیدگاه تفسیری درباره آیه ای ابراز داشت و مطمئن بود که این آیه مقید یا مخصص و یا ناسخی در احادیث ندارد؟

بنا بر این در اصل حجیت تفسیر اهل بیت علیهم السلام در قرآن شکی وجود ندارد و مورد اتفاق بین علما امامیه است.

پس از پذیرش اصل تفسیر به سنت باید بحث شود که آیا تفسیر به سنت در چه رتبه ای واقع شده است؟ آیا تفسیر به سنت در مرتبه تفسیر قرآن به قرآن قرار دارد، یا این که باید ابتدا به خود قرآن مراجعه نمود و پس به دست آوردن معنای آیات در پرتوی آیات دیگر، به تفسیر آنها با حدیث پرداخت؟

مطلب دیگری که در اینجا مورد توجه و بحث قرار گرفته این است که: آیا در تفسیر به سنت تنها به احادیث متواتر باید مراجعه نمود؟ و یا با خبر واحد ثقه نیز می توان آیات مربوط به احکام را تفسیر نمود؟ و یا این که خبر واحد ثقه در تفسیر همه آیات - اعم از آیات احکام و غیر احکام بجز آیات اعتقادی - حجت است؟ این دو موضوع را در ذیل بررسی می نماییم:

مرتبۀ تفسیر قرآن با سنت

برخی بر این نظر هستند که باید ابتدا هر آیه ای از قرآن کریم در پرتو آیات دیگر قرآن تفسیر شود و سپس قرآن با احادیث معتبر تفسیر گردد؛ چرا که بر اساس روایات لزوم عرضه احادیث بر قرآن، تنها احادیثی معتبر و حجت خواهند بود که با قرآن مخالفت نداشته باشند، و برای احراز آن باید در مرتبه اول معنای آیات قرآن در محدوده قرآن روشن باشد تا وقتی که روایات و احادیث بر آن عرضه می شوند مخالفت یا عدم مخالفت آن با آیات قرآن ارزیابی گردد.^{۱۱۲}

البته صاحبان این نظریه این مطلب را در تفسیر قرآن به روایات غیر متواتر (غیر قطعی) لازم می دانند. اما احادیث متواتر چون برای اثبات حجیت آنها نیازی به عرضه آنها به قرآن نیست،

^{۱۱۲} ر.ک. تفسیر تسنیم، استاد جوادی آملی: ج ۱، ص ۱۳۱-۱۴۰

لذا می توان مستقیماً قرآن را با آنها تفسیر نمود، و تفسیر با این قسم از سنت از این بُعد، هم رتبه با تفسیر قرآن با قرآن می باشد.

نقد این دیدگاه:

چنان که ملاحظه شد عمده دلیلی که برای تأخر رتبه تفسیر به سنت از تفسیر قرآن به قرآن ذکر شده همان روایات عرض احادیث بر قرآن است. ولی ظاهراً این برداشت از روایات عرض صحیح نمی باشد؛ چرا که بر اساس دیدگاه مشهور بین اصولیین که انقلاب نسبت را نپذیرفته اند مفاد روایات یادشده، عرض احادیث بر ظواهر آیات در مرتبه ظهور استعمالی است، نه ظهور آیات در مرتبه مراد تصدیقی جدی؛ بنابراین این وجود مقید یا مخصص قرآنی غیر متصل، تأثیری در ارزیابی نسبت حدیث با آیه ای نخواهد داشت.^{۱۱۳} علاوه بر این که احتمال دارد مفاد احادیث عرض، عرضه احادیث بر تک تک آیات نباشد بلکه مراد عرضه نمودن احادیث بر

^{۱۱۳} ممکن است توهم شود که بسا در مواردی نسبت در مرحله مراد استعمالی تباین باشد، ولی در مرحله مراد جدی تباین نباشد، پس شمول احادیث عرض به چنین مواردی لازمه اش سقوط احادیث مخالف قرآن در مرتبه مراد استعمالی و نه مراد جدی. ولی این توهم مبتنی بر فرضی غیر واقعی است؛ چرا که در خود احادیث یاد شده تصریح شده است که: هر حدیثی که شاهدهی بر محتوای آن از قرآن پیدا شود حجت است، و معلوم است که اگر بیانی راجع به آیه ای در آیات دیگر وجود داشت که نسبت تباین را بین آن آیه و حدیث عرضه شده از بین می برد خود آن بیان شاهدهی بر صحت محتوای حدیث خواهد بود، و مشکل بدون نیاز به ملاحظه نسبت در مرحله مراد جدی آیه، حل خواهد گردید.

و اینکه ادعا شود که آیات قرآن نسبت به هم دیگر قرینه متصله حساب می گردد اما احادیث، نسبت به قرآن قرائن منفصله هستند ادعای بدون دلیل است؛ چرا که نزول تدریجی قرآن نافی اتصال حقیقی است و دلیلی بر اتصال تنزیلی هم وجود ندارد و روایات عرض هم، دلیل بر اتصال تنزیلی نمی باشد.

اصول مسلمه ای باشد که از قرآن برداشت می شود، شهید صدر (ره) با پیش کشیدن این احتمال در بیان آن چنین گفته است:

لا یبعد ان یکون المراد من طرح ما خالف الکتاب الکریم، او ما لیس علیه شاهد منه طرح ما یخالف الروح العامة للقرآن الکریم و ما لاتکون نظائره و اشباهه موجودة فيه و یکون المعنى حينئذ ان الدليل الظنی اذا لم یکن منسجما مع طبيعة تشريعات القرآن و مزاج احكامه العام لم یکن حجة. و لیس المراد المخالفة و الموافقة المضمونية الجدية مع آیاته.^{۱۱۴}

بعید نیست که منظور از طرح روایات مخالف قرآن و یا بدون شاهی در قرآن، طرح روایات مخالف با روح عمومی قرآن باشد و روایاتی باشد که مشابه آن در قرآن نباشد؛ در این صورت معنای روایات طرح مخالف قرآن چنین می شود که: دلیل ظنی اگر هماهنگ با طبیعت تشریعات قرآنی و طبیعت احکام عمومی قرآن نباشد حجت نیست؛ بنا بر این منظور از مخالفت، مخالفت و موافقت مضمونی جدی با آیات قرآن نیست.

بر اساس این احتمال معنای این احادیث چنین خواهد بود: دلیل ظنی اگر منسجم با تشریعات قرآنی و ساختار عمومی احکامش نباشد حجت نخواهد بود.

^{۱۱۴} ر. ک بحوث فی علم الاصول، السيد محمود هاشمی: ج ۷، ص ۳۳۳-۳۳۵.

و سپس در تقویت این دیدگاه چنین فرموده اند:

و مما يعزز هذا الفهم - مضافا الى ان هذا المعنى هو مقتضى طبيعة الوضع العام للائمة المعصومين (عليهم السلام) و دورهم فى مقام بيان الاحكام - الامر الذى كان واضحا لدى المتشرعة ورواة هذه الاحاديث انفسهم، والذى على اساسه امروا بالتفقه فى الدين والاطلاع على تفاصيله و جزئياته التى لايمكن معرفتها من القرآن الكريم مما يشكل قرينة متصلة بهذه الاحاديث، تصرفها الى ارادة هذا المعنى، ما نجده من قوله (ان وجدتم عليه شاهدا او شاهدين من الكتاب) فان التعبير بالشاهد الذى يكون بحسب ظاهره اعم من الموافق بالمعنى الحرفى، مع عدم الاقتصار على شاهد واحد، خير قرينة على ان المراد وجود الامثال والنظائر، لالموافقة الجدية.

وقد جاء فى رواية الحسن بن الجهم عن العبد الصالح عليه السلام: قال: إذا جاءك الحديثان المختلفان فقسهما على كتاب الله وأحاديثنا، فان أشبهها فهو حق، وإن لم يشبهها فهو باطل».^{۱۱۰}

"و آنچه این استنباط را تقویت می کند - این است که علاوه بر این که جایگاه عام امامان معصوم عليهم السلام و نقش آنها در بیان احکام که برای پیروان شریعت و راویان این گونه احادیث روشن و قابل فهم بوده و بر این اساس مسلمانان موظف به فراگیری دین (از اهل بیت عليهم السلام) و اطلاع از جزئیات احکام الهی بودند، اقتضای چنین معنایی را دارد،

وجود تعبیرات چون "ان وجدتم علیه شاهدها او شاهدین...". (اگر یک شاهد یا دو شاهد بر آن (حدیث) از قرآن یافتید) که به مثابه قرینه متصله است که این احادیث را بر معنای یاد شده منصرف می نماید. تعبیر به «شاهد» که ظاهراً اعم از موافقت به معنای دقیق آن است و اینکه به یک شاهد اکتفا نکرده است بهترین قرینه است به اینکه مراد از شاهد وجود امثال و اشباه است نه موافقت جدی.

در روایت حسن بن جهم از امام کاظم (علیه السلام) آمده است که فرمود: «اگر دو حدیث مختلف به تو رسید آنان را با کتاب خدا و احادیث ما مقایسه کن، اگر شبیه آن دو بود پس حق است و اگر شبیه آن دو نبود، پس باطل است».

پس مراد عرضه هر حدیث بر همه آیات قرآن کریم نمی باشد چرا که این مطلب خلاف ظاهر و بلکه خلاف سیره علما و فقها است. اگر مراد ائمه اطهار علیهم السلام از دستور عرضه احادیث، چنین مطلبی بود، قطعاً آن را با صراحت و تأکید بیان می فرمودند. و بزرگان فقها و مفسران شیعه که محور کارشان بر احادیث است قبل از شروع به استفاده از احادیث، اقدام به تفسیر قرآن به قرآن می نمودند، حال آن که به اعتراف محققان معاصر علوم قرآن، روش تفسیری قرآن به قرآن در میان علمای سلف چندان مورد توجه نبوده است.

بحثی در حجیت خبر واحد در تفسیر قرآن کریم

از پرسشهای آغازین که در رابطه با استفاده از احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام در تفسیر مطرح است، این است که: بیشتر روایات تفسیری از گونه خبر واحدند و خبر واحد، مایه گمان است نه یقین! حال آن که ما متذکر شدیم که تفسیر قرآن باید مبتنی بر دلیل بقینی باشد نه ظنی. بر این اساس این سؤال پیش می آید که چگونه می توان در تفسیر قرآن به خبر واحد ثقه یا موثق به، استناد جست؟

به بیان دیگر اگر بیانهای تفسیری اهل بیت علیهم السلام از طرق علم آور مثل خبر متواتر، به دست ما برسد، قطعاً در تفسیر قرآن معیار خواهد بود، اما در جاهایی که بیان تفسیری اهل بیت علیهم السلام بواسطه خبر واحد به دست ما رسیده است چه باید کرد؟ جواب این پرسش با توجه به بررسیهای مفصلی که در علم

اصول راجع به حجیت خبر واحد به عمل آمده است روشن است، چرا که خبر واحد ثقه و موثق به، برای نوع مردم اطمینان آور است و از دیدگاه عقلا، علم و اطمینان محسوب می شود؛ بنابر این کسی که مطلبی را از این طریق دریافت می کند از دیدگاه عقل و عقلا ملزم است که بر اساس آن عمل کند و ترتیب اثر دهد. پس خبر ثقه در غیر اصول دین - که یقین شخصی و علم وجدانی در آن لازم است - مطلقاً حجت است چه مربوط به تفسیر آیات الاحکام و مسائل فقهی باشد و چه مربوط به موضوعات دیگر باشد.

به عبارت روشنتر، یکی از ادله حجیت خبر واحد ثقه که عمده محققین از علمای اصول آن را قبول دارند، وجود سیره عقلانیه بر تمسک به خبر واحد است، از آنجا که خبر واحد اطمینان و یقین

عرفی ایجاد می کند، عقلا آن را به منزله علم وجدانی قرار می دهند و آثار علم وجدانی را بر آن مترتب می نمایند، بر اساس همین سیره می توان نتیجه گرفت که: خبر واحد، سنت را یعنی قول و فعل معصوم علیه السلام را به نحو یقین عرفی اثبات می کند، و چنان که گذشت، در تفسیر قرآن مجید و فهم مراد خدای سبحان قطعاً سنت حجت است.

البته در اصول دین تنها خبر متواتر حجت می باشد. چون در مسائل مربوط به اصول دین، یقین عرفی که مشوب به احتمال خطا است حجیت ندارد و تنها یقین وجدانی حجت است. صاحب تفسیر البیان در این مورد می فرماید:

"معنای حجت بودن اماره‌ای که نظر به واقع دارد [مانند خبر واحدی که می‌خواهد واقع را گزارش دهد] این است که اماره حکم علم را دارد، پس هر چه بر علم و یقین مترتب می‌شود، بر اماره مترتب خواهد شد... دلیل این مدعا سیره خردمندان است که با دلیل معتبر گمان‌آور همان رفتار را دارند که با دلیل علم آور و یقینی."^{۱۱۶}

پس اینکه برخی اعتبار روایات تفسیری را منحصر در روایاتی دانسته اند که در احکام وارد شده باشد، و در روایات تفسیری که در

□^{۱۱۶}- ر. ک. عسکری، سید مرتضی، نقش ائمه در احیاء دین، چاپ دوم: تهران، مجمع علمی مهر، ۱۳۷۰، ۶۴/۷.

سائر مسائل نقل شده هر چند به طریق صحیح به دست ما رسیده باشد غیر معتبر تلقی نموده‌اند ناصحیح است.^{۱۱۷}

شاید وجود برخی روایات با مضامین ناسازگار با اصول و مبانی قرآنی در میان روایات تفسیری باعث اعراض برخی از مفسرین از روایات تفسیری شده است، ولی باید توجه نمود که این مشکل را نمی‌توان به همه روایات تفسیری سرایت داد، بلکه تنها آن دسته از روایاتی که در آنها این نوع ناسازگاری وجود دارد از اعتبار ساقط می‌شوند؛ چون یکی از شرایط حجیت روایات افزون بر درستی سند، ناسازگار نبودن روایت، با ظاهر قرآن است، نادیده گرفتن این شرط، سبب شده است که برخی روایات ساختگی و اسرائیلیات در قلمرو تفسیر قرآن وارد شوند، ولی این روایات به حدی نیستند که اعتماد به سایر روایات را از بین ببرند؛ پس روایاتی که از نظر سند معتبر و از نظر محتوی با قرآن مجید مخالفتی ندارند در تفسیر قابل استناد و معتبر خواهند بود.^{۱۱۸}

بر اسا این دیدگاه خبر واحد ثقه و موثوق به، در تفسیر همه آیات - اعم از آیات احکام و غیر احکام بجز آیات اعتقادی - حجت خواهد بود.

حجیت اجماع و عقل در تفسیر

حجیت اجماع در تفسیر قرآن مجید از آن جهت است که اجماع چون خبر واحد یکی از طرق اثبات سنت است و بنا بر حجیت خبر واحد در تفسیر، اجماع نیز حجت خواهد بود.

^{۱۱۷} این نظر از ظاهر برخی کلمات مرحوم شیخ طوسی ره در تفسیر التنبیان نیز استفاده شده است. ولی خود ایشان در تفسیر برخی آیات به خبر واحد تمسک نموده‌اند و این نشان دهنده آن است که منظور ایشان از عدم حجیت خبر واحد، خبر واحد غیر موثوق به است نه مطلق خبر واحد. ر.ک. طوسی، محمد بن حسن، التنبیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی‌تا، ۶/۱، طباطبائی، محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، چاپ سوم: قم، اسماعیلیان، ه، ۱۴۱/۸، ۳۵۱/۱۰، ۱۱۸- ر.ک. علامه طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن: ج ۹، ص ۲۲۰.

اما حجیت عقل قطعی در تفسیر به این لحاظ است که خدای سبحان حکیم و علیم است و مخالفت سخنان او با مدرکات عقل قطعی و قرائن قطعیه عقلیه که هر متکلم عاقلی در بیان مراد خود آنها را در نظر می‌گیرد محال است.

مقدمات تفسیر

چنانکه قبلاً نیز بیان شد، با توجه به دعوت قرآن و اهل بیت علیهم السلام به تدبّر در قرآن کریم و استفاده از علوم پایان‌ناپذیر آن، اصل مشروعیت و مطلوبیت تفسیر قرآن مجید به معنای تلاش در راه فهم مراد خدای سبحان از آیات قرآن، از دیدگاه اکثر دانشمندان و محققان امری مسلمی است. ولی باید دید که برای فهم صحیح قرآن کریم و رسیدن به حقایق و معارف آن، مفسر قرآن باید دارای چه ویژه‌گی‌هایی باشد و چه مقدمات و اصولی را رعایت نماید؟

با یک بررسی اجمالی مقدمات و اصول ضروری تفسیر قرآن کریم را می‌توان در دو عنوان زیر خلاصه نمود:

- ۱- مقدمات عمومی فهم و تفسیر قرآن
- ۲- مقدمات اختصاصی فهم و تفسیر قرآن

مقدمات عمومی فهم قرآن

منظور از مقدمات عمومی تفسیر، دانش و معرفت‌هایی است که کاربرد آن اختصاص به تفسیر ندارد، برای استفاده اختصاصی در تفسیر قرآن تدوین نشده، ولی به لحاظ اینکه برخی از احکام و مسایل آن علوم به عنوان مبادی تصویری یا تصدیقی در علم تفسیر به کار می‌رود لذا دانستن آن برای علم تفسیر لازم است. این مقدمات نیز به دو بخش عمده تقسیم می‌شوند:

۱- علوم و قواعد زبان عربی

قرآن مجید به زبان عربی نازل شده است و دانستن لغت عربی و قواعد آن، راهی است برای فهم قرآن مجید، علوم و قواعد زبان عربی در چهار علم: لغت، صرف، نحو و بلاغت تدوین شده است، پس هر کسی که طالب فهم و تفسیر قرآن است باید به مقدار کافی از علوم یاد شده مطلع باشد.

۲- علوم مرتبط با تفسیر

غیر از علوم ادبی مهمترین دانش‌هایی که اطلاع از آنها برای مفسر لازم است علم کلام، علم تاریخ و سیره، علم حدیث، علم اصول فقه و علم فقه می‌باشد.

نیاز به علم کلام برای این است که برخی از مسائل مهم کلامی جزء مبادی تصدیقی تفسیر می‌باشند، روشن است که بدون فراگیری این مبادی، تفسیر از مبانی صحیح برخوردار نخواهد بود.

نیاز به تاریخ و سیره برای این است که در قرآن به سرگذشت پیامبران و امتهای گذشته و همچنین سیره پیامبر اکرم و دوران رسالت توجه خاصی شده است اطلاع از تاریخ و سیره به فهم صحیح این آیات کمک شایانی می کند.

نیاز به علم حدیث برای این است که حدیث پس از خود قرآن، مهمترین منبع برای تفسیر قرآن است. وبدون اطلاع از احادیث، برداشت از قرآن برداشت ناکافی و مشوب به انواع خطا ها خواهد بود.

نیاز به اصول فقه به این جهت است که بر اساس قوانین محاوره و روایات اهل بیت علیهم السلام، آیات قرآن مجید در دسته های مختلفی از قبیل عام و خاص، مطلق و مقید و مجمل و مبین می گنجند. فهم و تفسیر نهایی هر آیه، تنها با قرار دادن آن در دسته خودش امکان پذیر است، از این رو، مفسر باید تمام موارد عام و خاص، مطلق و مقید، مجمل و مبین و ناسخ و منسوخ آیات را به خوبی تشخیص دهد، و نیز باید قواعد و قوانین مربوط به جهات و حالات مزبور را که عمدتاً در علم اصول فقه بررسی شده است به دقت مراعات نماید، زیرا کوچکترین نقص علمی در این زمینه، موجب انحراف در فهم قرآن خواهد بود.

اما نیاز به فقه، به جهت فهم آیات مربوط به احکام است. چون به دست آوردن احکام، مقدمات و روش خاص خود را دارد که بدون رعایت آن، فهم این دسته از آیات میسر نمی باشد. برخی، غیر از علوم یاد شده فراگیری علم منطق و عرفان را نیز برای فهم قرآن لازم دانسته اند.

مقدمات اختصاصی فهم قرآن کریم

منظور از مقدمات اختصاصی، دانشهایی است که اختصاص به قرآن دارد و عمدتاً تحت عنوان علوم قرآن گردآوری و مورد بحث قرار می گیرد، اطلاع از این علوم قبل شروع به تفسیر لازم است. که به برخی از عناوین عمده آن، اشاره می نمایم:

۱- علم به تنزیل قرآن و قراءات

مفسر باید به قرائت‌های معتبر واقف باشد؛ چون آگاهی از اختلاف قرائت‌ها در برخی از موارد در فهم معنای آیه موثر است.

۲- علم اسباب نزول

قرآن مجید به صورت تدریجی نازل گردیده و آیات بیشماری در قرآن به حوادث خاصی در دوران زندگی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مرتبط می باشد، اطلاع از این حوادث و زمینه ها که از

آنها به اسباب نزول یا شأن نزول تعبیر می شود در فهم قرآن مجید لازم است.

۳- علم به محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ

به شهادت قرآن مجید و احادیث در آیات قرآن، خصوصیات از قبیل ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه وجود دارد که درک مقاصد و معانی حقیقی آیات، بدون اطلاع از آنها امکان پذیر نیست. از این رو، مفسر باید مباحث مربوط به این قسم از آیات را بررسی نماید. و در تفسیر آن را مورد بهره برداری قرار دهد.

از جمله احادیثی که دلالت بر وجود این خصوصیات و ویژه گیها در قرآن مجید می نماید، این حدیث است:

شیخ حر عاملی در وسائل الشیعه از امام صادق علیه السلام نقل نموده است که:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَدِيثٍ اخْتَجَّاجِهِ عَلَى الصُّوفِيَّةِ، لَمَّا اخْتَجُّوا عَلَيْهِ بِآيَاتٍ مِنَ الْقُرْآنِ فِي الْإِيثَارِ وَالزُّهْدِ، قَالَ: «أَلَا لَكُمْ عِلْمٌ بِنَاسِخِ الْقُرْآنِ وَ مَنْسُوخِهِ، وَ مُحْكَمِهِ وَ مُتَشَابِهِهِ الَّذِي فِي مِثْلِهِ ضَلَّ مَنْ ضَلَّ وَ هَلَكَ مَنْ هَلَكَ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ؟ قَالُوا: أَوْ بَعْضِهِ فَأَمَّا كُلُّهُ فَلَا، فَقَالَ لَهُمْ: فَمِنْ هَاهُنَا أُتَيْتُمْ، وَ كَذَلِكَ أَحَادِيثُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ... إِلَى أَنْ قَالَ: فَيُسَّ مَا ذَهَبْتُمْ إِلَيْهِ، وَ حَمَلْتُمْ النَّاسَ عَلَيْهِ مِنَ الْجَهْلِ بِكِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ أَحَادِيثِهِ الَّتِي يَصَدَّقُهَا الْكِتَابُ الْمُنزَلُ، وَ رَدَّكُمْ إِيَّاهَا لِجَهَالَتِكُمْ وَ تَرْكِكُمْ النَّظَرَ فِي غَرِيبِ الْقُرْآنِ مِنَ التَّفْسِيرِ (وَ النَّاسِخِ وَ الْمَنْسُوخِ) وَ الْمُحْكَمِ وَ الْمُتَشَابِهِ، وَ الْأَمْرِ وَ

النَّهْيُ... إِلَى أَنْ قَالَ: دَعُوا عَنْكُمْ مَا اشْتَبَهَ عَلَيْكُمْ مِمَّا لَا عِلْمَ لَكُمْ بِهِ، وَ رُدُّوا الْعِلْمَ إِلَى أَهْلِهِ تُؤَجِّرُوا، وَ تُعَذِّرُوا عِنْدَ اللَّهِ، وَ كُونُوا فِي طَلَبِ نَاسِخِ الْقُرْآنِ مِنْ مَنْسُوخِهِ وَ مُحْكَمِهِ مِنْ مُتَشَابِهِهِ وَ مَا أَحَلَّ اللَّهُ فِيهِ مِمَّا حَرَّمَ، فَإِنَّهُ أَقْرَبُ لَكُمْ مِنَ اللَّهِ، وَ أَبْعَدُ لَكُمْ مِنَ الْجَهْلِ، دَعُوا الْجَهْلَةَ لِأَهْلِهَا، فَإِنَّ أَهْلَ الْجَهْلِ كَثِيرٌ، وَ أَهْلَ الْعِلْمِ قَلِيلٌ وَ قَدْ قَالَ اللَّهُ: وَ فَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ؛^{۱۱۹}

امام صادق علیه السلام در احتجاجی که با صوفیه داشتند آن زمانی که صوفیه به آیاتی از قرآن در ارتباط با ایثار و زهد استناد جستند، فرمود: آیا شما با ناسخ و منسوخ، و محکم و متشابه قرآن - که در چنین امری افرادی از این امت گمراه و هلاک شده اند - آشنا هستید؟ آنان گفتند بعضی را می دانیم، اما همه را نمی دانیم.

امام علیه السلام به آنان فرمودند: از همین جا شما مشکل پیدا می کنید... آنگاه امام فرمودند: بد راهی را رفته و مردم را بدان برده اید! راه جهل به کتاب خدا و سنت پیامبر و احادیث وی، همان احادیثی که قرآن آن را تصدیق می کنند، و شما بدلیل جهالت آنها را رد می کنید، و در آنچه که از قرآن مانند ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه و امر و نهی نمی دانید، تأمل نمی کنید... آنگاه امام فرمودند: آنچه بر شما مشتبه است و بدان علم ندارید از خود جدا سازید و دانش آن را به اهلس

^{۱۱۹} سند حدیث: علی بن ابراهیم، عن هارون بن مسلم، عن مسعدة بن صدقة، کلینی اصول کافی: ج ۵، ص ۶۶ و وسائل الشیعة: ج ۲۷، ص: ۱۸۳.

واگذار کنید تا عندالله مأجور و معذور باشید، و در پی شناخت ناسخ از منسوخ و محکم از متشابه و حلال از حرام قرآن باشید. چرا که این کار، شما را به خدا نزدیکتر و از جهل و نادانی دورتر می‌سازد. نادانی را برای اهلش بگذارید؛ چرا که صاحبان نادانی زیاد و صاحبان علم کمند و خداوند فرموده است: برتر از هر صاحب دانشی، دانشمندی هست.»

چنانکه این حدیث و احادیث دیگر تصریح نموده‌اند، فهم همه این خصوصیات در قرآن تنها با مراجعه به اهل بیت علیهم السلام میسر است.

ویژه گی های مفسر قرآن

مفسر قرآن علاوه بر کسب مقدمات علمی که قبلا به آن اشاره شد باید دارای برخی ویژگیهای دیگر نیز باشد، مهمترین آنها عبارت است:

۱- ایمان به رسالت و تقوی

مهمترین ویژگی که مفسر قرآن باید از آن برخوردار باشد، ایمان به رسالت پیامبر خاتم حضرت محمد صلی الله علیه و آله است، بی‌شک کسی که ایمان کامل به غیب، رسالت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و وحی بودن قرآن کریم نداشته باشد از درک معارف غیبی قرآن کریم عاجز خواهد بود، و برداشت وی از قرآن برداشتی مخدوش و نادرست خواهد بود.

چنین شخصی چون نمی‌تواند از منظر آیات الهی به عالم غیب نگاه کند، سعی می‌کند که آن معارف بی‌کران را در قالب تنگ مفاهیم مادی محصور نماید و از هر آیه‌ای تفسیر منطبق با موازین مادی و طبیعی ارائه نماید، به عبارت دیگر چون او با پیش فرض انکار عالم غیب به تفسیر پرداخته است، هر آیه را به گونه‌ای تفسیر خواهد کرد که با این پیش فرض منطبق باشد، و کلام الهی را صرفاً تبلوری از اقتصاد، سیاست، و فرهنگ دنیوی عصر پیامبر صلی الله علیه و آله تلقی خواهد کرد.^{۱۲۰}

قرآن کریم می‌فرماید:

(سأصرف عن آياتي الذين يتكبرون في الارض بغير الحق وإن يروا كل آية لا يؤمنوا بها وإن يروا سبيل الرشدا لا يتخذوه سبيلا وإن يروا سبيل الغي يتخذوه سبيلا ذلك بأنهم كذبوا بآياتنا وكانوا عنها غافلين.)^{۱۲۱}

به زودی کسانی را که در روی زمین به ناحق تکبر می‌ورزند از ایمان به آیات خود منصرف می‌سازم. آنها چنانند که اگر هر آیه و نشانه‌ای را ببینند به آن ایمان نمی‌آورند. اگر راه هدایت را ببینید آن راه را انتخاب نمی‌کنند و اگر طریق گمراهی را ببینند آن راه خود بر می‌گزینند

^{۱۲۰} این نوع تلقی از آیات قرآن را می‌توان در سخنان برخی مادیگرایان و مستشرقین مغرض مشاهده کرد.
^{۱۲۱} الاعراف: ۱۴۶

(همه اینها) به خاطر آن است که آیات ما را تکذیب کردند و از آن غافل بودند.

بنا بر این یکی از شرایط مهم مفسر قرآن مجید داشتن ایمان به اصول اعتقادی اسلام است.

و باید این ایمان همراه با تقوی و طهارت، اخلاص و تسلیم در برابر پروردگار بوده باشد، در غیر این صورت امکان دارد شخص، با دخیل نمودن پیش فرضهای خود در تفسیر قرآن کریم از قرآن برای پیشبرد مقاصد و آراء شخصی یا گروهی خود بهره برداری نماید؛ چون کسی که ایمانش مشوب به زیغ باشد و فکرش به کجروی‌های ناشی از گناه و آثار آن آلوده باشد، هرگز از تمایل به کجروی و فساد آزاد نبوده، و قادر نخواهد بود بی‌دخالت تمایلات و هواها مقاصد قرآن را درک نماید، و به معانی و مفاهیم واقعی آیات دست یابد، اینان خواه ناخواه، به طرف فساد و گمراهی و پذیرش عقاید نادرست کشیده شده، در فهم قرآن دچار انحراف و تمایلات غلط فکری خویش خواهند شد.

در قرآن مجید آمده است که:

(فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ

تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّسَخُونَ فِي الْعِلْمِ)؛ ۱۲۲

اما کسانی که در دل‌هاشان نوعی کجی (انحراف از راه راست) وجود دارد، به جهت فتنه‌جویی و یافتن تأویل ساختگی (برای آیات متشابه) به پیروی از آیه‌های متشابه آن می‌پردازند و حال آنکه تأویل آن را جز خدا و راسخان در علم نمی‌دانند».

و این همان تفسیر به رأی است که در احادیث به شدت از آن نهی شده است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

من فسّر القرآن بر آیه فلیتّبوء مقعده من النار؛^{۱۲۳}

کسی که قرآن را به رأی و نظر خود تفسیر کند، جایگاهش آتش جهنم است».

و باز پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«وَمَنْ فَسَّرَ الْقُرْآنَ بِرَأْيِهِ فَقَدْ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ؛^{۱۲۴}

^{۱۲۳} - عوالي اللآلی: ج ۴، ص ۱۰۴

^{۱۲۴} وَ فِي الْخِصَالِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ مَا جِيلَوْنِيهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي الْقَاسِمِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ مُفَضَّلٍ، عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سَمْرَةَ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله...، وسائل الشیعة: ج ۲۷، ص ۱۹۰

هر کس که قرآن را به رأی خود تفسیر کند بر خدا افتراء بسته است».

نکته دیگر این که فهم قرآن در فهم ظواهر آیات خلاصه نمی شود؛ قرآن دارای معانی باطنی و معارف عمیق خاص به خود می باشد که برای بهره‌مندی از آن طهارت باطنی، تقوی و تبعیت کامل از اهل بیت علیهم السلام لازم است؛ چرا که قرآن از مبدأ وحی سرچشمه گرفته و تا دل به نور ایمان و تقوی روشن نگردد، و حجابهای گناه از آن زدوده نگردد ارتباط با حقیقت قرآن ممکن نبوده و قابلیت تابش نور الهی در قلب حاصل نخواهد گشت؛ چنان که قرآن نیز هدایت واقعی و بهره‌مندی حقیقی از روشنایی‌های خود را از آن کسانی می‌داند که واجد تقوا باشند (هدی للمتقین) و درك حقایق قرآن را در انحصار آنانی قرار می‌دهد که از آلودگی‌های شرك و بی‌ایمانی پاک و منزّه باشند.

خدای سبحان فرموده است:

(لایمسه إلا المطهرون)؛

«و جز پاکان نمی‌توانند به آن (قرآن) دست یابند».

علی (علیه السلام) در این باره فرموده است:

«إِنَّ عِلْمَ الْقُرْآنِ لَيْسَ يَعْلَمُ مَا هُوَ إِلَّا مَنْ ذَاقَ طَعْمَهُ، فَعَلَّمَ بِالْعِلْمِ جَهْلَهُ، وَ بُصِّرَ بِهِ عَمَاهُ، وَ سَمِعَ بِهِ صَمَمَهُ، وَ أَدْرَكَ بِهِ عِلْمَ مَا فَاتَ، وَ حَيَّى بِهِ بَعْدَ إِذْ مَاتَ، وَ أَثْبَتَ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ ذِكْرُهُ الْحَسَنَاتِ، وَ مَحَا بِهِ السَّيِّئَاتِ، وَ أَدْرَكَ بِهِ رِضْوَانًا مِنَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى، فَاطْلُبُوا ذَلِكَ مِنْ

عِنْدِ أَهْلِهِ خَاصَّةً؛ فَإِنَّهُمْ خَاصَّةٌ نُورٌ يَسْتَضَاءُ بِهِ، وَ أَيْمَّةٌ يَقْتَدَى بِهِمْ، وَ هُمْ عَيْشُ الْعِلْمِ وَ مَوْتُ الْجَهْلِ...؛^{۱۲۰}

حقیقت دانش قرآن را نمی داند جز آن کس که طعم قرآن را چشیده است، جهلش با علم به قرآن به دانش تبدیل شده، نابینایی اش با آن به بینائی رسیده، کوری اش به شنوایی در آمده، علم گذشته را به آن درک کرده، پس از مردن با قرآن زنده شده، کار های نیک را نزد خدا ثبت کرده، بدی ها را با قرآن محو کرده است، و با قرآن به رضوان الهی دست یافته است. شما علم قرآن را فقط از اهلش بجوید، اینان تنها نوری هستند که از آنها بهره گرفته می شود، و امامانی هستند که بدانها اقتدا می گردد، اینان حیات دانش و مرگ جهل و نادانی هستند...»

۲- پرهیز از جمود بر ظاهر و باطن گرائی بی دلیل

دومین ویژه گی مفسر قرآن، پرهیز از جمود بر ظاهر لفظ و همچنین باطن گرائی بی دلیل است.

جمود بر ظاهر لفظ، در مواردی که دلیل قطعی عقلی یا نقلی بر خلاف آن وجود دارد باعث نگرش تنگ نظرانه به مفاهیم قرآنی می گردد، و برداشتی که از این طریق به دست می آید سازگار با

^{۱۲۰} أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَعْدِ بْنِ الْمُنْذِرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ، خَطَبَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ [و رَوَاهَا غَيْرُهُ بِغَيْرِ هَذَا الْإِسْنَادِ وَ ذَكَرَ أَنَّهُ خَطَبَ بِذِي قَارٍ] فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَتَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ... كلینی، کافی: ج ۸، ص ۳۹۱

اصول عقلی و هماهنگ با محکمت دینی نخواهد بود، این نوع گرایش تفسیری موجب به وجود آمدن انحرافات بزرگی در تاریخ نظیر: قول به تجسیم یا تعطیل، جبر یا تفویض، انکار مشروعیت توسل به اولیاء و امثال آن در میان مسلمانان شده است.

همچنین باطن گرائی در تفسیر و ذکر معانی باطنی برای آیات بدون استناد به دلیل قطعی از کلام معصومان علیه السلام- نظیر آنچه که در آثار برخی صوفیه و غلات دیده می شود- خطر دیگری است که نظام عقیدتی و بینشی اسلام را همواره مورد تهدید قرار داده است. اهل بیت علیه السلام این دو گرایش انحرافی در تفسیر را به شدت رد نموده و با صاحبان این گرایشها همواره مبارزه نموده اند.

۳- مراجعه به پیامبر و اهل بیت علیه السلام

سومین ویژگی مهم مفسر قرآن، مراجعه به پیامبر و اهل بیت علیهم السلام در تفسیر قرآن کریم است. این ویژگی معیار و تامین کننده ویژه گی های قبل نیز می باشد.

چون در بخشهای قبلی به ادله این مطلب اشاره شده است از تکرار آن پرهیز می کنیم و تنها به نقل یک حدیث اکتفا می نماییم:

عَنْ أَبِي مَرْيَمَ قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لِسَلْمَةَ بِنِ كَهَيْلٍ وَ
الْحَكَمِ بْنِ عُثَيْبَةَ: «شَرِّقًا وَ غَرَبًا فَلَا تَجِدَانِ عِلْمًا صَاحِحًا إِلَّا شَيْئًا خَرَجَ
مِنْ عِنْدِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ، ١٢٦

امام باقر علیه السلام به سلمه بن کهل و حکم بن عتیبه
فرمود: به شرق بروید یا به غرب، علم صحیح و ناب را نمی
یابید جز همان که از سوی ما اهل بیت علیهم السلام بیرون
آمده است».

نفی تفسیر به رأی

در احادیث رسیده از پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم
السلام تفسیر به رأی تقبیح و از آن منع شده است، لذا مذموم بودن
این روش تفسیری مورد اتفاق جمیع علمای اسلام است.
در اینجا مناسب است بخشی از احادیث مربوط به این موضوع را
آورده و سپس با اشاره به نظریات عمده در رابطه با تفسیر به رأی
به بررسی موضوع بپردازیم:
عن النبی صلی الله علیه و آله . انه قال: «من فسّر القرآن برأیه
فاصاب الحق فقد اخطا، ١٢٧

کسی که قرآن را به رأی خود تفسیر کند و حتی به حق هم
برسد باز خطا کرده است».

امام باقر علیه السلام فرمود:

«ما ضرب رجل القرآن بعضه ببعض إلا كفر؛ ١٢٨

١٢٦ سند حدیث: عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشَائِءِ، عَنْ ثَعْلَبَةَ بْنِ مَيْمُونٍ، كَلْبِيِّ، كَافِي:
ج ١، ص ٣٩٩.
١٢٧ - جامع الصحیح و هو سنن الترمذی: ج ٥، ص ٢٠٠، حدیث ٢٩٥٢. - از کتاب تفسیر القرآن.

کسی که (به پندار خویش) بخشی از قرآن را با بخشی دیگر برخورد دهد و در هم بیامیزد به کفر گرائیده است».

نقل شده است که امام حسین علیه السلام در پاسخ سؤالی که از شهر بصره در ارتباط با معنای «الصمد» شده بود، فرمودند:

«فلا تخوضوا في القرآن ولا تجادلوا فيه ولا تتكلموا فيه بغير علم، فاني سمعت جدي رسول الله (صلى الله عليه وآله) يقول: من قال في القرآن بغير علم فليتبوأ مقعده من النار... الحديث؛^{۱۲۹}

«در مورد قرآن ناروا مگوئید، و در رابطه با آن مجادله مکنید، بدون دانش در مورد آن سخن مگوئید، من از جدم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شنیدم که فرمود: کسی که در باره قرآن بدون دانش و یقین چیزی بگوید، جایگاهش در آتش جهنم خواهد بود».

از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرموده است:

«من فسر القرآن برأيه، فقد افترى على الله الكذب؛^{۱۳۰}

^{۱۲۸} سند حدیث: محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن حسین بن سعید، عن النضر بن سويد، عن القاسم بن سليمان، عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال: قال أبي (عليه السلام) ... كليني، كافي: ج ۲، ص ۶۳۲

^{۱۲۹} □ عن جعفر بن علي القمي الفقيه، عن عبدان بن الفضل، عن محمد بن يعقوب بن محمد الجعفري، عن محمد بن أحمد بن شجاع الفرغاني، عن الحسن بن حماد العنبري، عن إسماعيل بن عبد الخليل البرقي، عن أبي البخترى وهب بن وهب القرشي، عن الصادق، عن آبائه (عليهم السلام): إن أهل البصرة كتبوا إلى الحسين بن علي (عليهما السلام) يسألونه عن «الصمد»، فكتب إليهم: بسم الله الرحمن الرحيم، أما بعد... التوحيد، الشيخ الصدوق: ۱ ص ۹۰ و وسائل الشيعة (آل البيت)، الحر العاملي: ج ۲۷، ص ۱۸۹.

کسی که قرآن را مطابق با اندیشه و نظر خود تفسیر کند،
بر خدا دروغ بسته است».

شیخ کلینی در اصول کافی از امام محمد باقر (علیه السلام)
نقل می‌کند که ایشان به قتاده - مفسر معروف - فرمودند:

«و یحك یا قتاده! إن كنت إنما فسرت القرآن من تلقاء نفسك، فقد
هلكت و أهلكت؛ و إن أخذته من الرجال فقد هلكت و أهلكت؛^{۱۳۱}
وای بر تو ای قتاده! اگر قرآن را از پیش خود تفسیر کنی،
به یقین، هلاک می‌شوی و دیگران را نیز به هلاکت خواهی
کشاند. [همچنین] اگر تفسیر قرآن را از دیگر مردم (درست
مانند حالتی که از پیش خود تفسیر کنی) فراگیری، سرانجام
هلاک شده، دیگران را نیز به هلاکت خواهی کشاند».

عیاشی از امام صادق (علیه السلام) نقل می‌کند که فرمودند:
«من فسر القرآن برأيه، إن أصاب لم يوجر؛ و إن أخطأ، فهو أبعد
من السماء؛^{۱۳۲}

□ ۱۳۰- سند حدیث: حدثنا محمد بن علي ماجيلويه رضي الله عنه قال: حدثني عمي محمد بن أبي القاسم،
عن محمد بن علي الصيرفي الكوفي، عن محمد بن سنان، عن المفضل بن عمر، عن جابر ابن يزيد الجعفي،
عن سعيد بن المسيب، عن عبد الرحمن بن سمرة قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله...، كمال الدين
وتمام النعمة، الشيخ الصدوق... ص ۲۵۶ .
□ ۱۳۱- سند حدیث: عدة من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن أبيه، عن محمد بن سنان، عن زيد
الشحام كليني، کافی: ج ۸، ص ۳۱۱.

کسی که قرآن را به رأی و نظر خویش تفسیر کند، اگر درست و مطابق با واقع باشد، اجر و پاداشی برایش نیست؛ و اگر به خطا رود، هر آینه از مرز [حق و حقیقت]، بیش از فاصله آسمان، دور شده است».

در تفسیر منسوب به امام حسن عسگری (علیه السلام) آمده است که:

«أتدرون من المتمسك الذي هذا له الشرف العظيم؟ هو الذي أخذ القرآن و تأويله عنا، أ البيت أو عن وسائطنا السفراء عنا إلى شيعتنا؛ لاعن آراء المجادلين و قياس القائسين. فأما من قال في القرآن برأيه، فإن اتفق له مصادفة صواب فقد جهل في أخذه عن غير أهله، و إن أخطأ القائل في القرآن برأيه، فقد تبوأ مقعده من النار،^{۱۳۳}

آیا می‌دانید متمسک به قرآن که با تمسکش به شرفی بس بزرگ نائل می‌گردد، کیست؟ او کسی است که قرآن و تأویلش را از ما اهل بیت و یا از نمایندگان و سفیران ما به سوی شیعیانمان، به دست آورده باشد؛ نه از [طریق] آرای اهل جدل و قیاس قیاس‌کنندگان، اما آنان که به رأی و نظر

□۱۳۲- وسائل الشیعة (آل البيت)، الحر العاملي: ج ۲۷، ص ۲۰۲.
□۱۳۳- تفسیر الامام الحسن العسکری (علیه السلام) ص ۱۴ و بحار الأنوار، ج ۹۲، ص ۱۸۲.

خود درباره قرآن اظهار نظر می‌کنند، اگر تصادفاً گفتارشان درست باشد، در فراگیری قرآن از غیر اهلش نادانی نموده است...؛ و اما اگر دچار خطا و اشتباه شده، سخنشان مطابق با واقع نباشد، جایگاهشان آتش جهنم خواهد بود».

شیخ صدوق به اسناد خود از حضرت علی علیه السلام و ایشان از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که خداوند متعال فرموده است:

«ما آمن بی من فسر برأیه کلامی؛^{۱۳۴}

کسی که به رأی خود (از پیش خود) سخن مرا تفسیر کند به من ایمان نیاورده است».

امام باقر علیه السلام:

«مَا عَلِمْتُمْ فَقُولُوا، وَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا، فَقُولُوا: اللَّهُ أَعْلَمُ، فَإِنَّ الرَّجُلَ يَنْتَزِعُ الْآيَةَ فَيُخْرِفُ فِيهَا أَبْعَدَ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ؛^{۱۳۵}

آنچه را می دانید بگویید و آنچه را نمی دانید بگویید که: خداوند بهتر می داند (به خدا واگذار کنید). و فردی آیه ای برمی گیرد، ولی در ارتباط با آیه به فاصله بیشتر از فاصله بین آسمان و زمین سقوط می کند».

^{۱۳۴} سند حدیث: حدیثا محمد بن موسی بن المتوکل (رحمه الله)، قال: حدیثنا علی بن ابراهیم بن هاشم، قال: حدیثنا اُبی، عن الریان بن الصلت، عن علی بن موسی الرضا، عن اُبیهِ، عن آبانهِ، عن أمير المؤمنين (عليهم السلام)، قال: قال رسول الله (صلى الله عليه وآله): قال الله عز وجل: الأُمالي، شيخ الصدوق: ص ۵۵، مجلس دوم.

^{۱۳۵} وسائل الشیعة: ج ۲۷ ص ۳۳۵۹

روایاتی که نقل شد نمونه‌ای از مجموع روایات دال بر حرمت و منع از تفسیر به رأی می باشد، بدین ترتیب در اصل بطلان و حرمت تفسیر به رأی بحثی نیست.^{۱۳۶} اما باید دید معنای حقیقی «تفسیر به رأی» چیست؟

ظاهراً مراد از تفسیر به رأی که به شدت از آن نهی شده، موارد زیر باشد:

۱- تفسیر قرآن مجید بر خلاف معنای ظاهری آیه در جایی که هیچ قرینه‌ای نه متصل و نه منفصل بر خلاف معنای ظاهری در بین نباشد.

۲- تفسیر قرآن بر وفق معنای ظاهری در صورتی که قرینه‌ای قطعی بر خلاف معنای ظاهری موجود باشد.

۳- تفسیر قرآن با تقویت یک احتمال در میان چند احتمال، در جایی که معنای آیه مجمل باشد و ظهوری در یک معنی نداشته باشد و بدون اینکه برای ترجیح آن احتمال، دلیل معتبری وجود داشته باشد.

این نوع تفسیر (تفسیر به رأی) ناشی از به کارگیری روشهای ناصحیح در تفسیر است که می توان آنها را در سه روش زیر خلاصه نمود:

□^{۱۳۶}- روایاتی از این دست را مرحوم مولی محمد طاهر عاملی در کتاب مرآة الأنوار، (مقدمة تفسیر برهان)، صفحات ۱۵-۱۹، مرحوم علامة مجلسی در کتاب بحار الأنوار: جلد ۸۹، صفحات ۱۰۷-۱۱۲ و شیخ حر عاملی در کتاب وسائل الشیعه: ج ۱۸، ص ۱۲۹، جمع‌آوری کرده‌اند.

۱- تحمیل نظریات شخصی بر قرآن

مفسر به جای آنکه وصول به مقاصد واقعی، درک معانی و مراد از آیات را هدف اصلی خویش قرار دهد، در چهارچوب نظریه و رأی خاصی که دارد، کلام خداوند را تفسیر می‌کند و آن را با دیدگاه خود منطبق می‌سازد، این روش را معمولاً کسانی به کار می‌برند که می‌خواهند بدعت یا نظریه خاص خود را بر قرآن تحمیل کنند، و برای ترغیب مردم به پذیرش آن، از میان احتمالات موجود در معنای آیه، معنای را تقویت می‌کنند که نظر خاص و پیش فرض آنهاست؛ بنا بر این یکی از مصادیق مهم تفسیر به رأی، محور قرار دادن نظر و اندیشه خود در تبیین معانی و مقاصد قرآن است.

شمول تفسیر به رأی به این مورد را از احادیثی که در این باره وارد شده، می‌توان دریافت:

وروي ان امير المؤمنين (عليه السلام) قال في اثناء خطبة خطبها بعد فتح البصرة بأيام - حاكيا عن رسول الله صلى الله عليه واله قوله - « يا على انك باق بعدى، ومبتلى بامتى - الى ان قال صلى الله عليه و آله - وتجاهد من امتى كل من خالف القرآن وسنتى، ممن يعمل في الدين بالرأى، ولا رأى في الدين، انما هو أمر الرب ونهيه.

فقلت: يا رسول الله! فأرشدني إلى الفلاح عند الخصومة يوم القيامة.

فقال: نعم، إذا كان ذلك كذلك، فاقتصر على الهدى، إذا قومك عطفوا الهدى على الهوى، وعطفوا القرآن على الرأى، فتأولوه برأيهم بتتبع الحجج من القرآن لمشتهيات الأشياء الطارئة عند الطمأنينة إلى الدنيا،

فاعطف أنت الرأي على القرآن، وإذا قومك حرفوا الكلمة عند مواضعه عند الاهوال الساهية، والامراء الطامحة، والقادة الناکثة، والفرقة القاسطة، والأخرى المارقة أهل الافك المردی والهوى المطغی، والشبهة الخالفة، فلا تنکلن عن فضل العاقبة، فان العاقبة للمتقين؛^{۱۳۷}

روایت شده است که امیر المؤمنین علیه السلام در اثنای خطبه ای که پس از فتح بصره ایراد فرمود، به نقل از پیامبر خدا (ص) روایت کرد که: ای علی! تو پس از من می مانی و به امت من مبتلی می شوی.... آنگاه پیامبر فرمود: با هر کس از امت من که با قرآن و سنت من مخالفت ورزد می جنگی. همان ها که در دین به رأی خویش عمل می کنند با این که در دین رأی نیست. تنها امر ونهی الهی مطرح است. گفتیم: ای رسول خدا! مرا به پیروزی هنگام خصومت در روز قیامت راهنمایی فرما.

حضرت فرمود: وقتی که چنان شد تو بر هدایت اکتفا کن، آن زمان که قوم تو هدایت را بر اساس هوای خویش بر گردانند، قرآن را بر محور رأی خویش پیچانند، و قرآن را برای در آوردن حجت های قرآنی براساس مشتبهات عارضی خود، در زمانی که به دنیا اعتماد نموده اند با رأی خویش تأویل کردند. تو رأی خویش را بر قرآن معطوف نما، و آن زمان که قوم تو سخن را از جایگاههایش، در بحرانهای غفلت برانگیز و نزد پادشاهان آزمند و رهبران بیعت شکن (ناکثین)،

^{۱۳۷} الاحتجاج، الشيخ الطبرسي: ج ۱، ص ۲۸۹ و علامه مجلسی، بحار الانوار: ج ۹۲، ص ۴۲۲

و گروه ظالم (قاسطین)، و گروه خارج از دین (مارقین) که اهل دروغ مهلك و هوای طغیانگر و شبهه می باشند، تحریف کنند، تو از عاقبت ارزشمند بازمان؛ چرا که عاقبت از آن متقیان است».

۲- تفسیر قرآن بدون تخصص

تفسیر قرآن مجید تنها با استفاده از دستور عمومی زبان عربی بدون آگاهی از اسلوب خاص قرآن مجید در بیان مطالب، مانند: آیات محکم و متشابه، ناسخ و منسوخ و خصوصیات دیگر قرآن.

استاد علامه طباطبایی مفاد روایات نهی از تفسیر به رأی را نهی از به کار گیری این روش می داند و در باره این نظریه می گوید:

"از روایات و آیات چنین استفاده می شود که نهی از تفسیر به رأی، متعلق به روش تفسیر و استخراج مقاصد قرآن می باشد؛ به این معنا که مفسر می کوشد در فهم کلام الهی، همان روشی را به کار گیرد که در فهم بیان مخلوق، با آن مأنوس می باشد. ... [روشن است] برای فهم مدلول های کلام و استخراج معانی از الفاظ، اسلوب و قواعدی وجود دارد که مردم همواره در گفت و گوهای خود از آن پیروی می کنند، و هنگامی که مفسر همین اسلوب ها و قواعد را در فهم معانی و مقاصد قرآن به کار می گیرد، خواه ناخواه از روش و اسلوب خاص قرآنی خارج می گردد؛ زیرا قرآن در تفهیم مطالب،

اسلوب خاصی دارد که لازم است مفسر کاملاً آن را رعایت کرده، از حدود آن تجاوز نکند. بالأخص، با توجه به این که قرآن در زمان حیات پیامبر گرامی به آن معنا که در بین ما شهرت دارد، جمع‌آوری نشده بود، بلکه به صورت سوره‌ها و آیه‌های پراکنده نزد مسلمانان وجود داشت. بنابراین، هرگاه کسی بخواهد معانی و مقاصد آیه‌ای را درك کند، روا نیست که تنها به مدلول آن آیه توجه کند و از سایر آیات چشم‌پوشد، چنانکه درباره فهم مدلول‌ها و معانی کلام مردم، این چنین عمل می‌کند...^{۱۳۸}

مقصود علامه طباطبائی این نیست که در تفسیر قرآن مجید باید قواعد محاوره، چون تقدم قرینه بر ذو القرینه و خاص بر عام و امثال آن را کاملاً کنار گذاشت بلکه مقصود این است که علاوه بر قواعد عام محاوره، باید قواعد خاص در شیوه بیان قرآن مجید نیز در نظر گرفته شود و تنها به اعمال قواعد عام اکتفا نگردد؛ بنا بر این در جایی که قواعد خاص در این کتاب با قواعد عام محاوره اختلاف دارد قواعد خاص مقدم خواهد بود.

خلاصه آنکه در تفسیر قرآن مجید از یکسو باید قواعد عام محاوره مانند حجیت ظواهر، و مقدم بودن قرینه بر ذو القرینه، و خاص بر عام، مورد توجه واقع گردد، و از سوی دیگر در

□۱۳۸- ر.ک: مقدمه تفسیر المیزان: ص ۹، و قرآن در اسلام: ص ۲۰.

مواردی که اسلوب خاصی در شیوه بیانی قرآن مجید ثابت شد، باید همان اسلوب ملاک برای فهم و تفسیر قرآن قرار بگیرد، و صرفاً به قواعد عام اکتفا نگردد، بنا بر این تفسیر قرآن بدون ملاحظه و رعایت قواعد عمومی و خصوصی، تفسیر به رأی خواهد بود.

۳- تفسیر قرآن بدون در نظر گرفتن احادیث

تفسیر قرآن بدون بهره برداری از احادیث پیامبر و اهل بیت علیهم السلام، چون اخذ به عام یا مطلق قرآن مجید، بدون بررسی مخصص یا مقید آن در سخنان اهل بیت علیهم السلام.

اهل بیت علیهم السلام کار کسانی را که بدون مراجعه به اهل بیت علیهم السلام و اقدام به تفسیر قرآن می نمودند با صراحت مورد تخطئه قرار می دادند، و کار آنها را موجب هلاکت خود و بدبختی دیگران دانستند، و با مدعیان تفسیر بدون مراجعه به اهل بیت علیهم السلام معارضه می نمودند.

عَنْ شَبِيبِ بْنِ أَنَسٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَدِيثٍ: «أَنَّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لِأَبِي حَنِيفَةَ: «أَنْتَ فَقِيهُ الْعِرَاقِ؟»

قَالَ: نَعَمْ

قَالَ: فَبِمَ نُفْتِيهِمْ؟

قَالَ: بِكِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ.

قَالَ: «يَا أَبَا حَنِيفَةَ! تَعْرِفُ كِتَابَ اللَّهِ حَقَّ مَعْرِفَتِهِ وَ تَعْرِفُ النَّاسِيخَ وَ

الْمُنْسُوخَ؟» قَالَ: نَعَمْ

قَالَ: «يَا أَبَا حَنِيفَةَ لَقَدْ ادَّعَيْتَ عِلْمًا، وَيَلُوكَ مَا جَعَلَ اللَّهُ ذَلِكَ إِلَّا عِنْدَ أَهْلِ الْكِتَابِ الَّذِينَ أَنْزَلَ عَلَيْهِمْ، وَيَلُوكَ وَلَا هُوَ إِلَّا عِنْدَ الْخَاصِّ مِنْ ذُرِّيَةِ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ مَا وَرَثَتَكَ اللَّهُ مِنْ كِتَابِهِ حَرْفًا»^{۱۳۹}

بنا به روایتی امام صادق علیه السلام به ابوحنیفه فرمود: «تو فقیه مردم عراق هستی؟» او گفت: آری.

حضرت فرمود: «بر پایه چه چیزی فتوی می دهی؟» او گفت: طبق کتاب خدا و سنت پیامبرش (صلی الله علیه و آله).
حضرت فرمود: «ای ابو حنیفه! آیا آن گونه که شایسته کتاب خدا است، آن را می فهمی و ناسخ و منسوخ آن را می شناسی؟» او گفت: آری.

حضرت فرمود: «ای ابو حنیفه ادعای علم بزرگی داری، وای بر تو! خداوند این علم را جز نزد صاحبان قرآن - یعنی همان ها که قرآن بر آنان نازل شده - قرار نداده است، وای بر تو! علم قرآن تنها نزد افراد ویژه از نسل پیامبر ما حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) است، و خداوند از علم قرآن حتی یک حرف را به تو به ارث نداده است».

زید شحام می گوید: "قتاده خدمت امام باقر علیه السلام رسید.
حضرت فرمود: «ای قتاده تو فقیه مردم بصره هستی؟» او گفت:
مردم چنین فکر می کنند. حضرت فرمود: «من خبردار شده ام که تو تفسیر قرآن می کنی؟» قتاده گفت: آری.

حضرت فرمود: «اگر تو از روی علم و یقین تفسیر می کنی مقام والایی داری.... آنگاه امام فرمود: وای بر تو ای قتاده! اگر تو از پیش خود قرآن را تفسیر می کنی هلاک شده ای و دیگران را نیز به هلاکت افکنده ای و اگر از گفته دیگران تفسیر میکنی، باز هلاک شده ای و دیگران را نیز به هلاکت افکنده ای. وای بر تو ای قتاده! قرآن را تنها کسانی که مخاطب قرآن بوده اند می فهمند.»^{۱۴۰}

ادعای ابوحنیفه و قتاده، تفسیر قرآن کریم بدون مراجعه به اهل بیت علیهم السلام بود که در این احادیث نفی شده است.

روی همین اصل است که امام (علیه السلام) به سلمة بن کهیل و حکم بن عتیبة که خود را از مفسرین قرآن می دانستند می فرماید:

«شَرِّقًا وَ غَرِّبًا فَلَا تَجِدَانِ عِلْمًا صَحِيحًا إِلَّا شَيْئًا خَرَجَ مِنْ عِنْدِنَا أَهْلَ

الْبَيْتِ؛^{۱۴۱ ۱۴۲}

^{۱۴۰} عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ... قَالَ: يَا قَتَادَةَ أَنْتَ فَرِّقَهُ أَهْلَ الْبَيْتِ؟ قَالَ: هَكَذَا يَزْعُمُونَ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «بَلَّغْنِي أَنْكَ تُفَسِّرُ الْقُرْآنَ؟» فَقَالَ لَهُ قَتَادَةُ نَعَمْ

فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «فَإِنْ كُنْتَ تُفَسِّرُهُ بِعِلْمٍ فَأَنْتَ أَنْتَ وَ أَنَا أَسْأَلُكَ... إِلَى أَنْ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَيَحْكُ يَا قَتَادَةَ! إِنْ كُنْتَ إِنَّمَا فَسَّرْتَ الْقُرْآنَ مِنْ تَلْقَاءِ نَفْسِكَ فَقَدْ هَلَكْتَ وَ أَهْلَكْتَ، وَ إِنْ كُنْتَ قَدْ فَسَّرْتَهُ مِنَ الرِّجَالِ فَقَدْ هَلَكْتَ وَ أَهْلَكْتَ، وَيَحْكُ يَا قَتَادَةَ إِنَّمَا يَعْرِفُ الْقُرْآنَ مَنْ خُوِطِبَ بِهِ» كَلِينِي، كَافِي ج: ۶ ص: ۲۵۷ وسائل الشیعة ج: ۲۷ ص: ۱۸۶

^{۱۴۱} سند حدیث: عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْوَشَاءِ عَنِ ثَعْلَبَةَ بْنِ مَيْمُونٍ عَنْ أَبِي مَرْيَمَ قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَلْمَةَ بْنَ كَهِيلٍ وَ الْحَكَمَ بْنَ عَتِيْبَةَ... كَلِينِي: كَافِي ج: ۱، ص ۴۰۰

^{۱۴۲} برخی از ظاهر این احادیث این گونه برداشت نموده اند که: تفسیر تنها مختص اهل بیت (علیه السلام) است و هیچ کس حق تفسیر قرآن کریم را ندارد، و لکن چنانکه قبلاً گذشت با دقت در آیات و احادیث فراوان دیگر که به تدبیر در آیات قرآن کریم و عرضه احادیث بر آن و احادیث دیگر، فهمیده می شود که: منظور از این احادیث نفی استقلال در تفسیر است، به این معنی که کسی بدون مراجعه به اهل بیت (علیه السلام) و اخذ اصول معارف دین از آنها، و بدون اعتماد به شیوه هایی که آنها بیان فرموده اند، اقدام به تفسیر قرآن بنماید، این چنین تفسیری حتی اگر برای به دست آوردن معنای ظاهری آیات قرآن باشد باطل و بی اعتبار است؛ چون ممکن است برای آن ظاهری يك قيد و مخصصی باشد که در احادیث ذکر شده و تفسیر بدون بررسی و آگاهی از آن معتبر نیست؛ بنابر این مقصود از اختصاص علم قرآن به مخاطبان

به شرق یا به غرب بروید، شما دانش صحیح را جز آنچه از سوی ما اهل بیت علیهم السلام رسیده است، نمی یابید». از کلمات علماء و مفسران نیز شمول تفسیر به رأی نسبت به هر سه شیوه مذکور استفاده می شود، مرحوم فیض کاشانی در تفسیر صافی، می فرماید:

"بایستی تفسیر به رأی را که مورد نهی است به یکی از دو معنای زیر حمل کنیم.

۱- اینکه مفسر در پیرامون موضوعی نظری خاص دارد و از باطن خود به آن نظریه میل و کشش دارد و لذا آیات کریمه قرآنی را بر طبق رأی و میل خود تأویل کند تا مدعا و هدف خود را با آن توجیه کند، به گونه‌ای که اگر او این رأی و نظریه را نداشت، از قرآن آن معنا را نمی‌فهمید، و این گونه تفسیر به رأی، گاهی با علم و آگاهی است، مانند کسی که

قرآن که پیامبر (ص) و اهل بیت علیهم السلام می باشند؛ این است که فهم کامل قرآن که شامل فهم ظاهر و باطن، ناسخ و منسوخ و همه خصوصیات دیگر است مخصوص اهل بیت علیهم السلام می باشد، بر این معنی احادیث مختلفی دلالت می نماید. نظیر حدیثی که می فرماید: «ما یستطیع أحد أن یدعی أن عنده جمیع القرآن کله ظاهره و باطنه غیر الاوصیاء». ربک. کلینی، کافی، ج ۱، ص ۲۲۸. پس مراد از احادیث نفی تفسیر به رأی و امثال آن، عدم امکان فهم ظاهر قرآن کریم برای غیر معصومان علیهم السلام نمی باشد؛ چرا که ادله بی شماری بر امکان فهم قرآن برای غیر معصومان در چهارچوب روشهایی که اهل بیت علیهم السلام تعیین فرموده اند دلالت می نماید، و ما برخی از این ادله را در بحث حجیت ظواهر قرآن ذکر نمودیم.

برای تصحیح بدعت خود به آیات قرآنی استدلال می‌نماید، در حالی که می‌داند مقصود و مفهوم آیه، آن نیست، ولی در عین حال خصم خود را به اشتباه می‌اندازد، و گاهی چنین تفسیری با ناآگاهی انجام می‌شود، ولی چنانچه آیه‌ای چنداحتمال در معانیش برود، او معنایی را ترجیح می‌دهد که موافق غرض و هدف اوست، چنین کسی هم تفسیر به رأی کرده است؛ زیرا رأی او همان است که بر این تفسیر تحمیل نموده، و اگر نظر او چنین نبود، این معنی از میان احتمالات رجحان نمی‌داد، و گاهی برای آنکس که تفسیر به رأی می‌کند غرضی صحیح وجود دارد و برای آن دلیلی از قرآن می‌جوید، و استدلال می‌کند که خود می‌داند، مقصود از آیه آن معنی نیست...

۲- تفسیر با ظاهر عربیت وبدون كمك از روایات، معنای دیگر تفسیر به رأی می‌باشد؛ چرا که با ویژگی هایی که قرآن کریم دارد چنین تفسیری نمی‌تواند درست انجام گیرد؛ زیرا قرآن کریم دارای غرائب و عجایب، الفاظ مبهم و تبدیل یافته، اقتصار و حذف و اضممار، تقدیم و تاخیر، ناسخ و منسوخ، خاص و عام، رخص و عزائم، محکم و متشابه و دیگر وجوه آیات می‌باشد؛ بنابراین کسی که ظاهر تفسیر را محکم نکرده و ابعاد گوناگون آیات را از احادیث به دست نیاورده، و می‌خواهد تنها از عربیت قرآن معانی را استنباط نماید،

اشتباهات فراوان خواهد داشت و به تفسیر به رأی دچار خواهدگشت.

پس آشنا بودن به مفهوم احادیث برای يك مفسر قرآن، از اولین گام‌های ضروری است تا زمینه فهم قرآن و استنباط از آن برایش میسر گردد؛ چرا که ظاهر تفسیر مانند آموزش يك زبان نیازمند به فراگیری است، یعنی فهمیدن مقاصد آن نیازمند دانستن لغت است و آنچه از روایات شریفه در زمینه آیات کریمه به دست می‌آید اصطلاحات و فنونی است که مفسر باید آنها را بیاموزد تا در ورطه تفسیر به رأی سقوط نکند و آنها عبارتند از:

۱- آیات مجمل، که ظاهر آنها تفصیل مقصود را نمی‌فهماند. مانند:

(اقيموا الصلاة) و یا (اتوا الزکوة) و یا (و اتوا حقه يوم حصاده)

«نماز را بر پا دارید»؛ «زکات بدهید»؛ «حق او را در روز درو بپردازید».

این آیات، نیازمند توضیح و بیان پیامبر گرامی صلی الله علیه وآله می‌باشند که با استفاده از وحی الهی باید رکعات و کیفیت نماز، نصاب زکات، و اموالی که زکات آنها واجب است، بیان کند.

و لذا پرداختن به کار تفسیر قرآن بدون در نظر گرفتن روایات صریح و روشن امکان ندارد.

۲- موجز گوئی به حذف واضمار [اضمار یعنی در تقدیر گرفتن يك لفظ]. مانند آیه: (و اتینا ثمودالناقة مبصرة فظلموا انفسهم)

معنای کامل آیه چنین است که: "ما به ثمود ناچه‌ای دادیم که نشانه‌ای بصیرت زا بود، اما آنان به خود ظلم و ستم روا داشتند."

کسی که ظاهر آیه را ببیند و به عربیت آن اکتفا کند، گمان می‌برد که کلمه «مبصرة» وصف برای «ناقة» است، یعنی ناچه و شتر، بینا بوده و کور نبوده است، و نیز نمی‌داند که آنان به چه وسیله به خود ستم نموده‌اند، در حالی که با تسلط به نکته اضمار و حذف خواهد فهمید که «مبصرة» وصف کلمه «آیه» است که در تقدیر گرفته شده و سبب ظلم و ستم آنان نیز «بقتلها» یعنی: کشتن شتر، است که در لفظ حذف گردیده است.^{۱۴۳}

نکته ای که در رابطه با اصل موضوع، یعنی: حرمت تفسیر به رأی قابل ذکر است، این است که از برخی احادیث استفاده

□۱۴۲- ر.ک: به مقدمه تفسیر صافی، ص ۳۳، چاپ بیروت.

می شود که به کار گیری این روش تفسیر به رأی، هر چند موجب حمل آیه بر معنای ناصواب نشود باز داخل در تفسیر به رأی است و شرعا محذور دارد؛ بنا بر این تفسیر به رأی در دو مرحله دارای محذور است:

- ۱- مرحله به کار گیری روشهای غیر صحیح هر چند موجب استنتاج دیدگاه باطل نباشد.
- ۲- مرحله استنتاج یک دیدگاه ناصحیح ونسبت آن به ساحت قرآن مجید.

البته اکثر روایاتی که در باره تفسیر به رأی وارد شده اند به محذور دوم، یعنی ابتلا به استنتاج ناصحیح در باره معنای آیات نظر دارند، و از عواقب آن بر حذر می دارند، ولی چنانکه اشاره شد از برخی از آنها استفاده می شود که خود به کارگیری این روش ها نیز دارای محذور است، مثل روایتی که از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله در این باره نقل شده است که حضرتش فرمود: «کسی که قرآن را به رأی تفسیر کند و حتی به حق برسد، خطا کرده است».^{۱۴۴}

بنابر این روشن شد که حمل آیات قرآن مجید به معنای ظاهری آنها و تبیین معانی آیات را بدون اعمال روش های فوق، نمی توان تفسیر به رأی شمرد و آن را شرعا ممنوع دانست.

آقای خوئی (ره) در تفسیر البیان در این باره چنین فرموده است:
 إن التفسیر هو کشف القناع کما قلنا، فلا یکون منه حمل اللفظ علی ظاهره، لانه لیس بمستور حتی یکشف، ولو فرضنا أنه تفسیر فلیس

^{۱۴۴} - جامع الصحیح و هو سنن الترمذی. - ج ۵ / ص ۲۰۰: حدیث ۲۹۵۲. شیخ طبری در بیان حدیث من فسر القرآن بر آیه فأصاب الحق فقد أخطأ چنین فرموده است: فیکون معناه إن صح: ان من حمل القرآن علی رأیه، ولم یعمل بشواهد ألفاظه، فأصاب الحق فقد أخطأ الدلیل. ر.ک. مجمع البیان ج ۱ ص ۱۳.

تفسیراً بالرأی، لتشمله الروایات الناهیه المتواترة، وإنما هو تفسیر بما تفهمه العرف من اللفظ، فإن الذی یترجم خطبة من خطب نهج البلاغة - مثلاً - بحسب ما يفهمه العرف من ألفاظها، وبحسب ما تدل القرائن المتصلة والمنفصلة، لا يعدّ عمله هذا من التفسیر بالرأی، وقد أشار إلى ذلك الامام الصادق (عليه السلام) بقوله: «إنما هلك الناس في المتشابه؛ لانهم لم يقفوا على معناه، ولم يعرفوا حقيقته، فوضعوا له تأویلاً من عند أنفسهم بأرائهم، واستغنوا بذلك عن مسألة الاوصياء فيعرفونهم . ويحتمل أن معنى التفسیر بالرأی الاستقلال في الفتوى من غير مراجعة الائمة عليهم السلام، مع أنهم قرناء الكتاب في وجوب التمسك، ولزوم الانتهاء إليهم، فإذا عمل الانسان بالعموم أو الاطلاق الوارد في الكتاب، ولم يأخذ التخصيص أو التقييد الوارد عن الائمة كان هذا من التفسیر بالرأی، وعلى الجملة حمل اللفظ على ظاهره بعد الفحص عن القرائن المتصلة والمنفصلة من الكتاب والسنة، أو الدليل العقلي لا يعدّ من التفسیر بالرأی بل ولا من التفسیر نفسه، وقد تقدم بيانه، على أن الروایات المتقدمة دلت على الرجوع إلى الكتاب، والعمل بما فيه . ومن البين أن المراد من ذلك الرجوع إلى ظواهره، وحينئذ فلا بد وأن يراد من التفسیر بالرأی غير العمل بالظواهر جمعاً بين الادلة .^{۱۴۵}

تفسیر آن گونه که گفتیم همان پرده برداری است، در نتیجه حمل لفظ بر معنای ظاهر آن، تفسیر نیست. چون معنای ظاهر پنهان نیست تا از آن پرده گیری شود،^{۱۴۶} اگر تفسیر هم باشد

^{۱۴۵} البیان في تفسیر القرآن- السيد الخوئي ص ۲۶-۲۷۰

^{۱۴۶} البته این نظر قابل مناقشه و اشکال است؛ چون چنانچه در تعریف تفسیر گذشت، تفسیر معنای گسترده ای دارد و تنها به معنای ابهام زدائی از آیات مبهم و مجمل نمی باشد.

تفسیر به رأی نیست تا روایات متواتری که نهی از تفسیر به رأی می کند شامل آن گردد. حمل لفظ بر ظاهر، تفسیری است بر طبق فهم عرف؛ چرا که کسی که خطبه ای از خطبه های نهج البلاغه را - طبق آنچه عرف از الفاظ آن می فهمند و طبق آنچه که قرائنی متصل و منفصل بر آن دلالت دارد، ترجمه می کند کار او تفسیر به رأی نیست. امام صادق علیه السلام با اشاره به این حقیقت فرموده است: همانا مردم در متشابه هلاک شده اند؛ چرا که معنای آن را نمی دانند، و حقیقت آن را نمی شناسند و با رأی و فکر خودشان برای آن تأویل قرار می دهند، و با این کار از پرسش از اوصیاء بی نیاز می شوند و دیگر آنان را نمی شناسند.

و احتمال می رود که معنای تفسیر به رأی، استقلال در فتوای دادن بدون مراجعه به ائمه علیهم السلام باشد. با این که امامان همتایان قرآن در وجوب تمسک و پیوستن به آنان هستند. بنابراین اگر انسان به عموم و یا اطلاق قرآن عمل کند و به تخصیص و تقیید رسیده از امامان علیهم السلام توجه نکند این تفسیر به رأی است. و رویهم رفته، حمل لفظ بر معنای ظاهرش پس از جستجو از قرائن متصل و منفصل در کتاب و سنت و یا دلیل عقلی، تفسیر به رأی محسوب نمی شود. بلکه حتی تفسیر نیست، آنگونه که بیانش گذشت. به علاوه که روایات گذشته گویای آن بود که باید به کتاب مراجعه کرد و به آنچه در آن است عمل کرد، و روشن است که منظور از این کار، همان مراجعه به ظواهر قرآن است؛

پس قطعا منظور از تفسیر به رأی غیر از عمل به ظاهر خواهد بود تا به این شکل بین ادله جمع شود.

فصل سوم

روشهای تفسیری اهل بیت علیهم السلام

بی گمان نقش اهل بیت علیهم السلام در تفسیر قرآن و روش استنباط از آن بسیار قابل توجه و سرنوشت ساز است. اگر کسی پژوهشی در زمینه منابع و روشهای تفسیر داشته باشد کاملاً این حقیقت را در می‌یابد که بسیاری از حرکت‌های تصحیحی در زمینه تفسیر مرهون آموزه‌های اهل بیت علیهم السلام است.^{۱۴۷}

روشها و شیوه‌های تفسیری اهل بیت علیهم السلام را می‌توان با بررسی احادیث وارده که از اهل بیت علیهم السلام در تفسیر آیات قرآن کریم به دست آورد، البته برخی از این شیوه‌ها مخصوص خود اهل بیت علیهم السلام است - چرا که به علم موهبتی و لدنی نیاز دارد - ولی برخی دیگر از روشها، روشهایی است که استفاده از آنها با رعایت مقدمات و اصول تفسیر برای دیگران نیز میسر است. پس فراگیری روشهای تفسیری اهل بیت علیهم السلام برای استفاده از آنها در امر تفسیر قرآن مجید لازم و ضروری می‌باشد. ما در این بخش به بیان مهمترین روشهای تفسیری اهل بیت علیهم السلام بر اساس تحلیل احادیث وارد شده در این زمینه خواهیم پرداخت:

۱۳- در این زمینه کافی است که به کتاب توحید صدوق (ره) و برخی متون اعتقادی و تفسیری اهل بیت مراجعه شود تا روشن گردد که ائمه (ع) چگونه با بیان تفسیر صحیح آیات متشابه و همچنین با استدلال عقلی و ذکر نکات علمی از گرایش به عقیده تجسم، ارجاء، تفویض و ظاهرگرایی در متون و بسیاری از تفسیرهای باطنی و انحرافی جلوگیری کرده و نقش حرکت‌های انحرافی دوران بنی امیه و بنی عباس را در موضوعات مختلف برملا کرده اند. هم چنین کافی است به ابواب مختلف فقه مراجعه کرد و تفسیر آیات الاحکام ائمه را که ناظر به فقه اهل سنت است، مشاهده نمود.

الف: تفسیر آیات قرآن باتوجه به لغت وقواعد زبان عربی

در تفسیر اهل بیت، به میزان قابل توجهی از قواعد زبان عربی و وجوه به کار گیری یک لغت در زبان استفاده شده است. این شیوه را می توان تحت عناوین زیر بررسی نمود:

۱- تعیین معنای واژگان در آیات

مشخص نمودن معنای واژه های به کار رفته در آیات به عنوان پایه و اساس برداشت صحیح از قرآن اهمیتی فراوان دارد که باید هم برای فهم معنای آیه و هم برای جلوگیری از برداشتهای ناصحیح از قرآن به آن توجه نمود. نمونه های زیر شاهد توجه اهل بیت علیهم السلام به تعیین معنای واژه ها در امر تفسیر می باشد.

۱- فی کتاب التوحید باسناده إلی محمد بن سالم قال: سألت أبا جعفر (علیه السلام) فقلت: قول الله عزوجل: (يا ابليس ما منعك أن تسجد لما خلقت بيدي) فقال: «اليد في كلام العرب القوة والنعمة، قال الله: (واذكر عبدنا داود ذا الاید) وقال: (والسماء بنيناها باید) أي بقوة، وقال: (أیدهم بروح منه) أي قوة ويقال: لفلان عندي يد بيضاء أي نعمة.^{۱۴۸}

محمد بن مسلم می گوید: از امام باقر علیه السلام درباره معنای این آیه پرسیدم: (يا ابليس ما منعك أن تسجد لما خلقت بيدي)^{۱۴۹}

^{۱۴۸} تفسیر نور الثقلین، الشیخ الحویزی: ج ۴، ص ۴۴۴
^{۱۴۹} ص ۷۵

حضرت فرمود: «ید، در کلام عرب به معنای قدرت و نعمت است، چنانکه در این آیه: (وَأَذْكُرُ عَبْدَنَا دَاوُدَ ذَا الْأَيْدِ)»^{۱۵۰} و این آیه: (وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ...)»^{۱۵۱} ید به معنای قوت است و در قول خداوند: (... وَأَيْدُهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ...)»^{۱۵۲} به معنای «قواهم» است و در عرب گفته می‌شود: لغلان عندی ید بیضاء، یعنی: نعمتی از او بر من است.»^{۱۵۳}

۲- عن أبي معمر السعدي: قال: قال علي بن أبي طالب عليه السلام في قوله (وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ) يعني لا ينظر إليهم بخير أي لا يرحمهم، و قد يقول العرب للرجل السيد و للملك: لا تنظر إلينا، يعني أنك لا تصيبنا بخير، و ذلك النظر من الله إلى خلقه.»^{۱۵۴}

ابی معمر سعدي گفته است: "علی بن ابی طالب علیه السلام درباره سخن خداوند: (وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ...)»^{۱۵۵} فرمود: یعنی در روز قیامت به خیر و رحمت به ایشان نگریسته نمی‌شود، چنانکه عرب به سید و بزرگ و شاه می‌گوید: "لا تنظر الينا" یعنی خیری از شما به ما نمی‌رسد، و در این آیه مقصود این است که خداوند

^{۱۵۰} ص/۱۷

^{۱۵۱} الذاریات/۴۷

^{۱۵۲} مجادلة/۲۲

^{۱۵۳} - شیخ صدوق، محمد بن علی، التوحید، تصحیح سید هاشم طهرانی، قم، مؤسسة النشر الاسلامی:

ص ۱۵۳.

^{۱۵۴} تفسیر عیاشی ج ۱، ص ۱۸۰

^{۱۵۵} آل عمران/۷۷

خیر و رحمتی به ایشان (عهدفرشان) نمی‌دهد و به دیده رحمت به آنان نمی‌نگرد.^{۱۵۶}

۴ امام صادق (علیه السلام) در تفسیر آیه شریفه (الذین یمشون علی الارض هوناً) فرمود:

«هو الرجل یمشی بسجیته التي جبل علیها، لا یتکلف ولا یتبخر». ^{۱۵۷}

"منظور فردی است که طبق طبیعتی که آفریده شده راه می‌رود، تصنع و تکبری در راه رفتن اعمال نمی‌کند».

۲- تفسیر با استناد به دقتهای ادبی و شیوه های بیانی

در تفسیر علاوه بر توجه به معنای واژگان (مفردات) و وجوه کاربرد آن، باید شیوه ها و قواعد مختلف محاوره، طرز به کارگیری قیود و حروف، و خصوصیتی که هر کدام از آنها بیان می نمایند باید مورد توجه قرار گیرد، در احادیث اهل بیت علیه السلام نیز این شیوه در تفسیر قرآن مورد توجه واقع گردیده است که در ذیل به ذکر دو نمونه از به کار گیری این شیوه تفسیری می پردازیم:

۱- عن مسعدة بن صدقة، قال: سمعت أبا عبد الله (عليه السلام) يقول: وسئل عن الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر أوجب هو على الأمة جميعاً؟ فقال: لا، فقل له: ولم؟

^{۱۵۶} عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر العیاشی، تصحیح سید هاشم رسولی محلاتی، تهران، مکتبه العلمیة الاسلامیة: ج ۱، ص ۱۸۰.
^{۱۵۷} شیخ طبرسی، تفسیر مجمع البیان ج ۷ ص ۳۱۰

قال: «إنما هو على القوى المطاع، العالم بالمعروف من المنكر، لا على الضعيف الذى لا يهتدى سبيلا إلى أى من أى يقول من الحق إلى الباطل والدليل على ذلك كتاب الله عز وجل قوله: (ولتكن منكم أمة يدعون إلى الخير ويأمرون بالمعروف وينهون عن المنكر) فهذا خاص غير عام، كما قال الله عز وجل: (ومن قوم موسى أمة يهدون بالحق وبه يعدلون) ولم يقل: على امة موسى ولا على كل قومه وهم يومئذ امم مختلفة والامة واحدة فصاعدا كما قال الله عز وجل: (إن إبراهيم كان امة قانتا لله) يقول: مطيعا لله عز وجل....»^{۱۰۸}

مسعدة بن صدقه می گوید: از امام صادق (علیه السلام) درباره امر به معروف و نهی از منکر سؤال شد که آیا بر همه امت واجب است؟ حضرت فرمود: خیر، پرسید: چرا؟ حضرت فرمود: این فریضه، بر کسی واجب است که توانمند و عالم به مسأله باشد و نیز سخن او مورد پذیرش باشد است. دلیل بر این مطلب، کتاب خداوند متعال است که می فرماید: «و باید از بین شما گروهی باشند که به نیکی بخوانند و به کارهای پسندیده فرمان دهند و از کارهای ناپسند باز دارند» و این آیه ویژه گروهی خاص است نه این که شامل همه افراد باشد، همان طور که خداوند در جای دیگر می فرماید: «و از قوم موسی امتی به حق هدایت می کردند و

^{۱۰۸} سند حدیث: علی بن ابراهیم، عن هارون بن مسلم، کلینی، کافی ج ۵ ص ۵۹

به حق و عدل حکم می کردند.» آیه نفرموده است که بر امت موسی و بر همه قوم او چنین مسئولیتی بود...

۲- و قال الباقر علیه السلام فلما حدث علی بن الحسین علیه السلام بهذا الحديث، قال له بعض من فی مجلسه یا ابن رسول الله! کیف يعاقب الله و يوبخ هؤلاء الأخلاف علی قبائح أتى بها أسلافهم و هو يقول عز و جل «وَ لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى»؟ فقال زين العابدين علیه السلام: «إن القرآن نزل بلغة العرب، فهو يخاطب فيه أهل هذا اللسان بلغتهم، يقول الرجل التميمي قد أغار قومه علی بلد و قتلوا من فيه أغرتهم علی بلد كذا و كذا و قتلتم كذا، و يقول العربی أيضا نحن فعلنا ببني فلان، و نحن سبينا آل فلان و نحن خربنا بلد كذا، لا يريد أنهم باشروا ذلك، و لكن يريد هؤلاء بالعدل، و أولئك بالافتخار أن قومهم فعلوا كذا. و قول الله تعالى فی هذه الآيات إنما هو توبيخ لأسلافهم، و توبيخ العدل علی هؤلاء الموجودين، لأن ذلك هو اللغة التي بها أنزل القرآن، و لأن هؤلاء الأخلاف أيضا راضون بما فعل أسلافهم، مصوبون ذلك لهم، فجاز أن يقال لهم: أنتم فعلتم، أي: إذ رضيتم بقبيح فعلهم»^{۱۰۹}

امام باقر روایت کرده است که امام سجاد علیه السلام آیات مربوط به تجاوز بنی اسرائیل از تحریم آشکار ماهی در روز

شنبه را در حضور جمعی می‌خواند: "و لقد علمتم الذین اعتدوا منکم فی السبت فقلنا لهم کونوا قرده خاسئین... ۱۶۰" یکی از حاضران گفت: ای فرزند رسول خدا! چگونه خداوند بنی اسرائیل کنونی را به جهت گناه و معصیت پیشینیان ایشان عقاب و توبیخ می‌کند، مگر خداوند در سوره انعام نمی‌گوید:

«وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى» ۱۶۱

امام سجاد علیه السلام فرمود: قرآن به زبان عرب نازل شده و با اسلوب زبان ایشان سخن می‌گوید.

مثلا مردی از بنی تمیم که قبیله‌اش به منطقه و قریه‌ای هجوم آورده و کشتار و غارت کرده‌اند، می‌گوید: آن شهر را کشتید و غارت کردید.

یا مرد عربی می‌گوید: ما فلان آسیب را به فلان قبیله زدیم و ما از فلان خاندان اسیر گرفتیم و فلان شهر را خراب کردیم، ولی منظورش این نیست که آنها بدون واسطه این کار را انجام داده اند. بلکه مرادشان از این افتخار این است که گروه و قبیله شان چنین کاری را انجام داده است. گفته خداوند در این آیات در مقام توبیخ پیشینیان و نیز بر موجودین است.

چون مقتضای همان زبانی است که قرآن بر طبق آن نازل شده است و نیز به به این دلیل که بازماندگان راضی اند به کار گذشتگان خویش بودند و کار آنان را صواب می دانستند؛ بنابراین جایز است به آنان نیز گفته شود که شما این کار را کردید. یعنی شما راضی به کار زشت آنان بودید».

۳: تفسیر از راه بیان وجوه کاربرد يك مفهوم در قرآن کریم

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرموده است: «القرآن ذلول ذو وجوه، فاحملوه علی احسن الوجوه»؛^{۱۶۲} قرآن هم چون شتر رام به هر طرف می توان او را برد، ولی آن را بر بهترین وجه راه برید».

مولا امیرمؤمنان (علیه السلام) فرموده: «القرآن حمال ذو وجوه»؛^{۱۶۳} قرآن احتمالات گوناگونی را پذیرا است»

بیشتر کلمات دارای کاربردهای مختلف و طیف گسترده از معانی هستند، توجه به وجوه کاربرد یک لفظ و تشخیص معنای اصلی و غیر اصلی آن و قرائنی که تعیین کننده هر کدام از این معانی می باشند، می تواند ضمن دادن امکان مقایسه بین کاربردهای مختلف یک مفهوم از برداشتهای نادرست در تفسیر قرآن جلوگیری نماید. اهل بیت علیهم السلام در موارد فراوانی با ذکر وجوه کاربرد یک لفظ در قرآن به نقش مهم این موضوع در تفسیر قرآن توجه داده

^{۱۶۲} مجمع البیان: ج ۱، ص ۴۰.

^{۱۶۳} شریف رضی، المجازات النبویة، ص ۲۵۱.

اند. و به نظر می رسد که این اهتمام اهل بیت علیهم السلام و شاگردان ایشان به بیان وجوه کاربرد یک لفظ در قرآن در پی ریزی علم وجوه و نظائر در قرآن که خود شاخه مستقلی از علوم قرآن است، نقش اساسی داشته است.

اینک نمونه ای از روایات تفسیری را در این رابطه را ذکر می کنیم:

۱- عن أبي معمر السعداني عن علي عليه السلام في حديث: فقال (عليه السلام) وكذلك ذكر المؤمنين «الذين يظنون أنهم ملاقوا ربهم» يعني يوقنون أنهم يبعثون و يحشرون و يحاسبون و يجزون بالثواب والعقاب، فالظن ههنا اليقين خاصة، فقال (عليه السلام): وأما قوله: «ورأى المجرمون النار فظنوا أنهم مواقعوها» يعني أيقنوا أنهم داخلوها، وكذلك قوله: «إني ظننت أني ملاق حسابي» يقول: إني أيقنت أني أبعث فأحاسب، وكذلك قوله: «يومئذ يوفيهم الله دينهم الحق ويعلمون أن الله هو الحق المبين» وأما قوله للمنافقين: «وتظنون بالله الظنونا» فهذا الظن ظن شك وليس ظن يقين، والظن ظنان: ظن شك و ظن يقين، فما كان من أمر معاد من الظن فهو ظن يقين، وما كان من أمر الدنيا فهو ظن شك فافهم ما فسرت لك... الحديث»^{۱۶۴}

در حدیثی از امام علی علیه السلام آمده است: آن گاه امام علیه السلام فرمود: و اینچنین خداوند از مؤمنان یاد کرده است

^{۱۶۴} سند حدیث: أحمد بن الحسن القطان قال: حدثنا أحمد بن يحيى، عن بكر بن عبد الله بن حبيب، قال: حدثني أحمد بن يعقوب بن مطر قال: حدثنا محمد بن الحسن ابن عبد العزيز الاحدب الجند بنيسابور، قال: وجدت في كتاب أبي بخطه: حدثنا طلحة بن يزيد، عن عبيد الله بن عبيد... شيخ صدوق، التوحيد: ص ۲۵۴

که: «کسانی هستند که "گمان می کنند" که با پروردگار خویش دیدار می کنند.» ظن دارند یعنی یقین دارند که برانگیخته و محشور می شوند، محاسبه می شوند، پاداش و عقاب می بینند. ظن در اینجا تنها به معنای یقین است، امام فرمود: و اما آیه ای که می گوید: «و مجرمان آتش را می بینند و "گمان می کنند" می کنند که به آن می افتند»، یعنی یقین دارند که به آتش در می آیند و همچنین آیه ای که می گوید: «من "گمان داشتم" که با حسابم مواجه می شوم» یعنی من یقین داشتم که برانگیخته و محاسبه شوم، همچنین آیه ای که می گوید: «آن روز خداوند جزای واقعی آنان را بی کم و کاست می دهد و میدانند خداوند حق و آشکار است»، و اما گفته خداوند خطاب به منافقین: «و ظن ها به خدا داشتید»، این ظن شك است و ظن به معنای یقین نیست.

ظن دو قسم است: ظن به معنای شك و ظن به معنای یقین؛ بنابراین آنچه مربوط به معاد است ظن یقینی است و آنچه مربوط به دنیا است ظن شك است، آنچه را برایت تفسیر کردم دریاب.»

۲- عن الصادق علیه السلام: فی حدیث: «والإيمان فی کتاب الله علی أربعة أوجه: فمنه إقرار باللسان قد سماه الله إيماناً، و منه تصدیق بالقلب، و منه الأداء، و منه التأیید.

معانی الإيمان (الأول) الإيمان الذی هو إقرار باللسان و قد سماه الله تبارك و تعالی إيماناً و نادى أهله به لقوله: «يا أيها الذين آمنوا خذوا حذرکم فانفروا ثباتاً أو انفروا جميعاً* و إن منکم لمن لیبطنَّ فإن

أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ قَالَتْ قَدْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيَّ إِذْ لَمْ أَكُنْ مَعَهُمْ شَهِيدًا* وَ لَئِنْ أَصَابَكُمْ فَضْلٌ مِّنَ اللَّهِ لَيَقُولَنَّ كَأَنْ لَّمْ تَكُنْ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُ مَوَدَّةٌ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا». قال الصادق عليه السلام: لو أن هذه الكلمة قالها أهل المشرق و أهل المغرب لكانوا بها خارجين من الإيمان و لكن قد سماهم الله مؤمنين. بإقرارهم و قوله: «يا أيها الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ» فقد سماهم الله مؤمنين بإقرارهم ثم قال لهم: «صدقوا. (الثانى) الإيمان الذى هو التصديق بالقلب فقوله: «الَّذِينَ آمَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ* لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ» يعنى صدقوا و قوله: «و قالوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً» أى لا نصدقك و قوله «يا أيها الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا» أى: يا أيها الذين أقرؤا صدقوا، فالإيمان الحق هو التصديق، و للتصديق شروط لا يتم التصديق إلا بها و قوله «لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ لِكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ الْكِتَابِ وَ النَّبِيِّينَ وَ آتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوَى الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينَ وَ ابْنَ السَّبِيلِ وَ السَّائِلِينَ وَ فِي الرِّقَابِ وَ أَقَامَ الصَّلَاةَ وَ آتَى الزَّكَاةَ وَ الْمُؤْفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَ الصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ حِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ» فمن أقام بهذه الشروط فهو مؤمن مصدق.

(الثالث) الإيمان الذى هو الأداء فهو قوله لما حول الله قبله رسوله إلى الكعبة قال أصحاب رسول الله: الله يا رسول الله! صلواتنا إلى بيت المقدس بطلت، فأنزل الله تبارك و تعالى «وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ» فسمى الصلاة إيمانا.

(الرابع) من الإيمان و هو التأييد الذى جعله الله فى قلوب المؤمنين من روح الإيمان فقال: «لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ

مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَ أَيْدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ» و الدليل على ذلك قوله صلى الله عليه و آله «لا يزننى الزانى و هو مؤمن و لا يسرق السارق و هو مؤمن يفارقه روح الإيمان ما دام على بطنها فإذا قام عاد إليه» قيل: و ما الذى يفارقه قال: «الذى يدعه [يرعد] فى قلبه» ثم قال عليه السلام «ما من قلب إلا و له أذنان على أحدهما ملك مرشد و على الآخر شيطان مغتر، هذا يأمره و هذا يجره. " و من الإيمان ما قد ذكره الله فى القرآن [خبث و طيب] حيث قال " ما كان الله ليذر المؤمنين على ما أنتم عليه حتى يميز الخبيث من الطيب" و منهم من يكون مؤمنا مصدقا و لكنه يلبس إيمانه بظلم و هو قوله " الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَ هُمْ مُهْتَدُونَ" فمن كان مؤمنا ثم دخل فى المعاصى التى نهى الله عنها فقد لبس إيمانه بظلم فلا ينفعه الإيمان حتى يتوب إلى الله من الظلم الذى لبس إيمانه حتى يخلص لله فهذه وجوه الإيمان فى كتاب الله. ١٦٥

امام صادق عليه السلام در روایتی که ابوبصیر راوی آن است، می‌فرماید:

ایمان در کتاب خدا چهارگونه است: ۱- اقرار به زبان، که خدا نامش را ایمان گذاشته است ۲- پذیرش با قلب ۳- عمل ۴- تأیید.

معانی ایمان: معنای اول:

١٦٥ قال أبو الحسن علي بن إبراهيم حدثني أبي عن يحيى بن أبي عمران عن يونس عن سعدان بن مسلم عن أبي بصير عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال في حديث تفسير القمي ج: ١ ص: ٣١

ایمانی است که اقرار به زبان است و خداوند آن را ایمان و صاحبان آن را با ایمان نامیده است.

به دلیل این که می فرماید: «ای مؤمنان آمادگی خود را (در برابر دشمن) حفظ کنید و در دسته های متعدد یا به صورت دسته واحد (طبق شرایط هر زمان و مکان) به سوی دشمن حرکت کنید* در میان شما افرادی هستند که (هم خودشان سست می باشند و هم) دیگران را به سستی می کشانند، اگر مصیبتی به شما برسد می گویند خدا به ما نعمت داد که با مجاهدان نبودیم تا شاهد (آن مصیبت) باشیم* و اگر غنیمتی از جانب خدا به شما برسد درست مثل اینکه هرگز میان شما و آنها دوستی نبوده می گوند: ای کاش ما هم با آنها بودیم و به رستگاری (و پیروزی) بزرگی می رسیدیم».^{۱۶۶}

امام صادق علیه السلام فرمودند: اگر این سخن را اهل مشرق و مغرب بگویند بوسیله آن، همه از ایمان خارج می شوند، ولی خداوند اینان را مؤمن نامیده است، و نیز این گفته خداوند که می گوید «یا ایها الذین امنوا، آمنوا بالله و رسوله»؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید به خدا و رسول ایمان بیاورید». خداوند اینان را به دلیل اقرار، مؤمن نامیده است. آنگاه به آنها گفته است که به راستی بپذیرید.

معنای دوم: ایمان همان پذیرش قلبی است؛ بنابر این آیه ای که می گوید: «کسانی که ایمان آورده اند و تقوی پیشه کرده

اند در دنیا و آخرت بشارت برای آنان است». ^{۱۶۷} یعنی: کسانی که پذیرفتند. و نیز این آیه که می گوید: «ای کسانی که ایمان آورده اید، ایمان بیاورید»؛ ^{۱۶۸} یعنی: ای کسانی که اقرار کرده اید قلباً بپذیرید؛ بنابر این ایمان حق همان تصدیق است، و تصدیق شرایطی دارد که جز با تحقق آن شرایط کامل نمی شود. و نیز گفته خداوند که: «نیکی آن نیست که صورتتان را به سمت مشرق و مغرب بگردانید، ولی (صاحب) نیکی کسی است که به خدا و روز قیامت و فرشتگان و کتاب و پیامبران ایمان آورده باشد و مال خود را با همه علاقه ای که به آن دارد به خویشاوندان و یتیمان و مسکینان و واماندگان در راه و سائلان و بردگان، انفاق کند. نماز را بر پا دارد و زکات را بپردازد و همچنین کسانی که به عهد خود هنگامی که عهد بستند وفا می کنند و در برابر محرومیتها و بیماریها و در میدان جنگ، استقامت به خرج می دهد. اینها کسانی هستند که راست می گویند (و گفتارشان با اعتقادشان هماهنگ است) و اینها پرهیزکاران هستند».

پس کسی این شرایط را داشته باشد (همراه با این شرایط ایمان داشته باشد) او مؤمن راستگویی است.

معنای سوم: ایمانی که همان عمل است. چنانکه در آیه زیر آمده است: آن زمان که خداوند قبله رسولش را به کعبه

^{۱۶۷} یونس/۶۳ و ۶۴
^{۱۶۸} نساء/۱۳۶

برگرداند، یاران رسول خدا گفتند: ای رسول خدا! نمازهایی که به سوی بیت المقدس خوانده بودیم باطل شد. خداوند فرمود: «خدا ایمان شما را ضایع نمی کند».^{۱۶۹} در این آیه خداوند نماز را ایمان نامیده است.

معنای چهارم: ایمان همان تأیید و تثبیتی است که خداوند با روح ایمان در دلها مؤمنان جای میدهد، خداوند فرموده است: «هیچ قومی را که ایمان به خدا و روز رستاخیز دارند نمی یابی که با دشمنان خدا و رسولش دوستی کنند هر چند پدران یا فرزندان یا بردران یا خویشاوندانشان باشند، آنان کسانی هستند که خدا ایمان را بر صفحه دل‌هایشان نوشته و با روحی از ناحیه خودش آنها را تقویت فرموده است»^{۱۷۰} دلیل بر تأیید بودن ایمان این سخن پیامبر (صلی الله علیه و آله) است که فرمود: «زنا کار با ایمان زنا نمی کند، و دزد با ایمان دزدی نمی کند، زنا کار در زمانی که در حال زنا است روح ایمان از او جدا می شود، و آن زمانی که از زنا فارغ می شود روح ایمان به او باز می گردد» سؤال شد که چه چیزی از او جدا می شود؟ حضرت فرمود: «همان که خداوند آن را در قلب او نهاده است» آن گاه امام افزود: «هر دلی دو گوش دارد بر ورودی یکی از دو گوش فرشته ای هدایت گر و بر دیگری شیطان فریب دهی ایستاده است، این به خوبی دعوت می کند

^{۱۶۹} بقره/۱۴۳

^{۱۷۰} مجادله/۲۲

و آن باز می‌دارد» و از قبیل ایمان تاییدی سخن خدا است که فرموده: «چنین نبود که خداوند مؤمنان را به همان گونه که شما هستید واگذارد، مگر آنکه ناپاک را از پاک جدا سازد» و بعضی از مؤمنان آنگونه هستند که ایمانشان پذیرفته شده است ولی ایمان خود را با ستم و ظلمی که می‌کنند می‌پوشانند و این همان آیه ای است که می‌فرماید: «آنها که ایمان آوردند و ایمان خود را با شرك و ستم نیالودند، ایمنی تنها از آن آنان است و آنان هدایت یافتگانند»؛ بنابراین هر کس که مؤمن باشد و مبتلی به معاصی شود که خداوند از آن نهی کرده است ایمان خود را به ظلم آلوده کرده است، پس ایمانش برای او سودمند نباشد، تا آن که از ستمی که ایمانش را به آن آلوده کرده است توبه کند و به سوی خدا برگردد تا که برای خدا خالص گردد، این است اقسام ایمانی که در کتاب خدا آمده است.

۳- عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «الكفر في كتاب الله على خمسة

وجوه:

فمنه كفر بحدود و هو على وجهين: جحود بعلم و جحود بغير علم.
فأما الذين جحدوا بغير علم فهم الذين حكاه الله عنهم في قوله: وَ
«قَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَ نَحْيَا وَ مَا يَهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَ مَا
لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ»
و قوله «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَمْ أَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا
يُؤْمِنُونَ»

فهؤلاء كفروا و جحدوا بغير علم.

و أما الذين كفروا و جحدوا بعلم فهم الذين قال الله تبارك و تعالى: «و كانوا من قبل يستفتحون على الذين كفروا فلما جاءهم ما عرفوا كفروا به فهُؤُلاءِ كفروا و جحدوا بعلم».

قال: و حدثني أبي، عن ابن أبي عمير، عن حماد، عن حريز، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: هذه الآية نزلت في اليهود و النصارى. يقول الله تبارك و تعالى: «الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ» يعنى التوراة و الإنجيل «يَعْرِفُونَهُ» يعنى رسول الله صلى الله عليه و آله «كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ» لأن الله عز و جل قد أنزل عليهم فى التوراة و الزبور و الإنجيل صفة محمد صلى الله عليه و آله و صفة أصحابه و مبعثه و هجرته و هو قوله: «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَ الَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَ مَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ» هذه صفة رسول الله صلى الله عليه و آله و أصحابه فى التوراة و الإنجيل، فلما بعثه الله عرفه أهل الكتاب، كما قال جل جلاله: «فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ»

فكانت اليهود يقولون للعرب قبل مجيء النبى: أيها العرب! هذا أوان نبى يخرج بمكة و يكون هجرته بالمدينة، و هو آخر الأنبياء، و أفضلهم، فى عينيه حمرة، و بين كتفيه خاتم النبوة يلبس الشملة، و يجتزى بالكسرة و التميرات، و يركب الحمار عرية، و هو الضحوك القتال، يضع سيفه على عاتقه، و لا يبالى بمن لاقى، يبلغ سلطانه منقطع الخف و الحافر، و ليقتلنكم الله به يا معشر العرب قتل عاد.

فلما بعث الله نبيه بهذه الصفة حسدوه و كفروا به كما قال الله: «وَكَاثِرًا مِّن قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ»

و منه كفر البراءة و هو قوله «ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُم بِبَعْضٍ»
 أى يتبرأ بعضهم من بعض؛

و منه كفر الشرك لما أمر الله و هو قوله «وَاللَّهُ عَلَى النَّاسِ حَكِيمٌ
 الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَ مَنْ كَفَرَ» أى ترك الحج و هو مستطيع
 فقد كفر.

و منه كفر النعم و هو قوله: «لِيُبْلُوَنِي أَ أَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَ مَنْ شَكَرَ
 فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَ مَنْ كَفَرَ»، أى: و من لم يشكر نعمة الله فقد كفر
 فهذه وجوه الكفر فى كتاب الله»^{۱۷۱}

امام صادق عليه السلام فرموده است:

"كفر در قرآن به پنج معنا آمده است:

اول: كفر به معنای انكار است كه خود دو قسم است:

گاهی از روی نادانى است.

و گاهی از روی توجه و آگاهی است. آنان كه ناآگاهانه كفر
 ورزیده‌اند، خدا در مورد آنان مى‌فرماید: «وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا
 حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يَهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَمَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ
 عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ»^{۱۷۲}

^{۱۷۱} سند حدیث: حدیثی أبی، عن بكر بن صالح، عن أبی عمر الزبیدی [الزبیری] تفسیر القمی: ج ۱،
 ص ۳۲-۳۴
^{۱۷۲} جاثیه/۲۴

و آنان که عالمانه به کفر می‌گرایند، خداوند درباره‌شان می‌فرماید: «وَكَاثُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ»^{۱۷۳}

اینها کفر ورزیدند و از روی دانش انکار کردند،...

و نیز امام صادق (علیه السلام) فرمود: آیه شریفه «الذین آتیناهم الکتاب» یعنی تورا و انجیل، «یعرفونه» یعنی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می‌شناسد «کما یعرفون أبناءهم»، همانگونه که فرزندان خویش را می‌شناسند؛ چرا که خدای عزوجل در تورات و زبور و انجیل صفات پیامبر (صلی الله علیه و آله) و صفات اصحاب آن حضرت و بعثت و هجرت آن حضرت را بیان فرموده است، و این مضمون آیه شریفه است که می‌فرماید: «محمد رسول الله و الذین معه أشدّاء علی الکفار رحماء بینهم تراهم رکعاً سجّداً یبتغون مضلاً من الله و رضواناً سیماهم فی وجوههم من أثر السجود ذلک مثلهم فی التوراة و مثلهم فی الانجیل»

این صفت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و اصحابش در تورات و انجیل است، وقتی آن حضرت را مبعوث کرد اهل کتاب او را شناختند، همچنانکه می‌فرماید: «فلما جاءهم ما

عرفوا کفروا به». پس یهودیان قبل از آمدن پیامبر (صلی الله علیه و آله) می گفتند: ای عربها! در همین نزدیکی ها پیامبری از مکه می آید و به مدینه هجرت می کند، و او آخرین پیامبر، و برترین آنان است، در چشمانش سرخی، و در بین دو کتفش مهر نبوت است، ردا می پوشد، به نان خشک و خرما اکتفا می کند، بر الاغ برهنه سوار می شود، (در مقابل دوستان) خنده رو و (در مقابل دشمن) ستیزه جو است، شمشیرش را حمایل کرده (آماده جهاد است)، با هر که روبرو شود ابائی ندارد، حکومت خود را به هر پیاده و سوار می رساند. ای گروه عرب خدا مانند قوم عاد به وسیله او شما را خواهد کشت.

وقتی خدا پیامبرش را با این صفت پر انگیخت، بر او حسادت ورزیدند و او را انکار کردند، همچنانکه خدا فرمود: «و کانوا من قبل یستفتحون علی الذین کفروا فلما جاءهم عرفوا کفروا به»

سوم: کفر به معنی بیزاری است و آن سخن خداوند است: «ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُم بِبَعْضٍ»؛ یعنی: برخی از شما از برخی دیگر بیزاری می جوید.^{۱۷۴}

چهارم: «کفر به معنای ترک امر الهی است و آن در این آیه است: «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ»^{۱۷۵} یعنی کسی که مستطیع باشد و حج را ترک کند کفر ورزیده است.

پنجم: کفر به معنی کفران نعمت است و آن قول خداوند است: «* لِيلُونِي أَشْكِرَامُ أَكْفُرُ وَ مَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ»^{۱۷۶}، یعنی کسی که نعمت خدا را سپاس نگوید قطعاً کفر ورزیده است.

این است وجوه و اقسام کفر در کتاب خداوند.^{۱۷۷}

۴- عن سليمان بن مهران قال سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عز و جل: «وَالْأَرْضُ جَمِيعاً قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» فقال: «يعنى ملكه لا يملكها معه أحد، و القبض من الله تبارك و تعالى فى موضع آخر: المنع و البسط، منه الإعطاء و التوسيع كما قال عز و جل: «وَاللَّهُ يَقْبِضُ وَ يُبْسِطُ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ»، يعنى يعطي و يوسع و يمنع

^{۱۷۵} آل عمران/ ۹۷

^{۱۷۶} نمل/ ۴۰

^{۱۷۷} - تفسير القمي: ج ۱ ص ۳۲ - ۳۴.

و يضيق و القبض منه عز و جل في وجه آخر: الأخذ، و الأخذ في وجه القبول منه كما قال: «و يأخذ الصدقات» أى يقبلها من أهلها و يثيب عليها».

قلت فقوله عز و جل: «و السماوات مطويات بيمينه» قال: «اليمين اليد و اليد القدرة و القوة يقول عز و جل: «و السماوات مطويات» بقدرته و قوته «سبحانه و تعالى عما يشركون».

سليمان بن مهران گوید: از امام صادق عليه السلام درباره گفته خداوند عزوجل که «تمام زمین در روز قیامت در قبضه اوست» پرسیدم، حضرت فرمود: یعنی در ملك و اختیار اوست و هیچکس دیگر ملك و اختیاری نسبت به زمین ندارد. آن گاه امام افزود: و قبض از خدا در جای دیگر به معنای منع و بسط آمده، و نیز به معنای احسان و گشایش است، همان گونه که خداوند عزوجل فرموده است: «و خداوند است که (روزی بندگان را) قبض و بسط می کند یعنی محدود یا گسترده می سازد و به سوی او بازگردانده می شوید». یعنی خداوند عطا می کند و گشایش می دهد، منع می کند و تنگ می سازد.

و باز قبض از خداوند مفهوم گرفتن را می رساند. و گرفتن نیز در يك معنی، مفهوم قبول کردن را ایفا می کند، آن گونه

۱۷۸ حدثنا أحمد بن محمد بن الهيثم العجلي رحمه الله، قال: حدثنا أحمد بن يحيى بن زكريا القطن، قال: حدثنا بكر بن عبد الله بن حبيب، قال: حدثنا تميم بن بهلول، عن أبيه، عن أبي الحسن العبدى... شيخ صدوق، التوحيد: ص ۱۶۲

که خداوند فرموده است: «خداوند صداقات را می گیرد»، یعنی آن را از اهلش می پذیرد و بر آن پاداش می دهد. پرسیدم معنای این آیه چه می شود که: «و آسمانها پیچیده در دست اوست»، حضرت فرمود: یمین در آیه به معنای دست است (نه دست راست) و دست به معنای قدرت است، خداوند می فرماید: «آسمانها (به قدرت و قوت) خدا پیچیده شده است، خداوند منزّه و برتر است از آن چه همتای او قرار می دهند».

۵- روی انه سأل رجل من الزنادقة ابا جعفر الاحول، فقال: اخبرني عن قوله: «فانكحوا ما طاب لكم من النساء مثنى وثلاث ورباع فان خفتم ألا تعدلوا فواحدة» وقال في آخر السورة «ولن تستطيعوا ان تعدلوا بين النساء ولو حرصتم فلا تميلوا كل الميل» فبين القولين فرق، فقال أبو جعفر الاحول: فلم يكن في ذلك عندي جواب فقدمت المدينة، فدخلت على ابي عبد الله (عليه السلام) فسألته عن الآيتين، فقال: «اما قوله: «فان خفتم ألا تعدلوا فواحدة» فانما عنى به النفقة وقوله: «ولن تستطيعوا أن تعدلوا بين النساء» فانما عنى به المودة، فانه لا يقدر احد ان يعدل بين امرأتين في المودة»، فرجع أبو جعفر الاحول إلى الرجل فاخبره، فقال هذا حملته الابل من بالحجاز. ۱۷۹

مردی از ملحدان از مؤمن الطاق پرسید: خدا در آیه ای می فرماید: «از زنان پاک ازدواج نمایید دو، یا سه، یا چهار همسر و اگر می ترسید عدالت را (درباره همسران متعدد) رعایت نکنید تنها يك همسر بگیرید».

و در پایان سوره فرموده است: «شما هرگز نمی توانید در میان زنان، عدالت برقرار کنید هر چند کوشش نمایید. ولی تمایل خود را به کلی توجه يك طرف نسازید». بین این دو آیه تفاوت وجود دارد؟

مؤمن الطاق گفت: من پاسخی نداشتم آمدم به مدینه محضر امام صادق علیه السلام رسیدم، از ایشان درباره آن دو آیه پرسیدم، حضرت فرمود: اما اینکه فرموده: «اگر می ترسید که عدالت را رعایت نکنید پس تنها يك همسر بگیرید»، منظور از عدالت، پرداخت هزینه زندگی است، اینکه فرموده: «هرگز نمی توانید در میان زنان، عدالت برقرار کنید»، به این معنی است که کسی نمی توانند در محبت و دوستی بین دو زن عدالت را رعایت کند.

مؤمن الطاق از نزد امام علیه السلام پیش آن ملحد رفت و این پاسخ را به او داد. آن شخص گفت: این مطلب را شتر از حجاز آورده است.

۴- تفسیر از طریق توسعه در مفاهیم

بسیاری از مفاهیم گرچه معنای عامی دارد که شامل مصادیق مادی و معنوی می شود، ولی به لحاظ انس ذهن با مصادیق

مادی آن، و منشا بودن مصادیق مادی برای انتزاع معنای عام باعث می شود که در هنگام کاربرد، تنها مصادیق مادی آن مفهوم به ذهن بیاید، و مخاطب به طور طبیعی از مصادیق معنوی آن غفلت نماید. یکی از شیوه های اهل بیت علیهم السلام در تفسیر، حذف نگرش تک بعدی به مفاهیم و توجه دادن به وسعت معانی و مفاهیم و شمول آنها به مصادیق غیر مادی است. این خود کلیدی برای فهم معانی آیات قرآن می باشد، اینک نمونه های از به کار گیری این شیوه در کلمات اهل بیت علیهم السلام را ذکر می نماییم:

۱- عن جابر، قال: قرأ رجل عند أبي جعفر عليه السلام: «وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً» قال: «أما النعمة الظاهرة فهو النبي صلى الله عليه وآله وما جاء به من معرفة الله عز وجل وتوحيده، وأما النعمة الباطنة فولایتنا أهل البيت، و عقد مودتتنا فاعتقد و الله قوم هذه النعمة الظاهرة و الباطنة، و اعتقدها قوم ظاهرة و لم يفتدوها باطنة»^{۱۸۰} مردی به امام باقر علیه السلام گفت: مقصود این آیه چیست: «و اسبغ علیکم نعمه ظاهرة و باطنة»؛^{۱۸۱} و نعمت های آشکار و پنهان خود را به طور فراوان بر شما ارزانی داشته است. امام فرموده: «نعمت ظاهر، پیامبر است و آنچه از معرفت و توحید خدای عزوجل آورده است و نعمت باطن، ولایت ما

^{۱۸۰} حدثني أبي، عن القاسم بن محمد، عن سليمان بن داود المنقري، عن شريك... تفسير القمي: ج ۲، ص ۱۶۶، بحراني، سيدهاشم، البرهان في تفسير القرآن: ج ۳، ص ۳۷۶.
^{۱۸۱} لقمان/۲۰

اهل بیت و پیمان مودت ما است؛ گروهی بر این نعمت ظاهری و باطنی معتقد شدند، ولی گروهی دیگر به نعمت ظاهری معتقد شدند ولی به نعمت باطنی معتقد نشدند».

۲- عن جمیل عن أبی عبد الله علیه السلام قال: قلت: قول الله: «لَتُسْئَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ»؟ قال: قال: «تسأل هذه الأمة عما أنعم الله عليهم برسول الله صلى الله عليه و آله، ثم بأهل بيته المعصومين عليه السلام»^{۱۸۲}

جمیل از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که از آن حضرت، درباره این آیه پرسیدم: «ثم لتسألن يومئذ عن النعيم»^{۱۸۳} سپس در آن روز از نعمتهایی که داشته اید باز پرس می شوید. امام علیه السلام فرمود: «از این امت درباره ی نعمتی که خدا به ایشان داده، از نعمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهل بیت او سؤال خواهد شد».

۳- عَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: لَيْسَ فِي الدُّنْيَا نَعِيمٌ حَقِيقِي، فَقِيلَ لَهُ فَقَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى: «لَتُسْئَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ» مَا هَذَا النَّعِيمُ فِي الدُّنْيَا؟ وَ هُوَ الْمَاءُ الْبَارِدُ؟

فَقَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ - وَ عَلَا صَوْتُهُ -: وَ كَذَا فَسَرْتُمُوهُ أَنْتُمْ، وَ جَعَلْتُمُوهُ عَلَى ضُرُوبٍ، فَقَالَتْ طَائِفَةٌ: هُوَ الْمَاءُ الْبَارِدُ، وَ قَالَ غَيْرُهُمْ: هُوَ الطَّعَامُ الطَّيِّبُ، وَ قَالَ آخَرُونَ: هُوَ النَّوْمُ الطَّيِّبُ، وَ لَقَدْ حَدَّثَنِي أَبِي

^{۱۸۲} أخبرنا أحمد بن إدريس، عن أحمد بن محمد، عن سلمة بن عطا... تفسير القمي: ج ۲، ص ۴۴۰
^{۱۸۳} نکات ۸/

عَنْ أَبِيهِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنَّ أَقْوَالَكُمْ ذُكِرَتْ عِنْدَهُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ «ثُمَّ لَتَسْأَلَنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ» فَغَضِبَ وَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَا يَسْأَلُ عِبَادَهُ عَمَّا تَفَضَّلَ بِهِ عَلَيْهِمْ، وَ لَا يَمُنُّ بِذَلِكَ عَلَيْهِمْ وَ الْإِمْتِنَانُ بِالْإِنْعَامِ، مُسْتَفْبِحٌ مِنَ الْمَخْلُوقِينَ؛ فَكَيْفَ يَصَافُ إِلَى الْخَالِقِ مَا لَا يَرْضَى الْمَخْلُوقُونَ بِهِ وَ لَكِنَّ النَّعِيمَ حُبْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ، وَ مُوَالَاتِنَا، يَسْأَلُ اللَّهُ عَنْهُ عِبَادَهُ بَعْدَ التَّوْحِيدِ وَ النَّبُوءَةِ؛ لِأَنَّ الْعَبْدَ إِذَا وَافَاهُ بِذَلِكَ، آدَاهُ إِلَى نَعِيمِ الْجَنَّةِ الَّذِي لَا يَزُولُ... الْحَدِيثُ»^{۱۸۴}

امام رضا علیه السلام فرمود: نعمت حقیقی در دنیا نیست (نعمتهای دنیا حقیقی و پایدار نیستند)، به امام اعتراض شد که این گفته خداوند چه می شود که می فرماید: «در آن روز از نعمتی که داشته اید بازپرسی می شوید» این چه نعمتی است که در دنیا است؟ آیا این آب سرد است؟ حضرت رضاعلیه السلام - در حالیکه صدایش را بلند کرده بود - فرمود: شما این نعمت را اینگونه تفسیر می کنید؟ چه جور این نعمت را معرفی می کنید؟ دسته ای می گویند آب سرد است، دیگران می گویند غذای پاک است، و دسته ای دیگر می گویند خواب خوب است، پدرم از پدرش امام صادق علیه السلام بر اینم نقل کرد که این نظریه های شما درباره تفسیر همین آیه نزد آن حضرت مطرح شد، امام صادق علیه السلام خشمگین شده فرمود: «خداوند عزوجل از بندگانش درباره تفضلی که به آنان کرده

^{۱۸۴} سند حدیث: مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ فِي عُيُونِ الْأَخْبَارِ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَحْمَدَ الْبَيْهَقِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الصَّوَلِيِّ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ الْعَبَّاسِ الصَّوَلِيِّ... وسائل الشیعة: ج ۲۴، ص ۲۹۸ - ۲۹۹

سؤال نخواهد کرد، و بر آنان منت نمی گذارد، و منت نهادن به دلیل نعمت بخشی از مخلوق زشت است. پس چگونه این کار زشت که مخلوق ها بدان تن نمی دهند به خدا نسبت داده می شود؟ بلکه مراد از نعمت، محبت و موالات ما اهل بیت است. خداوند پس از توحید و نبوت از ولایت ما می پرسد، برای اینکه اگر بنده، به این نعمت وفا کند او را به نعمت زوال ناپذیر بهشت می رساند....»

۴- عَنْ زَيْدِ الشَّحَامِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ» قَالَ: قُلْتُ مَا طَعَامُهُ؟ قَالَ: «عِلْمُهُ الَّذِي يَأْخُذُهُ عَمَّنْ يَأْخُذُهُ»^{۱۸۵}

امام باقر علیه السلام درباره این گفته خداوند عزوجل که: «انسان باید به غذای خویش بنگرد» نقل شده است که در پاسخ به این سؤال که منظور از غذا چیست؟ فرمود: منظور علم اوست که می خواهد بیاموزد، بنگرد که از چه کسی علمش را می آموزد.

ب: تفسیر از راه بیان مصادیق و نمونه‌ها

بسیاری از روایات تفسیری در مقام بیان مفهوم نیستند، بلکه بدون این که مفهوم آیه را موردی خاصی منحصر کنند، نمونه‌های پنهان، آشکار یا مورد اختلاف را ذکر نموده اند.

^{۱۸۵} سند حدیث: عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ... کلینی، کافی: ج ۱، ص ۵۰

تفسیر از راه تبیین مصادیق عمدتا برای نزدیک نمودن معنای معقول به ذهن و برقراری ارتباط منطقی بین واقعیت‌های خارجی با مفاهیم کلی آیات است. این کار معمولا با بیان مصداق کامل آن مفهوم عام صورت می‌پذیرد.

عارف و مفسر قرآن میرزا محمد تنکابنی (م: ۱۳۰۲ هـ)

چنین می‌نویسد:

«مطلقات قرآن، بلکه عمومات همانند مطلقات، در مقام تأویل، انصراف به کامل‌ترین فرد دارند، چه کامل‌تر در جهت والایی و چه در جهت کاستی»^{۱۸۶}

و علامه طباطبائی (ره) در این باره چنین می‌گویند:

تطبیق آیات قرآن بر مصادیق گاهی جنبه تفسیری دارد، یعنی مربوط به دلالت خود لفظ است که با توجه به قرائن و شواهد موجود در کلام و یا خارج از لفظ صورت می‌گیرد، و گاهی نیز جنبه تأویل دارد، مربوط به باطن قرآن کریم است، و از حوزه دلالت لفظی قرآن خارج است، به عنوان مثال تطبیق «صراط مستقیم» در برخی روایات به راه زندگی ائمه (علیهم السلام) از گونه تفسیر است، و تطبیق آن به امیرالمؤمنین علیه السلام از موارد تأویل به شمار می‌رود.^{۱۸۷}

^{۱۸۶} تنکابنی محمد بن سلیمان، توشیح التفسیر: ص ۴۳، تحقیق جعفر سعیدی، انتشارات سعدی، قم.
^{۱۸۷} ر.ک. طباطبائی، محمدحسین، میزان فی تفسیر القرآن، ۳۳۳/۵.

با توجه به معنای گسترده ای که در باره تفسیر گذشت مورد دوم را نیز می توان داخل تفسیر دانست. به هر حال بیان تطبیقات برای آیات به دو طریق انجام می پذیرد:

۱- ذکر مصادیق کلی قابل تعمیم برای مفاهیم آیات

این مصادیق گرچه در حد خود کلی هستند ولی نسبت به مفهوم آیه، دایره شمولشان محدودتر و عینی ترند و می توانند در فهم مفهوم آیات به انسان کمک نمایند.

۲- ذکر مصادیق جزئی و غیر قابل تعمیم برای مفهوم آیات

در این صورت نیز یا ذکر کاملترین فرد آن مفهوم مد نظر است و یا این که منظور اختصاص آیه به مصداق مذکور است. برای روشن شدن موضوع به ذکر نمونه هایی برای هر کدام می پردازیم:

۱- بیان مصادیق کلی و قابل تعمیم

۱- حدثنا محمد بن القاسم الاستر آبادی المفسر قال: حدثني يوسف بن محمد بن زياد و علي بن محمد بن سيار، عن أبويهما، عن الحسن بن علي بن محمد بن علي بن موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب عليهم السلام في قول الله عزوجل: «صراط الذين أنعمت عليهم بالتوفيق لدينك وطاعتك، وهم الذين قال الله عزوجل: «ومن يطع الله والرسول فأولئك مع الذين أنعم الله عليهم من النبيين والصديقين والشهداء والصالحين وحسن أولئك رفيقا»

ثم قال: ليس هؤلاء المنعم عليهم بالمال وصحة البدن وان كان كل هذا نعمة من الله ظاهرة، الا ترون ان هؤلاء قد يكونون كفارا أو فساقا، فما ندبتم إلى ان تدعو بان ترشدوا إلى صراطهم، وانما أمرتم بالدعاء بان ترشدوا إلى صراط الذين أنعم عليهم بالايمن بالله وتصديق رسوله و بالولاية لمحمد و آله الطيبين، واصحابه الخيرين المنتجبين، وبالتيقن الحسنة التي يسلم بها من شر اعداء الله، ومن الزيادة في آثام أعداء الله وكفرهم، بان تداريهم ولا تغريهم بأذاك وأذى المؤمنين، وبالمعرفة بحقوق الاخوان من المؤمنين»^{۱۸۸}.

امام حسن عسکری علیه السلام درباره آیه شریفه «صراط الذين انعمت عليهم» فرمود: یعنی بگویند: هدایت کن ما را به راه آنان که توفیق دین و طاعتت را به آنان انعام فرموده ای. و آنها کسانی هستند که خداوند عزوجل در مورد آنان فرموده است: «کسانی که از خدا و رسول او اطاعت کنند، آنان با کسانی هستند که خداوند بر آنان انعام داده است: از پیامبران، صدیقان، شهداء و صالحان و ایشان خوب رفقای هستند».

سپس فرمود: آنها صاحبان نعمت مال و سلامتی بدن نیستند، گر چه همه اینها نعمت آشکار الهی است. آیا نمی بینید که صاحبان نعمت مال و صحت بدن گاهی از کفار یا فساق هستند، پس از شما نخواستند اند که دعا کنید تا به راه آنان هدایت گردید، بلکه شما مأمور شده اید که دعا کنید تا به راه کسانی که خداوند به ایشان نعمت ایمان به خدا، و تصدیق

^{۱۸۸} تفسیر نور الثقلین، الشیخ الحویزی: ج ۱، ص ۲۳

رسول او، و ولایت محمد و آل پاکش و اصحاب خوب برگزیده اش اعطاء فرموده و نعمت تقوای خوب عنایت فرموده که به وسیله آن از شر دشمنان و از فزونی گناهان دشمنان خدا و کفرشان مصون بمانند. به این شکل که با آنان مدارا کنی و آنانرا به آزار خود و مؤمنان تحریک نکنی، و همچنین مورد انعام الهی قرار گرفته اند به وسیله آشنایی با حقوق برادران مؤمن».

۲- فی مجمع البیان، قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «ان الله تعالى منّ علىّ بفاحة الكتاب» إلى قوله، «غير المغضوب عليهم» اليهود "ولا الضالين" النصارى. ۱۸۹

در مجمع البیان آمده است که پیامبر خدا فرمود: «خداوند متعال به وسیله فاتحه کتاب بر من منت نهاد» تا آنجا که می فرماید: «منظور از (غیر المغضوب علیهم)، یهود و منظور از (الضالین)، نصاری است».

۴- عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ، قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو جَعْفَرٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ قَالَ: سَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ سَمِعْتُ أَبِي مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: دَخَلَ عَمْرُو بْنُ عَبِيدٍ عَلَيَّ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَلَمَّا سَلَّمَ وَ جَلَسَ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ: «الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَ الْفَوَاحِشَ» ثُمَّ أَمْسَكَ فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا أَسْكَتَكَ؟ قَالَ: أَحِبُّ أَنْ أَعْرِفَ الْكَبَائِرَ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ. فَقَالَ: «نَعَمْ يَا عَمْرُو

أَكْبَرُ، الْكَبَائِرِ الْإِشْرَاكُ بِاللَّهِ، يَقُولُ اللَّهُ: وَمَنْ يَشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ، وَبَعْدَهُ الْإِيَّاسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ؛ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: «إِنَّهُ لَا يِيَّاسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ»؟ ثُمَّ الْأَمْنُ لِمَكْرِ اللَّهِ؛ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: «فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ» وَ مِنْهَا عُقُوقُ الْوَالِدِينَ لِأَنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ جَعَلَ الْعَاقَ جَبَّاراً شَقِيئاً، وَ قَتْلُ النَّفْسِ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: «فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِداً فِيهَا...» إِلَى آخِرِ الْآيَةِ وَ قَدْفُ الْمُحْصَنَةِ؛ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: «لُعِنُوا فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ» وَ أَكْلُ مَالِ الْيَتِيمِ؛ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ «إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَاراً وَ سَيَصْلُونَ سَعِيرًا» وَ الْفِرَارُ مِنَ الرَّحْفِ؛ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ «وَ مَنْ يُوَلَّهُمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّزًا إِلَى فِتْنَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَ مَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَ بِنَسِ الْمَصِيرِ» وَ أَكْلُ الرَّبَا؛ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: «الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ» وَ السَّحْرُ؛ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: «وَ لَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ» وَ الزُّنَا؛ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: «وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ يَخُذُ فِيهِ مُهَانًا» وَ الْيَمِينُ الْعَمُوسُ الْفَاجِرَةُ؛ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: «الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَ أَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلاً أُولَئِكَ لَا خَلَقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ» وَ الْعُلُولُ؛ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: «وَ مَنْ يَغْلُلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» وَ مَنَعُ الزَّكَاةِ الْمَفْرُوضَةِ؛ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ

وَ جَلَّ يَقُولُ: «فَتَكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَ جُنُوبُهُمْ وَ ظُهُورُهُمْ» وَ شَهَادَةُ الزُّورِ وَ كِنْمَانُ الشَّهَادَةِ؛ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ «وَ مَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آتَمَ قَلْبُهُ» وَ شَرِبُ الْخَمْرِ؛ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ نَهَى عَنْهَا كَمَا نَهَى عَنْ عِبَادَةِ الْأَوْثَانِ وَ تَرْكُ الصَّلَاةِ مُتَعَمِّدًا أَوْ شَيْئًا مِمَّا فَرَضَ اللَّهُ؛ لِأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ قَالَ: مَنْ تَرَكَ الصَّلَاةَ مُتَعَمِّدًا فَقَدْ بَرِيَ مِنْ ذِمَّةِ اللَّهِ وَ ذِمَّةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ نَقَضَ الْعَهْدَ وَ قَطِيعَةَ الرَّحِمِ؛ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ: «أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ» قَالَ: فَخَرَجَ عَمْرُو وَ لَهُ صُرَاخٌ مِنْ بُكَائِهِ، وَ هُوَ يَقُولُ: هَلَاكَ مَنْ قَالَ بِرَأْيِهِ وَ نَازَعَكُمْ فِي الْفَضْلِ وَ الْعِلْمِ ۱۹۰

عبدالعظیم حسنی از امام جواد، او از پدرش که امام رضا، و او از پدرش امام کاظم، علیهم السلام، نقل کرده است که: "عمر بن عبید بر امام صادق علیه السلام وارد شد و پس از تقدیم سلام، نشست و این آیه شریفه: «الَّذِينَ يَجْتَبِئُونَ كِبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ» را تلاوت کرد و ساکت ماند.

امام پرسید: چه چیز تو را به سکوت وا داشت؟ عرض کرد: میل دارم گناهان کبیره را در قرآن بشناسم امام صادق علیه السلام فرمودند: آری، ای عمرو! بزرگترین گناه کبیره شرک به خداست، خدا می فرماید: «هر کس برای خدا شریکی قائل شود خداوند بهشت را بر او حرام خواهد کرد». پس از

۱۹۰ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ خَالِدٍ كَلْبِيِّ، كَافِي ج: ۲ ص: ۲۸۵ - ۲۸۷

شرك، نومیدی از رحمت خدا است؛ چون خدا فرموده: «از رحمت پروردگار جز گروه کافران نومید نمی گردند». سپس از آن ایمن از مکر الهی است؛ چرا که خداوند عزوجل می فرماید: «از مکر خدا جز گروه زیانکاران خود را در امان نمی بینند».

و یکی از گناهان کبیره، عقوق والدین است (نافرمانی از پدر و مادر)؛ چرا که خداوند سبحان کسانی را که از فرمان پدر و مادر سرپیچی نمایند بدبخت و ستمگر معرفی کرده است.

(یکی از گناهان کبیره) کشتن کسی است که خداوند ریختن خون وی را جز به حق حرام کرده است؛ چرا که خداوند عزوجل می فرماید: «جزای کسی که خون مؤمنی را بریزد دوزخ است». (تا پایان آیه)

و از گناهان کبیره نسبت دادن زنا به زن مسلمان است. چرا که خداوند عزوجل می فرماید: «این اشخاص که مسلمانان را به اعمال زشت نسبت می دهند در دنیا و آخرت از آمرزش و رحمت پروردگار دور هستند و برای آنان عذاب بزرگی است».

و (از دیگر گناهان کبیره) خوردن مال یتیمان است؛ چرا که خداوند عزوجل می فرماید: «کسانی که مال یتیمان را می خورند (در حقیقت) تنها آتش می خوردند و به زودی در شعله های آتش می سوزند».

و فرار از جنگ است؛ چون خداوند عزوجل می فرماید: «و هر کس در آن هنگام (رویارویی با دشمن) به آنها پشت کند به غضب خدا گرفتار خواهد شد و جایگاه او جهنم است و چه بد سر انجامی است، مگر آن که هدفش کناره گیری از میدان برای حمله مجدد و یا به قصد پیوستن به گروهی (از مجاهدان) بوده باشد»

و (یکی دیگر از گناهان کبیره) ربا است؛ چون خداوند عزوجل می فرماید: «کسانی که ربا میخورند (در قیامت) بر نمی خیزند مگر مانند کسی که بر اثر تماس شیطان دیوانه شده، و نمی تواند تعادل خود را حفظ کند، گاهی زمین می خورد و گاهی به پا می خیزد»

و (یکی دیگر از گناهان کبیره) سحراست؛ چراکه خداوند عزوجل می فرماید: «و مسلماً می دانستند هر کسی خریدار این گونه متاع باشد در آخرت بهره ای نخواهد داشت»

و (یکی دیگر از گناهان کبیره) زنا است؛ چرا که خداوند می فرماید: «و هر کس چنین کند مجازات سختی خواهد دید و عذاب او در قیامت مضاعف می گردد، و همیشه با خواری در عذاب خواهد ماند»

و (یکی دیگر از گناهان کبیره) دروغی است که گوینده اش را در زشتی و بدکاری فرو برد؛ چرا که خداوند عزوجل می فرماید: «کسانی که پیمان الهی و سوگندهای خود را به بهای ناچیزی می فروشند، آنها بهره ای در آخرت نخواهند داشت»

و (یکی دیگر از گناهان کبیره) خیانت در اموال مسلمین است؛ چرا که خداوند عزوجل می فرماید: «به هر کس خیانت کرد روز رستاخیز آنچه را که در آن خیانت کرده با خود می آورد»

و (یکی دیگر از گناهان کبیره) ندادن زکات واجب است؛ چرا که خداوند عزوجل می فرماید: «در آن روز که آن (طلا و نقره) را در آتش جهنم داغ و سوزان کرده و با آن صورت ها و پهلوها و پشت‌هایشان را داغ می کنند».

و (یکی دیگر از گناهان کبیره) شهادت دروغ و کتمان شهادت است؛ چرا که خداوند عزوجل می فرماید: «و هر کس آن را کتمان کند قلبش گناهکار است»

و شراب خواری است؛ چرا که خداوند عزوجل از شرابخواری نهی کرده است، آن گونه که از پرستش بتها نهی کرده است؛

و (یکی دیگر از گناهان کبیره) ترك عمدی نماز یا فریضه ای از فرائض الهی است؛ چرا که رسول خدا فرمود: «هر کس عمداً نماز را ترك کند از ذمه خدا و رسولش بیرون رفته است»

و (یکی دیگر از گناهان کبیره) شکستن عهد و قطع رحم است؛ چرا که خداوند عزوجل می فرماید: «اینان مشمول لعنت الهی هستند و خانه بدی برای آنان است»

حضرت فرمود: در این هنگام عمرو بن عبید از محضر امام صادق علیه السلام بیرون رفت، صدای گریه اش بلند بود و

می گفت: هر کس به رأی خود بگوید و با شما در فضل و دانش منازعه کند هلاک گردیده است.

در حدیث فوق امام علیه السلام پانزده گناه را به عنوان گناهان کبیره در قرآن معرفی کرد و برای هر کدام به آیه‌ای از قرآن استدلال فرمود، و پانزده آیه از یازده سوره را مفسر عنوان «گناهان کبیره» قرار داده است. بنا بر این، این حدیث از شواهد روش تفسیر قرآن به قرآن است ما بعدا به آن خواهیم پرداخت.

۵- حدثنا أبي - رحمه الله - قال: حدثنا سعد بن عبد الله، قال: حدثنا أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسن بن علي بن فضال، عن أبي جميلة المفضل بن صالح، عن زيد الشحام، قال: سألت أبا عبد الله (عليه السلام) عن الرفث والفسوق والجدال. قال: «أما الرفث فالجماع، وأما الفسوق فهو الكذب، ألا تسمع قول الله عزوجل: «يا أيها الذين آمنوا إن جاءكم فاسق بنبأ فتبينوا أن تصيبوا قوما بجهالة» والجدال هو قول الرجل: لا والله، وبلى والله، وسباب الرجل الرجل».^{۱۹۱}

زيد الشحام می گوید: از امام صادق (علیه السلام) در مورد کلمات: «رفث» و «فسوق» و «جدال» پرسیدم، فرمود: رفث عبارتست از جماع، و فسوق عبارتست از کذب، آیا نشنیده ای که خدا می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید، اگر فاسقی برای شما خبری آورد (در مورد آن خبر) جستجو کنید که مبادا با گروهی

^{۱۹۱} شیخ صدوق، معانی الأخبار - ص ۲۹۴

از روی جهالت برخورد کنید»، و جدال عبارتست از اینکه: کسی به کسی بگوید: نه والله و آره و الله، و عبارتست از فحش دادن کسی به کسی دیگر.

۶- عن علی بن یقظین قال: سأل المهدی أبا الحسن (علیه السلام) عن الخمر هل هی محرمة فی کتاب الله عزوجل؟ فإن الناس إنما يعرفون النهی عنها ولا يعرفون التحريم لها؟ فقال له أبو الحسن (علیه السلام): «بل هی محرمة فی کتاب الله عزوجل یا أمیر المؤمنین»
فقال له: فی أى موضع هی محرمة فی کتاب الله جل اسمه یا أبا الحسن؟

فقال: «قول الله عزوجل: (قل إنما حرم ربي الفواحش ما ظهر منها وما بطن والاثم والبغی بغير الحق)»^{۱۹۲} فأما قوله: «ما ظهر منها»، یعنی الزنا المعلن ونصب الرايات التي كانت ترفعها الفواجر للفواحش فی الجاهلية، وأما قوله عزوجل: «وما بطن» یعنی ما نکح من الآباء؛ لان الناس كانوا قبل أن یبعث النبی صلی الله علیه وآله إذا كان للرجل زوجة ومات عنها، تزوجها ابنه من بعده إذا لم تكن امه، فحرم الله عزوجل ذلك.

وأما الاثم فإنها الخمر بعینها، وقد قال الله عزوجل - وفي موضع آخر- : (یسئلونک عن الخمر والمیسر قل فیهما إثم کبیر ومنافع

للناس) ۱۹۳ فاما الاثم فی کتاب الله فهی الخمره والمیسر وإثمهما أكبر
 كما قال الله تعالى»

قال: فقال المهدي: يا علي بن يقطين هذه والله فتوى هاشمية. قال:
 قلت له: صدقت والله يا أمير المؤمنين! الحمد لله الذي لم يخرج هذا العلم
 منكم أهل البيت قال: فو الله ما صبر المهدي أن قال لي: صدقت يا
 رافضی. ۱۹۴

علی بن یقظین گوید: مهدی عباسی از امام کاظم علیه السلام
 سؤال کرد که آیا خمر در کتاب الهی حرام شده است، چرا که مردم
 نهی از خمر را می دانند ولی حرمت آن را نمی دانند.
 امام کاظم (علیه السلام) فرمود: بلکه در کتاب خدا خمر حرام شده
 است

پرسید: در کجای قرآن حرام شده؟

فرمود: اینکه در قرآن می فرماید: «پروردگارم تنها فاحشه های
 آشکار و پنهان و گناه و تجاوز ناحق را حرام کرد...»
 مراد از آشکار آن: زنا و اشکار است که فاجره های فاحشه در
 زمان جاهلیت بر بالای بام خود علامتی نصب می کردند، و مراد از
 پنهان، یعنی ازدواج با همسران پدران، چرا که قبل از بعثت پیامبر
 اکرم صلی الله علیه و اله اگر مردی از دنیا می رفت، و زنی داشت

۱۹۳ سوره بقره: ۲۱۹.

۱۹۴ سند حدیث: أبو علی الأشعری، عن بعض أصحابنا، وعلی بن ابراهیم، عن ابيہ جمیعاً، عن الحسن
 بن علی بن ابي حمزة، عن ابيہ، کلینی، کافی ج ۶ ص ۴۰۶ تفسیر العیاشی - محمد بن مسعود العیاشی ج
 ۲ ص ۱۷

فرزند آن مرد که از آن زن نبود با او ازدواج می کرد. و همین را خدا حرام کرد.

و مراد از گناه، خمر است، چرا که خدای تعالی در قرآن می فرماید: «از تو در مورد خمر و میسر سؤال می کنند، بگو: «در آن دو گناه بزرگی است و منافی هم برای مردم دارند، اما گناه در کتاب خدا خمر و میسر است و گناه آن دو بزرگتر است، همانگونه که خدا فرموده است.

مهدی عباسی گفت: ای علی بن یقظین به خدا قسم این فتوای هاشمی بود.

علی می گوید: گفتم: راست گفتی ای امیر المؤمنین، خدا را سپاس که این علم را از شما اهل بیت خارج نساخت. می گوید: مهدی عباسی نتوانست صبر کند، به من گفت که: راست گفتی رافضی! ۱۹۵

۷- عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «مَنْ شَرِبَ الْخَمْرَ بَعْدَ أَنْ حَرَّمَهَا اللَّهُ تَعَالَى عَلَى لِسَانِي فَلَيْسَ بِأَهْلٍ أَنْ يَرْوَجَ إِذَا خَطَبَ، وَ لَا يَصَدَّقَ إِذَا حَدَّثَ، وَ لَا يَشْفَعُ إِذَا شَفَعَ، وَ لَا يُؤْتَمَّنَ عَلَى أَمَانَةٍ، فَمَنْ ائْتَمَّنَهُ عَلَى أَمَانَةٍ فَأَكَلَهَا أَوْ ضَيَعَهَا فَلَيْسَ لِلَّذِي ائْتَمَّنَهُ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ يَأْجُرَهُ وَ لَا يَخْلِفَ عَلَيْهِ.» قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: انى أردت أن أستبضع بضاعي ألى اليمين فأيتت أبا

۱۹۵ علی بن یقظین به دستور امام کاظم (علیه السلام) و با تقیه در دستگاه خلافت عباسی نفوذ کرده بود، و این حرف آخر به این معنی است که چیزی نمانده بود که مهدی عباسی متوجه شیعه بودن من گردد.

جعفر علیه السلام: - و ساق الحديث ألى أن قال (ای ابو جعفر علیه السلام لی: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ: «وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا فَهَلْ تَعْرِفُونَ سَفِيهَاً أَسْفَهَ مِنْ شَارِبِ الْخَمْرِ؟! قَالَ: ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «لَا يَزَالُ الْعَبْدُ فِي فَسْحَةٍ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ حَتَّى يَشْرَبَ الْخَمْرَ، فَإِذَا شَرِبَهَا خَرَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَنْهُ سِرْبَالَهُ، وَ كَانَ وَلِيَهُ، وَ أَخُوهُ إِبْلِيسَ لَعْنَهُ اللَّهُ، وَ سَمْعُهُ وَ بَصَرُهُ وَ يَدُهُ وَ رِجْلُهُ يَسُوقُهُ إِلَى كُلِّ ضَلَالٍ وَ يَصْرِفُهُ عَنْ كُلِّ خَيْرٍ» ۱۹۶

امام جعفر صادق علیه السلام می فرماید: رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین فرمود: «به شرابخور صدقه ندهید، اگر چیزی را به شما خبر داد، باور نکنید و اگر خواستگاری کرد، زن ندهید، اگر مریض شد عیادت نکنید، اگر درگذشت تشییع نکنید، نزد او امانتی نگذارید و اگر گذاشتید و تلف کرد، خداوند نه عوض آن را در دنیا و نه پاداش آن را در آخرت به شما می دهد...»

وسپس از امام باقر علیه السلام نقل نموده است که پیامبر در بیان این مطلب فرمود: خداوند در کتابش چنین فرموده است: «وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ قِيَامًا»، آیا سفیه‌تر از انسان شرابخوار کسی را می شناسی؟

۱۹۶ حُمَيْدُ بْنُ زَيْدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَةَ عَنْ غَيْرِ وَاحِدٍ عَنْ أَبِي بِنِ عُثْمَانَ عَنْ حَمَادِ بْنِ بَشِيرٍ
کلبی، کافی ج: ۶ ص: ۳۹۸

سپس فرمود بنده، تا زمانی که شراب نخورد، از سوی خدا در گشایش است؛ اگر شراب خورد، خدا جامه اش را می‌درد، و ولی، سرپرست و برادرش ابلیس لعنت الله علیه خواهد بود و نیز ابلیس گوش و چشم او و دست و پای او خواهد بود که او را به سوی گمراهی می‌کشاند و از هر خیری باز می‌دارد.

۲- بیان مصادیق جزئی و غیر قابل تعمیم

چنانکه قبلاً نیز اشاره شد ذکر مصادیق جزئی اغلب بیانگر اختصاص آیه به مصداق خاص نیست، بلکه تنها جنبه بیان مصداق کامل برای آن معنی را دارد، و در برخی از موارد بیانگر اختصاص آیه به آن مورد خاص است، هرچند آیه از نظر مفهوم عام باشد. ما در زیر نمونه‌هایی را برای هر کدام ذکر می‌نماییم:

۱- ذکر مصداق کامل برای مفهوم آیه:

۱- عَنْ بُرَيْدِ الْعَجَلِيِّ، قَالَ قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَوْلَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: (وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا) قَالَ: «نَحْنُ الْأُمَّةُ الْوَسْطُ وَنَحْنُ شُهَدَاءُ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَلَى خَلْقِهِ وَحُجَجُهُ فِي أَرْضِهِ»، قُلْتُ: قَوْلُهُ تَعَالَى: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ* وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ)

قَالَ: «إِنَّا عَنَى، وَ نَحْنُ الْمُجْتَبُونَ، وَ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ فَالْحَرَجُ أَشَدُّ مِنْ الضَّيْقِ مَلَّةً أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ إِيَّانَا عَنَى خَاصَّةً وَ (سَمَّاكُمْ الْمُسْلِمِينَ)، اللَّهُ سَمَّانَا الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ فِي الْكُتُبِ الَّتِي مَضَتْ، وَ (فِي هَذَا) الْقُرْآنِ (لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيداً عَلَيْكُمْ وَ تَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ) فَرَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ الشَّهِيدُ عَلَيْنَا بِمَا بَلَّغْنَا عَنْ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى، وَ نَحْنُ الشُّهَدَاءُ عَلَى النَّاسِ، فَمَنْ صَدَّقَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ صَدَقْنَاهُ وَ مَنْ كَذَّبَ كَذَّبْنَاهُ»^{۱۹۷}

برید عجلی گوید: در مورد آیه شریفه که می فرماید: «و این چنین شما را امت میانه ای قرار دادیم، تا بر مردم گواه باشید و پیامبر بر شما گواه باشد.» از امام محمد باقر علیه السلام پرسیدم. امام فرمود: ما امت میانه هستیم، و ما گواهان خداوند تبارک و تعالی بر خلق و حجت های الهی در زمین هستیم، برید می گوید: در مورد آیه شریفه که می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید رکوع کنید و سجود بجا آورید و پرودگارتان را عبادت کنید و کار نیک انجام دهید، شاید رستگار شوید.* و در راه او جهاد کنید و حق جهادش را اداء نماید او شما را برگزید از امام (علیه السلام) پرسیدم. حضرت فرمود: ما منظور هستیم، و ما برگزیدگان هستیم، و خداوند در دین حرج قرار نداده است و حرج سختتر از تنگی است، و منظور از «آیین پدرتان ابراهیم» ما هستیم. و اینکه می فرماید: «خداوند شما را مسلمان نامید». این ما هستیم که

^{۱۹۷} عَلِيُّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ... كَلْبِيِّ، كَافِي: ج ۱، ص ۱۹۱

خدا ما را در کتابهای گذشته و در این قرآن مسلمان نام نهاد، و اینکه می فرماید: تا پیامبر بر شما گواه باشد و شما گواهان بر مردم باشید یعنی: رسول خدا گواه ماست در آنچه که ما از خداوند می گوئیم و ما گواهان مردم هستیم، پس هر کس پذیرفت روز قیامت او را می پذیریم و هر کس تکذیب کرد او را تکذیب می کنیم».

۲- عن عبد الرحمن بن سالم في قول الله: (إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ وَ كَفَىٰ بِرَبِّكَ وَكِيلًا) قال: «نزلت في علي بن أبي طالب عليه السلام، و نحن نرجو أن يجري لمن أحب الله من عباده المسلمين»^{۱۹۸}

عبدالرحمن بن سالم درباره آیه شریفه که می فرماید: «تو بر بندگان من سلطه ای نداری و خدای تو برای نگهداری و تدبیر امور کافی است»، می گوید: این آیه درباره علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شده و ما امید داریم که در حق بندگان مسلمانی که خداوند آنان را دوست دارد نیز جاری باشد.

۳- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ وَ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ وَ دُرُسْتِ بْنِ أَبِي مَنْصُورٍ، عَنْ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: (الَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ) قَالَ: «نَزَلَتْ فِي رَجِمِ آلِ

مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ وَآلِهِ السَّلَامُ، وَ قَدْ تَكُونُ فِي قَرَابَتِكَ - ثُمَّ قَالَ - فَلَا تَكُونَنَّ مِمَّنْ يَقُولُ لِلشَّيْءِ إِنَّهُ فِي شَيْءٍ وَاحِدٍ»^{۱۹۹}

عمر بن یزید گوید: در مورد آیه که می فرماید: «کسانی که آنچه را خداوند دستور پیوند به آن را داده است پیوند می کنند از امام صادق علیه السلام پرسیدم. حضرت فرمود: «این آیه درباره خویشاوندان آل محمد صلی الله علیه و آله است، و گاه درباره خویشان توسست - آنگاه امام فرمود -: تو از کسانی مباش که می گوید این چیز فقط در ارتباط با یک چیز است».

۴- عن محمد بن مسلم قال: قال أبو جعفر عليه السلام: «يا محمد إذا سمعت الله ذكر أحدا من هذه الأمة بخير، فنحن هم، و إذا سمعت الله ذكر قوما بسوء ممن مضى، فهم عدونا»^{۲۰۰}

محمد بن مسلم گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: «ای محمد، اگر شنیدی که خداوند کسی از این امت را به خوبی یاد کرده است، ما همان کس هستیم و هر زمان که شنیدی از گروهی از گذشتگان به بدی یاد کرده است آنان دشمنان ما هستند».

۲- بیان اختصاص آیه به مصداق خاص:

۱- عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: (أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ)، فَقَالَ:

^{۱۹۹} کلینی، کافی: ج ۲، ص ۱۵۶
^{۲۰۰} تفسیر العیاشی: ج ۱، ص: ۱۳

«نَزَلَتْ فِي عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهَا السَّلَامُ» فَقُلْتُ لَهُ: إِنَّ النَّاسَ يَقُولُونَ فَمَا لَهُ لَمْ يَسَمَّ عَلِيًّا وَ أَهْلَ بَيْتِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ؟

قَالَ: فَقَالَ: قُولُوا لَهُمْ: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ نَزَلَتْ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَ لَمْ يَسَمَّ اللَّهُ لَهُمْ ثَلَاثًا وَ لَا أَرْبَعًا حَتَّى كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ هُوَ الَّذِي فَسَّرَ ذَلِكَ لَهُمْ؛ وَ نَزَلَتْ عَلَيْهِ الزَّكَاةُ وَ لَمْ يَسَمَّ لَهُمْ مِنْ كُلِّ أَرْبَعِينَ دِرْهَمًا دِرْهَمٌ حَتَّى كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ هُوَ الَّذِي فَسَّرَ ذَلِكَ لَهُمْ؛ وَ نَزَلَ الْحُجُّ فَلَمْ يَقُلْ لَهُمْ طُوفُوا أُسْبُوعًا حَتَّى كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ هُوَ الَّذِي فَسَّرَ ذَلِكَ لَهُمْ؛ وَ نَزَلَتْ: (أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ) وَ نَزَلَتْ فِي عَلِيٍّ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فِي عَلِيٍّ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَى مَوْلَاهُ، وَ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: أَوْصِيكُمْ بِكِتَابِ اللَّهِ وَ أَهْلِ بَيْتِي، فَإِنِّي سَأَلْتُ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ لَا يَفْرَقَ بَيْنَهُمَا حَتَّى يورِدَهُمَا عَلَى الْحَوْضِ، فَأَعْطَانِي ذَلِكَ، وَ قَالَ: لَا تُعَلِّمُوهُمْ فَهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ، وَ قَالَ، إِنَّهُمْ لَنْ يَخْرِجُوكُمْ مِنْ بَابِ هُدًى وَ لَنْ يَدْخُلُوكُمْ فِي بَابِ ضَلَالَةٍ.

فَلَوْ سَكَتَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَلَمْ يَبَيِّنْ مَنْ أَهْلُ بَيْتِهِ لَادْعَاهَا آلُ فُلَانٍ، وَ آلُ فُلَانٍ وَ لَكِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْزَلَهُ فِي كِتَابِهِ، تَصَدِيقًا لِنَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: (إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يَطَهِّرَكُمُ تَطْهِيرًا)، فَكَانَ عَلِيٌّ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ فَاطِمَةُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، فَأَدْخَلَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ تَحْتَ الْكِسَاءِ فِي بَيْتِ أُمِّ سَلَمَةَ، ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ إِنَّ لِكُلِّ نَبِيٍّ أَهْلًا وَ ثَقَلًا وَ هُوَ لِأَهْلِ بَيْتِي وَ ثَقَلِي، فَقَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ: أَلَسْتُ مِنْ أَهْلِكَ؟ فَقَالَ: إِنَّكَ إِلَيَّ خَيْرٌ، وَ لَكِنَّ هُوَ لِأَهْلِ بَيْتِي وَ ثَقَلِي،

فَلَمَّا فُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ كَانَ عَلَى أَوْلَى النَّاسِ
بِالنَّاسِ لِكثْرَةِ مَا بَلَغَ فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ إِقَامَتِهِ لِلنَّاسِ وَ
أَخْذِهِ بِيَدِهِ، فَلَمَّا مَضَى عَلَى لَمْ يَكُنْ يَسْتَطِيعُ عَلَى، وَ لَمْ يَكُنْ لِيَفْعَلْ أَنْ
يَدْخُلَ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ وَ لَا الْعَبَّاسَ بْنَ عَلِيٍّ وَ لَا وَاحِدًا مِنْ وُلْدِهِ، إِذَا لَقِيَ،
الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ، إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَنْزَلَ فِيْنَا كَمَا أَنْزَلَ فِيكَ، فَأَمَرَ
بِطَاعَتِنَا كَمَا أَمَرَ بِطَاعَتِكَ، وَ بَلَغَ فِيْنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ كَمَا
بَلَغَ فِيكَ، وَ أَذْهَبَ عَنَّا الرَّجْسَ كَمَا أَذْهَبَهُ عَنكَ، فَلَمَّا مَضَى عَلَى عَلَيْهِ
السلام كَانَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السلام أَوْلَى بِهَا لِكِبْرِهِ، فَلَمَّا تُوَفَّى لَمْ يَسْتَطِعْ أَنْ
يَدْخُلَ وُلْدَهُ، وَ لَمْ يَكُنْ لِيَفْعَلْ ذَلِكَ، وَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ: (وَ أُولُوا
الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ)، فَيَجْعَلُهَا فِي وُلْدِهِ إِذَا لَقِيَ
الْحُسَيْنُ: أَمَرَ اللَّهُ بِطَاعَتِي كَمَا أَمَرَ بِطَاعَتِكَ وَ طَاعَةَ أَبِيكَ، وَ بَلَغَ فِي
رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ كَمَا بَلَغَ فِيكَ وَ فِي أَبِيكَ، وَ أَذْهَبَ اللَّهُ
عَنِّي الرَّجْسَ كَمَا أَذْهَبَ عَنكَ وَ عَن أَبِيكَ، فَلَمَّا صَارَتْ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ
السلام لَمْ يَكُنْ أَحَدٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ يَسْتَطِيعُ أَنْ يَدْعِيَ عَلَيْهِ كَمَا كَانَ هُوَ
يَدْعِي عَلَى أَخِيهِ وَ عَلَى أَبِيهِ لَوْ أَرَادَا أَنْ يَصْرِفَا الْأَمْرَ عَنْهُ وَ لَمْ يَكُونَا
لِيَفْعَلَا، ثُمَّ صَارَتْ حِينَ أَفْضَتْ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السلام فَجَرَى تَأْوِيلُ
هَذِهِ الْآيَةِ وَ (أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ ثُمَّ صَارَتْ
مِنْ بَعْدِ الْحُسَيْنِ، لِعَلَى بْنِ الْحُسَيْنِ، ثُمَّ صَارَتْ مِنْ بَعْدِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ
إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السلام، وَ قَالَ: الرَّجْسُ هُوَ الشُّكُّ وَ اللَّهُ لَا نَشُكُّ
فِي رَبِّنَا أَبَدًا.» ٢٠١

٢٠١ سند حدیث: علی بن ابراهیم عن محمد بن عیسی عن یونس و علی بن محمد عن سهل بن زیاد ابی سعید عن محمد بن عیسی عن یونس عن ابن مسکان، کلینی، کافی ج: ١ ص: ٢٨٦ - ٢٨٨ تفسیر العیاشی ج: ١ ص: ٢٥٠

در اصول کافی و همچنین تفسیر عیاشی ذیل آیه: (اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم...) ۲۰۲ آمده: ابوبصیر از امام باقر علیه السلام می پرسد: مردم می گویند: چرا از نام علی علیه السلام و اهل بیت او در قرآن یاد نشده؟ چه چیزی مانع از این کار بوده است؟

امام باقر علیه السلام فرمود: به آنان بگو: خداوند در قرآن نماز را بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) واجب ساخت، ولی نگفت: سه رکعت بخوانند، یا چهار رکعت، تا این که پیامبر (صلی الله علیه و آله) برای مردم تفسیر کرد، و نیز حج را دستور داد، اما نگفت هفت بار طواف کنید، تا این که پیامبر (صلی الله علیه و آله) برای آنان تفسیر کرد، نیز آیه: (اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم...) نازل شده این آیه درباره علی، حسن و حسین علیهم السلام نازل شد و پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «هر که من مولای اویم، پس علی مولای اوست»، و نیز فرمود: «شما را به کتاب خدا و اهل بیت خود سفارش می کنم، من از خدا خواسته ام که میان آن دو جدایی نیفکند، تا هنگامی که در کنار حوض بر من وارد شوند و خداوند این خواسته را به من عطا کرد» و فرمود: «به آنان چیزی

آموزش ندهید؛ زیرا که ایشان داناتر از شما هستند، اهل بیت هرگز شما را از مسیر هدایت دور نکرده و به گمراهی وارد نمی‌کند.

اگر پیامبر (صلی الله علیه و آله) سکوت کرده بود و اهل بیت خود را معرفی نکرده بود، آل فلان و آل فلان ادعا می‌کردند که اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) هستند، لکن خداوند در کتاب خود فرمود: (انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً^{۲۰۳}) پس علی، حسن، حسین و فاطمه علیها السلام تأویل این آیه‌اند، و رسول خدا صلی الله علیه و آله دست علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام را گرفت و آنان را در خانه ام‌سلمه در زیر عبا گردآورد و فرمود: «خدایا برای هر پیامبری ثقل و اهلی است و ایشان ثقل و اهل بیت من هستند...»^{۲۰۴}

ام سلمه گفت: آیا من از اهل تو نیستم؟ فرمود: «تو بر خیر هستی و لیکن اینان اهل من و ثقل من هستند.

وقتی که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) رحلت کرد، علی علیه السلام به خاطر مطالب فراوانی که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در مورد او فرموده است و دست او را بلند کرد و به مردم

^{۲۰۳} احزاب/۳۳

^{۲۰۴} قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، ۱/۳۹۹.

معرفی کرده است، از همه مردم اولی است، و وقتی که علی (علیه السلام) به شهادت رسید، نتوانست و نمی توانست محمد بن علی و یا عباس بن علی و یا یکی دیگر از فرزندان را به مردم معرفی کند، چرا که امام حسن و امام حسین (علیه السلام) می گفتند: خدا هر آنچه را که در شأن تو فرو فرستاده بود، در حق ما نیز فرو فرستاده است و به اطاعت شما فرمان داده است، و هر آنچه که پیامبر (صلی الله علیه و آله) در مورد شما فرموده است، در مورد ما نیز فرموده است، و پلیدی را از ما زدوده است همانگونه که از شما زدوده است، بنابراین وقتی علی (علیه السلام) به شهادت رسید اولی ترین افراد نسبت به مردم امام حسن (علیه السلام) بوده به خاطر بزرگی سن شریفش، ولی وقتی به شهادت رسید نمی توانست امامت را در فرزندان خود وارد کند در حالی که خداوند می گوید: (اولوالارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله)، چرا که در این صورت امام حسین می فرمود: خدا به طاعت من فرمان داده است، همانگونه که به اطاعت شما و پدرتان فرمان داده است، و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در مورد من چیزی فرمود که در مورد شما و پدرتان فرمود، خدا پلیدی را از من زدود کما آنکه از تو و پدرت زدود. و وقتی که ولایت به حسین (علیه السلام) رسید، هیچیک از اهل بیت او نمی توانستند چنین ادعائی کنند، همانگونه که او می توانست ادعا کند بر برادر و پدرش. وقتی که ولایت به

حسین (علیه السلام) رسید تأویل آیه مذکور و آیه (اولوالارحام بعضهم...) او شد سپس ولایت بعد از حسین (علیه السلام) به علی بن الحسین رسید و بعد از علی بن الحسین به محمد بن علی رسید، و بعد امام (علیه السلام) فرمود: مراد از رجس شک است و به خدا سوگند ما در مورد پروردگاران هرگز شک نمی کنیم.

۲- عن المنذر، قال: حدثنا علي عليه السلام: قال: «لما نزلت هذه الآية (فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ...) الآية قال أخذ بيد علي و فاطمة و ابنيهما (عليهم السلام) فقال رجل من النصارى: لا تفعلوا فتصيبكم عنت فلم يدعوه»^{۲۰۰}

منذر گوید امام علی علیه السلام به ما فرمود: «چون آیه مباحله نازل شده پیامر اکرم (صلی الله علیه و آله) دست علی علیه السلام و فاطمه و دو پسرش را گرفت (تا به محل مباحله بیاید). مردی از مسیحیان گفت: مباحله نکنید چرا که گرفتار رنج و مشکل می شوید و دیگر آنان مباحله نکردند. این مطلب در منابع اهل سنت نیز طی نقلهای گوناگون نقل شده است که ما به ذکر یک حدیث اکتفا می کنیم:

فی صحیح مسلم فی باب فضائل أمير المؤمنين علی بن أبي طالب علیه السلام بإسناده إلى سعد بن أبي وقاص، يذكر فی الحديث عن النبي صلى الله عليه و آله عدة فضائل لعلی بن أبي

طالب علیه السلام خاصة، و يقول فى أواخره: (لما نزلت هذه الآية: (فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنفُسَنَا وَ أَنفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكٰذِبِينَ) دعا رسول الله صلى الله عليه و آله عليا و فاطمة و الحسن و الحسين عليهم السلام و قال: «اللهم هؤلاء أهل بيتى»^{۲۰۶}

سعد بن أبى وقاص در پايان حديثى كه فضيلت هاي امير المؤمنين عليه السلام را از زبان پيامبر بازگو مى كند مى گويد: چون آيه مباحله نازل شد پيامبر (صلى الله عليه و آله) على و فاطمه و حسن و حسين عليهم السلام را خواند و گفت: خدايا! «اينان اهل بيت من هستند».

۳- عَنْ عَلِيٍّ بْنِ أَصْبَاطٍ قَالَ: لَمَّا وَرَدَ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى الْمَهْدِيِّ رَأَهُ يَرُدُّ الْمِظَالِمَ، فَقَالَ: «يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا بَالُ مَظْلَمَتِنَا لَا تُرُدُّ فَقَالَ لَهُ: وَ مَا ذَاكَ يَا أَبَا الْحَسَنِ!

قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمَّا فَتَحَ عَلَى نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله فَذَكَأَ وَ مَا وَ الْآهَاءَ، لَمْ يَوْجِفْ عَلَيْهِ بِخَيْلٍ وَ لَا رِكَابٍ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله: (وَ آتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ) فَلَمْ يَدْرِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله مَنْ هُمْ فَرَجَعَ فِي ذَلِكَ جَبْرَيْلُ وَ رَجَعَ جَبْرَيْلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَبَّهُ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ أَنْ ادْفَعْ فَذَكَأَ إِلَى فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ فَدَعَاهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله، فَقَالَ لَهَا: يَا فَاطِمَةُ إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي أَنْ أَدْفَعَ إِلَيْكَ فَذَكَأَ، فَقَالَتْ: قَدْ قَبِلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مِنَ اللَّهِ وَ مِنْكَ، فَلَمْ يَزَلْ وَكَلَاؤُهَا فِيهَا

^{۲۰۶} صحيح مسلم: ج ۷، ص ۱۲۰، سنن الترمذی ط. المدينة: ج ۴، ص ۱۹۳ و مسند احمد: ج ۱: ص ۱۸۵. و ر. ك. الطرائف: ج ۱، ص: ۱۳۰

حَيَاةَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، فَلَمَّا وُلِّيَ أَبُو بَكْرٍ أَخْرَجَ عَنْهَا
وُكَلَاءَهَا...»^{۲۰۷}

زمانی که امام موسی بن جعفر علیه السلام بر خلیفه عباسی
مهدی وارد شد و دید که مهدی مظالم را بر می گرداند
حضرت فرمود:

«ای امیر المؤمنین چرا مظلمه ما بازگردانده نمی شود؟!»
او پرسید مظلمه شما چیست؟

حضرت فرمود: زمانی که خداوند فدک و حوالی آن را
برای پیامبر گشود، خداوند این آیه را بر پیامبر نازل کرد که:
«به خویشان حق آنان را بده». پیامبر صلی الله علیه و آله
ندانست که منظور کیانند، لذا از جبرئیل پرسید، جبرئیل هم از
خداوند پرسید، خداوند به وی وحی کرد که فدک را به فاطمه
بده، رسول خدا فاطمه را خواست و به او فرمود: «ای فاطمه!
خداوند مرا مأمور ساخته است که فدک را به تو بدهم» فاطمه
گفت: ای رسول خدا از شما و خدا پذیرفتم. در زمان رسول
خدا همیشه وکیلان فاطمه در فدک بودند، ابوبکر که به خلافت
رسید و کلای فاطمه را از فدک بیرون کرد.

۴- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ
الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْهَاشِمِيِّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عِيسَى، عَنْ أَبِي عَبْدِ
اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ - فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ -: (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ

^{۲۰۷} عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا، أَطْنَهُ السِّيَرِيُّ عَنْ عَلِيٍّ أَسْبَاطُ قَالَ: ...كَلْبَنِي، كَافِي:
ج ۱، ص ۵۴۳

الَّذِينَ آمَنُوا) قَالَ: «إِنَّمَا يَعْنِي أَوْلَىٰ بِكُمْ أَىٰ أَحَقُّ بِكُمْ وَبِأُمُورِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ وَ أَمْوَالِكُمْ، اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا، يَعْنِي عَلِيًّا وَ أَوْلَادَهُ الْأَيْمَةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ، ثُمَّ وَصَفَهُمُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَقَالَ: (الَّذِينَ يَقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ) وَ كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي صَلَاةِ الظُّهْرِ وَ قَدْ صَلَّى رَكَعَتَيْنِ وَ هُوَ رَاكِعٌ، وَ عَلَيْهِ حُلَّةٌ قِيَمَتُهَا أَلْفُ دِينَارٍ، وَ كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ كَسَاهُ إِيَّاهَا وَ كَانَ النَّجَاشِيُّ أَهْدَاهَا لَهُ، فَجَاءَ سَائِلٌ فَقَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَلِيَّ اللَّهِ وَ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ! تَصَدَّقْ عَلَىٰ مَسْكِينٍ، فَطَرَحَ الْحُلَّةَ إِلَيْهِ، وَ أَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَيْهِ أَنْ أَحْمِلَهَا، فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِيهِ هَذِهِ الْآيَةَ، وَ صِيرَ نِعْمَةً أَوْلَادِهِ بِنِعْمَتِهِ فَكُلُّ مَنْ بَلَغَ مِنْ أَوْلَادِهِ مَبْلَغَ الْإِمَامَةِ يَكُونُ بِهِذِهِ الصِّفَةِ مِثْلَهُ، فَيَتَصَدَّقُونَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ، وَ السَّائِلُ الَّذِي سَأَلَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، مِنَ الْمَلَائِكَةِ، وَ الَّذِينَ يَسْأَلُونَ الْأَيْمَةَ مِنْ أَوْلَادِهِ يَكُونُونَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ»^{۲۰۸}

امام صادق علیه السلام درباره آیه شریفه: (انما وليكم الله و رسوله والذين آمنوا...) فرمود: یعنی سزاوارترین افراد نسبت به شما و به امورتان و خودتان و امواتان خدا و رسول او و کسانی هستند که ایمان آورده اند، یعنی علی علیه السلام و امامان از اولاد او تا روز قیامت، آنگاه خداوند عزوجل آنان را وصف می کند و می گوید: (الذين يقيمون الصلاة و يؤتون الزكاة و هم راكعون) امیر المؤمنین علیه السلام در نماز ظهر در حالی که دو رکعت خوانده بود و در حال

^{۲۰۸} کلینی، کافی ج: ۱ ص: ۲۸۸ و رک. تفسیر الطبری ج ۶ ۱۸۶ و اسباب التنزیل للواحدی ص ۱۳۳-۱۳۴.

رکوع بود و حله ای بر دوشش بود که هزار دینار ارزش داشت، و این حله را پیامبر خدا بر او پوشانده بود، نجاشی آن را به پیامبر هدیه داده بود، سائلی آمد و گفت: سلام بر تو ای ولی خدا، و ای کسی که به مؤمنان سزاوارتر از خودشان است، به این مسکین صدقه ای بده، حضرت حله را برای او انداخت و با دست اشاره کرد که آن را برای خود بردار، خداوند این آیه را در باره او نازل فرمود، و همانگونه که به امام انعام کرد به فرزندان وی نیز انعام نمود، و هر کدام از فرزندان او که به امامت برسند مانند او دارای این صفت هستند و در حال رکوع صدقه می دهند، و سائلی که از امام درخواست کرد فرشته بود، و سائلانی که از امامان درخواست می کنند نیز فرشته خواهند بود.

۵- عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: (وَ اعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَى)، قَالَ: «هُمُ قَرَابَةُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ الْخُمُسُ لِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ وَ لَنَا»^{۲۰۹}

امام باقر علیه السلام درباه گفته خداوند متعال که: «بدانید هر گونه غنیمتی به دست آورید خمس آن برای خدا و برای پیامبر و برای نزدیکان است» فرمود: اینان خویشاوندان رسول خدایند و خمس برای خدا و رسول و برای ماست.

^{۲۰۹} الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشَّاءِ، عَنِ أَبِيانٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ... كَلِينِي، كَافِي: ج ۱، ص ۵۳۹

ج: تفسیر قرآن به قرآن

آیات قرآن مجید همه هماهنگ و مرتبط با هم بوده و بین آنها هیچگونه اختلاف و ناهماهنگی وجود ندارد، بلکه هر بخشی از آن بخش دیگر آن را تصدیق می نماید.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده اند: «ان القرآن لیصدق بعضه بعضا فلا تکذبوا بعضه ببعض»؛^{۲۱۰}

قرآن برخی از آن برخی دیگر را تصدیق می کند، بنابر این با برخی از آن برخی دیگر را تکذیب نکنید».

و حضرت علی علیه السلام فرموده اند: «کتاب الله تبصرون به، و تنطقون به، و تسمعون به و ینطق بعضه ببعض، و یشهد بعضه علی بعض»؛^{۲۱۱}

کتاب خدا، با آن (حقایق را) می بینید، و آن را بر زبان جاری می سازید، و بدان گوش فرا می دهید، پاره ای از آن با پاره ای دیگر سخن می گوید و پاره ای بر پاره ای دیگر گواهی میدهد».

همچنین فرموده است:

^{۲۱۰} کنز العمال: ج ۱، ص ۶۱۹.
^{۲۱۱} نهج البلاغه: خطبه ۱۳۳.

«والله سبحانه يقول (ما فرطنا فی الكتاب من شیء)، و فیه تبیان کل شیء، و ذکر ان الكتاب یصدق بعضه بعضا، وانه لا اختلاف فیه فقال: (ولو کان من عند غیر الله لوجدوا فیه اختلافا کثیرا)»^{۲۱۲}

خداوند سبحان فرموده است: «ما در قرآن هیچ فرو گزار نکردیم» و در قرآن بیان همه چیز هست، خداوند یاد آور شده است که: قرآن پاره ای از آن پاره ای دیگر را تصدیق و گواهی می کند، و در آن هیچ اختلافی نیست، و خداوند فرموده است: «اگر قرآن از سوی غیر خدا بود مردم در آن اختلاف فراوانی مشاهده می کردند.»

از این ویژگی، یعنی هماهنگی بین بخشهای مختلف قرآن و ویژگی دیگر آن که روشنگر بودن آن برای همه چیز است، معلوم می شود که: یکی از راههای تفسیر قرآن مراجعه به خود قرآن کریم است، در روایات تفسیری اهل بیت علیهم السلام نیز از این شیوه زیاد استفاده شده است.

برخی از مثالهایی که قبلا در بیان شیوه های دیگر ذکر شد در بردارنده این شیوه نیز هست. اکنون برای توضیح بیشتر اقسام آن را همراه با ذکر موارد و نمونه های دیگر ذکر می نماییم:

۱: ارجاع متشابهات به محکمت

تأویل متشابهات در پرتو آیات محکم از اصول مورد استفاده اهل بیت در تفسیر به حساب می آید. البته باید توجه داشت که در به کار گیری این شیوه، اهل بیت علیهم السلام گاهی به خود آیات محکم اشاره نموده اند و گاهی بدون ذکر آیات محکم به ذکر اصول برداشت شده از آنها اکتفا نموده اند که در اینجا به برخی از نمونه های این شیوه در کلمات اهل بیت علیهم السلام اشاره می نماییم:

1- عن القاسم بن مسلم، عن أخيه عبد العزيز بن مسلم، قال: سألت الرضا على بن موسى عليه السلام عن قول الله عز و جل: (نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ)^{۲۱۳} فقال: «إن الله تبارك و تعالی لا ينسى و لا يسهو و إنما ينسى و يسهو المخلوق المحدث ألا تسمعه عز و جل يقول: (و ما كان رَبُّكَ نَسِيًا)^{۲۱۴} و إنما يجازى من نسيه و نسى لقاء يومه بأن ينسيهم أنفسهم كما قال عز و جل (و لا تكونوا كالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ)^{۲۱۵} و قوله عز و جل: (فَالْيَوْمَ نَنْسَاهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا)^{۲۱۶} أي نتركهم كما تركوا الاستعداد للقاء يومهم هذا»^{۲۱۷}

در روایت عبدالعزیز بن مسلم از امام رضا علیه السلام درباره این آیه می پرسد: (نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ) خدا را فراموش کردند پس

^{۲۱۳} التوبة/۶۷

^{۲۱۴} مريم/۶۴

^{۲۱۵} حشر/۱۹

^{۲۱۶} اعراف/۵۱

^{۲۱۷} سند حدیث: حدیثنا محمد بن محمد بن عصام الكلینی رحمه الله، قال: حدیثنا محمد بن یعقوب الكلینی، قال: حدیثنا علی بن محمد المعروف بعلان، قال: حدیثنا أبو حامد عمران بن موسى بن إبراهيم، عن الحسن بن القاسم الرقام... شیخ صدوق، التوحید: ص ۱۵۹-۱۶۰

خدا آنان را فراموش کرد. امام فرمود: خداوند سهو و فراموشی ندارد، و تنها مخلوق و آفریده است که به فراموشی و سهو و خطا دچار می‌شود، مگر نمی‌شنوی که خداوند می‌فرماید: «پروردگارت فراموشکار نیست»، معنای آیه این است که: غافلان از خدا و قیامت مورد کیفر قرار می‌گیرند، بدین گونه که خداوند ایشان را به فراموشی از خود وا می‌دارد، چنانکه خداوند فرموده است: «همچون کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند و خدا نیز آنان را به خود فراموشی گرفتار کرد، آنان فاسق‌اند»، و فرموده است: «امروز ما آنان را فراموش می‌کنیم، همان‌گونه که دیدار چنین روزی را فراموش کردند» یعنی رها می‌کنیم آنان را همان‌گونه که آنان از آمادگی برای ملاقات امروزشان چشم پوشیدند.

2- علی بن أحمد بن محمد بن عمران الدقاق رحمه الله قال: حدثنا محمد بن أبي عبد الله الكوفي، قال: حدثنا محمد بن إسماعيل البرمكي، قال: حدثنا الحسين بن الحسن، قال: حدثنا بكر، عن أبي عبد الله البرقي، عن عبد الله بن بحر، عن أبي أيوب الخزاز، عن محمد بن مسلم، قال: سألت أبا جعفر (عليه السلام) فقلت: قوله عز وجل: «يا إبليس ما منعك أن تسجد لما خلقت بيدي»؟ فقال: «اليد في كلام العرب القوة والنعمة، قال: «واذكر عبدنا داود ذا الأيد» وقال: «والسماء بنيناها بايد»، أي

بقوة وقال: «وأيدهم بروح منه»، أي قواهم ويقال: لفلان عندي أيادي كثيرة، أي فواضل وإحسان، وله عندي يد بيضاء أي نعمة»^{۲۱۸}

محمد بن مسلم می‌گوید: از امام باقر علیه السلام درباره معنای این آیه پرسیدم: «يا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي»^{۲۱۹} حضرت فرمود: ید، در کلام عرب به معنای قدرت و نعمت است، چنانکه در آیه: «وَأَذْكُرُ عَبْدَنَا دَاوُودَ ذَا الْأَيْدِ»^{۲۲۰} و آیه: «وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدِي...»^{۲۲۱} «ید» به معنای قوت است و در آیه: «... وَأَيْدُهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ...»^{۲۲۲} به معنای «قواهم» است و در عرب گفته می‌شود: «لغلان عندي أيادي كثيرة»، یعنی: از آن شخص به من فضل و احسان بسیاری می‌رسد، «و له عندي يد بيضاء»، یعنی: نعمتی از او بر من است.

۳- عن أبي معمر السعداني؛ أن رجلا أتى أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام فقال: يا أمير المؤمنين! إني قد شككت في كتاب الله المنزل

قال له عليه السلام: «ثكلتك أمك و كيف شككت في كتاب الله المنزل؟!» قال: لأنني وجدت الكتاب يكذب بعضه بعضا فكيف لا أشك فيه؟!^{۲۱۸}

^{۲۱۸} التوحيد، شيخ صدوق: ص ۱۵۳

^{۲۱۹} ص/۷۵

^{۲۲۰} ص/۱۷

^{۲۲۱} الذاریات/۴۷

^{۲۲۲} مجادلة/۲۲

فقال على بن أبي طالب عليه السلام: «إن كتاب الله ليصدق بعضه بعضاً، و لا يكذب بعضه بعضاً و لكنك لم ترزق عقلاً تنتفع به، فهات ما شككت فيه من كتاب الله عز و جل.»

قال له الرجل: إني وجدت الله يقول: (فَالْيَوْمَ نُنَسِّأَهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا) و قال أيضاً: (نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ) و قال: (وَ مَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا)، فمرة يخبر أنه ينسى و مرة يخبر أنه لا ينسى، فأنى ذلك يا أمير المؤمنين؟!

قال «هات ما شككت فيه أيضاً»

قال: و أجد الله يقول: (يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَ الْمَلَائِكَةُ صَفًّا لا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَ قَالَ صَوَابًا) و قال: و استنطقوا فقالوا: (وَ اللَّهُ رَبَّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ)، و قال: (يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُمْ بِبَعْضٍ وَ يَلْعَنُ بَعْضُكُمْ بَعْضًا وَ قَالَ: (إِنَّ ذَلِكَ لَحَقٌّ تَخَاصُمُ أَهْلِ النَّارِ) و قال: (لا تَخْتَصِمُوا لَدَى وَ قَدْ قَدَّمْتُ إِلَيْكُمْ بِالْوَعِيدِ) و قال: (نَخْتِمُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ وَ تَكَلَّمْنَا أَيْدِيهِمْ وَ تَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ)، فمرة يخبر أنهم يتكلمون و مرة يخبر أنهم لا يتكلمون إلا من أذن له الرحمن و قال صواباً، و مرة يخبر أن الخلق لا ينطقون و يقول عن مقالتهم: (وَ اللَّهُ رَبَّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ) و مرة يخبر أنهم يختصمون، فأنى ذلك يا أمير المؤمنين؟ وساق الحديث الى قوله:

فقال على عليه السلام: «قدوس ربنا، قدوس تبارك و تعالى، علواً كبيراً، نشهد أنه هو الدائم الذى لا يزول، و لا نشك فيه، و ليس كمثلته شىء، و هو السميع البصير، و أن الكتاب حق، و الرسل حق، و أن الثواب و العقاب حق، فإن رزقت زيادة إيمان أو حرمته فإن ذلك بيد الله، إن شاء رزقك، و إن شاء حرملك ذلك، و لكن سأعلمك ما شككت

فیه، و لا قوة إلا بالله، فإن أراد الله بك خيراً أعلمك بعلمه و تثبتك، و إن یکن شراً ضللت و هلکت.

أما قوله: (نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ) إنما یعنی نسوا الله فی دار الدنيا لم یعملوا بطاعته، فنسیهم فی الآخرة، أى. لم یجعل لهم فی ثوابه شیئاً فصاروا منسیین من الخیر، و كذلك تفسیر قوله عز و جل (فَالْيَوْمَ نُنَسَاهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا) یعنی بالنسیان أنه لم یثبهم كما یثیب أولیاءه الذین كانوا فی دار الدنيا مطیعین ذاکرین حین آمنوا به و برسله و خافوه بالغیب، و أما قوله: (وَ مَا كَانَ رَبُّكَ نَسِياً) فإن ربنا تبارک و تعالی علواً کبیراً، لیس بالذی ینسى و لا یغفل، بل هو الحفیظ العلیم، و قد یقول العرب فی باب النسیان: قد نسینا فلان فلا یذکرنا، أى أنه لا یأمر لنا بخیر و لا یذکرنا به، فهل فهمت ما ذکر الله عز و جل؟» قال: نعم، فرجت عنی فرج الله عنک، و حللت عنی عقدة فعظم الله أجرک. فقال علیه السلام: «و أما قوله: (يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَ الْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَا یَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَدَبَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَ قَالَ صَوَاباً) و قوله: (وَ اللَّهُ رَبَّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِیْنَ) و قوله: (يَوْمَ الْقِيَامَةِ یَكْفُرُ بَعْضُكُم بِبَعْضٍ وَ یَلْعَنُ بَعْضُكُم بَعْضاً) و قوله: (إِنَّ ذَلِكَ لَحَقٌّ تَخَاصُمُ أَهْلِ النَّارِ) و قوله: (لَا تَخْتَصِمُوا لَدَى وَ قَدْ قَدَّمْتُ إِلَيْكُمْ بِالْوَعِيدِ) و قوله: (الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ وَ تَكَلَّمْنَا أَيْدِيهِمْ وَ تَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا یَكْسِبُونَ) فإن ذلك فی مواطن غیر واحد من مواطن ذلك الیوم الذی كان مقداره خمسين ألف سنة، یجمع الله عز و جل الخلائق، یومئذ فی مواطن یتفرقون، و یکلم بعضهم بعضاً، و یتستغفر بعضهم لبعض، أولئك الذین كان منهم الطاعة فی دار الدنيا للرؤساء و الاتباع، و یلعن أهل المعاصی الذین بدت منهم البغضاء، و تعاونوا على الظلم و العدوان فی دار الدنيا، المستکبرین و

المستضعفين، يكفر بعضهم ببعض، و يلعن بعضهم بعضا، و الكفر فى هذه الآية: البراءة، يقول: يبرأ بعضهم من بعض، و نظيرها فى سورة إبراهيم قول الشيطان: (إِنِّى كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ) و قول إبراهيم خليل الرحمن: (كَفَرْنَا بِكُمْ)، يعنى: تبرانا منكم، ثم يجتمعون فى موطن آخر ويكون فيه، فلو أن تلك الأصوات بدت لأهل الدنيا لأذهلت جميع الخلق عن معاشهم و لتصدعت قلوبهم إلا ما شاء الله، فلا يزالون يكون الدم، ثم يجتمعون فى موطن آخر، فيستنطقون فيه، فيقولون (وَ اللهُ رَبَّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ) فيختم الله تبارك و تعالى على أفواههم، و يستنطق الأيدي و الأرجل و الجلود، فتشهد بكل معصية كانت منهم، ثم يرفع عن ألسنتهم الختم، فيقولون: (لجلودهم لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنْطَقَنَا اللهُ الَّذِى أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ)، ثم يجتمعون فى موطن آخر، فيستنطقون، فيفر بعضهم من بعض، فذلك قوله عز و جل: (يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَ أُمِّهِ وَ أَبِيهِ وَ صَاحِبَتِهِ وَ بَنِيهِ)، فيستنطقون، (فلا يتكلمون إلا من أذن له الرحمن و قال صوابا)، فيقوم الرسل صلى الله عليه و آله فيشهدون فى هذا الموطن فذلك قوله: (فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَ جِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيداً)، ثم يجتمعون فى موطن آخر يكون فيه مقام محمد صلى الله عليه و آله و هو المقام المحمود فيثنى على الله تبارك و تعالى بما لم يثن عليه أحد قبله، ثم يثنى على الملائكة كلهم، فلا يبقى ملك إلا أثنى عليه محمد صلى الله عليه و آله، ثم يثنى على الرسل بما لم يثن عليهم أحد قبله، ثم يثنى على كل مؤمن و مؤمنة يبدأ بالصديقين و الشهداء ثم بال صالحين، فيحمده أهل السماوات و الأرض، فذلك قوله: (عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَاماً مَحْمُوداً)، فطوبى لمن كان له فى ذلك المقام حظ، و ويل لمن لم يكن له فى ذلك المقام حظ و لا نصيب، ثم يجتمعون

فی موطن آخر و یدال بعضهم من بعض، و هذا كله قبل الحساب، فإذا أخذ فی الحساب شغل كل إنسان بما لديه، نسأل الله بركة ذلك اليوم، قال: فرجت عنی فرج الله عنك یا أمیر المؤمنین، و حللت عنی عقدة فعظم الله أجرك... الحديث. ۲۲۳

ابن معمر سعدانی می گوید: مردی آمد نزد امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام و گفت: یا امیر المؤمنین در مورد کتاب نازل شده الهی شک دارم.

فرمود: مادرت به عزایت بنشیند، چطور که در کتاب خدا شک کرده ای؟

عرض کرد: دیدم قسمتی از کتاب خدا قسمت دیگر را تکذیب می کند، چگونه من در آن شک نکنم؟!

امام (علیه السلام) فرمود: قسمتی از کتاب خدا قسمتی دیگر را تصدیق می کند قسمتی از آن قسمت دیگر را تکذیب نمی کند ولی تو عقل سودمندی نداری، حال آنچه را که در مورد آن شک داری بیان کن!

گفت: در آیه ای می فرماید: «امروز آنان را به فراموشی می سپاریم، همانگونه که آنان ملاقات (پروردگار) خودشان را در این روز فراموش کردند» و نیز می فرماید: «خدا را فراموش

^{۲۲۳}قال حدثني أحمد بن يعقوب بن مطر، قال حدثنا محمد بن الحسن بن عبد العزيز الأحذب الجندی بنیساویر، قال: وجدت في كتاب أبي بخطه، حدثنا طلحة بن يزيد، عن عبيد الله بن عبيد... شيخ صدوق، التوحيد: ص ۲۵۵ - ۲۶۹

کردند، پس (خدا نیز) آنان را فراموش کرد» و از طرف دیگر می فرماید: «پروردگارت فراموش کار نیست» پس چگونه است یا امیر المؤمنین که یکبار خبر می دهد که او را فراموش می کند، و یکبار خبر می دهد که او را فراموش نمی کند؟!

حضرت فرمود: باز در مورد آن چه که شک داری بیان کن: عرض کرد: «(یاد کن) روزی را که (فرشته) روح و (دیگر) ملائکه به صف ایستاده سخن نمی گویند، مگر آنکه (خدای) رحمان به آنان رخصت دهد» و در آیه ای دیگر از آنان می خواهد که سخن بگویند، و می گویند: «به خدا سوگند! ای پروردگار ما! ما مشرک نبوده ایم» و در آیه ای دیگر می فرماید: «روز قیامت برخی، برخی دیگر را تکفیر می کنند و برخی از شما، برخی دیگر را لعنت می کنند» و نیز در آیه ی دیگر می فرماید: «این تخاصم (و گفتگوی) اهل آتش حق است» و در آیه ی دیگر می فرماید: «نزد من مخاصمه نکنید، و پیش از این به شما وعده (عذاب) داده بودم» و در آیه ی دیگر می فرماید: «بر دهانهای آنان مهر می نهیم و دستهای آنان را به سخن وا می داریم و پاهای آنان به آنچه که انجام داده اند، گواهی می دهند».

پس یکبار می گوید: آنان سخن نمی گویند، و یکبار دیگر می گوید: بدون رخصت الهی سخن نمی گویند، و یکبار دیگر می گوید: آنان حرف نمی زنند و از طرف دیگر سخن آنان را نقل

می کند که: «به خدا سوگند! ای پروردگار ما! ما مشرک نبوده ایم» و یکبار دیگر خبر می دهد که آنان مخاصمه نمی کنند، این (تناقضات) چگونه است ای امیرالمؤمنین!...

تا آنکه علی (علیه السلام) فرمود: پروردگار ما بسیار مقدس است، و بسیار مقدس و پر برکت و بلند مرتبه است، شهادت می دهم که او دائمی زوال ناپذیر است، و شکی در آن نداریم، و چیزی همانند او نیست، و او شنوای و بینا است. و کتاب (الهی) حق است و فرستادگان (او) حق هستند، و جزاء و پاداش حق است. اگر بر ایمان تو افزوده شود یا از ایمان محروم شوی همه آنها به دست خداست، اگر بخواهد آن را برای تو می افزاید و اگر بخواهد تو را از آن محروم می سازد، ولی اکنون در مورد آنچه که به شک افتاده ای تو را تعلیم می دهم اگر خدا خیر را برای تو اراده کرده باشد علم او را به تو تعلیم می دهم و تو را ثابت قدم می گرداند، و اگر شر را برای تو اراده کرده باشد گمراه و هلاک شده ای.

اما اینکه می فرماید: «خدا را فراموش کردند و (خدا هم) آنان را به فراموشی سپرد» معنای آن این است که: آنان خدا را در زندگی دنیا فراموش کردند و به طاعت او عمل نکردند، پس خدا هم آنان را در آخرت به فراموشی سپرد، یعنی برای آنان چیزی از ثواب و پاداش قرار نداد و لذا جزء فراموش شدگان از خیر شدند، و همینطور است تفسیر آیه شریفه که می فرماید: «امروز آنان را به

فراموشی می سپاریم» مراد از فراموشی این است که همانگونه که خدا به اولیاء خود که در دنیا مطیع و ذاکر خدا بودند و به او و رسولش ایمان آوردند و در نهان از او ترسیدند پاداش می دهد، به آنان که قیامت را فراموش کردند ثواب و پاداش نمی دهد. و اما اینکه فرمود: «خدا فراموش کار نیست» پروردگار ما والاتر و بالاتر از آن است؛ کسی نیست که فراموش کند، یا غفلت کند، بلکه او بسیار حافظ و بسیار داناست، عربها در مورد فراموشی می گویند: فلانی ما را فراموش کرده و از ما یادی نمی کند، یعنی هنگام خیرات برای ما دستور نمی دهد و ما را به یاد نمی آورد. آیا نمی فهمیدی که خدای عزوجل چه می گوید؟!!

آن مرد گفت: آری برای من فرجی به وجود آوردی؛ خداوند برای تو فرجی حاصل کند، و عقده هایی از من گشودی، خدا به اجر تو بیفزاید! علی علیه السلام فرمود: و اما در مورد آیاتی که فرمود: «(یاد کن) روزی را که (فرشته) روح و (دیگر) فرشتگان به صف ایستاده، سخن نمی گویند مگر با رخصت (خدای) رحمان» و فرمود: «به خدا سوگند! ای پروردگار ما! ما مشرک نبوده ایم» و فرمود: «روز قیامت برخی از شما برخی دیگر را تکفیر می کنند و برخی دیگر را لعنت می کنند» و فرمود: «در این مخاصمه (و گفتگوی) اهل آتش حق است» و فرمود: «نزد من مخاصمه نکنید و پیش از این وعده (عذاب) داده بودم» و فرمود: «بر دهانهای آنان

مهر می نهیم و دستهای آن را به سخن و می داریم و پاهای آنان به آنچه که انجام داده اند، گواهی می دهند»

اینها در مورد جاهای مختلفی از مکان های آن روز است که مقدار آن پنجاه هزار سال است. خدا مخلوقات را در مکان های مختلف گرد آوری می کند، برخی از آنان با برخی سخن می گویند، و برخی از آنان برای برخی دیگر استغفار می کنند، آنها کسانی بودند که از آنان در دنیا طاعت سر زده است؛ ولی اهل گناه که از آنان کینه و دشمنی نمایان شده و در دنیا بر ظلم و ستم همکاری داشته اند. و مستکبرین و مستضعفین برخی از آنان برخی دیگر را تکفیر می کنند و برخی از آنان برخی دیگر را لعنت می کنند. و کفر در این آیه به معنی برائت جستن است، یعنی برخی از آنان از برخی دیگر برائت می جویند، و نظیر این آیه در سوره ابراهیم است که از قول شیطان می گوید: «من نسبت به آنچه که شما بدان مشرک شده اید کفر می ورزم» یعنی بیزاری می جویم و ابراهیم خلیل الرحمن می فرماید: «من به شما کفر ورزیدم» یعنی: بیزاری جستم از شما، سپس همین ها در مکان دیگری جمع می شوند و در آنجا گریه می کنند که اگر صدای گریه آنان به اهل دنیا برسد همه مردم با وحشت زندگی خود را رها می کنند، و آنگاه در مکان دیگری گرد آوری می شوند، و آنجا از آنان می خواهند که سخن بگویند، آنگاه می گویند: «به خدا سوگند! ای پروردگار ما! ما

مشرک نبوده ایم»، سپس خدا بر دهان های آنان مهر می نهد و دستها و پاها و پوستها را به سخن وا می دارد، و بر گناهی که بوسیله آنها انجام گرفته گواهی می دهند، سپس مهر از دهان آنان برداشته می شود و به پوستهایشان می گویند: چرا به ضرر ما شهادت دادید؟! خواهند گفت: «آن کسی که همه چیز را به سخن وا می دارد، ما را نیز به سخن واداشت.» سپس در مکان دیگری گردآوری می شوند و از آنان می خواهند که سخن بگویند، پس برخی از آنان از برخی دیگر فرار می کنند و این است معنی آیه شریفه که می فرماید: «(یاد کن) روزی را که انسان از برادرش و مادرش و پدرش و همسرش و فرزندانش فرار می کند» بار دیگر از آنان می خواهند که سخن بگویند ولی جز با رخصت الهی سخن نمی گویند، پس از آن فرستادگان بر می خیزند و در این مکان ها گواهی می دهند و این است معنی آیه که می فرماید: «چگونه است هنگامی که از هر گروهی گواهی آوردیم و تو را بر آنان گواه آوریم». آنگاه در مکان دیگری که پیامبر اکرم حضرت محمد صلی الله علیه و اله آنجاست و آنجا «مقام محمود» است خدا را چنان ستایش می کند که پیش از آن کسی او را ستایش نکرده است، سپس تمام ملائک را ثناء می گوید و هیچ ملکی باقی نمی ماند مگر آنکه پیامبر او را ثناء می گوید، سپس بر رسولان الهی چنان ثناء می گوید که پیش از او کسی چنین ثناء نگفته است، سپس همه مردان و

زنان مؤمن را ثناء می گوید، از صدیقین و شهداء شروع می کند و آنگاه صالحین را. سپس اهل آسمانها و زمین را می ستاید و این است معنی آیه شریفه که می فرماید: « امید است پروردگار تو، تو را برای مقام محمود بر انگیزد» پس خوشا به حال کسی که از آن مقام بهره ای داشته باشد، و وای بر کسی که از آن مقام بهره و نصیبی نداشته باشد. سپس در جائی دیگر گردآوری می شوند و همه اینها قبل از حساب است، و اگر حساب رسی شروع گردد. هر انسانی به آن چیزی که نزد اوست مشغول می شود، و ما از خدا برکت آن روز را می خواهیم.

آن مرد گفت: ای امیر المؤمنین برایم فرجی گشوده شد، خدا فرجش را بر تو گشاید، و گره‌م را گشودی خدا اجر تو را افزون بفرماید...

لازم به ذکر است که این حدیث خیلی مفصل است ما برای اختصار تنها بخش کوچکی از آن را نقل نمودیم.

۴- عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبُرْقِيِّ، رَفَعَهُ قَالَ: سَأَلَ الْجَائِلِيَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: أَخْبِرْنِي عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ يَحْمِلُ الْعَرْشَ أَمْ الْعَرْشُ يَحْمِلُهُ؟!

فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ حَامِلُ الْعَرْشِ وَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا فِيهِمَا وَ مَا بَيْنَهُمَا، وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: (إِنَّ اللَّهَ يَمْسِكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا وَ لَئِنْ زَالَتَا إِنْ أَمْسَكَهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا)»

قَالَ فَأَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِهِ: (وَ يَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةً)، فَكَيْفَ قَالَ ذَلِكَ وَ قُلْتَ: إِنَّهُ يَحْمِلُ الْعَرْشَ وَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ؟
 فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِنَّ الْعَرْشَ خَلَقَهُ اللَّهُ تَعَالَى مِنْ
 أَنْوَارٍ أَرْبَعَةٍ: نُورٍ أَحْمَرَ، مِنْهُ أَحْمَرَتِ الْحُمْرَةُ، وَ نُورٍ أَخْضَرَ، مِنْهُ
 اخْضَرَّتِ الْخَضِرَةُ، وَ نُورٍ أَصْفَرَ، مِنْهُ اصْفَرَّتِ الصُّفْرَةُ، وَ نُورٍ أَبْيَضَ،
 مِنْهُ أَبْيَضَ الْبَيَاضُ، وَ هُوَ الْعِلْمُ الَّذِي حَمَلَهُ، اللَّهُ الْحَمَلَةَ وَ ذَلِكَ نُورٌ مِنْ
 عَظَمَتِهِ، فَبِعَظَمَتِهِ وَ نُورِهِ أَبْصَرَ قُلُوبُ الْمُؤْمِنِينَ، وَ بِعَظَمَتِهِ وَ نُورِهِ
 عَادَاهُ الْجَاهِلُونَ، وَ بِعَظَمَتِهِ وَ نُورِهِ ابْتَغَى مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ
 مِنْ جَمِيعِ خَلَائِقِهِ، إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ بِالْأَعْمَالِ الْمُخْتَلِفَةِ وَ الْأَدْيَانِ الْمُشْتَبِهَةِ،
 فَكُلُّ مَحْمُولٍ يَحْمِلُهُ اللَّهُ بِنُورِهِ وَ عَظَمَتِهِ وَ قُدْرَتِهِ لَا يَسْتَطِيعُ لِنَفْسِهِ ضِرًّا
 وَ لَا نَفْعًا وَ لَا مَوْتًا وَ لَا حَيَاةً وَ لَا نُشُورًا، فَكُلُّ شَيْءٍ مَحْمُولٌ، وَ اللَّهُ
 تَبَارَكَ وَ تَعَالَى الْمُمْسِكُ لَهُمَا أَنْ تَزُولَا، وَ الْمُحِيطُ بِهِمَا مِنْ شَيْءٍ، وَ هُوَ
 حَيَاةُ كُلِّ شَيْءٍ، وَ نُورُ كُلِّ شَيْءٍ، سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يَقُولُونَ غُلُوبًا
 كَبِيرًا.»

قَالَ لَهُ: فَأَخْبِرْنِي عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَيْنَ هُوَ؟

فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ: «هُوَ هَاهُنَا وَ هَاهُنَا وَ فَوْقَ وَ تَحْتَ وَ مُحِيطٌ بِنَا
 وَ مَعَنَا وَ هُوَ قَوْلُهُ: (مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَ لَا خَمْسَةَ
 إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَ لَا أَدْنَى مِنْ ذَلِكَ وَ لَا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا)،
 فَالْكَرْسِيُّ مُحِيطٌ بِالسَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا وَ مَا تَحْتَ الثَّرَى وَ
 إِنَّ تَجَهُّرَ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَ أَخْفَى وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى: (وَسِعَ كُرْسِيُّهُ
 السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ وَ لَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَ هُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ) فَالَّذِينَ
 يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ هُمُ الْعُلَمَاءُ الَّذِينَ حَمَلَهُمُ اللَّهُ عِلْمَهُ وَ لَيْسَ يَخْرُجُ عَنْ هَذِهِ
 الْأَرْبَعَةِ شَيْءٌ خَلَقَ اللَّهُ فِي مَلَكُوتِهِ الَّذِي أَرَاهُ اللَّهُ أَصْفِيَاءَهُ وَ أَرَاهُ خَلِيلَهُ

عليه السلام، فَقَالَ: (وَ كَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ
وَ لِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ) وَ كَيْفَ يَحْمِلُ حَمَلَةَ الْعَرْشِ اللَّهُ وَ بِحَيَاتِهِ حَبِيبْتُ
قُلُوبُهُمْ وَ بِنُورِهِ اهْتَدَوْا إِلَى مَعْرِفَتِهِ»^{۲۲۴}

جائلیق در مناظره ای از امام علی (علیه السلام) پرسید: آیا
خدای عزوجل حامل عرش است یا عرش او را حمل می کند؟
حضرت فرمود: خدای عزوجل حامل عرش و آسمانها و زمین است
و آنچه در آنها است و در میان آنهاست. و این گفتار خود خدای
عزوجل است که می فرماید: «به راستی خداست که آسمانها و زمین
را نگه می دارد از اینکه مبدا زائل شوند، احدی نیست که پس از
خدا آنها را نگه دارد، چرا که اوست که بردبار و آمرزنده است»

جائلیق گفت: پس چگونه است که می فرماید: «هشت (نفر)
عرش پروردگارت را بر روی (سر) شان حمل می کنند»؟ و شما
می فرماید: او خودش حامل عرش و آسمانها و زمین است.

فرمود: خدای تعالی عرش را از چهار نور آفریده است:

۱- نور سرخ که از آن سرخی، رنگ سرخ به خود گرفته

است.

۲- نور سبز که از آن سبزی، رنگ سبز به خود گرفته است.

۳- نور زرد که از آن زردی، رنگ زرد به خود گرفته است.

^{۲۲۴} عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا... کلینی، کافی: ج ۱، ص: ۱۳۰

۴- نور سفید که از آن سفیدی، رنگ سفید به خود گرفته است.

و آن دانشی است که خدا به حاملان عرش آموخته است و آن از نور بزرگواری اوست، به بزرگی و نورش دل‌های مؤمنان را بینا کرده و به خاطر بزرگی و نورش نادانان با او دشمنی کرده اند، و به بزرگی و نورش هر که در آسمان‌ها و زمین است از همه آفریدگان، به واسطه کردارهای مختلف و ادیان مشتبه از او درخواست وسیله دارند. همه اینها در حمل خدا هستند، و خدا به وسیله نور و بزرگواری و قدرت خود، آنها را حمل می‌کند و اینها برای خود قدرت بر زیان و سود و مرگ و زندگی و برخاستن از گور را ندارند. پس همه چیز محمول و خدای تبارک و تعالی نگهدارنده آنهاست که مبادا زائل شوند. و از هر چیزی بر آنها احاطه دارد، و او زندگی هر چیزی و نور هر چیزی است و پاک و منزّه و بسیار والاتر از آن است که در مورد او می‌گویند.

جائلیق پرسید: به من بگو که خدای عزوجل کجاست؟

فرمود: او آنجا و آنجا و بالا و پایین و در گرداگرد ما و با ما است و این معنای این آیه است که می‌فرماید: «رازی میان سه کس نیست، جز آنکه او چهارمین است و نه میان پنج کس جز اینکه او ششمین است و نه کمتر از آن و نه بیشتر، جز آنکه او با آنها است هر جا باشند» پس کرسی بر گرد آسمانها و زمین است و آنچه میان

آنها است و آنچه زیر جهان است، اگر با صدای بلند سخن گوئی او سرّ و نهان تر از آن را می داند.

و این معنی آیه شریفه ای است که می فرماید: «کرسی او آسمانها و زمین را در بر گرفته، و حفظ آن دو، بر او گران نباشد، و او بلند مرتبه و بزرگ است» پس کسانی که عرش را حمل می کنند، آنان علمائی هستند که خدا علم خودش را بر دوش آنان گذاشته است و هر آنچه که خداوند ملکوت خود آفریده و به برگزیدگانش و خلیش نشان داده از این چهار چیز بیرون نیست و فرمود: «اینچنین به ابراهیم (علیه السلام) ملکوت آسمانها و زمین را نمایاندم تا آنکه اهل یقین باشد» پس چگونه حاملان عرش می توانند خدا را حمل کنند با اینکه دلشان به نور او زنده است و به نور او به سوی معرفت او راه یافتند.

امام علیه السلام - در پاسخ، توضیح را متوجه مفهوم عرش می کند و این که انتساب و اضافه عرش به خدوند، اضافه ظرف به مظروف نیست، - فرمود: "عرش علمی است که خداوند به حاملان آن بخشیده است و نوری است از انوار عظمت پروردگار... هیچ موجودی، خود اختیار مرگ و زندگی و حشر و نشر و سود و زیان خویش را ندارد و این خداست که با نور عظمت خود موجودات را از نابودی حفظ می کند و بر تمام چیزها احاطه دارد و از این جهت همه چیزها محمول اویند و نور الهی است که به آنها وجود و استمرار

حیات بخشیده است... پس حاملان عرش، همان حاملان علم الهی هستند و حمل عرش، به معنای حمل خداوند نیست، زیرا حاملان، خود همه حیاتشان را از خدا وام گرفته‌اند و بر او متکی هستند، چگونه ممکن است خداوند بر ایشان متکی باشد...»

۵- عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَى الْخَشَّابِ، عَنْ بَعْضِ رَجَالِهِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: (الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى) فَقَالَ: «اسْتَوَى عَلَى كُلِّ شَيْءٍ فَلَيْسَ شَيْءٌ أَقْرَبَ إِلَيْهِ مِنْ شَيْءٍ»^{۲۲۵}

از امام صادق (علیه السلام) در مورد آیه شریفه (الرحمن علی العرش استوی) سؤال شد، فرمود: «خدا بر هر چیز استوار و مسلط است و چیزی از چیز دیگر به او نزدیکتر نیست»

۶- عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: (الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى)؛ فَقَالَ: اسْتَوَى فِي كُلِّ شَيْءٍ فَلَيْسَ شَيْءٌ أَقْرَبَ إِلَيْهِ مِنْ شَيْءٍ، لَمْ يَبْعُدْ مِنْهُ بَعِيدٌ، وَ لَمْ يَقْرُبْ مِنْهُ قَرِيبٌ اسْتَوَى فِي كُلِّ شَيْءٍ»^{۲۲۶}

کلینی، به روایت عبدالرحمن بن حجاج می‌نویسد: از امام صادق علیه السلام درباره آیه: (الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ

^{۲۲۵} سند حدیث: علی بن محمد و محمد بن الحسن، عن سهل بن زیاد... کلینی، کافی: ج ۱، ص ۱۲۷ و ^{۲۲۶} و عنه (علی بن محمد و محمد بن الحسن، عن سهل بن زیاد)، عن محمد بن یحیی، عن محمد بن الحسین، عن صفوان بن یحیی... کلینی، کافی: ج ۱، ص ۱۲۸

استوی) ۲۲۷ سؤال شد، امام فرمود: «خداوند بر هر چیز استوا دارد و [قادر است]. این‌گونه نیست که موجودی به او نزدیک‌تر از موجود دیگر باشد، دور نسبت به او دور شمرده نمی‌شود، و نزدیک به او نزدیک به حساب نمی‌آید و بر هر چیز استوا دارد» ۲۲۸.

۷- عن المشرقی، عن أبي الحسن الرضا (عليه السلام) قال: سمعته يقول: (بل يدها مبسوطتان) . فقلت له: يدان هكذا - وأشرت بيدي إلى يديه فقال: لا، لو كان هكذا لكان مخلوقاً» ۲۲۹ مشرقی گوید: از امام رضا علیه السلام شنیدم که می فرمود: «بلکه دو دست خدا باز دست» پرسیدم: دو دست این چنین؟ بادست اشاره به دو دست امام کردم.

حضرت فرمود: «نه اگر خداوند چنین بود مخلوق محسوب می شد».

۸- عن إبراهيم بن أبي محمود، قال: سألت أبا الحسن الرضا (عليه السلام) عن قول الله تعالى: (وتركهم في ظلمات لا يبصرون) فقال: «ان الله تبارك وتعالى لا يوصف بالترك كما يوصف خلقه ولكنه متى علم انهم لا يرجعون عن الكفر والضلال منعهم المعونة واللفظ وخلي بينهم وبين اختيارهم» الحديث ۲۳۰

۲۲۷ طه/ه

۲۲۸- بحرانی، سید هاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، قم، اسماعیلیان، بی‌تا، ۳۰/۳.
۲۲۹ حدیثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الولید - رضی الله عنه - عن محمد بن الحسن الصفار، عن محمد بن عیسی... معانی الأخبار، شیخ صدوق: ص ۱۸
۲۳۰ حدیثنا محمد بن أحمد السنائی رضی الله عنه قال: حدیثنا محمد بن أبی عبد الله الكوفي عن سهل بن زياد الادمي عن عبد العظيم بن عبد الله الحسنی رضی الله عنه عیون أخبار الرضا (عليه السلام) - الشيخ الصدوق ج ۲ ص ۱۱۳

ابراهیم بن محمود گوید: از حضرت رضا علیه السلام تفسیر آیه شریفه (و ترکهم فی ظلمات لا یبصرون) را پرسیدم. امام فرمود: «خداوند به صفت ترک، موصوف نمی شود، آن گونه که مخلوقات وی بر آن متصف هستند، لکن چون خداوند می داند که آنها از کفر و گمراهی بر نمی گردند از این جهت کمک لطف خویش را از آنان باز می گیرد و آنان را به اختیارشان وا می گذارد...»

۹ - حَمَزَةَ بْنِ بَزِيعٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ

جَلَّ: (فَلَمَّا أَسْفُونَا أَنْتَقَمْنَا مِنْهُمْ) ۲۳۱

فَقَالَ: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَا يَأْسِفُ كَأَسْفِنَا وَ لَكِنَّهُ خَلَقَ أَوْلِيَاءَ لِنَفْسِهِ، يَأْسِفُونَ وَ يَرْضَوْنَ، وَ هُمْ مَخْلُوقُونَ مَرْبُوبُونَ، فَجَعَلَ رِضَاهُمْ رِضَا نَفْسِهِ، وَ سَخَطَهُمْ سَخَطَ نَفْسِهِ، لِأَنَّهُ جَعَلَهُمُ الدُّعَاةَ إِلَيْهِ، وَ الْأَدِلَاءَ عَلَيْهِ، فَلِذَلِكَ صَارُوا كَذَلِكَ، وَ لَيْسَ أَنَّ ذَلِكَ يَصِلُ إِلَى اللَّهِ كَمَا يَصِلُ إِلَى خَلْقِهِ، لَكِنْ هَذَا مَعْنَى مَا قَالَ مِنْ ذَلِكَ، وَ قَدْ قَالَ: مَنْ أَهَانَ لِي وَ لِيَاءَ فَقَدْ بَارَزَنِي بِالْمُحَارَبَةِ، وَ دَعَانِي إِلَيْهَا، وَ قَالَ: (مَنْ يَطِيعَ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ) ۲۳۲ وَ قَالَ: (إِنَّ الَّذِينَ يَبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يَبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ) ۲۳۳ فَكُلُّ هَذَا وَ شَبِيهُهُ عَلَى مَا ذَكَرْتُ لَكَ، وَ هَكَذَا الرِّضَا وَ الْغَضَبُ وَ غَيْرُهُمَا مِنَ الْأَشْيَاءِ مِمَّا يَشَاكِلُ ذَلِكَ، وَ لَوْ كَانَ يَصِلُ إِلَى اللَّهِ الْأَسْفُ وَ الضَّجْرُ، وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَهُمَا وَ أَنْشَأَهُمَا لَجَازَ لِقَائِلِ هَذَا أَنْ يَقُولَ: إِنَّ الْخَالِقَ يَبِيدُ يَوْمًا مَا، لِأَنَّهُ إِذَا دَخَلَهُ الْغَضَبُ وَ الضَّجْرُ دَخَلَهُ التَّغْيِيرُ، وَ إِذَا دَخَلَهُ التَّغْيِيرُ لَمْ

۲۳۱ الزخرف/۵۵

۲۳۲ نساء/۸۰

۲۳۳ فتح/۱۰

يُؤْمِنُ عَلَيْهِ الْإِبَادَةَ، ثُمَّ لَمْ يَعْرِفِ الْمُكُونُ، مِنَ الْمُكُونِ وَ لَا الْقَائِرُ مِنَ الْمَقْدُورِ عَلَيْهِ، وَ لَا الْخَالِقُ مِنَ الْمَخْلُوقِ، تَعَالَى اللَّهُ عَنْ هَذَا الْقَوْلِ غُلُوبًا كَبِيرًا، بَلْ هُوَ الْخَالِقُ لِلْأَشْيَاءِ لَا لِحَاجَةٍ، فَإِذَا كَانَ لَا لِحَاجَةَ اسْتَحَالَ الْحَدُّ وَ الْكَيْفُ فِيهِ، فَافْهَمُوا إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى»^{۲۳۴}

امام صادق علیه السلام: در مورد این آیه که می فرماید: «اما هنگامی که ما را به خشم آوردند، از آنها انتقام گرفتیم» فرمود: خداوند مثل ما متأسف نمی‌شود، بلکه او برای خود دوستان و اولیایی دارد که حالت تأسف و رضا به آنان دست می‌دهد آنان مخلوقین و تربیت شدگان الهی هستند، و خداوند رضای آنان را رضای خود و خشم آنان را خشم خود شمرده است، چرا که آنان را دعوت کنندگان و راهنمایان به سوی خود قرار داده و به همین دلیل آنان چنین شدند و چنین نیست که خدا نیز مانند خلقش متأسف و یا خشمناک شود و این مطلب معنی این حدیث است که می فرماید: هرکسی که به دوست من اهانت کند، به جنگ با من برخاسته و مرا به نبرد فراخوانده است، و در قرآن فرمود: «کسی که از پیامبر پیروی کند، خدا را پیروی کرده است.» و «کسانی که با تو بیعت می‌کنند در حقیقت با خدا بیعت کرده‌اند و دست خداوند

^{۲۳۴} مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ

بْنِ بَرِيعٍ، عَنْ عَمِّهِ... كلینی، کافی: ج ۱، ص ۱۴۵ ر. ک. التوحید

بالای دست آنان است»، در این مورد و دیگر موارد از این‌گونه، مراد همان است که برایت بازگفتم. و رضا و غضب و مسائل دیگر مانند آن نیز چنین است و اگر خدا آفریننده تأسف و تأثر است، این اشکال پیش می‌آید که چون خدا غضبناک شده و تحت تأثیر قرار گرفته است پس در او تغییری بوجود آمده و روزی هم از بین می‌رود، علاوه بر آن آفریننده از آفریده شده و توانا از غیر توانا و خالق از مخلوق شناخته نمی‌شدند، در حالی که خدا بسیار برتر از آن است که چنین نسبتی به او داده شود، بلکه او خالق اشیاء است بدون آنکه به آنها نیاز داشته باشد، و اگر احتیاج به آنها نداشته باشد حد و مرز و کیفیت برای او معنی نخواهد داشت.

۱۰- عَنْ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: (مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَ لَا خَمْسَةَ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ) ۲۳۵ فَقَالَ: «هُوَ وَاحِدٌ وَاحِدِي الذَّاتِ بَائِنٌ مِنْ خَلْقِهِ، وَ بِذَلِكَ وَصَفَ نَفْسَهُ: (وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطٌ) ۲۳۶ بِالْإِشْرَافِ وَ الْإِحَاطَةِ وَ الْقُدْرَةِ (لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَ لَا فِي الْأَرْضِ وَ لَا أَصْغَرُ مِنْ ذَلِكَ وَ لَا أَكْبَرُ) ۲۳۷ بِالْإِحَاطَةِ وَ الْعِلْمِ لَا بِالذَّاتِ لِأَنَّ الْأَمَّاكِنَ مَحْدُودَةٌ تَحْوِيهَا حُدُودٌ أَرْبَعَةٌ فَإِذَا كَانَ بِالذَّاتِ لَزِمَهَا الْحَوَايَةُ» ۲۳۸

۲۳۵ مجادله: ۷

۲۳۶ راجع سورة فصلت: ۵۴

۲۳۷ سبأ: ۳

۲۳۸ عَنْهُ (علی بن محمد) عَنْ عَدِّهِ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ خَالِدٍ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ ابْنِ

أَبِي عُمَيْرٍ كَلْبِيِّ، كَافِي ج: ۱ ص: ۱۲۷

ابن اذینه گوید از امام صادق علیه السلام درباره آیه (ما یکون من نجوی ثلاثة الا هورابعهم) سؤال نمودم، حضرت فرمودند: او یکتا و ذاتا یگانه است و از خلق خود جدا است، خود را نیز اینچنین وصف نموده است: «و او به هر چیزی احاطه دارد» به اشراف و احاطه و قدرت "هیچ ذره‌ای نه کمتر و نه بیشتر از آن، در آسمان‌ها و زمین از او مخفی نیست» این به احاطه و علم اوست نه به ذات؛ زیرا مکان‌ها دارای جهت‌های چهارگانه‌اند و اگر او به ذات حاضر باشد لازمه‌اش جهت‌دار بودن اوست [- که درباره خداوند محال است.]

در این‌جا امام علیه السلام آیه هفتم سوره مجادله را به کمک دو آیه دیگر توضیح و تفسیر نموده و چگونگی حضور خداوند تعالی را در همه‌جا بیان کرده‌اند.

۲- تبیین آیات مجمل به وسیله آیات دیگر

مرتبط بودن اغلب مفاهیم قرآنی با عالم غیب، محور بودن تربیت و هدایت انسانها در شیوه بیان قرآن و لزوم بیان اصول، قبل از پرداختن به تفصیلات آن، از عوامل اجمال در برخی از آیات است که بر اساس حکمت الهی، این آیات یا به وسیله آیات دیگر و یا به وسیله بیان پیامبر صلی الله علیه و اله و اهل بیت علیهم السلام تبیین گردیده است که برخی از نمونه های تبیین آیات مجمل به واسطه

آیات دیگر را که در روایات تفسیری اهل بیت علیهم السلام آمده است نقل می کنیم:

۱- وهب بن وهب القرشي: وحدثني الصادق جعفر بن محمد، عن أبيه الباقر عن أبيه عليهم السلام: أن أهل البصرة كتبوا إلى الحسين بن علي عليهما السلام، يسألونه عن (الصمد) فكتب إليهم: «بسم الله الرحمن الرحيم، أما بعد فلا تخوضوا في القرآن، ولا تجادلوا فيه، ولا تتكلموا فيه بغير علم، فقد سمعت جدي رسول الله صلى الله عليه واله وسلم يقول: من قال في القرآن بغير علم فليتبوء مقعده من النار، وإن الله سبحانه قد فسر الصمد فقال: «الله أحد * الله الصمد» ثم فسره فقال: (لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفوا أحد)، (لم يلد) لم يخرج منه شيء كثيف كالولد وسائر الأشياء الكثيفة التي تخرج من المخلوقين، ولا شيء لطيف كالنفس، ولا يتشعب منه البدوات كالسنة والنوم والخطرة والهم والحزن والبهجة والضحك والبكاء والخوف والرجاء والرغبة والسأمة والجوع والشبع، تعالى أن يخرج منه شيء، وأن يتولد منه شيء كثيف أو لطيف. (لم يولد) لم يتولد من شيء ولم يخرج من شيء كما يخرج الأشياء الكثيفة من عناصرها، كالشيء من الشيء، والدابة من الدابة والنبات من الأرض، والماء من الينابيع، و الثمار من الأشجار، ولا كما يخرج الأشياء اللطيفة من مراكزها كالبصر من العين، والسمع من الأذن، والشم من الأنف، والذوق من الفم، والكلام من اللسان، والمعرفة والتميز من القلب والنانار من الحجر، لا: بل هو، الله الصمد الذي لا من شيء ولا في شيء ولا على شيء، مبدع الأشياء وخالقها، ومنشئ الأشياء بقدرته، يتلاشى ما خلق للفناء بمشيئته، ويبقى ما خلق للبقاء بعلمه، فذلكم

الله الصمد الذی لم یلد ولم یولد، عالم الغیب والشهادة الکبیر المتعال،
ولم یکن له کفوا أحد».^{۲۳۹}

مردم بصره برای امام حسین علیه السلام نامه نوشتند و از آن
حضرت در مورد معنای صمد پرسیدند حضرت در پاسخ
نامه آنان نوشت:

«بسم الله الرحمن الرحیم، (در تفکر) در قرآن فرو نروید، و
در مورد آن مجادله مکنید، و بدون دانش در مورد آن سخن
مگویید، از جدّم رسول خدا صلی الله علیه و اله شنیدیم که
فرمود: کسی که در مورد قرآن از روی نادانی سخنی بگوید
جایگاهش پر از آتش خواهد شد، و خدای سبحان «الصمد» را
تفسیر نموده، فرموده: (الله احد * الله الصمد) سپس آن را
تفسیر نموده و فرموده است: (لم یلد و لم یولد ولم یکن له کفواً
احد)، (لم یلد) یعنی: چیز مادی زائدی مانند فرزند و اشیاء
زائده ی دیگری که از مخلوقین خارج می شود از او خارج
نشده است، و همچنین است اشیاء لطیفه مثل نفس، عوارضی
مانند چرت، خواب، فکر، غم، اندوه، سرور، خنده، گریه،
ترس، امید، اشتیاق، کسالت، گرسنگی و سیری از او سر نمی
زند، او والاتر از آن است که چیزی از او سر زند و یا چیزی
کثیف یا لطیف متولد شود. (ولم یولد) یعنی: از چیزی زائیده
نشده و مانند چیزهائی زائد مادی که برخی از برخی دیگر
خارج می شوند، مانند درختان، و جنبندگان و گیاهان زمین و

^{۲۳۹} شیخ صدوق، التوحید- ص ۹۰

آب چشمه ها و میوه های درختان که از همدیگر خارج می شوند، او از چیزی خارج نشده است. و مانند اشیاء لطیفه نیز از چیزی خارج نمی شود مانند بینائی از چشم و شنوائی از گوش و بویائی از بینی و چشائی از دهان و سخن از زبان و شناخت و تشخیص از قلب و آتش از سنگ.

بلکه او خدای صمدی است که نه از چیزی است و نه بر چیزی است، بلکه او ایجاد کننده و آفریننده و بوجود آورنده اشیاء است به قدرت خویش، آنچه به قدرت او برای فناء آفریده شده است متلاشی می گردد، و به علم او آنچه که برای ماندگاری آفریده شده است، می ماند. این است (الله الصمد) که نه زائیده و نه زاده شده است، دانای نهان و آشکار، بزرگ و والا است و احدی همتای او نیست»

۲- عن ابن مسعود قال: لما نزلت هذه الآية شقَّ على الناس وقالوا يا رسول الله وأینا لم یظلم نفسه فقال (علیه السلام) إنه لیس الذی تعنون، ألم تسمعوا إلی ما قال العبد الصالح: (یا بنی لا تشرك بالله إن الشرك لظلم عظیم)؟»^{۲۴۰}

ابن مسعود گوید: چون آیه شریفه: (الذین امنوا و لم یلبسوا ایمانهم بظلم اولئک لهم الامن و هم مهتدون) نازل شد بر مردم

^{۲۴۰} علامه مجلسی، بحار الانوار: ج ۶۶، ص ۱۵۰

سخت آمد و گفتند: ای رسول خدا آیا کسی از ما پیدا می شود که ظلم به خویش نکرده باشد؟ حضرت فرمود: آنچه مقصود شماست مقصود آیه نیست، آیا توجه نکرده اید به آنچه آن عبد صالح فرمود: که «ای فرزندانم به خدا شرک نورز؛ چرا که شرک، ظلم بزرگ است».

۳- روی عن زرارة ومحمد بن مسلم أنهما قالاً: قلنا لابی جعفر علیه السلام: ما تقول فی الصلاة فی السفر؟ کیف هی؟ وکم هی؟ فقال: «إن الله عزوجل يقول: (وإذا ضربتم فی الارض فلیس علیکم جناح أن تقصروا من الصلاة) فصار التقصیر فی السفر واجبا کوجوب التمام فی الحضر»، قالاً: قلنا: إنما قال الله عزوجل: (فلیس علیکم جناح) ولم یقل: افعلوا، فکیف أوجب ذلك كما أوجب التمام فی الحضر؟ فقال علیه السلام: «أو لیس قد قال الله عزوجل فی الصفا والمروة: (فمن حج البيت أو اعتمر فلا جناح علیه أن یطوف بهما) ألا ترون أن الطواف بهما واجب مفروض، لان الله عزوجل ذکره فی کتابه وصنعه نبیه علیه السلام، وكذلك التقصیر فی السفر، شیء صنعه النبی صلی الله علیه وآله و ذکره الله تعالی ذکره فی کتابه.^{۲۴۱}

امام باقر علیه السلام در پاسخ پرسش زراره و محمد بن مسلم از حکم نماز در سفر می فرماید: «خداوند فرموده است: (وَإِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنْ

^{۲۴۱} نتیجه این حدیث این است که جواز تقصیر را از قرآن کریم و وجوب تقصیر نماز در سفر را از فعل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله استفاده می کنیم و آیاتی هم که بر وجوب تأسی بر پیامبر (ص) دلالت دارند این مطلب را تأیید می کنند، الشیخ الصدوق: ج ۱، ص ۴۳۴

الصَّلَاةِ؛^{۲۴۲} «هنگامی که سفر می‌کنید، گناهی بر شما نیست که نماز را کوتاه کنید.»

بر این اساس، قصر در سفر مثل تمام خواندن در حضر واجب است.

زراره و محمد بن مسلم می‌گویند: ما عرض کردیم: خداوند فرموده است: (لیس علیکم جناح) و فرموده: "افعلوا" پس چگونه قصر در سفر مثل تمام خواندن در غیر سفر واجب است؟ امام فرمود: «أیا خداوند فرموده: (إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطُوفَ بِهِمَا)؛^{۲۴۳} «صفا و مروه از نشانه‌های خداست پس کسانی که حج یا عمره انجام می‌دهند، گناهی بر او نیست که بر آن دو طواف کنند.»

مگر نمی‌بینید که سعی بین صفا و مروه را واجب کرده است و خداوند از آن در کتابش یاد فرموده و پیامبرش عمل کرده است؟ قصر در سفر نیز همین گونه است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) بدان عمل کرده و خداوند حکم آن را در قرآن مطرح کرده است.»

۴- عن حریز عن أبی عبد الله علیه السلام قال: هذه الآية نزلت فی اليهود و النصارى یقول الله تبارک و تعالی: (الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ)، یعنی: التوراة و الإنجیل (یَعْرِفُونَهُ)، یعنی: رسول الله صلی الله علیه و

^{۲۴۲} النساء/۱۰۱

^{۲۴۳} بقره/۱۵۸

آله (كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ)؛ لأن الله عز و جل قد أنزل عليهم في التوراة و الزبور و الإنجيل صفة محمد صلى الله عليه و آله و صفة أصحابه و مبعثه و هجرته و هو قوله (مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَ الَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكْعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَ مَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ) هذه صفة رسول الله صلى الله عليه و آله و أصحابه في التوراة و الإنجيل، فلما بعثه الله، عرفه أهل الكتاب كما قال جل جلاله: (فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ) ۲۴۴

حریز از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: این آیه که می‌فرماید: (الذین اتیناهم الكتاب یعرفونه كما یعرفون ابنائهم) زیرا خداوند در تورات و انجیل و زبور ویژگی‌های حضرت محمد صلی الله علیه و آله و ویژگی یاران و محل هجرتش را بر آنان نازل فرموده بود و در آیه ی شریفه که می‌فرماید: (محمد رسول الله و الذین معه) ۲۴۵ اشداء علی الکفار رحماء بینهم تراهم رکعاً سجداً یبتغون فضلاً من الله و رضواناً سیماهم فی وجوههم من أثر السجود ذلك مثلهم فی التوراة و مثلهم فی الإنجیل) اینها صفت رسول خدا و یاران اوست در تورات و انجیل، پس هنگامی که خداوند او را برانگیخت اهل کتاب او را شناختند همان‌گونه که خداوند فرموده است: «پس زمانی که آمد آنان که او را می‌شناختند بدو کافر شدند.» ۲۴۶

۲۴۴ حدیثی ابي عن ابن ابي عمير عن حماد تفسير القمي ج: ۱ ص: ۱۳۳

۲۴۵ فتح: ۲۹

۲۴۶ بقره: ۸۹

در این روایت، آیه شریفه (الذین آتیناهم الكتاب يعرفونه كما يعرفون ابنائهم)^{۲۴۷} که درباره شناخت اهل کتاب نسبت به پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله است، با دو آیه دیگر تبیین و تفسیر شده، نخست آیه‌ای است که راه شناخت آنان را بازگو می‌کند و آن کتاب‌های آسمانی تورات و انجیل و زبور است که در میان اهل کتاب متداول و در دسترس بوده و در آنها ویژگی‌های پیامبر صلی الله علیه وآله به روشنی وجود داشته است، و دیگری آیه‌ای است که تصریح دارد اهل کتاب ویژگی‌های یادشده را در شخص حضرت محمد صلی الله علیه وآله یافتند و او را شناختند، ولی با این همه از ایمان به او روی‌گردان شدند.

۳- ارجاع مطلقات به مقیدات قرآنی

بدون شک یکی از راههای تفسیر قرآن به قرآن ارجاع مطلقات قرآنی به مقیده‌های موجود در قرآن است. به کارگیری این شیوه توسط اهل بیت علیهم السلام را می‌توان در احادیث ذیل ملاحظه نمود:

۱- القمی: قال رجل للصادق (علیه السلام) يقول الله عز وجل: (ادعونی استجب لکم) وانا ندعو فلا یتجاب لنا؟! فقال: «إنکم لا تفون

^{۲۴۷} بقره: ۱۴۶ و انعام: ۲۰

الله بعهدہ، فانه تعالى يقول: (أوفوا بعهدى أوف بعهدكم)، والله لو وفيتم الله سبحانه لوفى لكم». ۲۴۸

مردی به امام صادق علیه السلام گفت: "خداوند می فرماید: (ادعونی استجب لکم)؛ ۲۴۹ مرا بخوانید تا (دعای) شما را اجابت کنم. من خدا را می خوانم، ولی دعایم به اجابت مقرون نمی گردد؟! امام فرمود: «چون شما به پیمان خدا وفا نمی کنید، خداوند فرموده است: (أَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ) ۲۵۰ به خدا سوگند اگر شما نسبت به خدا وفا می کردید خداوند نیز برای شما وفا می کرد.»

۲- عن سماعة، عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال: لقي عباد البصرى على بن الحسين (صلوات الله عليهما) في طريق مكة فقال له: يا على بن الحسين! تركت الجهاد وصعوبته وأقبلت على الحج ولينته؟! إن الله عز وجل يقول: (إن الله اشترى من المؤمنين أنفسهم وأموالهم بأن لهم الجنة يقاتلون في سبيل الله فيقتلون ويقتلون وعدا عليه حقا في التوراة والإنجيل والقرآن ومن أوفى بعهد من الله فاستبشروا ببيعكم الذي بايعتم به وذلك هو الفوز العظيم) فقال له على بن الحسين (عليهما السلام): أتم الآية، فقال: (التائبون العابدون الحامدون السائحون الراكعون الساجدون الأمرون بالمعروف والناهون عن المنكر والحافظون لحدود الله وبشر المؤمنين) فقال على بن الحسين (عليهما

۲۴۸ تفسیر صافی، فیض کاشانی: ج ۱، ص ۱۲۳

۲۴۹ غافر/۶۰

۲۵۰ بقره/۴۰

السلام): إذا رأينا هؤلاء الذين هذه صفتهم، فالجهاد معهم أفضل من الحج»^{۲۰۱}.

زهري در مسیری که با امام سجاد رو به رو می‌شود و می‌گوید: شما جهاد و دشواریهای آن را وانهاده‌اید و به حج که به آسانی در خور انجام است روی آورده‌اید، با این که خداوند می‌فرماید: «خدا از مؤمنین جانها و مالهایشان را به بهای بهشت خریده است (آنان) در راه خدا می‌جنگد و می‌کشند و کشته می‌شوند، این حق است در تورات و انجیل و قرآن و از خدا با وفاتر به عهد خویش کیست؟ پس بر شما بشارت باد آن معامله ای که به وسیله آن معامله کرده‌اید و آن رستگاری بزرگ است»^{۲۰۲} امام فرمود: آیه بعدی را بخوان: «[آنان] توبه‌کنندگان خداپرستان، سپاسگزاران، روزه‌داران، رکوع‌کنندگان و امر‌کنندگان به معروف و بازدارندگان از منکر و نگهبانان حدود الهی هستند و مؤمنین را بشارت ده.»^{۲۰۳} سپس فرمود: هرگاه یافتیم کسانی را که این اوصاف را دارند، جهاد همراه با آنها بافضیلت تر از حج است.

۴- جداسازی آیات ناسخ و منسوخ

اهل بیت (علیهم السلام) شناخت دقیق ناسخ و منسوخ را از ویژه گیهای مکتب تفسیری خود شمرده‌اند و آیاتی را در قرآن با

^{۲۰۱} سند حدیث: علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن عثمان بن عيسى... کافی، شیخ کلینی: ج ۵، ص ۲۲

^{۲۰۲} توبه/۱۱۱

^{۲۰۳} توبه/۱۱۲

استفاده از قاعده نسخ تفسیر کرده‌اند. از آن جمله می‌توان به موارد زیر اشاره نمود:

۱- عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي بَيَانِ النَّاسِخِ وَالْمَنْسُوخِ قَالَ: وَ مِنْ ذَلِكَ أَنَّ الْعِدَّةَ كَانَتْ فِي الْجَاهِلِيَّةِ عَلَى الْمَرْأَةِ سَنَةً كَامِلَةً، وَ كَانَ إِذَا مَاتَ الرَّجُلُ أَلْفَتِ الْمَرْأَةُ خَلْفَ ظَهْرِهَا شَيْئاً بَعْرَةً، أَوْ مَا يَجْرِي مَجْرَاهَا، وَ قَالَتْ: الْبُعْلُ أَهْوَنُ عَلَى مِنْ هَذِهِ، وَ لَا أَكْتَجِلُ وَ لَا أَمْتَشِطُ وَ لَا أَتَطِيبُ وَ لَا أَتَزَوَّجُ سَنَةً، فَكَانُوا لَا يَخْرُجُونَهَا مِنْ بَيْتِهَا، بَلْ يَجْرُونَ عَلَيْهَا مِنْ تَرْكَةِ زَوْجِهَا سَنَةً، فَأَنْزَلَ اللَّهُ فِي أَوَّلِ الْإِسْلَامِ: (وَ الَّذِينَ يَتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَ يَذَرُونَ أَزْوَاجاً وَصِيَّةً لِأَزْوَاجِهِمْ مَتَاعاً إِلَى الْحَوْلِ غَيْرِ إِخْرَاجٍ)، فَلَمَّا قَوِيَ الْإِسْلَامُ أَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: (وَ الَّذِينَ يَتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَ يَذَرُونَ أَزْوَاجاً يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَ عَشْراً فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِلَى آخِرِ الْآيَةِ) ٢٠٤

در روایتی، علی‌علیه السلام می‌فرماید: «... عده زنان در جاهلیت يك سال کامل بود و اگر مردی می‌مرد، زن مقداری از فضله‌ی حیوانان یا چیزی شبیه آن را بر پشت خود آویزان می‌کرد و می‌گفت شوهر برای من از این هم پست تر است که به مدت يك سال از سرمه کشیدن، شانه زدن بر مو، استعمال بوی خوش و ازدواج پرهیز می‌کرد. در این صورت او را به مدت يك سال از خانه‌اش بیرون نمی‌کردند و در این مدت، هزینه زندگی زن را از دارایی به جامانده از شوهرش

٢٠٤ عليُّ بنُ الحسينِ المرتضى في رسالةِ المُحكَمِ وَ المُتَشَابِهِ نَقْلاً مِنْ تَفْسِيرِ النُّعْمَانِيِّ بِإِسْنَادِهِ
وسائل الشیعة ج: ٢٢ ص: ٢٣٧

می‌پرداختند. بر این اساس در صدر اسلام، خداوند این آیه را فرو فرستاد: (وَالَّذِينَ يَتَّقُونَ مِنكُم وَيَدْرُونَ أَرْوَاجًا وَصِيَّةً لِأَزْوَاجِهِمْ مَتَاعًا إِلَى الْحَوْلِ غَيْرَ إِخْرَاجٍ)؛^{۲۵۵} و کسانی که از شما در آستانه مرگ قرار می‌گیرند و همسرانی به جا می‌گذارند، باید برای همسران خود وصیت کنند که تا يك سال آنان را بهره‌مند سازند، در صورتی که آنان [از خانه شوهر] بیرون نروند.

چون اسلام نیرومند گردید، خداوند این آیه را نازل فرمود: (وَالَّذِينَ يَتَّقُونَ مِنكُم وَيَدْرُونَ أَرْوَاجًا يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا)؛^{۲۵۶} کسانی که از شما می‌میرند و همسرانی باقی می‌گذارند، باید چهار ماه و ده روز انتظار کشند [و عده نگهدارند] و اگر به پایان مدت خود رسیدند هیچ گناهی برای شما نیست...»^{۲۵۷}

۲- عن حفص بن غياث عن جعفر بن محمد عن أبيه عليهما السلام قال: «إن الله بعث محمدا صلى الله عليه و آله بخمسة أسياف، فسيف على أهل الذمة، قال الله (وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا)، نزلت في أهل الذمة ثم نسختها أخرى قوله (قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ لَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ) إلى (وَ هُمْ صَاغِرُونَ) فمن كان منهم في دار الإسلام فلن يقبل منهم إلا أداء

^{۲۵۵} بقره ۲۴۰/

^{۲۵۶} بقره ۲۳۴/

^{۲۵۷} عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر عیاشی ج ۱، ص ۱۲۲، تهران، دارالکتب الاسلامیه و مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار: ج ۹۰، ص ۶.

الجزية أو القتل و يؤخذ مالهم، و تسبى ذراريهم، فإذا قبلوا الجزية حل لنا نكاحهم و ذبائحهم و لا يقبل منهم إلا أداء الجزية أو القتل»^{۲۰۸}

حضرت امام باقر علیه السلام فرمود: خداوند محمد(صلی الله علیه و آله) را با پنج شمشیر برانگیخت. شمشیری در برابر اهل ذمه، خداوند فرمود: «و به مردم نیک بگویید»، این آیه درباره اهل ذمه نازل شده است بعد آیه دیگری نازل شد که می فرماید: «بجنگید با کسانی که به خدا و روز قیامت ایمان ندارند...» این آیه، آیه اول را نسخ کرد، بنابراین این هر که از اهل ذمه در دارا الاسلام باشد از او جز اینکه جزیه دهد و یا کشته شود و مالش را بگیرند و ذریه اش اسیر شود پذیرفته نیست، آنان که اگر جزیه دادند ازدواج با آنان و ذبیحه های شان برای ما حلال می شود. از آنان جز پرداخت جزیه و یا کشته شدن پذیرفته نیست.

۴- عن مجاهد قال: قال علی علیه السلام: «إن فی کتاب الله لآية ما عمل بها أحد قبلي و لا يعمل بها أحد بعدی و هی آية النجوى، كان عندی دینار فبعته بعشرة دراهم، فجعلت أقدم بین یدی کل نجوى أناجیها النبى صلی الله علیه و آله درهما، قال: فنسخها قوله: (أَأَسْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَي نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ) إِلَى قوله: (وَ اللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ)»^{۲۰۹}

^{۲۰۸} مستدرک الوسائل ج ۱۱، ص ۲۶ و در تفسیر عیاشی به جای «حل لنا نكاحهم»، «ما حل لنا نكاحهم» آمده است. ر.ک. تفسیر عیاشی: ج ۲، ص ۸۶
^{۲۰۹} حدثنا عبد الرحمن بن محمد الحسيني [الحسنی] قال حدثنا الحسين بن سعيد قال حدثنا محمد بن مروان قال حدثنا عبيد بن خنيس قال حدثنا صباح عن ليث بن أبي سليم تفسیر القمي ج: ۲ ص: ۳۵۸

امام علی علیه السلام فرمود: در کتاب خدا آیه ای است که کسی پیش از من و نیز کسی پس از من بدان عمل نمی کند و آن آیه نحوی است. من يك دينار داشتم، آن را به ده درهم فروختم و پیشاپیش هر نجوایی که با پیامبر داشتم يك درهم را صدقه دادم امام فرمود: آنگاه این آیه که می فرماید: «آیا ترسیدید فقیر شوید که از دادن صدقات قبل از نجوا، خودداری کردید» آیه قبل را نسخ کرد.

۵- استفاده از دلالت اشاره

استنتاج یک مطلبی با ملاحظه معنای چند آیه با هم یکی از راههایی است که توسط اهل بیت علیهم السلام در تفسیر قرآن به قرآن به کار گرفته شده است، در این زمینه می توان به مورد زیر اشاره نمود:

روي عن يونس، عن الحسن: أن عمر أتى بامرأة قد ولدت لستة أشهر، فهمّ برجمها، فقال له أمير المؤمنين عليه السلام: «إن خاصمتك بكتاب الله خصمتك، إن الله عز اسمه يقول: (وَ حَمْلُهُ وَ فِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا) و يقول تعالى: (وَ الْوَالِدَاتُ يَرْضَعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُنَمِّ الرِّضَاعَةَ)، فإذا تمت المرأة الرضاعة سنتين و كان حمله و فصاله ثلاثين شهرا، كان الحمل منها ستة أشهر، فخلى عمر سبيل المرأة و ثبت الحكم بذلك، يعمل به الصحابة و التابعون و من أخذ عنه إلى يومنا هذا» ۲۶۰

۲۶۰ شیخ مفید، محمد بن محمد بن نعمان، الارشاد في معرفة حجج الله علي العباد: ج ۱، ص ۲۰۷ و

در روایت یونس از حسن آمده است: زنی را نزد عمر آوردند که در شش ماهگی بچه به دنیا آورده بود. عمر تصمیم گرفت که زن را [به اتهام زنا] سنگسار کند. امیر مؤمنان علی (علیه السلام) به عمر فرمود: اگر این زن با استدلال به کتاب خدا به مخاصمه با تو برخیزد، تو را مغلوب می‌سازد، زیرا خداوند می‌فرماید: (وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا)؛^{۲۶۱} «دوران حمل و از شیر بازگرفتن کودک سی ماه است.» و فرموده است: (وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ)؛^{۲۶۲} «مادران، فرزندان خود را دو سال تمام شیر می‌دهند [این] برای کسی است که می‌خواهد دوران شیرخوارگی را تکمیل کند.» پس هرگاه دوران شیردهی کامل دو سال و مدت و دوره بارداری و شیردهی سی ماه باشد [پس از کسر کردن ۲۴ ماه از سی ماه] آنچه باقی می‌ماند از این مدت، شش ماه است، در این جا عمر دست از سر آن زن برداشت و بدین وسیله چنین حکمی ثابت گردید و

سیوطی، جلال‌الدین، الدر المنثور: ج ۱، ص ۸۸ و وسائل الشیعة: ج ۲۱، ص ۳۸۲
^{۲۶۱} الأحقاف/ ۱۵
^{۲۶۲} بقره/ ۲۳۳

صحابه و تابعین و دیگران که این جریان را مأخذ شناخته‌اند، تا امروز به این نظر عمل کرده‌اند."

اینها نمونه‌های از تفسیر قرآن به قرآن بود. با ملاحظه و دقت در این موارد روشن می‌شود که اهل بیت علیهم السلام با تبیین شیوه خود در تفسیر قرآن مجید یعنی استناد به آیات دیگر در حین بیان معنای یک آیه، در صدد تعلیم تفسیر صحیح قرآن مجید به اصحاب خود بودند، پس اینکه برخی تفسیر قرآن را با در نظر داشتن همه آنچه که از ایشان به طریق معتبر رسیده است، حتی در چهارچوب روشهایی که عقلا در تفهیم و تفهم بر آن متکی هستند و شیوه‌هایی که توسط اهل بیت علیهم السلام به کار گرفته شده نیز غیر مجاز می‌دانند کلامی بی اساس است. در اینجا مناسب است به پاسخ یک شبهه در رابطه با جواز تفسیر قرآن مجید به قرآن بپردازیم.

بررسی روایات نهی از ضرب القرآن بالقرآن؟

در برخی از احادیث از ضرب القرآن بعضه ببعض به شدت نهی شده است حتی آمده است که: ما ضرب القرآن بعضه ببعض الا کفر^{۲۶۳} و از مرحوم صدوق نقل شده است که: از محمد بن الحسن در مورد معنی این حدیث سؤال نمودم، در پاسخ گفت: معنی آن این است که از کسی در مورد تفسیر آیه ای سؤال کنند و او به تفسیر آیه ی دیگری به آن پاسخ دهد.

پس برای برخی ممکن است این شبهه پیش بیاید که تفسیر قرآن به قرآن داخل ضرب القرآن بعضه ببعض است پس این شیوه شرعا محذور دارد.
پاسخ:

^{۲۶۳} کلینی، کافی: ج ۲، ص ۶۳۲: محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن حسین بن سعید، عن النضر بن سويد، عن القاسم بن سليمان، عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال: قال أبي (عليه السلام): «ما ضرب رجل القرآن بعضه ببعض إلا كفر» .

با توجه به آیات و روایات فراوانی که به تدبّر در قرآن مجید، رجوع به آن در همه مسائل و ملاک بودن قرآن برای تعیین صحت و سقم روایات وارد شده و همچنین ورود شیوه تفسیر قرآن به قرآن در سیره ائمه اطهار (علیهم السلام) - که به طور ضمنی بر مشروعیت آن با رعایت اصول و مبادی تفسیر دلالت دارد - معنی ندارد که مراد از این حدیث بررسی معانی آیات در پرتو آیات مربوطه دیگر باشد.

چرا که روشن است که استناد به آیات برای تفسیر آیات دیگر ضروری و اجتناب ناپذیر است؛ چون قرآن ناسخ و منسوخ، عام و خاص، مطلق و مقید، مجمل مبین دارد و قطعاً برای ارائه تفسیر صحیح، باید منسوخ در کنار ناسخ و عام در کنار خاص و مطلق در کنار مقید قرار گیرد، والا استناد به منسوخ بدون در نظر گرفتن ناسخ و به عام و مطلق بدون در نظر گرفتن خاص و مقید، تفسیری ناصحیح خواهد بود.

تنها معنای در خور پذیرش برای این دسته از روایات، این است که اگر کسی بخواهد بدون پیروی از هیچ ملاک و معیار علمی و به صورت دلخواه و ظنی، و بدون در نظر گرفتن احادیث اهل بیت علیهم السلام به قرآن مراجعه نماید و با خلط بین آیات، آن را تفسیر نماید راه را به خطا پیموده است، مثل این که به جای محکم

به متشابه اخذ نماید، یا به جای خاص عام را، و به جای ناسخ منسوخ را مورد عمل قرار دهد.

و همین معنی از امام صادق علیه السلام در بیان ضرب القرآن بالقرآن نقل شده است:

«... ذلك انهم ضربوا بعض القرآن ببعض و احتجوا بالمنسوخ و هم يظنون انه الناسخ، و احتجوا بالمتشابه و هم يرون انه المحكم، و احتجوا بالخاص و هم يقفرون انه العام، و احتجوا باول الآیة و تركوا السبب فی تأویلها و لم ينظروا الی ما يفتح الكلام و الی ما یختمه و...»^{۲۶۴}

... و این، بدین جهت است که آنان بعض آیات قرآن را به بعض دیگر درآمیختند و استدلال کردند به منسوخ به گمان اینکه ناسخ است، استدلال کردند به متشابه، با این باور که محکم است، استدلال کردند به خاص به گمان این که عام است، استدلال کردند به اول آیه با نادیده گرفتن سبب تأویل آن، و نگاه نینداختند به نقطه آغاز و انجام کلام، و نشناختند موارد و مصادر کلام را، زیرا آن را از اهلش یاد نگرفتند و در نتیجه گمراه شدند و به گمراهی کشانندند.^{۲۶۵}

شاید نظر ملا صالح مازندرانی تایید همین معنی است که در شرح حدیث یاد شده گفته است:

ان يستعمل الرأی فی المجل و المؤول و المطلق و العام و المجاز و المتشابه و غيرها من المعضلات و یجمع بينها باعتبارات خیالیة

□ ۲۶۴- مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ۳/۹۳.
□ ۲۶۵- مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار: ج ۳، ص ۹۳، ۳

و اختراعات و همیه و يستنبت منها أحكاما يعمل بها ويفتي بها من غير أن يكون له مستند صحيح ونقل صريح عن أهل الذكر عليهم السلام،^{۲۶۶}

(ضرب قرآن به قرآن) این است که نظر خود را در مورد مجملات و مؤولات و مطلقات و عام و مجاز و متشابه و معضلات دیگر بکار گیرد و با اعتبارات خیالی و اختراعات وهمی و ساختگی میان آنها جمع نماید و احکامی را از آنها استنباط کند بدون اینکه برای نظر خود سند صحیحی و یا حدیث صریحی از اهل الذکر (یعنی اهل بیت) عليهم السلام ارائه نماید.

خلاصه آنکه تفسیر قرآن به قرآن اگر مبتنی بر اصول صحیح یا مراجعه به اهل بیت عليهم السلام باشد نه تنها مورد نهی قرار نگرفته بلکه از شیوه هایی است که ائمه اطهار عليهم السلام به آن عنایت ویژه داشته اند.

د: تفسیر با تسمك احادیث پیامبر (صلی الله علیه و آله)

اهل بیت عليهم السلام گاهی در تفسیر خود به احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله تمسک می جستند و بدین طریق نشان می دادند که یکی از راههای تفسیر قرآن جستجوی معنای آیه در کلمات پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت عليهم السلام است؛ چرا که روایات معصومین چون آیات دیگر، قرآن کریم از قراین ناپیوسته

^{۲۶۶} نص کامل کلام ملا صالح مازندرانی در شرح این حدیث که همین معنی را به اضافه احتمال دیگر در معنای حدیث بیان نموده اند چنین است «قوله: (ما ضرب رجل القرآن بعضه ببعض إلا كفر) یحتمل وجهین: الأول أن يراد بالضرب المعنى المعروف فإن كان من باب الاستخفاف فهو كفر جحد وإلا فهو كفر النعمة وترك الأدب . الثاني أن يستعمل الرأي في المجمل والمؤول والمطلق والعام والمجاز والمتشابه وغيرها من المعضلات ويجمع بينها باعتبارات خيالية وإختراعات وهمية ويستنبط منها أحكاما يعمل بها ويفتي بها من غير أن يكون له مستند صحيح ونقل صريح عن أهل الذكر عليهم السلام، وقد نقل عن الصدوق أنه قال في كتاب معاني الأخبار " سألت محمد بن الحسن عن معنى هذا الحديث فقال: هو أن يجيب الرجل في تفسير آية بتفسير آية أخرى " . ر.ك. شرح أصول الكافي، مولي محمد صالح المازندراني: ج ۱۱، ص ۸۳؛ و فیض کاشانی (ره) در این باره می گوید: لعل المراد بضرب بعضه ببعض "ضرب" متشابهاته إلى بعض بمقتضى الهوى من دون سماع من أهله أو نور وهدى من الله. ر.ك. التفسير الصافي، فيض كاشاني: ج ۱، ص ۳۵

فهم مدالیل وحی می باشد، و باید برای فهم معنای يك آیه و مراد خداوند سبحان از آیات دیگر قرآن و روایات معصومین (علیهم السلام) که شرح وتفصیل آیات قرآن است بهره گرفته شود؛ دلیل این مطلب این است که مسئولیت تعلیم و شرح قرآن از سوی خداوند بر عهدهی پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام گذارده شده است.

قرآن کریم می فرماید:

(و انزلنا الیک الذکر لتبین للناس ما نزل الیهم...)؛^{۲۶۷}

«و ما این ذکر (قرآن) را بر تو نازل کردیم تا آنچه را که

به سوی مردم نازل شده است برای آنها روشن سازی»

و همچنین در آیه دوم از سوره جمعه پس از اشاره به وظیفه

رساندن اصل پیام الهی تعلیم آن را نیز از وظائف پیامبر صلی الله

علیه و آله شمرده و می فرماید:

(هو الذی بعث فی الامیین رسولا منهم یتلوا علیهم آیاته و یرکبهم و

یعلمهم الکتاب و الحکمة وان کانوا من قبل لفی ضلال مبین)؛^{۲۶۸}

«او کسی است که در میان جمعیت درس نخوانده رسولی از

خودشان برانگیخت که آیاتش را بر آنها می خواند و آنها را

تزکیه می کند و به آنان کتاب (قرآن) و حکمت می آموزد و

مسلماناً پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند».

^{۲۶۷} سوره نحل: ۴۴.

^{۲۶۸} سوره جمعه: ۲.

این سمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به موجب حدیث ثقلین به جانشینان ایشان منتقل شده است. ما ادله این مطلب را در بخشهای قبلی کتاب مخصوصاً بحث حجیت سنت در تفسیر قرآن ذکر نمودیم.

کسانی که با استناد به وجوه و مستندات ناتمام، نقش حدیث را در تفسیر قرآن، کم اهمیت جلوه داده و بر خود کفایی قرآن در تفسیر خود اصرار می ورزند باید توجه بفرمایند که نتیجه سخنان ایشان می تواند در تقویت شعار شوم «حسبنا کتاب الله» و بریدن مردم از اهل بیت علیهم السلام موثر واقع شود. چرا که عده زیادی تحت تاثیر این برداشت، بدون مراجعه به حدیث به تفسیر قرآن خواهند پرداخت و دیدگاه قرآن را بر اساس برداشت خود از قرآن اعلام خواهند نمود، روشن است که چنین برداشتی از قرآن در موارد زیادی با مبانی مذهب در تضاد قرار خواهد گرفت.

بر همین اساس است که اهل بیت علیهم السلام در احادیث متواتر از تفسیر قرآن بدون مراجعه به اهل بیت علیهم السلام منع نمودند و آن را موجب گمراهی دانستند. وبا مدعیان تفسیر معارضه نمودند. امام باقر علیه السلام فرموده اند:

عن زرارة عن أبي جعفر عليه السلام قال «ليس شيء أبعد من عقول الرجال من تفسير القرآن، إن الآية ينزل أولها في شيء و أوسطها في شيء و آخرها في شيء، ثم قال: (إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يَطَهِّرَكُمُ تَطْهِيراً) من ميلاد الجاهلية»^{۲۶۹}

"چیزی از تفسیر قرآن دورتر از عقل مردم نیست، اول یک آیه درباره چیزی است، میان آیه درباره چیز دیگر و پایان آیه مربوط به چیز دیگر."

^{۲۶۹} تفسیر العیاشی: ج ۱، ص ۱۷ و مسائل الشیعه: ج ۲۷، ص ۲۰۴

مثال روشن این فرمایش، آیه کریمه تطهیر است که صدر و ذیل آن در مورد زنان پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده، ولی وسط این آیه در باره اهل بیت علیهم السلام نازل شده است، همچنین آیات خمس، مودت، تبلیغ، اکمال دین، سؤال از اهل ذکر و اطاعت از اولی الامر از موارد دیگر آن است، روشن است که فهم این گونه آیات بدون یاری سنت و تعیین معنی و مصداق «اهل البیت» و «القربی» و همچنین بیان سبب نزول توسط پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام ممکن نمی باشد.^{۲۷۰}

اینک نمونه هایی از تفسیر قرآن با سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله را در احادیث اهل بیت علیهم السلام می خوانیم:

۱- عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: (أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ) فَقَالَ: «نَزَلَتْ فِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ»

فَقُلْتُ لَهُ إِنَّ النَّاسَ يَقُولُونَ فَمَا لَهُ لَمْ يَسْمَعْ عَلِيًّا وَ أَهْلَ بَيْتِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ؟

قَالَ: فَقَالَ: قُولُوا لَهُمْ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله نَزَلَتْ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَ لَمْ يَسْمَعْ اللَّهُ لَهُمْ ثَلَاثًا وَ لَا أَرْبَعًا حَتَّى كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله هُوَ الَّذِي فَسَّرَ ذَلِكَ لَهُمْ، وَ نَزَلَتْ عَلَيْهِ الزَّكَاةُ وَ لَمْ يَسْمَعْ لَهُمْ مِنْ كُلِّ أَرْبَعِينَ دِرْهَمًا دِرْهَمٌ حَتَّى كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله هُوَ

^{۲۷۰} نقض این سخن به تفسیر المیزان که بر شیوه تفسیر قرآن به قرآن نوشته شده است روا نمی باشد چون صاحب تفسیر یاد شده مرحوم علامه طباطبایی عمری را در ممارست کامل با احادیث اهل بیت علیهم السلام گذرانده بود و لذا دیدگاه وی در تفسیر به هیچ وجه نمی توانست در عمل جدای از احادیث اهل بیت علیهم السلام باشد.

الَّذِي فَسَّرَ ذَلِكَ لَهُمْ، وَ نَزَلَ الْحُجُّ فَلَمْ يَقُلْ لَهُمْ: طُوفُوا أُسْبُوعًا حَتَّى كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ هُوَ الَّذِي فَسَّرَ ذَلِكَ لَهُمْ وَ نَزَلَتْ (أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ) وَ نَزَلَتْ فِي عَلِيٍّ: وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فِي عَلِيٍّ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ؛ وَ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: أَوْصِيكُمْ بِكِتَابِ اللَّهِ وَ أَهْلِ بَيْتِي، فَإِنِّي سَأَلْتُ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ لَا يَفْرَقَ بَيْنَهُمَا حَتَّى يورِدَهُمَا عَلَى الْحَوْضِ فَأَعْطَانِي ذَلِكَ؛ وَ قَالَ: لَا تُعَلِّمُوهُمْ فَهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ؛ وَ قَالَ: إِنَّهُمْ لَنْ يَخْرُجُوكُمْ مِنْ بَابِ هُدَى وَ لَنْ يَدْخُلُوكُمْ فِي بَابِ ضَلَالَةٍ

فَلَوْ سَكَتَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَلَمْ يَبَيِّنْ مَنْ أَهْلُ بَيْتِهِ لَادَّعَاهَا آلُ فُلَانٍ وَ آلُ فُلَانٍ وَ لَكِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْزَلَهُ فِي كِتَابِهِ تَصَدِيقًا لِنَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: (إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يَطَهِّرَكُمُ تَطْهِيرًا)، فَكَانَ عَلِيٌّ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ فَاطِمَةُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فَأَدْخَلَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ تَحْتَ الْكِسَاءِ فِي بَيْتِ أُمِّ سَلَمَةَ، ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ إِنَّ لِكُلِّ نَبِيٍّ أَهْلًا وَ ثَقَلًا وَ هُوَ لِأَهْلِ بَيْتِي وَ ثَقَلِي؛ فَقَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ: أَلَسْتُ مِنْ أَهْلِكَ؟ فَقَالَ: إِنَّكَ إِلَيَّ خَيْرٌ وَ لَكِنَّ هُوَ لِأَهْلِ بَيْتِي وَ ثَقَلِي... ٢٧١

در اصول کافی و همچنين تفسير عياشى ذيل آيه: (اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولى الامر منكم) ٢٧٢ آمده: ابوبصير از

٢٧١ سند حديث: علي بن ابراهيم، عن محمد بن عيسى، عن يونس و علي بن محمد، عن سهل بن زياد أبي سعيد، عن محمد بن عيسى، عن يونس عن ابن مسكان... كليني، كافي: ج ١، ص ٢٨٦ - ٢٨٨ ورك. قمي، علي بن ابراهيم، تفسير القمي، ج ١، ص ٣٩٩. ٢٧٢ نساء: ٥٩

امام باقر علیه السلام پرسید: مردم می‌گویند: چرا نام علی علیه السلام و اهل بیت او در قرآن یاد نشده، چه چیزی مانع از این کار بوده است؟

امام باقر علیه السلام فرمود: به آنان بگو! خداوند در قرآن نماز را بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) واجب ساخت، ولی نگفت: سه رکعت بخوانند، یا چهار رکعت، تا این که پیامبر (صلی الله علیه و آله) برای مردم تفسیر کرد و نیز حج را دستور داد، اما نگفت هفت بار طواف کنید تا این که پیامبر (صلی الله علیه و آله) برای آنان تفسیر کرد. و نیز نازل کرد آیه شریفه: (اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولی الامر منکم...) را و این آیه درباره علی، حسن و حسین علیهم السلام نازل شده است و پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: هر که من مولای اویم، پس علی مولای اوست، و نیز فرمود: شما را به کتاب خدا و اهل بیت خود سفارش می‌کنم، من از خدا خواسته‌ام که میان آن دو جدایی نیفکند، تا هنگامی که در کنار حوض بر من وارد شوند و خداوند این خواسته را به من عطا کرد و فرمود: به آنان چیزی آموزش ندهید؛ زیرا که ایشان داناتر از شما هستند، اهل بیت هرگز شما را از مسیر هدایت دور نکرده و به گمراهی وارد نمی‌کند.

اگر پیامبر (صلی الله علیه و آله) سکوت کرده بود و اهل بیت خود را معرفی نکرده بود، آل عباس، آل عقیل و آل فلان و فلان ادعا می‌کردند که اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) هستند، لکن خداوند در کتاب خود فرمود: (انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً^{۲۷۳}) پس علی، حسن، حسین و فاطمه (علیها السلام) تأویل این آیه‌اند و رسول خدا دست علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام را گرفت و آنان را در خانه ام‌سلمه گردآورد و فرمود: پروردگارا! برای هر خانه‌ای ثقل و اهل بیتی است و ایشان ثقل و اهل بیت من هستند ام سلمه گفت: آیا من از اهل تو نیستم؟ فرمود: تو به خیر هستی ولی آنان اهل و ثقل من هستند.

۲- عن علی بن ابی طالب علیه السلام فی قول الله عز و جل: (هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ)، قال: سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول: «إن الله عز و جل قال: ما جزاء من أنعمت علیه بالتوحید إلا الجنة»^{۲۷۴}.

امام علی علیه السلام درباره گفته خداوند عزوجل که: «آیا پاداش احسان جز احسان است» فرمود: از پیامبر خدا شنیدم

۲۷۳ احزاب: ۳۳

۲۷۴ سند حدیث: حدثنا الحسن بن عبد الله بن سعید، قال حدثنا محمد بن أحمد بن حمدان بن المغيرة القشیری، قال حدثنا أبو الحریش أحمد بن عیسی الکلابی، قال حدثنا موسی بن إسماعیل بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام سنة خمسین و مائتین، قال: حدثنی أبی، عن أبیه، عن جده جعفر بن محمد، عن أبیه، عن أبائه... شیخ صدوق، الأمالی: ص ۳۸۷

که می فرمود: «پاداش کسی که من بر او عقیده به توحید را انعام کرده ام جز بهشت نیست».

۳- عن أبي الصلت عبد السلام بن صالح الهروي قال سأل المأمون يوما على بن موسى الرضا عليه السلام فقال له: يا ابن رسول الله ما معنى قول الله عز و جل: (وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعاً أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ وَ مَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ) فقال الرضا عليه السلام: «حدثني أبي موسى بن جعفر، عن أبيه جعفر بن محمد، عن أبيه محمد بن علي، عن أبيه علي بن الحسين، عن أبيه الحسين بن علي، عن أبيه علي بن أبي طالب عليه السلام: أن المسلمين قالوا لرسول الله صلى الله عليه و آله لو أكرهت يا رسول الله من قدرت عليه من الناس على الإسلام لكثير عددنا و قوينا على عدونا؟ فقال رسول الله صلى الله عليه و آله ما كنت لألقى الله عز و جل ببدعة لم يحدث إلى فيها شيئاً، و ما أنا من المتكلمين فأَنْزَلَ اللهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يَا مُحَمَّد: (وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعاً) على سبيل الإلجاء و الاضطرار في الدنيا كما يؤمنون عند المعاينة و رؤية البأس في الآخرة و لو فعلت ذلك بهم لم يستحقوا مني ثواباً و لا مدحاً، لكني أريد منهم أن يؤمنوا مختارين غير مضطرين ليستحقوا مني الزلفى و الكرامة و دوام الخلود في جنة الخلد: (أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ) و أما قوله عز و جل: (وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ)، فليس ذلك على سبيل تحريم الإيمان عليها و لكن على معنى أنها ما كانت لتؤمن إلا بإذن الله، و إذنه أمره لها بالإيمان ما كانت مكلفة متعبدة و إلجأه إليها إلى الإيمان عند زوال التكليف و التعبد عنها»

فقال المأمون: فرجت عنی یا أبا الحسن، فرج الله عنك^{۲۷۰}

روزی مأمون از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام پرسید: یابن رسول الله این گفته خداوند عزوجل که می فرماید: «اگر پرودگار تو می خواست تمام کسانی که روی زمین هستند همگی به اجبار ایمان می آوردند، آیا تو می خواهی مردم را مجبور سازی که ایمان بیاورند، هیچکس نمی تواند ایمان بیاورد جز به فرمان خدا» معنایش چیست؟

امام فرمودند: پدرم موسی بن جعفر از پدرش جعفر بن محمد و او از پدرش محمد بن علی و او از پدرش علی بن الحسین و او از پدرش حسین بن علی و او از پدرش علی بن ابی طالب علیه السلام روایت کرد که مسلمانان به رسول خدا گفتند: اگر بتوانی مردم را بر اسلام مجبور کنی، تعداد ما زیاد می شود و بردشمن چیره می شویم. حضرت رسول فرمود: من کار بدعت که خداوند در باره اش چیزی به من نگفته است انجام نمی دهم، و من چیزی را از پیش خود نمی گویم، در اینجا خداوند این آیه را فرو فرستاد که: «ای محمد اگر خدایت بخواهد همه مردم زمین - به اجبار و اضطرار در دنیا - ایمان می آورند» همان گونه که همه به هنگام معاینه مرگ و دیدن عذاب در آخرت مؤمن می شوند، اگر با آنان چنین کنیم دیگر مردم استحقاق عذاب و ستایش جزا ندارند، من میخواهم

^{۲۷۰} حدثنا تمیم بن عبد الله بن تمیم القرشي ره قال حدثنا أبي عن أحمد بن علي الأنصاري التوحيد ص:

آنان با اختیار و بدون اضطرار ایمان بیاورند تا شایستگی قرب و کرامت ماندن در بهشت خلد را بیابند، (آنگاه امام به این آیه استشهاد و کردند که) «آیا تومی خواهی مردم را به جبر و اکراه و اداری کنی تا ایمان بیاورند؟»

و اما گفته خداوند عزوجل که: «هیچ کس نمی تواند جز به فرمان خدا ایمان بیاورد» این گفته بر این پایه نیست که ایمان را بر او حرام سازد ولی به این معنی است که بدون اذن الهی ایمان نمی آورد، و اذن خداوند امر به ایمان است ما دامی که مکلف و متعبد باشد...»

مامون گفت: ای ابوالحسن خداوند اندوهت بزدايد آن گونه که غم را زدودی.

۴- عن محمد بن مسلم عن أبي جعفر عليه السلام قال: لما نزلت هذه الآية (مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ) قال بعض أصحاب رسول الله صلى الله عليه و آله: ما أشدها من آية، فقال لهم رسول الله صلى الله عليه و آله: أ ما تبتلون في أموالكم و أنفسكم و ذراريتكم؟ قالوا: بلى، قال: «هذا مما يكتب الله لكم به الحسنات و يمحو به السيئات»^{۲۷۶}

محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام روایت می کند چون این آیه نازل شد که: «هر کس هر بدی انجام دهد بدان مجازات می شود» بعضی از یاران رسول خدا گفتند: چه آیه ی سختی است! رسول خدا به آنان گفت: آیا شما در ارتباط

با اموال، خودتان و فرزندانان بلا نمی بینید؟ گفتند: آری. حضرت فرمود: این از همان هاست که خداوند به خاطر آن حسنه ها را برایتان می نویسد و بدی ها را بدان محو می سازد.

ه: ارائه توضیح در رابطه با معانی آیات

بیشترین روایات تفسیری اهل بیت علیهم السلام مربوط به بیان معانی آیات و توضیح مراد خدای سبحان است که گاهی به صورت تعیین یک احتمال از میان معانی آیه و گاهی به صورت توضیح معنای یک لفظ و یا فرازی از آیه می باشد و گاهی به صورت بیان تفصیلات احکامی است که در قرآن به صورت مجمل به آنها دستور داده شده است، نظیر بیان احکام نماز یا روزه یا حج و امثال آن.

۱- توضیح آیات غیر مربوط به احکام

در قرآن موارد زیادی وجود دارد که برخی از مفسران به علت اکتفا به ظواهر الفاظ قرآن در تفسیر، وعدم استمداد از اهل بیت علیهم السلام - که مفسران حقیقی قرآن هستند- دچار سردرگمی های عجیب شده و در معنای یک آیه به ذکر احتمالات متعدد پرداخته اند. حتی بنا به گفته برخی از مفسران عالی مقام در تفسیر آیه ۱۰۲ سوره بقره یک میلیون و دویست و شصت هزار احتمال از کلمات مفسران قابل استخراج است؛ این تحیر و

سردرگمی حتی در باره آیاتی که در احکام وارد شده و احتمالات مربوط به آن دارای اثر عملی است نیز وجود دارد؛ مثل آیه خمس که دهها احتمال در باره آن ذکر شده است. و این همه ناشی از عدم پایبندی صحیح به حفظ ملاک هایی است که برای تفسیر قرآن از طرف خداوند متعال وضع گردیده است، که در راس این ملاکها مراجعه به اهل بیت علیهم السلام در تفسیر قرآن می باشد. به علاوه آن که معانی قرآن غالباً مربوط به به عالم غیب است؛ لذا در فهم صحیح آن نیاز به بیان کسانی است که از طریق علم لدنی و موهوبی عوالم فوق ماده برای ایشان معلوم باشد.

در زیر به مواردی از تفسیر اهل بیت علیهم السلام در رابطه با توضیح معانی آیات اشاره می کنیم:

۱- عَنْ ابْنِ أَبِي يَعْفُورٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: (هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ) وَ قُلْتُ: أَمَّا الْأَوَّلُ فَقَدْ عَرَفْنَاهُ وَ أَمَّا الْآخِرُ فَبَيْنَ لَنَا تَفْسِيرَهُ

فَقَالَ: «إِنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ إِلَّا يَبِيدُ أَوْ يَتَّعِيرُ، أَوْ يَدْخُلُهُ التَّغْيِيرُ وَ الزَّوَالُ، أَوْ يَنْتَقِلُ مِنْ لَوْنٍ إِلَى لَوْنٍ وَ مِنْ هَيْئَةٍ إِلَى هَيْئَةٍ، وَ مِنْ صِفَةٍ إِلَى صِفَةٍ، وَ مِنْ زِيَادَةٍ إِلَى نُقْصَانٍ، وَ مِنْ نُقْصَانٍ إِلَى زِيَادَةٍ إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ، فَإِنَّهُ لَمْ يَزَلْ وَ لَا يَزَالُ بِحَالَةٍ وَاحِدَةٍ، هُوَ الْأَوَّلُ قَبْلَ كُلِّ شَيْءٍ وَ هُوَ الْآخِرُ عَلَى مَا لَمْ يَزَلْ، وَ لَا تَخْتَلِفُ عَلَيْهِ الصِّفَاتُ وَ الْأَسْمَاءُ كَمَا تَخْتَلِفُ عَلَى غَيْرِهِ، مِثْلُ الْإِنْسَانِ الَّذِي يَكُونُ ثُرَابًا مَرَّةً، وَ مَرَّةً لَحْمًا وَ دَمًا، وَ مَرَّةً رُفَاتًا وَ رَمِيمًا، وَ كَالْبُئْسِرِ الَّذِي يَكُونُ مَرَّةً بَلْحًا، وَ مَرَّةً بُسْرًا، وَ مَرَّةً رُطْبًا، وَ

مَرَّةً تَمْرًا، فَتَتَبَدَّلُ عَلَيْهِ الْأَسْمَاءُ وَ الصِّفَاتُ، وَ اللَّهُ جَلَّ وَ عَزَّ بِخِلَافِ
ذَلِكَ»^{۲۷۷}

ابن ابی یعفر گوید: از امام صادق علیه السلام درباره گفته خداوند عزوجل که می فرماید: «اوست اول و آخر» پرسیدم و گفتم: اول بودن خدا را می دانیم و اما آخر بودن آن را برای ما تفسیر کنید!

حضرت فرمود: هیچ چیز نیست مگر اینکه از بین می رود یا تغییر می کند، و یا تغییر و نابودی بر او وارد می شود، و یا از رنگی به رنگ دیگر و یا از هیئتی به هیئت دیگر و از صفتی به صفت دیگر و از زیادی به نقصان و از نقصان به زیادی انتقال پیدا می کند، جز پروردگار عالمیان؛ چرا که او در گذشته و آینده همیشه به يك حالت است، او اول است قبل از هر چیزی و آخر است به همان گونه که بوده است، صفت ها و اسم هایی که بر او اطلاق می شود جا به جا نمی شود، آن گونه که نسبت به دیگران - مثل انسان - تغییر می پذیرد، انسان يك بار خاك است و يك بار گوشت و يك بار خون، و در مرحله ای پوسیده؛ و یا چون خرما که در يك مرحله کال و در مرحله ای دیگر خرمای تازه و تر، و مرحله ای، خرمای خشك است، اسم ها و صفت هایی که بر او اطلاق می شود متبدل می گردد ولی خداوند عزوجل بر خلاف این هاست.

^{۲۷۷} سند حدیث: أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى، عَنْ فَضَيْلِ بْنِ عُمَانَ... کلینی، کافی: ج ۱، ص ۱۱۵.

۲- عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ: مَا مِنْ عَبْدٍ إِلَّا وَ فِي قَلْبِهِ نُكْتَةٌ بِيضَاءٌ، فَإِذَا أَذْنَبَ ذَنْبًا خَرَجَ فِي النُّكْتَةِ نُكْتَةٌ سَوْدَاءٌ، فَإِنْ تَابَ ذَهَبَ ذَلِكَ السَّوَادُ وَ إِنْ تَمَادَى فِي الذُّنُوبِ زَادَ ذَلِكَ السَّوَادُ حَتَّى يَعْطَى الْبِيضَ، فَإِذَا عَطَى الْبِيضَ لَمْ يَرْجِعْ صَاحِبُهُ إِلَى خَيْرٍ أَبَدًا، وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: (كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ) ۲۷۸

امام باقر علیه السلام فرمود: بنده ای نیست جز آن که در قلب او نقطه ای سفید وجود دارد پس آن گاه که گناهی انجام دهد در آن نقطه سپید نقطه ای سیاه پدید می آید، پس از آن اگر توبه کرد آن سیاهی از بین می رود، ولی اگر گناه را ادامه داد آن سیاهی فزونی می یابد تا آن که سفیدی را می پوشاند، پس اگر آن سفیدی پوشیده شد دیگر صاحب آن به خیر باز نمی گردد و این گفته خداوند عزوجل است که: «چنین نیست (که آنها می پندارند) بلکه اعمالشان چون زنگاری بر دلهایشان نشسته است».

۳- عَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: «لَيْسَ فِي الدُّنْيَا نَعِيمٌ حَقِيقِي» فَقِيلَ لَهُ فَقَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى: (لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ مَا هَذَا النَّعِيمِ) فِي الدُّنْيَا؟ وَ هُوَ الْمَاءُ الْبَارِدُ؟

فَقَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: «وَ عَلَا صَوْتُهُ وَ كَذَا فَسَرْتُمُوهُ أَنْتُمْ وَ جَعَلْتُمُوهُ عَلَى ضُرُوبٍ، فَقَالَتْ طَائِفَةٌ هُوَ الْمَاءُ الْبَارِدُ، وَ قَالَ غَيْرُهُمْ هُوَ

۲۷۸ سند حدیث: أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ، عَنْ عِيْسَى بْنِ أَبِي يُوْبَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْرَبَانَ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ عُرْوَةَ، عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ، عَنْ زُرَّارَةَ... كَلْبِيِّ، كَافِي: ج ۲، ص ۲۷۳

الطَّعَامُ الطَّيِّبُ، وَ قَالَ آخَرُونَ هُوَ النَّوْمُ الطَّيِّبُ، وَ لَقَدْ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ أَقْوَالَكُمْ ذُكِرَتْ عِنْدَهُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: (ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ)، فَغَضِبَ وَ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَا يَسْأَلُ عِبَادَهُ عَمَّا تَفَضَّلَ بِهِ عَلَيْهِمْ، وَ لَا يَمُنُّ بِذَلِكَ عَلَيْهِمْ، وَ الْإِمْتِنَانُ بِالْإِنْعَامِ مُسْتَقْبَحٌ مِنَ الْمَخْلُوقِينَ فَكَيْفَ يَصَافُ إِلَى الْخَالِقِ مَا لَا يَرْضَى الْمَخْلُوقُونَ بِهِ، وَ لَكِنَّ النَّعِيمَ حُبُّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَ مَوْلَانَا يَسْأَلُ اللَّهُ عَنْهُ عِبَادَهُ بَعْدَ التَّوْحِيدِ وَ النَّبُوَّةِ؛ لِأَنَّ الْعَبْدَ إِذَا وَافَاهُ بِذَلِكَ آدَاهُ إِلَى نَعِيمِ الْجَنَّةِ الَّذِي لَا يَزُولُ...» الْحَدِيثُ ٢٧٩.

امام رضا علیه السلام فرمود: نعمت حقیقی در دنیا نیست (نعمتهای دنیا حقیقی و پایدار نیستند). به امام اعتراض شد که این گفته خداوند چه می شود که: «در آن روز از نعمتی که داشته اید باز پرس می شوید.» این چه نعمتی است که در دنیا است؟ و گفتند که این آب سرد است.

حضرت رضاعلیه السلام در حالیکه صدایش را بلند کرده بود فرمود: شما این نعمت را اینگونه تفسیر می کنید؟ چه جور این نعمت را معرفی می کنید؟ دسته ای می گویند آب سرد است. دیگران می گویند غذای پاک است و دسته ای دیگر می گویند خواب خوب است، پدرم از پدرش امام صادق علیه السلام نقل کرد که: این نظریه های شما درباره تفسیر همین آیه نزد آن حضرت مطرح شد، امام صادق علیه السلام خشمگین شده فرمود:

٢٧٩ سند حدیث: مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ فِي عُيُونِ الْأَخْبَارِ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَحْمَدَ الْبَيْهَقِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الصَّوَلِيِّ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ الْعَبَّاسِ الصَّوَلِيِّ... وسائل الشيعه: ج ٢٤، ص ٢٩٨ - ٢٩٩ و عيون اخبار الرضا: ج ٢، ص ١٢٩

خداوند عزوجل از بندگانش درباره تفضلی که به آنان کرده سؤال نخواهد کرد، و در این رابطه بر آنان منت نمی گذارد، و منت نهادن به دلیل نعمت بخشی (مادی)، از مخلوق ها زشت است، پس چگونه این کار زشت که مخلوق ها بدان تن نمی دهند به خدا نسبت داده می شود؟ بلکه نعمت، محبت و موالات ما اهل بیت است، خداوند پس از توحید و نبوت از ولایت ما می پرسد، برای اینکه اگر بنده، به این نعمت وفا کند او را به نعمت زوال ناپذیر بهشت می رساند....

۴- عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْعَسْكَرِيِّ، عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فِي حَدِيثٍ قَالَ فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: (وَ مَا أَنْزَلَ عَلَيَّ الْمَلَكِينَ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَ مَارُوتَ) قَالَ: «كَانَ بَعْدَ نُوحٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدْ كَثُرَتِ السَّحَرَةُ الْمُموهُونَ، فَبَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مَلَكَينِ إِلَيَّ نَبِيَّ ذَلِكَ الزَّمَانِ بِذِكْرِ مَا يَسْحَرُ بِهِ السَّحَرَةُ، وَ ذِكْرِ مَا يَبْطُلُ بِهِ سِحْرُهُمْ وَ يَرُدُّ بِهِ كَيْدَهُمْ، فَتَلَقَّاهُ النَّبِيُّ عَنِ الْمَلَكَينِ، وَ أَدَّاهُ إِلَيَّ عِبَادَ اللَّهِ بِأَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ أَمَرَهُمْ أَنْ يَقِفُوا بِهِ عَلَى السَّحْرِ، وَ أَنْ يَبْطُلُوهُ وَ نَهَاَهُمْ أَنْ يَسْحَرُوا بِهِ النَّاسَ، وَ هَذَا كَمَا يَدُلُّ عَلَى السَّمِّ مَا هُوَ وَ عَلَى مَا يَدْفَعُ بِهِ غَائِلَةُ السَّمِّ... إِلَيَّ أَنْ قَالَ: (وَ مَا يَعْلَمَانِ مِنْ أَحَدٍ ذَلِكَ السَّحْرَ وَ إِبْطَالَهُ (حَتَّى يَقُولَا) لِلْمُتَعَلِّمِ: (إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ) وَ امْتِحَانٌ لِلْعِبَادِ لِيُطِيعُوا اللَّهَ فِيمَا يَتَعَلَّمُونَ مِنْ هَذَا وَ يَبْطُلُوا بِهِ كَيْدَ السَّحَرَةِ وَ لَا يَسْحَرُوا بِهِمْ، فَلَا تَكْفُرْ بِاسْتِعْمَالِ هَذَا السَّحْرِ وَ طَلَبِ الْإِضْرَارِ بِهِ وَ دُعَاءِ النَّاسِ إِلَيَّ أَنْ يَعْتَفِدُوا أَنَّكَ بِهِ تُحْيِي وَ تُمِيتُ وَ تَفْعَلُ مَا لَا يَفْعَلُ عَلَيْهِ إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ، فَإِنَّ ذَلِكَ كُفْرٌ... إِلَيَّ أَنْ قَالَ: (وَ يَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَ لَا يَنْفَعُهُمْ) لِأَنَّهُمْ إِذَا تَعَلَّمُوا ذَلِكَ السَّحْرَ لِيَسْحَرُوا

بِهِ وَ يَضُرُّوهُ بِهٖ فَقَدْ تَعَلَّمُوا مَا يَضُرُّهُمْ فِي دِينِهِمْ وَ لَا يَنْفَعُهُمْ فِيهِ...»
الْحَدِيثَ ٢٨٠

امام حسن عسکری علیه السلام در حدیثی درباره گفته خداوند عزوجل که می فرماید: «و آنچه که بر دوفرشته هاروت و ماروت در بابل نازل گشت» فرمود: پس از نوح ساحران اهل تزویر زیاد شدند، خداوند دو فرشته را نزد پیامبر آن زمان - همراه با یاد دهی آنچه سحره می کنند و آنچه که سحر آن سحره را باطل می سازد و کید آنان را رد می کند - فرستاد، آن پیامبر اینها را از آن دو فرشته آموخت و به دستور خدا آنها را به بندگان نیز یاد داد و به مردم دستور داد تا با این ها آشنای با سحر شوند و سحر ساحران را باطل سازند، و آنان را نهی کرد از اینکه با اینها مردم را سحر کنند، مانند کسی که زهر را معرفی می کند و داروی آنرا نشان می دهد.... تا آنجا که آیه می گوید:

این سحر و ابطال آن را آن دو فرشته به هیچ کس نیاموختند تا آنکه به متعلم گفتند: که ما وسیله فتنه و امتحان برای بندگان هستیم، تا آنان در ارتباط با آنچه از سحر می آموزند از خدا اطاعت کنند و کید ساحران را بدان باطل سازند و مردم را سحر نکنند، بنابراین با به کارگیری سحر و ضرر رسانی به

٢٨٠ سند حدیث: عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْقَاسِمِ الْمُفَسِّرِ عَنْ يُوْسُفَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ وَ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَيَّارٍ عَنْ أَبِيهِمَا عِيُونَ أَخْبَارِ الرِّضَا ج ١ ص ٢٦٦ وسائل الشيعة ج ١٧ ص ١٤٧.

واسطه آن، و دعوت مردم به اینکه باور کنند تو به واسطه سحر زنده می کنی و می میرانی، و کاری که دیگران - جز خدا - بر آن قدرت ندارند انجام میدهی، کافر مشو! چرا که این کفر است ... ولی مردم آنچه را به ضررشان بود و نفعی بر ایشان نداشت آموختند؛ چرا که وقتی مردم سحر را فراگرفته که بدان سحر کنند و اضرار به مردم برسانند، در نتیجه چیزی که برای دینشان ضرر داشت و نفعی نداشت آموختند....

۲- بیان آیات مربوط به احکام

بیان احکام وارده در قرآن از وظائف پیامبر صلی الله علیه و آله و اوصیای گرامی وی می باشد. و این نوع بیانها به لحاظ این که جنبه تأسیسی ندارد و تنها متکفل توضیح مراد حق تعالی از آیات قرآنی است داخل در تفسیر قرآن می باشد؛ چون پس از ورود دستورهای کلی نظیر امر به نماز یا روزه یا حج و امثال آن، در قرآن، سخنان پیامبر اکرم و ائمه اطهار علیهم السلام به منزله بیان آن دستورها است، نه تأسیس چیز جدیدی در کنار یا در چهارچوب آن دستورها؛ بنابر این، این که برخی این نوع بیانها را تفسیر ندانسته و نسبت این بیانها را به قرآن، نسبت قوانین مصوّب در مجلس شورا به قانون اساسی دانسته اند کلامی ناصواب است.^{۲۸۱}

^{۲۸۱} ر.ک. تفسیر تسنیم: ج ۱، ص

چون قوانین عادی تأسیس مقررات و اعتبارات جدیدی در کنار یا چهارچوب قانون اساسی محسوب می شود، لذا ممکن است که تفسیر قانون اساسی تلقی نشود.

حال آنکه سخنان معصومین علیهم السلام که در رابطه با احکام وارده در قرآن، به مثابه توضیح مراد خدای متعال را است، و جنبه کشف ابهام در آنها کاملاً ملحوظ و موجود است، و تفسیر به هر صورتی که تعریف شود شامل این نوع بیانها می گردد.^{۲۸۲} بنا بر این همه یا اغلب احادیثی که در زمینه احکام وارد شده تفسیری است بر آیاتی که در قرآن مجید در زمینه آن حکم؛ این احادیث را می توان در چهار بخش بررسی نمود:

- ۱- اخباری که در باره توضیح اهمیت و فلسفه احکام وارده در قرآن نقل شده است.
- ۲- اخباری که عهده دار بیان مفاهیم موضوعات و احکام وارده در قرآن می باشند.
- ۳- اخباری که عهده دار بیان مصادیق کلی یا جزئی احکام وارده در قرآن می باشند.
- ۴- اخباری که عهده دار بیان شرایط و قیود احکام یاد شده می باشند.

^{۲۸۲} گذشته از آن که در روایات صحیح بر این نوع بیانهای نقل شده از پیامبر صلی الله علیه و آله تفسیر اطلاق شده است. ر.ک. به بخش معنای تفسیر در اول بخش اهل بیت (ع) و تفسیر قرآن.

ما در اینجا برخی از روایاتی را که مستقیماً آیات احکام را تفسیر نموده اند نقل می نماییم:

۱- قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «لَمَّا أَنْزَلَتْ آيَةُ الزَّكَاةِ: (خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا)، وَ أَنْزَلَتْ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ، فَأَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مُنَادِيَهُ فَنَادَى فِي النَّاسِ: أَنْ اللَّهَ فَرَضَ عَلَيْكُمُ الزَّكَاةَ كَمَا فَرَضَ عَلَيْكُمُ الصَّلَاةَ، فَفَرَضَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَيْهِمْ مِنَ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ، وَ فَرَضَ الصَّدَقَةَ مِنَ الْإِبِلِ وَ الْبَقَرِ وَ الْعَنْمِ وَ مِنَ الْحِنْطَةِ وَ الشَّعِيرِ وَ التَّمْرِ وَ الزَّبِيبِ، فَنَادَى فِيهِمْ بِذَلِكَ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ وَ عَفَا لَهُمْ عَمَّا سِوَى ذَلِكَ. قَالَ: ثُمَّ لَمْ يَفْرِضْ لِشَيْءٍ مِنْ أَمْوَالِهِمْ حَتَّى حَالَ عَلَيْهِمُ الْحَوْلُ مِنْ قَابِلٍ، فَصَامُوا وَ أَفْطَرُوا، فَأَمَرَ مُنَادِيَهُ، فَنَادَى فِي الْمُسْلِمِينَ: أَيُّهَا الْمُسْلِمُونَ! زَكُّوا أَمْوَالَكُمْ، تُقْبَلْ صَلَاتُكُمْ قَالَ: ثُمَّ وَجَّهَ عَمَّالَ الصَّدَقَةِ وَ عَمَّالَ الطَّسُوقِ»^{۲۸۳}

امام صادق علیه السلام فرمود: چون آیه زکات که می گوید: «از اموال مسلمانان زکات بگیر تو با این زکات آنها را پاک و پاکیزه می سازی» نازل شد و نزولش در ماه رمضان بود، پیامبر خدا منادیش را دستور داد تا در مردم ندا دهد که خداوند زکات را بر شما واجب ساخت آن گونه که نماز را بر شما واجب ساخت، آنگاه خداوند در طلا و نقره، و از شتر و گوسفند، و از گندم و جو و خرما و کشمش، زکات را واجب

^{۲۸۳} سند حدیث: عَدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ وَ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِيعاً، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ... كَلْبِيِّ، كَافِي: ج ۳، ص ۴۹۷.

نمود، و منادی پیامبر در ماه رمضان در میان مردم این مطلب را فریاد کرد و پیامبر خدا از دیگر چیزها زکات نگرفت. امام افزود: پیامبر خدا چیزی از اموال آنان را برابر زکات معین نکرد تا این که يك سال بر آنان گذشت و روزه گرفتند و آن گاه در عید فطر افطار کردند، سپس پیامبر به منادی خویش فرمان داد تا در میان مسلمانان ندا دهد که: ای مسلمانان! زکات اموالتان را پرداخت کنید تا نمازتان مقبول باشد. امام فرمود: آن گاه پیامبر خدا عاملان زکات و عاملان مالیات را گسیل داشت.

۲- وَ رَوَى عَبْدُ الْعَظِيمِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيُّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَمَّا أَهْلَ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ، فَقَالَ مَا دُبِحَ لِنَسَمٍ أَوْ وَثْنٍ أَوْ شَجَرٍ حَرَّمَ اللَّهُ ذَلِكَ كَمَا حَرَّمَ الْمَيْتَةَ وَالذَّمَّ وَالْحَمَّ الْخَنْزِيرِ، فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَ لَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ أَنْ يَأْكُلَ الْمَيْتَةَ، قَالَ: فَقُلْتُ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَتَى تَجَلُّ لِلْمُضْطَرِّ الْمَيْتَةَ؟ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ سُئِلَ، فَقِيلَ لَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ! إِنَّا نَكُونُ بِأَرْضٍ فَتُصَيِّبُنَا الْمَخْمَصَةُ، فَمَتَى تَجَلُّ لَنَا الْمَيْتَةَ؟ قَالَ: مَا لَمْ تَصْطَبِحُوا أَوْ تَعْتَبِقُوا أَوْ تَحْتَفِقُوا بَقُلًّا فَسَأَنْكُمْ بِهَا مِنْ.

قَالَ عَبْدُ الْعَظِيمِ: فَقُلْتُ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَا مَعْنَى قَوْلِهِ: (عَزَّ وَ جَلَّ) فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَ لَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ؟ قَالَ الْعَادِي السَّارِقُ وَ الْبَاغِي الَّذِي يُبْغِي الصَّيْدَ بَطْرًا أَوْ لَهْوًا، لَا لِيُعَوَّدَ بِهِ عَلَى عِيَالِهِ لَيْسَ لَهُمَا أَنْ يَأْكُلَا الْمَيْتَةَ إِذَا اضْطُرَّ هِيَ حَرَامٌ

عَلَيْهِمَا فِي حَالِ الْإِضْطِرَارِ كَمَا هِيَ حَرَامٌ عَلَيْهِمَا فِي حَالِ الْإِخْتِيَارِ، وَ
لَيْسَ لَهُمَا أَنْ يَقْصِرَا فِي صَوْمٍ وَ لَا صَلَاةٍ فِي سَفَرٍ.
قَالَ: فَقُلْتُ: فَقَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ: (وَ الْمُنْحَنِقَةُ وَ الْمُوقُودَةُ وَ الْمُتَرَدِّيَةُ وَ
النَّطِيحَةُ وَ مَا أَكَلَ السَّبْعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْنُمْ)؟

قَالَ: الْمُنْحَنِقَةُ: الَّتِي انْحَنَقَتْ بِأَخْنَاقِهَا حَتَّى تَمُوتَ، وَ الْمُوقُودَةُ الَّتِي
مَرِضَتْ وَ قَذَفَهَا الْمَرَضُ حَتَّى لَمْ يَكُنْ بِهَا حَرَكَةٌ، وَ الْمُتَرَدِّيَةُ الَّتِي
تَنْزِدُ مِنْ مَكَانٍ مُرْتَفِعٍ إِلَى أَسْفَلٍ أَوْ تَنْزِدُ مِنْ جَبَلٍ أَوْ فِي بئرٍ فَتَمُوتُ،
وَ النَّطِيحَةُ الَّتِي تَنْطَحُهَا بَهِيمَةٌ أُخْرَى فَتَمُوتُ، وَ مَا أَكَلَ السَّبْعُ مِنْهُ فَمَاتَ،
وَ مَا ذُبِحَ عَلَى النَّصْبِ عَلَى حَجَرٍ أَوْ صَنَمٍ إِلَّا مَا أُدْرِكَ ذَكَاتُهُ
فَيَذَكِّي. «۲۸۴»

عبدالعظیم حسنی گوید: از امام جواد علیه السلام از آنچه که
برای غیر خدا ذبح شده است پرسیدم حضرت فرمود: مقصود
ذبیحه هایی است که از برای بت و یا درختی ذبح می شد،
خداوند این ذبیحه ها را حرام نموده همانگونه که مردار، خون
و گوشت خوک را حرام کرده است. پس کسی که بدون زیاده
روی و تجاوزگری مضطر گردد و چاره نداشته باشد می تواند
از گوشت مردار بخورد.

پرسیدم: ای فرزند رسول خدا! چه وقت برای انسان
مضطر مردار حلال می گردد؟ حضرت فرمود: پدرم از
پدرش روایت می کرد که این موضوع را از حضرت رسول
پرسیدند که: ای رسول الله! ما در سرزمینی قرار می گیریم و

در آن جا در شدت و فشار و گرسنگی واقع می شویم پس در چه زمانی مردار بر ما حلال می شود؟

حضرت فرمود: مادامی که برای گردش و خوش گذرانی نرفته باشید و یا سبزی و گیاهی در آن جا نباشد که به وسیله آن سد جوع کنید در این صورت مضطر می شوید و اکل میتة برای شما حلال است.

عبدالعظیم گوید: پرسیدم ای فرزند رسول خدا معنای گفتار خداوند عزوجل که می گوید: «هر کس که مضطر گردد و باغی و عادی نباشد گناهی بر او نیست» چیست؟

حضرت فرمود: مقصود از عادی دزد است باغی کسی است که برای خوش گذرانی و بیهوده کاری به دنبال شکار رفته باشد نه اینکه غذایی برای عیالش بیاورد. این دو اگر در اضطرار هم بیفتند مردار در حال اضطرار هم بر آنان حرام است آن گونه که در حال اختیار حرام بود و این دو حق ندارند روزه و نماز خود را در سفر قصر کنند.

عبدالعظیم گوید: عرض کردم مقصود از آیه شریفه: (و المنخفة والموقوذة والمتردية والنطيحة و ما أكل السبع الا ما ذكيتم) چیست؟

حضرت فرمود: منخفه حیوانی است که او را خفه کرده باشند، موقوذه حیوانی است که مریض شده و مریضی او را انداخته به گونه ای که دیگر حرکتی ندارد، و متردیه حیوانی است که از مکان بلندی یا از کوه سقوط کرده و یا در چاه افتاده و مرده است، و نطیحه حیوانی است که حیوان دیگری

به او شاخ زده و او مرده است، و ما اکل السبع حیوانی است که درندگان او را از هم دریده و مرده باشد، و ما ذبح علی النصب ذبیحه هایی است که در جاهلیت در برابر سنگی یا بتی انجام می دادند (این حرام است) مگر آن که قبل از مرگ ذبح شود که پاک است.

۳- عن زرارة قال: سألت أبا جعفر عليه السلام عن التيمم، فقال: «إن عمار بن ياسر أتى النبي صلى الله عليه وآله فقال: أجنبت و ليس معي ماء!»

فقال: كيف صنعت يا عمار؟ قال: نزع ثيابي ثم تمعكت على الصعيد. فقال: هكذا يصنع الحمار، إنما قال الله (فامسحوا وجوهكم و أيديكم منه) ثم وضع يديه جميعا على الصعيد ثم مسحها ثم مسح من بين عينيه إلى أسفل حاجبيه ثم ذلك إحدى يديه بالأخرى على ظهر الكف بدأ باليمنى» ۲۸۰.

زراره گوید از امام باقر علیه السلام درباره تیمم پرسیدم حضرت فرمود: «عمار یاسر نزد پیامبر آمد و گفت: جنب شده ام و آب نداشتم، حضرت فرمود: چه کردی ای عمار؟! گفت: لباسم را درآوردم آنگاه خودم را روی زمین مالیدم، پیامبر فرمود: الاغ چنین می کند خداوند فرموده است صورتها و دستهایتان را به زمین مسح کنید، آنگاه پیامبر دو دستش را

۲۸۰ تفسیر العیاشی: ج ۱، ص ۳۰۲ مستطرفات السرائر: ص ۵۵۴ و در وسائل الشیعة: ج ۳، ص ۳۶۰ به نقل از مستطرفات چنین گفته: مُحَمَّدُ بْنُ إِدْرِيسَ فِي آخِرِ السَّرَائِرِ نَقْلًا مِنْ كِتَابِ نَوَادِرِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُكَيْرٍ، عَنْ زُرَّارَةَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ

روی زمین گذاشت، سپس آنها را به هم مالید، آنگاه پیشانی خود را تا زیر دو ابر دست کشید، سپس یکی از دو دست را پشت دست دیگر کشید، و از دست راست شروع کرد...»

۴- عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: (قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ) قَالَ: «لِصَوْمِهِمْ وَفِطْرِهِمْ وَحَجِّهِمْ»^{۲۸۶}

امام باقر علیه السلام درباره گفته خداوند عزوجل که می فرماید: «بگو هلال ها برای بیان اوقات مردم و حج است» فرمود: یعنی برای روزه آنان و افطار آنان و حج آنان.

۵- عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: (وَ عَلَى الَّذِينَ يَطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامُ مِسْكِينٍ) قَالَ: «الشَّيْخُ الْكَبِيرُ وَ الَّذِي يَأْخُذُهُ الْعُطَاشُ» وَ عَنْ قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: (فَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَاِطْعَامُ سِتِّينَ مِسْكِينًا) قَالَ: «مِنْ مَرَضٍ أَوْ عُطَاشٍ»^{۲۸۷}

محمد بن مسلم گوید: امام باقر علیه السلام درباره آیه شریفه که می فرماید: «و کسانی که روزه برای آنان طاقت فرساست، لازم است که به مسکینی اطعام دهند.» فرمود: منظور پیرمرد کهنسال و کسی است که مرض تشنگی دارد و در مورد آیه شریفه که می فرماید: «هر کس نمی تواند (روزه بگیرد)

^{۲۸۶} سند حدیث: أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ دَاوُدَ قَالَ: أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ بْنِ الْقَاسِمِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ قَالَ: حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ عَيْسَى بْنِ عَبْدِ اللَّهِ: عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ، عَنْ أَبِيهِ... تَهْدِيبُ الْأَحْكَامِ: ج ۴، ص ۱۶۶

^{۲۸۷} سند حدیث: الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ، عَنْ فَضَالَةَ، عَنِ الْعَلَاءِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ... شَيْخُ طَوْسِي، تَهْدِيبُ الْأَحْكَامِ: ج ۴، ص ۲۳۷

شصت مسکین را غذا دهد» حضرت فرمود: منظور این است که به دلیل مرض و یا درد تشنگی نمی تواند (روزه بگیرد).
 ۶- عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: (وَ الْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا) مَا الَّذِي يَصْلُحُ لَهُنَّ أَنْ يَضَعْنَ مِنْ ثِيَابِهِنَّ؟ قَالَ: «الْجِلْبَابُ»^{۲۸۸}

امام باقر علیه السلام درباره آیه شریفه که می فرماید: (زنان از کار افتاده ای که امید به ازدواج ندارند گناهی بر آنان نیست که لباسهای خود را بر زمین بگذارند) پرسیدم منظور چه لباسی است که می توانند بر زمین نهند؟ فرمود منظور لباس فراخ (رویین) است.

۷- عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: (وَ الَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ) قَالَ الْغِنَاءُ^{۲۸۹}

امام صادق علیه السلام درباره آیه شریفه که می فرماید: «کسانی که مشاهده کننده "زور" نیستند» فرمود: منظور (از زور) غنا است.

و: تفسیر از طریق تأویل آیات و بیان معانی باطنی آنها

بر اساس احادیث متعدد این مطلب مسلم است که: قرآن مجید فراتر از معانی ظاهری، دارای معانی باطنی است که فهم آن با

^{۲۸۸} سند حدیث: عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِينٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ... کلینی، کافی: ج ۵، ص ۵۲۲
^{۲۸۹} سند حدیث: أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنْ صَفْوَانَ، عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْخَرَّازِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبِي الصَّبَّاحِ... کلینی، کافی: ج ۶، ص ۴۳۱

روشهای معمولی که برای فهم محاورات معمولی به کار برده می شود میسر نمی باشد، بلکه شرط اصلی آن رسیدن به یک مقام طهارت معنوی خاصی است تا فهم حقایق فراتر از حقایق عادی که برای انسانهای معمولی قابل دسترسی است ممکن شود، آنچه مسلم است این مقام به صورت کامل آن، مخصوص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام و حضرت فاطمه زهرا علیها السلام می باشد، و به نظر برخی از محققان^{۲۹۰} انسانهای عادی گرچه به این مقام به صورت کامل آن نمی توانند برسند اما به کلی نیز از آن محروم نمی باشند، آنها نیز با تبعیت کامل از اهل بیت علیهم السلام می توانند به برخی از درجات طهارت معنوی برسند و به برخی از معانی باطنی قرآن واقف بشوند، حضرت سلمان فارسی، اویس قرنی، میثم تمّار و جابر جعفی نمونه هایی از این گونه شخصیتها می باشند.

^{۲۹۰} فیض کاشانی ره در این باره فرموده اند: کسی که منحصرًا مطیع خدا باشد و از رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام پیروی کند، دانش خود را از آنان [که سرچشمه دانشهائیند] بگیرد، آثار آن بزرگواران را تتبع نماید و بر خلاصه‌ای از اسرارشان آگاهی یابد - به گونه‌ای که در علم راسخ شود- در شناخت خویش اطمینان نفس پیدا کند و دیده‌های دلش باز شود، آگاهی به حقایق اشیاء بر او هجوم آورد و با روح یقین همراه گردد، از راه‌های سختی که تن پروران آنها را قابل عبور نمی‌دانند، بگذرد و با آنچه نادانان از آن وحشت دارند انس گیرد، جسم او با دنیا مرتبط می‌باشد، در حالیکه روحش به عالم بالا پیوسته است. چنین کسی می‌تواند از بعضی غرائب قرآن بهره گیرد، و از برخی عجایب استنباط نماید، البته این لطف از بزرگواری خدای متعال دور نیست و از سخاوت او عجیب نمی‌باشد. و امامان بزرگوار ما عده‌ای از اصحاب خود را که دارای صفای فوق هستند از خودشان شمرده‌اند، چنانکه فرموده‌اند: (سلمان منا اهل البیت) سلمان از ما اهل بیت است. پس کسی که داری این ویژگیها می‌باشد بعید نیست که در زمره راسخان در علم وارد شود. رک به مقدمه تفسیر صافی

تأویل خود دارای اقسام و انواعی است که از جمله آنها عبارتست از:

بیان معنای جدید برای آیه در عرض معنای ظاهری؛
توسعه آیات نازل در باره قوم خاص به مصادیق جدید؛
ذکر تطبیقاتی که مستلزم تصرف در معنای آیه می گردد
اینک برخی از نمونه هایی را که اهل بیت علیهم السلام به بیان معنای باطنی آیات در چهارچوب یکی از موارد فوق پرداخته اند ذکر می نماییم:

۱- الْفَضْلُ بْنُ الْحَسَنِ الطَّبْرَسِيُّ فِي مَجْمَعِ النَّبِيَانِ، قَالَ: رُوِيَ أَنَّ الْمُعْتَصِمَ سَأَلَ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامَ عَنْ قَوْلِهِ: (وَ أَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا) فَقَالَ: «هِيَ الْأَعْضَاءُ السَّبْعَةُ الَّتِي يُسَجَّدُ عَلَيْهَا»^{۲۹۱}

مرحوم طبرسی در مجمع البیان گفته است: روایت شده که: معتصم از امام جواد علیه السلام درباره این گفته خدا که: «مساجد از آن خداست پس هیچکس را با خدا نخوانید» پرسید، امام فرمود: منظور (از مساجد) اعضای هفتگانه ای است که بر آن سجده می شود.^{۲۹۲}

^{۲۹۱} وسائل الشیعة: ج ۶، ص ۳۴۵

^{۲۹۲} به همین مضمون حدیثی در کافی نقل شده است، امام صادق (علیه السلام) در حدیثی فرموده اند: عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَيْسَى قَالَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَدِيثٍ: وَقَالَ: «سَبْعَةٌ مِنْهَا فَرَضٌ يُسَجَّدُ عَلَيْهَا وَ هِيَ الَّتِي ذَكَرَهَا اللَّهُ فِي كِتَابِهِ فَقَالَ: (وَ أَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا) وَ هِيَ: الْجَبْهُةُ وَ الْكَفَّانِ وَ الرُّكْبَتَانِ وَ الْإِبْهَامَانِ وَ وَضَعُ الْأَنْفِ عَلَى الْأَرْضِ سُنَّةٌ...» الْحَدِيثُ

در حدیث فوق برای «المساجد» غیر از معنای ظاهری آن معنایی دیگری ذکر شده و آن معنی مبنای استنباط حکم شرعی در باب حدود در فقه قرار گرفته است.

۲- عن المفضل بن محمد قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله: (وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ) فقال: «هذه نزلت فينا خاصة، إنه ليس رجل من ولد فاطمة يموت و لا يخرج من الدنيا حتى يقر للإمام بإمامته، كما أقر ولد يعقوب ليوسف حين قالوا: (تَاللَّهِ لَقَدْ آتَرَكَ اللَّهُ عَلَيْنَا)^{۲۹۳}»^{۲۹۴}

مفضل بن محمد گوید: از امام صادق علیه السلام درباره گفته خدا: (وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ) پرسیدم حضرت فرمود: این آیه فقط درباره ما نازل شده است، هیچ فردی از فرزندان فاطمه نمی میرد و از دنیا نمی رود مگر آنکه به امامت امام معصوم اقرار می کند، همان گونه که فرزندان یعقوب نسبت به یوسف اقرار و اعتراف کردند، آن زمان که گفتند: «به خدا سوگند که خداوند تو را بر ما برتری بخشیده است».

... هفت عضو واجب است که سجده بر آن قرار گیرد این ها همانهایی است که خداوند در کتابش ذکر کرده اند و فرموده است: «و اینکه مساجد از آن خداست پس هیچ کس را با خدا نخوانید» و این اعضا: پیشانی، دو کف دست، دو زانو، دو انگشت ابهام پا است و گذاشتن بینی بر زمین سنت است...

^{۲۹۳} یوسف: ۹۱.

^{۲۹۴} تفسیر عیاشی: ج ۱، ص ۲۸۳

در این حدیث آیه نازله در باره قوم خاص، به مصادیق جدید توسعه داده شده است.

۳- عن إسماعيل بن أبي زياد، عن أبي عبد الله عليه السلام في قوله تعالى: (وَ عَلاماتٍ وَ بالنَّجمِ هُم يَهتَدُونَ) ^{۲۹۵} قال: «له ظاهر و باطن، فالظاهر الجدى، و عليه تبنى القبلة، و به يهتدى أهل البر و البحر؛ لأنه لا يزول» ^{۲۹۶}

امام صادق علیه السلام درباره گفته خداوند متعال که: «و علاماتى قرار داد و به وسیله ستارگان هدایت می شوند.» فرمود: این آیه ظاهر و باطن دارد ظاهر آن ستاره جدی است و قبله بر پایه آن استوار است، و به وسیله آن اهل خشکی و دریا راه می یابند؛ چرا که این ستاره از بین نمی رود.

و در حدیث دیگر آمده است:
أبو الورد، عن أبي جعفر في قوله تعالى: (وَ عَلاماتٍ وَ بالنَّجمِ هُم يَهتَدُونَ)، قال: «نحن النجم».

امام باقر (علیه السلام) در مورد آیه شریفه (و علامات و بالنجم هم یهتدون) فرمود: منظور از نجم ما هستیم
تطبیق نجم در آیه یاد شده بر ائمه علیهم السلام مستلزم توسعه در مفهوم نجم در آیه می باشد.

^{۲۹۵} نحل: ۱۶
^{۲۹۶} بحار الأنوار: ج ۲۴، ص ۸۲

۴- عن علی بن جعفر، عن أخیه موسی علیه السلام قال: قلت له: ما تأویل قول الله: (قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ)؟ فقال: «إذا فقدتم إمامکم فلم تروه فما ذا تصنعون؟!»^{۲۹۷}

علی بن جعفر گوید از امام موسی بن جعفر علیه السلام پرسیدم تأویل این گفته خدا که: «بگو: به من خبر دهید اگر آبهای شما در زمین فرو رود چه کسی می تواند آب جاری و گوارا در دسترس شما قرار دهد.» چیست؟ حضرت فرمود: آن زمان که امامتان را نیابید و او را نبینید چه می کنید؟ آب مایه حیات مادی انسانها و امام معصوم مایه حیات معنوی آنها است، از این بابت آب در آیه کریمه با یک دید گسترده شامل امام معصوم نیز می شود. و بر این اساس فرو رفتن آب در زمین اشاره به دوران غیبت امام مهدی علیه السلام قلمداد شده است. همچنین در حدیثی که در زیر نقل می نمایم ائمه علیهم السلام با توسعه در مفاهیمی چون «قریه»، «امن»، «سیر»، «شمس»، «قمر» و «سفینه» و امثال آن تطبیقات و مصادیق دیگری برای آیات در کنار معانی ظاهری آنها ذکر نموده اند.

۵- عن ابي حمزة الثمالي قال: أتى الحسن البصري أبا جعفر عليه السلام... فقال أبو جعفر عليه السلام: و ساق الحديث الى أن قال:

^{۲۹۷} سعد بن عبدالله، عن احمد بن محمد بن عيسى، عن موسى بن قاسم الجبلی و ابن قتادة علي بن حفص،... الغيبة، شيخ طوسی: ص ۱۶۰

«أرايت حيث يقول: (وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُرًى ظَاهِرَةً وَ قَدَرْنَا فِيهَا السَّيْرَ سِيرُوا فِيهَا لِيَالِي وَ أَياماً آمِنِينَ)^{۲۹۸} یا حسن بلغنی أنك أفنتیت الناس، فقلت: هی مكة! فقال: أبو جعفر علیه السلام فهل یقطع علی من حج مكة؟ و هل یخاف أهل مكة؟ و هل تذهب أموالهم؟ فمتی یكونون آمنین؟ بل، فینا ضرب الله الأمثال فی القرآن، فنحن القرى الّتی بارک الله فیها، و ذلك قول الله عز و جل: فمن أقر بفضلنا حيث أمرهم الله أن یأتونا، فقال: (وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا)

أی: جعلنا بینهم و بین شیعتهم القرى الّتی بارکنا فیها، (قُرًى ظَاهِرَةً) و القرى الظاهرة الرسل و النقلة عنا إلى شیعتنا، و فقهاء شیعتنا إلى شیعتنا

و قوله: (وَقَدَرْنَا فِيهَا السَّيْرَ) فالسیر مثل للعلم سیروا به. لِيَالِي وَ أَياماً) مثل لما یسیر من العلم فی اللیالی و الأيام عنا إلیهم فی الحلال و الحرام، و الفرائض و الأحکام (آمِنِينَ) فیها إذا أخذوا من معدنها الذی أمروا أن یأخذوا منه (آمِنِينَ) من الشک و الضلال و النقلة من الحرام إلى الحلال؛ لأنهم أخذوا العلم ممن و جب لهم بأخذهم إياه عنهم المغفرة؛ لأنهم أهل میراث العلم من آدم إلى حيث انتهوا ذریة مصطفاة بعضها من بعض، فلم ینته الاصطفاء إلیکم بل إلینا انتهى، و نحن تلك الذریة، لا أنت و لا أشباهک...»^{۲۹۹}

ابو حمزه ثمالی می گوید: حسن بصری خدمت امام باقر(علیه السلام) آمد حضرت (در بحثی که با وی داشتند) فرمودند: در باره این آیه چه نظر داری؟ «و میان آنان و شهرهایی که برکت داده بودیم آبادیهای آشکاری قرار دادیم، و سفر در میان آنها رابه طور متناسب مقرر داشتیم، (و به آنان گفتیم:) شبها و روزها در این آبادی ها با ایمنی (کامل) سفر کنید» ای حسن به من خبر رسیده که تو نظر داده ای و

^{۲۹۸} سیما: ۱۸

^{۲۹۹} بحار الأنوار: ج ۲۴، ص ۲۳۳

گفته ای که منظور مکه است؟. آنگاه امام باقر علیه السلام فرمودند: آیا از کسی که قصد خانه خدا را دارد می دزدند؟ و آیا چنین نیست که اهل مکه می ترسند؟ و اموالشان از بین می رود؟ پس چه زمانی اینان در امن هستند؟ بلکه خداوند این مثال را در قرآن درباره ی ما زده است: ما آبادی هایی هستیم که خداوند در آنها برکت نهاده است. و این منظور گفته خداست، که خداوند همواره دستور داده است که به سوی ما بیایند به فضیلت ما اقرار کنند و فرموده است: «و میان آنان و شهرهایی که برکت داده بودیم» یعنی بین آنان و بین شیعه آنان که آبادی هایی هستند که در آن برکت نهاده ایم آبادی هایی آشکار است و آبادی های آشکار همان پیام آوران و کسانی هستند که از سوی ما برای شیعیان مان روایت می کنند، و فقیهان از شیعیان مابند که برای شیعیان ما روایت را نقل می کنند.

و این گفته خدا: «که سفر در میان آنها را به طور مناسب مقرر داشتیم» سیر مثالی برای علم است، به وسیله آن سیر کنید «شبها و روزها» مثلی است برای علمی که در شبها و روزها درباه حلال و حرام و فرائض و احکام از سوی ما به آنان منتقل می شود. و آنان در آنجا «در امن هستند» اگر این ها را از معدنش که مامور به اخذ از آن هستند بگیرند، از شك و گمراهی «در امن هستند»؛ چون آنان علم را از کسانی گرفته اند که با گرفتن از آنان مغفرت الهی برایشان ثابت می شود؛ چرا که آنان از حضرت آدم تا پایان وارثان علمند و از ذراری

برگزیده او هستند. ذریه ای پاک که همه چون هم هستند، و این برگزیدگی و پاکی به شما نرسیده بلکه به ما رسیده، و ما از آن نسل هستیم، نه تو و امثال تو....

۶- عن أبي جعفر عليه السلام قال: «فضرب الله مثل محمد صلى الله عليه واله الشمس، ومثل الوصي القمر، وهو قول الله عزوجل: (جعل الشمس ضياء والقمر نورا)»... ۳۰۰

امام باقر علیه السلام در باره این آیه که: «او خدایی است که خورشید را مایه روشنایی و ماه را نوربخش قرار داد» می فرماید: خداوند زمین را به نور محمد (صلی الله علیه و آله) روشن ساخت، همان گونه که با نور خورشید آن را روشن گرداند، به همین جهت محمد (صلی الله علیه و آله) را به خورشید و وصی اش علی علیه السلام را به ماه تشبیه کرده است.

۷- عن عبد الله بن زرارة، قال، قال لي أبو عبد الله عليه السلام: «اقرأ مني على والدك السلام، و قل له: إني إنما أعيبك دفاعا مني عنك، فإن الناس و العدو يسارعون إلى كل من قرّبناه و حمّدنا مكانه لإدخال الأذى في من نحبه و تقرّبه، و يرمونه لمحبتنا له و قرّبه و دنوه منا، و يرون إدخال الأذى عليه و قتله، و يحمّدون كل من عبناه نحن و أن نحمد أمره، فإنما أعيبك لأنك رجل اشتهرت بنا و لميلك إلينا، و أنت في ذلك مذموم عند الناس، غير محمود الأثر لمودتك لنا و بميلك إلينا، فأحببت أن أعيبك ليحمدوا أمرك في الدين بعيبك و نقصك، و يكون بذلك منا دافع شرهم عنك، يقول الله جل و عز: (أما السفينة فكانت لمساكين يعملون في البحر فأردت أن أعيبها و كان وراءهم ملك يأخذ

۳۰۰ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْعَبَّاسِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَمَّادٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ شَيْمْرِ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَلِمَتِي، كَافِي ۸ ۳۷۹ وَرَكَ. تَفْسِيرُ نَوْرِ الثَّقَلَيْنِ - الشَّيْخِ الْحَوِيزِيِّ ج ۴ ص ۳۸۴

کل سفينة (صالحة) غصبا، هذا التنزيل من عند الله صالحة، لا والله ما عابها إلا لكي تسلم من الملك، و لا تعطب على يديه، و لقد كانت صالحة ليس للعيب منها مساغ و الحمد لله -

فافهم المثل يرحمك الله فإنك و الله أحب الناس إليّ، و أحب أصحاب أبي عليه السلام حيا و ميتا، فإنك أفضل سفن ذلك البحر القمقام الزاخر، و أن من ورائك ملکا ظلوما غصوبا يرقب عبور كل سفينة صالحة ترد من بحر الهدى، ليأخذها غصبا ثم يغصبها و أهلها، و رحمة الله عليك حيا و رحمته و رضوانه عليك ميتا»^{۳۰۱}

عبدالله بن زراره گوید: امام صادق عليه السلام به من فرمود:

سلام مرا به پدرت برسان و به او بگو من عیب تورا می گویم برای اینکه از تو دفاع کرده باشم؛ چرا که مردم و دشمنان برای آزار رسانی به هر کس که ما او را به خود نزدیک سازیم و موقعیتش را بستاییم شتاب می کنند، و او را به دلیل محبت ما نسبت به او و نزدیکی وی به ما متهم می سازند، و می خواهند که او را آزار دهند و بکشند، و هر کس را که ما او را بد بدانیم می ستایند؛ بنابر این تنها به این دلیل از تو ناسزا گفتم که چون به انتساب و گرایش به ما شهرت یافته ای، و تو در این ارتباط نزد مردم مذموم هستی نه مورد ستایش؛ چون ما را دوست داری و به ما گرایش داری. بنابر این من دوست داشتم تو را معیوب کنم تا تو را به دلیل معیوب کردن ستایش کنند، و به این شکل ما شر آنان را از

^{۳۰۱} سند حدیث: حدیثی حمدویه بن نصیر، قال: حدثنا محمد بن عیسی بن عبید، قال: حدیثی یونس بن عبد الرحمن، عن عبد الله بن زرارة و محمد بن قولويه و الحسين بن الحسن، قالوا: حدثنا سعد بن عبد الله، قال: حدیثی هارون بن الحسن بن محبوب، عن محمد بن عبد الله بن زرارة و ابنه الحسن و الحسين... رجال الکشی: ص ۱۳۳.

تو دفع کرده باشیم. خداوند می فرماید: «و اما کشتی برای فقیرانی بود که در دریا کار می کردند من خواستم آن را معیوب کنم، چرا که پشت سرشان پادشاهی بود که هر کشتی سالمی را غاصبانه می گرفت.» این است تنزیل از سوی خدا، کشتی سالم بود، به خدا سوگند آن کشتی را معیوب نکرد مگر برای آن که از دست پادشاه سالم بماند و به دست آن به رنج نیفتد، و آن کشتی سالم بود و عیبی نداشت، ستایش خدا را. پس این مثل را درک کن، خداوند تو را رحمت کند، تو به خدا سوگند محبوبترین مردم نزد من و محبوبترین یاران پدرم در زمان حیات و ممات او هستی! چرا که بهترین کشتی آن دریای بزرگ پر آب هستی، و در پشت سرت پادشاهی ستمگر و غاصب است که مراقب عبور همه کشتی های سالمی است که از دریای هدایت می آیند، تا آنها را همراه با اهلش به غصب بگیرد، و رحمت خدا در حال حیات، و رحمت و رضوان او در ممات بر تو باد.

ز: تفسیر قرآن به کمک تاریخ

برخی از آیات قرآن ناظر به یک سلسله وقایع تاریخی هستند، ولی قرآن کریم بر اساس هدف هدایتی که دارد تنها بخشهای مهم آن وقایع را نقل می نماید و بررسی بیشتر آن وقایع را به عهده

مخاطبین می گذارد، اهل بیت علیهم السلام در مواردی که شرح آن وقایع به فهم دقیقتر قرآن یا به استنتاج مطالب نو از آیه کمک می نموده است با شرح وقایع مربوطه به بیان و تفسیر آیات همت گماشته‌اند. ما به برخی از آن موارد اشاره می کنیم:

۱- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ ذَكَرَهُ قَالَ: لَمَّا سَمَّ الْمُتَوَكَّلُ نَذَرَ إِنْ عُوْفِي أَنْ يَتَصَدَّقَ بِمَالٍ كَثِيرٍ، فَلَمَّا عُوْفِي سَأَلَ الْفُقَهَاءَ عَنْ حَدِّ الْمَالِ الْكَثِيرِ، فَاخْتَلَفُوا عَلَيْهِ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ: مِائَةُ أَلْفٍ، وَ قَالَ بَعْضُهُمْ: عَشْرَةُ أَلْفٍ، فَقَالُوا فِيهِ أَقَاوِيلَ مُخْتَلِفَةً فَاشْتَبَهَ عَلَيْهِ الْأَمْرُ فَقَالَ رَجُلٌ مِنْ نُدَمَائِهِ - يَقَالُ لَهُ صَفْعَانُ - : أَلَا تَتَّبَعْتُ إِلَى هَذَا الْأَسْوَدِ فَتَسْأَلُ عَنْهُ؟ فَقَالَ لَهُ: الْمُتَوَكَّلُ: مَنْ تَعْنِي وَيَحْكُ؟ فَقَالَ لَهُ: ابْنُ الرِّضَا. فَقَالَ لَهُ: وَ هُوَ يَحْسِبُ مِنْ هَذَا شَيْئاً، فَقَالَ: إِنْ أَخْرَجَكَ مِنْ هَذَا فَلِي عَلَيْكَ كَذَا وَ كَذَا وَ إِلَّا فَاضْرِبْنِي مِائَةَ مِثْرَعَةٍ، فَقَالَ الْمُتَوَكَّلُ: قَدْ رَضِيتُ يَا جَعْفَرُ بِنَ مَحْمُودٍ صِرَ إِلَيْهِ وَ سَأَلَهُ عَنْ حَدِّ الْمَالِ الْكَثِيرِ، فَصَارَ جَعْفَرُ بْنُ مَحْمُودٍ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَسَأَلَهُ عَنْ حَدِّ الْمَالِ الْكَثِيرِ فَقَالَ: «الْكَثِيرُ ثَمَانُونَ» فَقَالَ لَهُ جَعْفَرُ: يَا سَيِّدِي! إِنَّهُ يَسْأَلُنِي عَنِ الْعِلَّةِ فِيهِ

فَقَالَ لَهُ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ: (لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ) فَعَدَدْنَا تِلْكَ الْمَوَاطِنَ فَكَانَتْ ثَمَانِينَ»^{۳۰۲}

چون متوکل مسموم شد نذر کرد که اگر عافیت یابد مال زیاد صدقه بدهد چون سلامت یافت از فقیهان درباره اندازه

^{۳۰۲} کلینی، کافی: ج ۷، ص ۴۶۴ ر.ک. سبط ابن جوزی، تذکره الخواص ۲۰۲

مال زیاد پرسید. آنان اختلاف کردند، برخی گفتند: صد هزار و برخی دیگر گفتند: ده هزار. سخنان گوناگونی گفتند. قضیه بر متوکل مشتبه شد (وندانست که چه کند)

آنگاه فردی از همدمان متوکل به نام صقعان به او پیشنهاد داد که: چرا سراغ این مرد سیاه نمی فرستی و از او نمی پرسی؟ متوکل به او گفت: وای بر تو! چه کسی را منظور داری؟ او گفت ابن الرضا را.

متوکل به صقعان گفت: او در این رابطه چیزی می داند؟ صقعان گفت: اگر او تو را از این مشکل نجات داد این مبلغ معین را به من بده و گر نه صد تا زیانه ام بزن، متوکل گفت: قبول کردم.

آنگاه به جعفر بن محمود گفت: نزد ابن الرضا برو و از او درباره اندازه مال زیاد بپرس، جعفر بن محمود نزد امام هادی علیه السلام آمد و از او درباره اندازه مال زیاد پرسید.

حضرت فرمود: منظور از زیاد هشتاد تاست، جعفر گفت: سرورم! متوکل علت اینکه چرا هشتاد تا، مال زیاد است را از من جویا می شود امام هادی علیه السلام فرمود: خداوند عزوجل می گوید: «خداوند شما را در مکانهای زیادی یاری کرد»^{۳۰۲} ما این مکانها را بر شمردیم، هشتاد مورد بود.

۲- ابن جریر، ابوالشیخ و ابن مردویه از علی علیه السلام روایت کرده اند که: پیامبر (صلی الله علیه و آله) در شبی که

فردای آن جنگ بدر آغاز گردید، پیاپی نماز می‌خواند و می‌گفت: پروردگارا! اگر این گروه (مسلمانان) هلاک شوند، پرستیده نخواهی شد. در این شب باران شدیدی بر ایشان بارید. این است معنای قول خداوند: (...وَيَنْزِلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لِيُطَهِّرَكُمْ بِهِ وَيُذْهِبَ عَنْكُمْ رِجْسَ الشَّيْطَانِ وَلِيَرْبِطَ عَلَى قُلُوبِكُمْ وَيُنَبِّتَ بِهِ الْأَقْدَامَ)؛ «و آبی از آسمان برایتان فرستاد، تا شما را با آن پاک کند و پلیدی شیطان را از شما دور سازد و دل‌هایتان را محکم و گام‌هایتان را با آن استوار دارد.»^{۳۰۴}

۳- عن الحسن بن علی الوشاء قال: سمعت الرضا عليه السلام يقول: «كانت الحكومة في بنى إسرائيل إذا سرق أحد شيئاً استرق به، و كان يوسف عند عمته و هو صغير و كانت تحبه، و كانت لإسحاق منطقة ألبسها يعقوب، و كانت عند أخته، و إن يعقوب طلب يوسف أن يأخذه من عمته، فاغتمت لذلك و قالت له دعه حتى أرسله إليك، فأرسلته و أخذت المنطقة فشدتها في وسطه تحت الثياب، فلما أتى يوسف أباه جاءت، فقالت: سرقت المنطقة ففتشته فوجدتها في وسطه، فلذلك قال إخوة يوسف - حيث جعل الصاع في وعاء أخيه، فقال لهم يوسف: (ما جزاء من وجدنا في رحله) قالوا: جزاؤه بإجراء السنة التي تجرى فيهم، فبدأ بأوعيتهم قبل وعاء أخيه، ثم استخرجها من وعاء أخيه، فلذلك قال

□ ۳۰۴- سيوطي، الدر المنثور: ج ۴، ص ۳۲.

إخوة يوسف: (إِنْ يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ) يعنون المنطقة فأسرها يوسف في نفسه و لم يبدها لهم»^{۳۰}

حسن بن وشاء گوید: از امام رضا علیه السلام شنیدم که می فرمود: قانون داوری و قضا در بنی اسرائیل چنین بود که اگر کسی چیزی را می دزدید به واسطه آن به بندگی در می آمد، و یوسف در کوچکی نزد عمه اش بود و عمه اش او را دوست می داشت، و اسحاق پیامبر کمربندی داشت که به یعقوب پوشانیده بود و آن کمر بند نزد خواهر یعقوب بود، یعقوب خواست یوسف را از عمه اش بگیرد، عمه بدین جهت ناراحت شد و به یعقوب گفت دست نگاه دار، تا آن را برایت بفرستم، آنگاه یوسف را (که کودکی بیش نبود) فرستاد و کمر بند را در زیر لباس به کمر یوسف بست، یوسف که نزد پدر آمد. عمه هم آمد و گفت: کمر بند دزیده شده، آن گاه عمه یوسف را گشت و کمر بند را در کمر یوسف یافت، روی همین جهت وقتی که یوسف پیمان را در ظرف برادرش قرار داد و بعد به آنان گفت: «جزای کسی که پیمان را در اثاثیه اش ببینم چیست؟ گفتند: جزای او به این است که همان سنتی که در میانشان است جاری سازد، لذا یوسف از ظرف برادرها شروع کرد و سپس پیمان را از داخل اثاث برادرش پیدا کرد، و بر همین اساس برادران یوسف گفتند: اگر این برادر چیزی دزدیده، برادرش نیز قبلا دزدی کرده است و منظورشان

^{۳۰} تفسیر العیاشی ج: ۱ ص: ۱۸۶

همین کمر بند بود. یوسف این حقیقت را در دلش نهان داشت و برای آنان آشکار نساخت.»

۴- حدثنا الحسين بن إبراهيم بن أحمد بن هشام المؤدب الرازي رضى الله عنه قال: حدثنا علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن محمد بن أبي عمير، عن أبان الأحمر قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عز و جل: (وَ فِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ) لأى شىء سمى ذا الأوتاد؟ قال: لأنه كان إذا عذب رجلا، بسطه، على الأرض على وجهه، و مد يديه و رجليه، فأوتدها بأربعة أوتاد فى الأرض، و ربما بسطه على خشب منبسط، فوند رجليه و يديه بأربعة أوتاد، ثم تركه على حاله حتى يموت، فسماه الله عز و جل فرعون ذا الأوتاد لذلك»^{۳۰۶}

ابان احمر گوید: از امام صادق علیه السلام درباره گفته خداوند عزوجل: «و فرعونى که صاحب میخ ها بود» پرسیدم که چرا فرعون به ذوالاوتاد (صاحب میخ ها) نامیده شد حضرت فرمود: چون فرعون وقتى که مى خواست کسی را شکنجه کند او را به صورت، روی زمین پهن می کرد، و دست ها و پاهایش را می کشید، و با میخ در زمین می کوبید، و گاه روی تخته پهنی او را پهن می کرد و پاها و دستهایش را با چهار میخ می کوبید، آن گاه او را به حال خود می گذاشت تا بمیرد، خداوند به همین دلیل او را فرعون صاحب میخ ها نامیده است.

^{۳۰۶} علل الشرائع ج ۱ ص ۶۹-۷۰.

۵- عن إسماعيل الجعفي، عن أبي جعفر عليه السلام قال: «إن امرأة عمران لما نذرت ما في بطنها محررا قال: و المحرر للمسجد إذا وضعتة [أو] دخل المسجد، فلم يخرج [من المسجد] أبدا فلما ولدت مريم (قَالَتْ رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَىٰ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتَ وَ لَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَىٰ وَ إِنِّي سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ وَ إِنِّي أُعِيدُهَا بِلَكَ وَ ذُرِّيَّتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ) فساهم عليها النبيون فأصاب القرعة زكريا، و هو زوج أختها و كفلها و أدخلها المسجد، فلما بلغت ما تبلغ النساء من الطمث و كانت أجمل النساء، فكانت تصلي و يضيء المحراب لنورها، فدخل عليها زكريا فإذا عندها فاكهة الشتاء في الصيف، و فاكهة الصيف في الشتاء فقال: (أنى لك هذا قالت هو من عند الله)... (فهناك دعا زكريا ربه) قال: (إني خفت الموالى من ورائى) إلى ما ذكره الله من قصة زكريا و يحيى^{۳۰۷}

امام باقر عليه السلام فرمود: همسر عمران نذر کرد که جنین در شکمش را بنده آزاد قرار دهد، بنده آزاد، بنده ای بود که به مسجد تعلق داشت و پس از تولد داخل مسجد برده می شد و هرگز از مسجد خارج نمی شد. چون وی مریم را زائید، «گفت: ای پروردگار من این بچه را دختر زاییده ام - خداوند بهتر می دانست که او چه زاییده است. - و پسر به مانند دختر نمی باشد و من نام او را مریم گذاشتم، و ذریه اش را از شر شیطان رانده شده به تو پناه می دهم» پیامبران برای عهده دار شده تکفل مریم قرعه کشیده اند، قرعه به نام زکریا در آمد،

^{۳۰۷} تفسیر العیاشی ج: ۱ ص: ۱۷۱

زکریا همسر خواهرش بود، زکریا او را سرپرستی کرد و او را در مسجد قرار داد، چون مریم به سن حیض که زنان به آنان می رسند رسید از همه زن ها زیباتر بود، و نماز می خواند، و محراب از نور او نورانی می شد، زکریا وارد خانه مریم شد، دید که نزد مریم در تابستان میوه زمستان و در زمستان میوه تابستان است، پرسید: «این میوه ها از کجا است؟ مریم گفت: آنها از سوی خداست این جا بود که زکریا از خدا خواست» و گفت: «من از بستگانم پس از خویش می ترسم...»

ز: تفسیر از راه تمثیل

بی گمان شناخت مخاطبان و توجه به سطح آگاهی آنها از جمله اموری است که معصومان علیهم السلام در تفسیر آیات بدان عنایت داشتند، در میان روایات تفسیری گاهی دیده می شود که ائمه علیهم السلام به منظور آسان سازی و قابل فهم ساختن مفاد برخی از آیات، در صدد تمثیل برآمده و با ارائه مثالهای ساده و عینی و ملموس، مفاهیم دشوار نمای مورد نظر را به مخاطب منتقل ساختند. موارد زیر از این قبیل است:

۱- عن عبدالله بن عباس قال: قدم یهودیان أخوان رؤساء اليهود بالمدينة.. قال فأین یكون وجه ربك فقال علی بن أبی طالب علیه السلام لی: یا ابن عباس ائتنی بنار و حطب، فأتیته بنار و حطب فأضرمها، ثم قال: «یا یهودی این یكون وجه هذه النار؟» قال: لا أقف لها علی وجه

قال: «فإن ربي عز و جل عن هذا المثل و له المشرق و المغرب
فأينما تولوا فثم وجه الله»^{۳۰۸}

ابن عباس گوید: یک نفر یهودی از حضرت علی علیه السلام پرسید: روی خدایت کجاست؟ حضرت امیر المؤمنین علیه السلام به من فرمود: ای ابن عباس آتش و هیزمی بیاور! من آتش و هیزم آوردم، حضرت هیزم ها را آتش زد، سپس فرمود: «ای یهودی روی این آتش کجاست؟» یهودی گفت: رویی برای آتش نمیدانم.

حضرت فرمود: خدای من عزیزتر و برتر از این مثل است، مشرق و مغرب از آن اوست. هر کجا روکنی همان جا روی خداست».

۲- [تفسیر القمی] (كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَزِيزًا حَكِيمًا) فقيل لأبي عبد الله عليه السلام: كيف تبدل جلودهم غيرها؟ فقال: «أ رأيت لو أخذت ابنة فكسرتها و صيرتها ترابا، ثم ضربتها في القالب، أ هي التي كانت؟ إنما هي ذلك و حدث تغير آخر و الأصل واحد»^{۳۰۹}

«هر گاه پوست های تنشان بریان گردد، پوست های دیگری به جای آن قرار می دهیم تا کيفر الهی را بچشند، خدا

^{۳۰۸} حدثنا علي بن أحمد بن موسى رضي الله عنه قال: حدثنا أحمد بن يحيى بن زكريا القطان قال: حدثنا بكر بن عبد الله بن حبيب قال: حدثنا عبد الرحيم بن علي بن سعيد الجبلي الصيدناني و عبد الله بن الصلت و اللفظ له قالوا: حدثنا الحسن [محمد] بن نصر الخزاز قال: حدثني عمرو بن طلحة بن أسباط بن نصر، عن عكرمة، عن عبد الله بن عباس في حديث الخصال: ج ۲، ص ۵۹۵-۵۹۷
^{۳۰۹} تفسیر القمی ج: ۱ ص: ۱۴۱ بحار الأنوار ج: ۸ ص: ۲۸۸

شکست ناپذیر و حکیم است» در مورد تفسیر این آیه شریفه از امام صادق علیه السلام پرسیدند که: چگونه پوست ها عوض می شود؟ امام فرمود: اگر خستی را بگیری و آن را بشکنی و خاکش کنی دوباره در قالب بریزی آیا این همان است (یا نه)؟ بدون تردید این همان است و تنها، تغییری در آن پدید آمده ولی اصل یکی است.

۳- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْجَوْهَرِيِّ، عَنْ جَمِيلِ بْنِ صَالِحٍ، عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ عَمْرٍو الْأَحْوَلِ قَالَ: تَلَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَذِهِ الْآيَةَ: (وَ الَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يَسْرِفُوا وَ لَمْ يَقْتُرُوا وَ كَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا) قَالَ فَأَخَذَ قَبْضَةً مِنْ حَصَى وَ قَبْضَهَا بِيَدِهِ فَقَالَ: «هَذَا الْإِقْتَارُ الَّذِي ذَكَرَهُ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ»، ثُمَّ قَبِضَ قَبْضَةً أُخْرَى فَأَرَخَى كَفَّهُ كُلَّهَا، ثُمَّ قَالَ: «هَذَا الْإِسْرَافُ»، ثُمَّ أَخَذَ قَبْضَةً أُخْرَى فَأَرَخَى بَعْضَهَا وَ أَمْسَكَ بَعْضَهَا وَ قَالَ: «هَذَا الْقَوَامُ».^{۳۱۰}

عبدالملك بن عمر گوید امام صادق علیه السلام این آیه را تلاوت کرد که: «کسانی که زمانی که انفاق می کنند زیاده روی و کم دهی ندارند، و انفاق آنان در بین دو حالت معتدل است». عبدالملك گوید: امام علیه السلام مشتى سنگ ریزه برداشت دستش را بست و فرمود: این همان کمی دهی است که خداوند در کتابش یاد آور شده است. سپس مشت دیگری برداشت و کف دستش را باز کرد و سپس فرمود: این اسراف

و زیاده روی است. سپس يك مشت دیگری برداشت و مقداری را رها کرد و مقداری را گرفت و فرمود: این قوام و اعتدال است.

ح: تفسیر از طریق بیان شان نزول

وقوف و آگاهی از اسباب نزول دارای نقش عمده در فهم مدلول و مفهوم آیات قرآن مجید است؛ چرا که اطلاع مفسر از فضاهای تاریخی نزول آیات، راههای تحلیل و تبیین را بر او می نمایاند و از دور شدن از مراد الهی و غوطه ور شدنش در گرداب احتمالات جلوگیری می نماید، اصولاً فضای نزول که عبارت از: سبب، زمان و مکان نزول می باشد، از قراین پیوسته‌ی غیر لفظی هستند، بنابر این اعتبار و ارزش تفسیر هر مفسری مربوط به اطلاع گسترده و عمیق وی در باره این امور است. اهل بیت علیهم السلام در موارد زیادی بر اهمیت دانش اسباب نزول اشاره نموده اند و وقوف به این دانش را یکی از ویژه گیهای خود شمرده اند.

عن علی علیه السلام قال: «و الله ما نزلت آية إلا و قد علمت فيما

نزلت، و این نزلت، و علی من نزلت، إن ربی تعالی و هب لی قلبا عقولا و لسانا طلقا؛^{۳۱۱}

علی علیه السلام فرمود: به خدا سوگند آیه ای نازل نشد مگر اینکه می دانم در باره چه چیزی و در کجا و در مورد چه کسی نازل شده است، خدای متعال به من دلی فهیم و زبانی گویا عنایت کرده است.»

حدثنا یعقوب بن جعفر قال: كنت مع أبي الحسن عليه السلام بمكة فقال له رجل: إنك لتفسر من كتاب الله ما لم تسمع به

^{۳۱۱} سند حدیث: أخبرنا أبو بكر الحارثي قال أخبرنا أبو محمد الوراق قال أخبرنا إسماعيل بن جميل قال حدثنا أبو زرعة قال حدثنا أحمد بن يونس قال حدثنا أبو بكر بن عياش، عن نصير بن أبي الأشعث، عن سليمان الأحمسي عن أبيه شواهد التنزيل ج: ۱ ص: ۴۶

فقال أبو الحسن عليه السلام: علينا نزل قبل الناس، و لنا فسر قبل أن يفسر في الناس، فنحن نعرف حلاله و حرامه و ناسخه و منسوخه و سفریه و حضریه، و فی ای لیلۃ نزلت، کم من آیه، و فیمن نزلت، و فیما نزلت، فنحن حکماء الله فی أرضه و شهداؤه علی خلقه، و هو قول الله تبارک و تعالی: (سَتُكْتَبُ شَهَادَتُهُمْ وَ يُسْأَلُونَ) فالشهادة لنا، و المسألة للمشهود علیه، فهذا علم ما قد أنهيته إليك، و أديته إليك ما لزمني، فإن قبلت فاشكر، و إن تركت فإن الله على كل شيء شهيد»^{۳۱۲}

يعقوب بن جعفر گوید: با امام هادی علیه السلام بودم شخصی به حضرت گفت: تو از کتاب خدا چیزی را تفسیر می کنی که نشنیده ای.

حضرت فرمود: قرآن پیش از مردم بر ما نازل شده و پیش از آن که در میان مردم تفسیر شود برای ما تفسیر شده، ما حلال و حرام، ناسخ و منسوخ، آیات نازل در سفر و آیات نازل در حضر را می دانیم و اینکه در کدام شب و چند آیه نازل شده و درباره چه کسی و درباره چه چیزی نازل شده است، می دانیم.

ما حکیمان الهی در زمین وی و گواهان او بر خلقش هستیم و این همان گفته خداست که فرمود: «گواهی آنان نوشته می شود و اینان سؤال می شوند.» شهادت و گواهی برای ماست و سؤال برای مردمی که ما گواه آنانیم این علمی بود

^{۳۱۲} سند حدیث: حدثنا أحمد بن الحسين، عن أبيه عن بكير بن صالح، عن عبد الله بن إبراهيم بن عبد العزيز بن محمد بن علي بن عبد الرحمن بن جعفر الجعفری قال... بصائر الدرجات... ص ۱۹۹

که به تو رساندم و آنچه بر من لازم بود برای تو ادا کردم،
اگر قبول کردی به خدا شکر کن و اگر رها کردی که خدا بر
هر چیزی گواه است.

دانشمندان علوم قرآن نیز اذعان نموده اند که شناخت اسباب نزول
آیات دارای فواید و آثار مهمی است که برخی از آن فواید به این
شرح است:

۱- شناخت رجال و شخصیت‌هایی که آیه ای در باره آنها نازل شده

است:

مشخص نمودن الگوهای مثبت و منفی در میان شخصیت‌های
صدر اسلام، شناسایی کسانی که باید رفتار و گفتار آنها سرمشق
برای مسلمانان در دوره های بعدی قرار بگیرد و تحلیل صحیح
وقائع تاریخ اسلام و مشخص نمودن جریان‌ات انحرافی از جریان‌ات
صحیح به شناخت شخصیت‌های صدر اسلام بستگی دارد.

به عنوان مثال بخش قابل توجهی از آیات قرآن در باره اهل
بیت علیهم السلام و سیره ایشان و همچنین موضع گیری‌های
دشمنانشان در برابر آنها نازل شده است، با بررسی این آیات
می توانیم به شناخت جنبه های مختلف شخصیت ایشان پی ببریم و
با این شناخت، ارزیابی جریان‌ات پس از پیامبر صلی الله علیه و آله
نیز بر پایه های صحیح قرآنی استوار خواهد شد.

و تحقیق در باره اسباب نزول آیه «تطهیر»، آیه «ولایت»،
آیه «انذار»، آیه «آت ذا القربی حقه» و آیات فراوان دیگر، حقوق

اهل بیت علیهم السلام بر امت، و جریاناتی که در برابر این حقوق موضع مثبت یا منفی گرفته اند و در تاریخ اسلام تا به امروز نقش آفرینی نموده اند را روشن می سازد.

در مورد جریانهای مخالف اعم از کفار یا منافقین نیز آیات فراوانی وجود دارد که آگاهی از سبب نزول آنها در شناخت پایه های جریانهای مخالف و امتداد آنها تا کنون، کمک موثری می نماید. در این قسمت از بحث به برخی از موارد مورد استناد بر شأن نزول در تفسیر اشاره می نماییم:

۱- عن معاوية بن عمار، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: سمعته يقول في هذه الآية: (يا أيها النبي قل لمن في أيديكم من الأسرى إن يعلم الله في قلوبكم خيراً يؤتكم خيراً مما أخذ منكم و يغفر لكم) قال: نزلت في العباس و عقيل و نوفل، و قال: إن رسول الله صلى الله عليه و آله نهى يوم بدر أن يقتل أحد من بني هاشم و أبو البختري، فأسيروا فأرسل علياً عليه السلام فقال: «انظروا من هاهنا من بني هاشم» قال فمر علي عليه السلام على عقيل بن أبي طالب كرم الله وجهه فحاد عنه، فقال له عقيل: يا ابن أم علي أما والله لقد رأيت مكاني.

قال: فرجع إلى رسول الله صلى الله عليه و آله و قال: هذا أبو الفضل في يد فلان و هذا عقيل في يد فلان و هذا نوفل بن الحارث في يد فلان. فقام رسول الله صلى الله عليه و آله حتى انتهى إلى عقيل فقال له: «يا أبا يزيد قتل أبو جهل.»

فقال: إذا لا تنازعون في تهامة، فقال: إن كنتم أتحنتم القوم و إلا فاركبوا أكتافهم

فَقَالَ فَجِيءَ بِالْعَبَّاسِ، فَقِيلَ لَهُ: أَفِدِ نَفْسَكَ، وَ أَفِدِ ابْنَ أَخِيكَ.
 فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ تَتْرُكُنِي أَسْأَلُ فُرَيْشاً فِي كَفِّي
 فَقَالَ: «أَعْطِ مِمَّا خَلَفْتَ عِنْدَ أُمِّ الْفَضْلِ وَ قُلْتَ لَهَا: إِنَّ أَصَابِنِي فِي
 وَجْهِ هَذَا شَيْءٌ فَأَنْفِقِيهِ عَلَيَّ وَ لِدَيْكَ وَ نَفْسِكَ».
 فَقَالَ لَهُ: يَا ابْنَ أَخِي مَنْ أَخْبَرَكَ بِهَذَا؟
 فَقَالَ: «أَتَانِي بِهِ جَبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ،
 فَقَالَ: وَ مَحْلُوفِهِ مَا عَلِمَ بِهَذَا أَحَدٌ إِلَّا أَنَا وَ هِيَ، أَشْهَدُ أَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ
 قَالَ: فَرَجَعَ الْأَسْرَى كُلُّهُمْ مُشْرِكِينَ إِلَّا الْعَبَّاسُ وَ عَقِيلٌ وَ نَوْفَلٌ كَرَّمَ
 اللَّهُ وَجُوهُهُمْ، وَ فِيهِمْ نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ: (قُلْ لِمَنْ فِي أَيْدِيكُمْ مِنَ الْأَسْرَى إِنْ
 يَعْلَمِ اللَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ خَيْرًا) ... إِلَى آخِرِ الْآيَةِ»^{۳۱۳}

معاویه بن عمار گوید از امام صادق (علیه السلام) شنیدم که درباره این آیه که «ای پیامبر به اسیرانی که در دستانتان است، بگو: اگر خداوند خیری در دل هایتان ببیند، بهتر از آنچه از شما گرفته شده به شما می‌دهد و شما را می‌بخشد» فرمود: این آیه درباره عباس، عقیل و نوفل نازل شده است. حضرت فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در روز بدر نهی کرد که فردی از بنی‌هاشم و ابوالبختری کشته شود. لذا همه اینها اسیر شدند. پیامبر (صلی الله علیه و آله) حضرت علی (علیه السلام) را فرستاد و فرمود: بنگر که چه کسانی از بنی‌هاشم اینجایند. امیرالمؤمنین (علیه السلام) عبورش به عقیل

^{۳۱۳} سند حدیث: علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن ابن ابي عمير، عن معاوية بن عمارة... کلینی، کافی: ج ۸، ص ۲۰۲

ابن ابی طالب افتاد راهش را کج کرد. عقیل به حضرت گفت: ای فرزند مادرم، علی! به خدا سوگند تو من و موقعیت (سخت) مرا دیدی.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) نزد پیامبر برگشت. و گفت که: ابوالفضل (عباس) در دست فلانی است، و عقیل در دست فلانی، و نوفل بن حارث در دست فلانی است. رسول خدا صلی الله علیه و آله برخاست تا نزد عقیل آمد و فرمود: ای ابایزید! ابوجهل کشته شد.

عقیل گفت: بنابراین دیگر در تهمه درگیری نخواهید داشت، و گفت: اگر جراحات سنگینی بر آنان وارد کرده اید که هیچ و الا بر کرده ی آنان سوار شوید و بر آنان سخت بگیرید. حضرت فرمود عباس را نیز آوردند پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: برای خودت برای فرزند برادرت فدیة بده. عباس گفت: ای محمد می‌خواهی که من از قریش گدایی کنم.

حضرت فرمود: از آن مالی که نزد ام الفضل گذاشتی و به او گفתי اگر در این راه پیش آمدی برایم پیش شد آن را برای خویش و فرزندانم خرج کن، بده.

عباس گفت: ای پسر برادر! چه کسی شما را از این امر با خبر کرده است؟

حضرت فرمود: جبرئیل از سوی خداوند این خبر را برایم آورده است.

عباس گفت: به خدا سوگند که جز من و ام فضل کسی از این قضیه با خبر نبوده است، گواهی می‌دهم که تو رسول خدایی.

بدین شکل همه اسیران مشرک برگشتند، جز عباس، عقیل و نوفل و این آیه درباره آنان نازل گشته است.

۲- عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَحَدِهِمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: (أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَ عِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ): نَزَلَتْ فِي حَمْزَةَ وَ عَلِيٍّ وَ جَعْفَرٍ وَ الْعَبَّاسِ وَ شَيْبَةَ، إِنَّهُمْ فَخَرُوا بِالسَّقَايَةِ وَ الْحِجَابَةِ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ جَلَّ وَ عَزَّ: (أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَ عِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ) وَ كَانَ عَلِيٌّ وَ حَمْزَةُ وَ جَعْفَرٌ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمُ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ^{۳۱۴}

"امام باقر و یا امام صادق (علیه السلام) درباره این آیه که «آیا مقام سقایت حاجی‌ها و عمارت مسجد الحرام را چون کسی قرار داده‌اید که ایمان به خدا و روز آخرت دارد...» فرمود: این آیه درباره حمزه، علی، جعفر، عباس و شیبه نازل شده است. ایشان (عباس و شیبه) به سقایت و پرده داری افتخار کردند. خداوند این آیه را نازل فرمود، علی، حمزه و جعفر صلوات الله عليهم همان دسته ای هستند که به خدا و

^{۳۱۴} سند حدیث: أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى، عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ...
کلبینی، کافی: ج ۸، ص ۲۰۳

روز قیامت ایمان آورده و در راه خدا جهاد نموده اند. این دو دسته مساوی نیستند.

۳- فَرَأَتْ بُنْ إِبْرَاهِيمَ فِي تَفْسِيرِهِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: (الَّذِينَ يَنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً) قَالَ: «نَزَلَتْ فِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَاصَّةً، فِي دَنَائِيرَ كَانَتْ لَهُ، فَتَصَدَّقَ بِبَعْضِهَا لَيْلًا وَبِبَعْضِهَا نَهَارًا وَبِبَعْضِهَا سِرًّا وَبِبَعْضِهَا عَلَانِيَةً»^{۳۱۰}

ابن عباس درباره این آیه که: «کسانی که اموال خود را در شب و روز، نهان و آشکار انفاق می‌کنند.» فرمود: این آیه تنها درباره علی بن ابی طالب نازل گشته است، علی علیه السلام چند دینار داشت، مقداری از آن را در شب و مقداری را در روز و مقداری را در نهان و مقداری را آشکارا صدقه داد.

۴- عن الحلبي، عن زرارة و حمران و محمد بن مسلم قالوا: سألناه عن قوله: (وَ مَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ) قَالَ: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ أَرَى أَنْ رَجُلًا عَلَى الْمَنَابِرِ يَرُدُّونَ النَّاسَ ضَلَالًا رَزِيقًا وَ زَفْرًا»
و قوله: (وَ الشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ) قَالَ: «هُمْ بَنُو أُمِيَّة»^{۳۱۱}

زراره، حمران و محمد بن مسلم گویند: از امام صادق (علیه السلام) درباره گفته خداوند که: «ما خوابی را که به تو نشان دادیم...» پرسیدیم، حضرت فرمود: پیامبر خدا در خواب

^{۳۱۰} وسائل الشیعة: ج ۹، ص ۳۹۴.
^{۳۱۱} تفسیر العیاشی: ج ۲، ص ۲۹۸.

دید که مردانی بر منبر او بالا می‌روند که مردم را به گمراهی برمی‌گردانند...

و در مورد این گفته خدا که مراد از «درخت ملعون در قرآن» چیست، پرسیدیم، حضرت فرمود: «منظور بنی امیه هستند».

۶- روي عن البهلی، عن سهل بن سعد، عن أبيه قال: «رأى رسول الله صلى الله عليه و آله بنى أمية ينزون على منبره نزو القردة، فسأه ذلك، فما استجمع ضاحكا حتى مات، و أنزل الله عز و جل فى ذلك: (وَ مَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَ الشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِى الْقُرْآنِ)»^{۲۱۷}

پیامبر خدا در خواب دید که بنی امیه بر منبر او چون بوزینه‌ها می‌جهند این خواب او را ناراحت ساخت و تا مرگ خنده بر لب نداشت، خداوند عزوجل در این باره این آیه را نازل فرموده که: «و ما آن رویائی که به تو نشان دادیم فقط برای آزمایش مردم بود و همچنین شجره ملعونه را که در قرآن ذکر کرده‌ایم.»

۷- عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَحَدِهِمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: (وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ قَالَ أُوحِيَ إِلَيَّ وَ لَمْ يُوْحَ إِلَيْهِ شَيْءٌ) قَالَ: «نَزَلَتْ فِى ابْنِ أَبِي سَرْحٍ الَّذِي كَانَ عُنْمَانُ اسْتَعْمَلَهُ عَلَى مِصْرَ، وَ هُوَ مِمَّنْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله يَوْمَ فَتْحِ

مَكَّةَ هَدَرَ دَمَهُ، وَ كَانَ يَكْتُبُ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَإِذَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ (أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ) كَتَبَ: إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ
فَيَقُولُ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: «دَعَهَا فَإِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ»
وَ كَانَ ابْنُ أَبِي سَرْحٍ يَقُولُ لِلْمُنَافِقِينَ: إِنِّي لَأَقُولُ مِنْ نَفْسِي مِثْلَ مَا يَجِيءُ
بِهِ فَمَا يَغَيِّرُ عَلَيَّ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فِيهِ الَّذِي أَنْزَلَ^{۳۱۸}

ابوبصیر گوید از امام باقر و یا امام صادق (علیه السلام) درباره گفته خداوند عزوجل که: «چه کسی ستمکارتر است از کسی که، دروغی به خدا ببندد، یا بگوید: بر من وحی فرستاده شده در حالی که چیزی به او وحی نشده است.» پرسیدم.
حضرت فرمود: این آیه درباره ابن ابی سرح، همان کسی که عثمان او را والی مصر کرد، نازل شده است، او از کسانی بود که پیامبر (صلی الله علیه و آله) در روز فتح مکه خونش را هدر دانسته بود و او برای پیامبر خدا می‌نوشت (از کاتبان وحی در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله بود) آنگاه که خداوند عزوجل (ان الله عزیز حکیم) را نازل می‌کرد او می‌نوشت: «ان الله عليم حکیم» رسول خدا به او می‌فرمود: رها ساز آن را چرا که خداوند (در واقع) عليم و حکیم است (ولی آنچه نازل شده عزیز حکیم است).

^{۳۱۸} سند حدیث: أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ بَحْبِئِي، عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ...
کلبی، کافی: ج ۸، ص ۲۰۰

ابن ابی سرح به منافقان می‌گفت: من از پیش خود همانند آن را می‌آورم و او مرا هیچ انکار نمی‌کند. در اینجا بود که این آیه درباره وی نازل گشت.
به كمك سبب نزول آیه فوق می‌توانیم شخصیت عبدالله بن ابی سرح را بهتر بشناسیم. و در باره نقش آفرینی وی در زمان عثمان قضاوت کنیم.

۸- و قوله: (ولا تشتروا بآياتي ثمنا قليلا) روی عن أبي جعفر عليه السلام، في هذه الآية قال: «كان حبي بن أخطب، وكعب بن الأشرف، وآخرون من اليهود، لهم مأكلة على اليهود في كل سنة، فكروها بطلانها بأمر النبي صلى الله عليه وآله وسلم، فحرفوا لذلك آيات من التوراة، فيها صفته وذكره، فذلك الثمن الذي أريد في الآية»^{۳۱۹}

امام باقر علیه السلام در مورد شان نزول آیه شریفه «و آیات مرا به بهای ناچیزی نفروشید» می‌فرماید: برای حبی بن اخطب و کعب بن اشرف و گروهی دیگر از عالمان یهود، هر ساله مجلس میهمانی بسیار مجلی از طرف یهودیان ترتیب داده می‌شد. این افراد راضی نبودند، با تصدیق و تایید قرآن آن منافع را از دست بدهند، به همین جهت در تورات آیاتی را که در مورد اوصاف پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) بود را تحریف کردند این همان بهای است که در آیه بیان شده است.

^{۳۱۹} تفسیر مجمع البیان، الشیخ الطبرسی: ج ۱، ص ۱۸۶.

۲- شناخت اعجاز قرآن کریم

شناخت اعجاز بلاغی قرآن کریم در برخی از موارد متکی بر شناخت سبب نزول آیات است چه این که تشخیص بلاغت یعنی مطابقت سخن با مقتضای حال متوقف بر شناخت شرایط و زمینه‌هایی است که سبب نزول آیه گردیده است. همچنین اعجاز قرآن، از نظر خبرهای غیبی نیز به طور طبیعی متوقف بر شناخت زمینه‌های تاریخی نزول آن آیه است، چون خبر قرآن از غلبه رومیان بر فارس.^{۳۲۰}

۳- وقوف بر مدلول صحیح آیات و رفع ابهام از چهره مفاهیم

ظاهری آنها

شناخت اسباب نزول از عواملی است که به مفسر در رسیدن به مدلول صحیح و مقاصد آیات کمک می‌نماید؛ چون بدون در نظر گرفتن اسباب نزول در مورد هر آیه احتمالات گوناگون قابل طرح است، اما در سایه شناخت سبب نزول، می‌توان بر معنی و مقصود آیات دست یافت و ابهام را از چهره آیات زدود و یا حد اقل آن که، دایره احتمالات مختلف و نا همگون - در مورد معنای یک آیه - را محدود نمود.

^{۳۲۰} رک. موسوعة التاريخ الاسلامی: ج ۱، ص ۶۷۹ و تاریخ الطبری: ج ۲، ص ۱۸۵ و مجمع البیان: ج ۸، ص ۴۶۱.

به عنوان مثال گاهی تشخیص اینکه مراد از بیان استفهام در آیه معنای حقیقی آن است یا مجازی بستگی به چگونگی بیان و نیز قرائن و امارات دیگر دارد، مانند صیغه امر که گاهی در طلب حقیقی و گاهی در اباحه و گاهی در تهدید و گاهی برای آشکار ساختن ناتوانی و عجز مأمور بکار برده می شود، استفاده هر يك از معانی فوق از موارد کاربرد استفهام و امر در آیات مبتنی بر شناخت، نشانه‌هایی است که می تواند ما را در این جهت یاری رساند. و از جمله مهمترین آن قراین، شناخت اسباب نزول است.

اهل بیت علیهم السلام در موارد زیر در پرتو بیان سبب نزول، معنای آیه را تبیین نموده اند:

۱- قال موسى بن جعفر عليه السلام: و كانت هذه اللفظة (راعنا) من ألفاظ المسلمين الذين يخاطبون بها رسول الله صلى الله عليه و آله يقولون: «راعنا»، أي: ارع أحوالنا، و اسمع منا كما نسمع منك. و كان في لغة اليهود معناها: اسمع، لا سمعت. فلما سمع اليهود المسلمين يخاطبون بها رسول الله صلى الله عليه و آله، يقولون: راعنا و يخاطبون بها، قالوا إنا كنا نشتم محمدا إلى الآن سرا، فتعالوا الآن نشتمه جهرا، و كانوا يخاطبون رسول الله صلى الله عليه و آله و يقولون راعنا، و يريدون شتمه.

فطن لهم سعد بن معاذ الأنصاري، فقال: يا أعداء الله عليكم لعنة الله، أراكم تريدون سب رسول الله صلى الله عليه و آله و توهمونا أنكم تجرون في مخاطبته مجرانا، و الله لا سمعتها من أحد منكم إلا ضربت

عنقه، و لو لا انی أکره أن أقدم علیکم قبل التقدّم و الاستئذان له و لأخيه و وصيه علی بن أبی طالب علیه السلام القیم بأمور الأمة نائبا عنه فیها، لضربت عنق من قد سمعته منکم يقول هذا.

فأنزل الله یا محمدا! (مِنَ الَّذِينَ هَادُوا يَحْرَفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَ يَقُولُونَ سَمِعْنَا وَ عَصَيْنَا وَ اسْمَعُ غَيْرَ مُسْمَعٍ وَ رَاعِنَا لِيَا بِاللِّسِنَتِهِمْ وَ طَعْنَا فِي الدِّينِ... إِلَى قَوْلِهِ: فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا. وَ أَنْزَلَ: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقُولُوا رَاعِنَا) یعنی: فإنها لفظة يتوصل بها أعداؤكم من اليهود إلى شتم رسول الله صلى الله عليه و آله و شتمكم. (وَ قُولُوا انظُرْنَا)، أى قولوا بهذه اللفظة، لا بلفظة راعنا، فإنه ليس فيها ما فى قولكم راعنا، و لا يمكنهم أن يتوصلوا بها إلى الشتم كما يمكنهم بقولهم راعنا (وَ اسْمَعُوا) إذا قال لكم رسول الله صلى الله عليه و آله قولا و أطيعوا. (وَ لِلْكَافِرِينَ) یعنی اليهود الشاتمين لرسول الله صلى الله عليه و آله (عَذَابٌ) أَلِيمٌ و جيع فى الدنيا إن عادوا بشتهم، و فى الآخرة بالخلود فى النار^{۳۲۱}

موسى بن جعفر (عليه السلام) فرمود: واژه "را عنا" از الفاظی بود که مسلمانان به رسول خدا می گفتند. یعنی حال ما را رعایت کن و از ما آن گونه که ما از تو می شنویم، بشنو. و این واژه در زبان یهود معنایش این بود که بشنو که نمی شنوی. یهودیان وقتی که شنیدند مسلمانان این واژه را خطاب به رسول خدا می گویند، گفتند: ما تا الان پنهانی رسول خدا را دشنام می دادیم، بیایید از هم اکنون آشکارا دشنام دهیم.

^{۳۲۱} تفسیر الإمام العسکری ص: ۴۷۹

خطاب به رسول خدا می‌گفتند: «راعنا» و منظورشان دشنام به پیامبر بود.

سعد بن معاذ متوجه این قضیه شد و گفت: ای دشمنان خدا! لعنت خدا بر شما باد، می‌بینیم که به رسول خدا دشنام می‌دهید و می‌خواهید که ما خیال کنیم شما مثل ما با پیامبر سخن می‌گویید، به خدا سوگند از هر کس از شما این سخن را بشنوم گردنش را می‌زنم، و اگر این نبود که خوش ندارم پیش دستی کنم و قبل از اجازه‌گیری از پیامبر و برادر و وصی‌اش علی بن ابی طالب، هم او که عهده‌دار امور امت است و نیابت از پیامبر دارد، هر آینه‌گردن کسانی را که تاکنون از آنان این جمله را شنیده بودم می‌زدم.

در اینجا بود که خداوند این آیه را فرو فرستاد که: ای محمد! «بعضی از یهود، سخنان را از جای خود، تحریف می‌کنند و به جای اینکه بگویند شنیدیم و اطاعت کردیم، می‌گویند شنیدیم و مخالفت کردیم - و نیز می‌گویند: بشنو که هرگز نشنوی و از روی تمسخر می‌گویند - راعنا تا با زبان خود حقائق را بر گردانند و در آیین (خدا) طعنه زنند - تا آنجا که فرمود: جز اندکی ایمان نمی‌آورند» و نیز نازل کرد که: «ای مؤمنان نگویید راعنا» این واژه‌ای است که دشمنان شما از یهود برای دشنام دهی به رسول خدا و شما بدان متوسل می‌شوند «و بگویید: (انظرنا)» یعنی این واژه را بگویید نه واژه «راعنا» را؛ چون در واژه «انظرنا» آنچه که در واژه راعنا است نیست و اینان نمی‌توانند به واسطه آن به دشنام

دهی شما دست یابند آن گونه که با گفته «را عنا» می‌توانند. «و بشنوید» زمانی که رسول خدا گفته‌ای را می‌گوید، «و اطاعت کنید» «برای کافران» یعنی: یهودیان دشنام دهندگان به رسول خدا اگر دوباره دشنام دهند در دنیا «عذاب دردناکی» است، و در آخرت این عذاب به صورت خلود در آتش است.

۲- عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَحَدِهِمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: (أَحَلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفَثُ إِلَى نِسَائِكُمْ...) الْآيَةَ فَقَالَ: نَزَلَتْ فِي خَوَاتِ بْنِ جُبَيْرِ الْأَنْصَارِيِّ، وَ كَانَ مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فِي الْخَنْدَقِ وَ هُوَ صَائِمٌ، فَأَمْسَى وَ هُوَ عَلَى تِلْكَ الْحَالِ، وَ كَانُوا قَبْلَ أَنْ تَنْزَلَ هَذِهِ الْآيَةُ إِذَا نَامَ أَحَدُهُمْ حُرِّمَ عَلَيْهِ الطَّعَامُ وَ الشَّرَابُ، فَجَاءَ خَوَاتُ إِلَى أَهْلِهِ حِينَ أَمْسَى فَقَالَ: هَلْ عِنْدَكُمْ طَعَامٌ فَقَالُوا: لَا، لَا تَتَمَّ حَتَّى نُصَلِّحَ لَكَ طَعَامًا، فَاتَّكَأَ فَنَامَ فَقَالُوا: لَهُ قَدْ فَعَلْتَ قَالَ: نَعَمْ، فَبَاتَ عَلَى تِلْكَ الْحَالِ، فَاصْبَحَ ثُمَّ غَدَا إِلَى الْخَنْدَقِ، فَجَعَلَ يَغْشَى عَلَيْهِ، فَمَرَّ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، «فَلَمَّا رَأَى الَّذِي بِهِ، أَخْبَرَهُ كَيْفَ كَانَ أَمْرُهُ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِيهِ الْآيَةَ: «وَ كُلُوا وَ اشْرَبُوا حَتَّى يَبَيِّنَ لَكُمْ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ».

۳۲۲.

ابوبصیر از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام درباره گفته خداوند متعال که: «در شب روزه، آمیزش با زنان بر شما حلال شده است.» پرسیدم، حضرت فرمود: این آیه در باره خوات بن جبیر انصاری نازل شده، او با پیامبر

۳۲۲ سند حدیث: مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شاذَانَ وَ أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ جَمِيعاً عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ كَلِينِي، كَافِي ج: ۴ ص: ۹۹

(صلی الله علیه و آله) در خندق بود و روزه بود و با همان حال روزه، شب کرد، و پیش از نزول این آیه، اگر کسی می‌خواهید خوردن و آشامیدن بروی حرام می‌شد، شب هنگام، نزد خانواده‌اش آمد و گفت: آیا غذایی دارید؟ گفتند: نه، بیدار بمان، تا غذایی آماده سازیم، او تکیه کرد و خوابید، خانواده‌اش به او گفتند: خوابیدی؟ گفت: آری. لذا او تا صبح بر حالت گرسنگی بود، فردای آن روز به خندق آمد و در بین کار غش کرد، رسول خدا به او عبور کرد و چون حالت او را دید، خوات گزارش حال خود را داد. آنگاه خداوند این آیه را نازل کرد که: «بخورید و بیاشامید تا رسته سفید صبح از سیاه فجر آشکار شود».

۳- عن معاوية بن عماره عن أبي عبد الله عليه السلام قال في حديثه
وَ إِنَّ الْمُسْلِمِينَ كَانُوا يَطْنُونَ أَنَّ السَّعْيَ بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ شَيْءٌ صَنَعَهُ
الْمُشْرِكُونَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: (إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ
حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا) ۳۲۳

معاویه بن عمار از امام صادق (علیه السلام) نقل می‌کند که فرمود: مسلمانان گمان می‌کردند که سعی بین صفا و مروه چیزی است که مشرکان آنرا درست کرده‌اند، لذا خداوند نازل کرد که: «صفا و مروه از شعائر الهی است، پس هر کس که

۳۲۳ سند حدیث: علی بن ابراهیم، عن ابيه و محمد بن اسماعیل، عن الفضل بن شاذان جمیعاً، عن ابن ابي عمیر، عن معاوية بن عمار... کلینی، کافی: ج ۴، ص ۲۴۶

حج خانه کند و یا عمره نماید با کی بر او نیست که به کوه صفا و مروه طواف کند».

روایت دیگری نیز از امام صادق علیه السلام در این رابطه نقل شده است که عبارتست از:

عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الصَّيْرَفِيِّ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا قَالَ: سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، عَنِ السَّعْيِ بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ فَرِيضَةً أَمْ سُنَّةً؟ فَقَالَ: فَرِيضَةٌ

قُلْتُ: أَوْ لَيْسَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: (فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا)؟ قَالَ: «كَانَ ذَلِكَ فِي عُمْرَةِ الْقَضَاءِ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ شَرَطَ عَلَيْهِمْ أَنْ يَرْفَعُوا الْأَصْنَامَ مِنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ، فَتَشَاغَلَ رَجُلٌ وَتَرَكَ السَّعْيَ حَتَّى انْقَضَتِ الْأَيَّامُ وَ أُعِيدَتِ الْأَصْنَامُ، فَجَاءُوا إِلَيْهِ فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ! إِنَّ فُلَانًا لَمْ يَسْعَ بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ وَ قَدْ أُعِيدَتِ الْأَصْنَامُ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا، أَيْ: وَ عَلَيْهِمَا الْأَصْنَامُ»^{۳۲۴}

از امام صادق علیه السلام سؤال شد: آیا سعی بین صفا و مروه فریضه است یا سنت؟ حضرت فرمود: فریضه است. راوی گوید: پرسیدم آیا مگر چنین نیست که خداوند عزوجل

^{۳۲۴} سند حدیث: عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ حَكِيمٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَمِيرٍ...
کلبینی، کافی: ج ۴، ص ۴۳۶

فرموده است: «بر حاجی و عمره کننده گناهی نیست که بر این دو کوه طواف کنند.»

حضرت فرمود: این قضیه در عمرة القضاء اتفاق افتاد، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) با مشرکان مکه شرط کرده بود که (به هنگام حج) بتها را از کوه صفا و مروه بردارند، فردی از مسلمانان به کاری مشغول شده بود و از سعی باز مانده بود تا آن که آن چند روز گذشت و بتها را به کوه صفا و مروه برگرداندند، مردم نزد پیامبر آمدند و گفتند: ای رسول خدا! فلان مسلمان، سعی بین صفا و مروه را انجام نداده است و هم اکنون بتها باز گردانده شده‌اند. خدوند این آیه را نازل فرمود که: «بر او گناهی نیست که طواف صفا و مروه کند» یعنی: (حتی) در حالی که بتها روی کوه صفا قرار گرفته اند.

آیه کریمه (إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ) ۲۲۰ از مواردی است که در صورت ناشناخته ماندن سبب نزول آن، لغزش و اشتباه یا ابهامی در تفسیرش پیش می‌آید؛ چون آنچه از ظاهر آیه استفاده می‌شود این است که سعی بین صفا و مروه جایز است و واجب نیست، اما در صورت توجه به سبب نزول این ابهام پدید نمی‌آید.

۴- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ فِي تَفْسِيرِهِ، فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: (وَ لَا يَعْصِيكَ فِي مَعْرُوفٍ)، إِنَّهَا نَزَلَتْ فِي يَوْمِ فَتْحِ مَكَّةَ وَ ذَلِكَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ قَعَدَ فِي الْمَسْجِدِ يَبَايِعُ الرَّجَالَ إِلَى صَلَاةِ الظُّهْرِ وَ الْعَصْرِ، ثُمَّ قَعَدَ لِبَيْعَةِ النِّسَاءِ إِلَى أَنْ قَالَ: ثُمَّ قَرَأَ عَلَيْهِنَّ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ شُرُوطِ الْبَيْعَةِ، فَقَالَ: (عَلَى أَنْ لَا يَشْرِكُنَّ... الْآيَةَ).

فَقَامَتْ أُمُّ حَكِيمٍ بِنْتُ الْحَارِثِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا هَذَا الْمَعْرُوفُ الَّذِي أَمَرْنَا اللَّهُ بِهِ أَنْ لَا نَعْصِيكَ فِيهِ
فَقَالَ: «أَلَّا تَخْمِسْنَ وَجْهًا، وَ لَا تَلْطِمْنَ خَدًّا، وَ لَا تَنْتِفِنَ شَعْرًا، وَ لَا تَمْرِقْنَ جَبِيًّا، وَ لَا تُسَوِّدْنَ ثَوْبًا، وَ لَا تَدْعُونَ بِالْوَيْلِ وَ النَّبُورِ، وَ لَا تُفَمِّنَ عِنْدَ قَبْرِ...» الْخَبَرِ ۳۲۶

در تفسیر علی بن ابراهیم درباره این آیه که: «زنان در کار معروف معصیت تو را نکنند» آمده است که این آیه در روز فتح مکه نازل شده و رسول خدا در مسجد نشسته بود و از مردان تا نماز ظهر و عصر بیعت می‌گرفت، پس از آن برای بیعت با زنان نشست... آنگاه پیامبر آنچه را که خداوند از شرایط بیعت نازل کرده بود بر زنان خواند و فرمود: «باید که شرک نوزند...»

آنگاه ام حکیم برخاست و گفت: یا رسول الله! این معروفی که خداوند ما را بدان امر کرده است که ما باید در ارتباط با آن معصیت شما را نکنیم چیست؟

حضرت فرمود: منظور این است که زنان صورتشان را چنگ نزنند، بر گونه‌شان سیلی نزنند، موی خویش نکنند، یقه پاره نکنند، لباسشان را سیاه نکنند و فریاد و اوایلا سر ندهند و بر سر قبر نمانند...

فوائد دیگری نیز بر شناخت اسباب نزول متربت که برخی از آنها عبارتند از تشخیص موارد اختصاص حکم به مورد نزول، عدم اعتبار به عموم لفظ، بازیافتن راز حکمت در تشریحات، عدم خروج سبب نزول از حکم آیه، دفع توهم حصر در جایی که حصر اضافی مراد است نه حصر حقیقی، و تسهیل حفظ و درک آیات.

ملاک عموم لفظ، نه خصوص سبب

معارف قرآن کریم، جهانی و همیشگی است و قطعاً نمی‌تواند محدود به زمان و مکان و یا حادثه و گروه خاص باشد، بنابر این اگر تعبیر قرآن کریم عام بود، خاص بودن سبب موجب تخصیص حکم مستفاد از آیه به آن مورد خاص نمی‌شود، بلکه حکم مندرج در آیه، مورد مربوط به سبب نزول و همه موارد را که مشابه با شرایط سبب نزول است زیر پوشش خود قرار می‌دهد، در احادیث اهل بیت علیهم السلام این معنی به روشنی بیان شده است. از امام صادق علیه السلام نقل شده است که:

عَنْ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: (الَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوَصَّلَ) قَالَ: «نَزَلَتْ فِي رَجْمِ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ وَ

آلِهِ السَّلَامُ وَ قَدْ تَكُونُ فِي قَرَابَتِكَ، ثُمَّ قَالَ: فَلَا تَكُونَنَّ مِمَّنْ يَقُولُ لِلشَّيْءِ
إِنَّهُ فِي شَيْءٍ وَاحِدٍ»^{۳۲۷}

عمر بن یزید گوید: این آیه را برای امام صادق (علیه السلام) خواندم: «کسانی که پیوندهایی را که خداوند دستور وصل آن را داده است وصل می‌کنند» حضرت فرمود: این آیه درباره خویشاوندان آل محمد علیه و آله السلام نازل شده، و درباره خویشاوندان خودت نیز می‌باشد، آنگاه امام افزود: تو از کسانی مباش که می‌گویند این درباره يك چیز است. و در روایت دیگر چنین آمده است:

عن عبد الرحيم القصير قال: كنت يوما من الأيام عند أبي جعفر عليه السلام فقال: يا عبد الرحيم! قلت: لبيك!
قال: قول الله: (إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ) إذ قال رسول الله صلى الله عليه و آله: «أنا المنذر و على الهاد» و من الهاد اليوم؟ قال: فسكت طويلا، ثم رفعت رأسي فقلت: جعلت فداك هي فيكم توارثونها رجل فرجل حتى انتهت إليك، فأنت جعلت فداك الهاد، قال: «صدقت يا عبد الرحيم، إن القرآن حي لا يموت، و الآية حية لا تموت، فلو كانت الآية إذا نزلت في الأقسام ماتوا، فمات القرآن، و لكن هي جارية في الباقيين كما جرت في الماضين» و قال عبد الرحيم: قال أبو عبد الله عليه السلام: «إن القرآن حي لم يموت، و أنه يجري كما

^{۳۲۷} سند حدیث: علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن ابن ابي عمير، عن حماد بن عثمان و هشام بن الحكم و درست بن ابي منصور... كليني، کافی: ج ۲، ص ۱۵۶

يجرى الليل و النهار، و كما تجرى الشمس و القمر، و يجرى على
آخرنا كما يجرى على أولنا».^{۳۲۸}

عبدالرحيم قصير گوید: روزی از روزها نزد امام محمد
باقر علیه السلام بودم فرمود: ای عبدالرحيم! گفتم: بله، آقا
جان.

حضرت فرمود: گفته خداوند که: «تو تنها بيم دهنده هستی
و هر قومی هادی و هدایتگری دارد.» وقتی بود که پیامبر خدا
فرمود: «من منذر هستم و علی هادی» اما امروز چه کسی
هادی است؟ سپس امام سکوت طولانی کرد.

عبدالرحيم گوید: سر برداشتم و پرسیدم: فدایت شوم! این آیه
درباره شماست و یکی یکی این آیه را به ارث می‌برید تا اینکه
آیه به شما منتهی می‌شود. -فدایت شوم- شما همان هادی
هستی.

حضرت فرمود: «آری راست می‌گویی ای عبدالرحيم!
قرآن زنده است و نمی‌میرد، و این آیه زنده است و نمی‌میرد،
اگر بنا باشد آیه‌ای که درباره اقوامی نازل شده (تنها برای آنان
باشد) اگر آنان بمیرند قرآن هم می‌میرد، ولی آیه دربار
بازماندگان جاری است آن گونه که درباره پیشینیان جاری
بود.» عبدالرحيم گوید: امام صادق (علیه السلام) فرمود:
«قرآن زنده است و نمرده است و چون خورشید و ماه جاری

است و همانگونه که بر آخرین ما تطبیق می‌کند بر اولین ما نیز تطبیق می‌کند».

البته در مواردی که هم سبب و هم لفظ خاص باشد، در آن صورت طبعاً استفاده معنای عام و تعمیم حکم تنها با استناد به یکی از این طرق انجام پذیر است:

۱- از نظر قوانین محاوره، خصوصیات مورد خاص آیه در مفهوم عامی که قابل برداشت است دخیل نباشد، مثلاً حکم آیاتی که صنف خاصی مثل مردها را مورد خطاب قرار داده اند را می‌توان به جهت دخیل نبودن مرد یا زن در ملاک آن حکم به صنف دیگر تعمیم داد.

۲- و از این قبیل است مواردی که تخصیص خطاب به شخص یا گروه خاص جنبه تعلیمی و تربیتی نسبت به دیگران داشته باشد، یعنی مقصود اصلی دیگران باشند نه خود مخاطب، روشن است که در چنین مواردی علی‌رغم خاص بودن خطاب معنای عام از آن اراده می‌شود:

از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود:

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُكَيْرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ «نَزَلَ الْقُرْآنُ بِإِيَّاكَ أَعْنَى وَ اسْمَعِي يَا جَارَةٌ»^{۳۲۹}

قرآن به این شکل نازل شده است که در مثل می‌گویند: تو را قصد می‌کنم ولی ای همسایه تو بشنو (به در می‌گویم دیوار بشنود)». ۳- در مواردی که، تفسیر خاصی از اهل بیت علیهم السلام در باره تعمیم مفاد آیه نسبت به دیگر موارد وارد شده است. برخی از مثالهای آن قبلاً در بخش تفسیر از راه بیان معانی باطنی ذکر شد.

البته گاهی نیز ممکن است لفظ عام باشد ولی مراد تنها مصداق خاص باشد، این موارد نیز با بیان خود پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام و در پرتو قرآنی که در خود آیات وجود دارد مشخص شده است که برخی از نمونه های آن را در بخش روشهای تفسیری اهل بیت علیهم السلام ذکر نمودیم.

جعل و تحریف در روایات اسباب نزول

تحریف در اسباب نزول عبارت است از جعل شأن نزول ساختگی و یا تبدیل و دگرگونی در واقعه یا شخصی که منشأ نزول

آیه یا آیاتی از قرآن کریم بودند یا با نسبت دادن آیه به شخص یا جریانی که نقش در نزول آیه نداشته اند.

در قلمرو روایات اسباب نزول موارد متعددی جعل و تحریف روی داده است، با توجه به اصول و قراینی که در ارزیابی احادیث به کار گرفته می شود نظیر بررسی سندی، عرضه بر قرآن، واقعیت‌های تاریخی، هماهنگی شان نزول با سیاست تبلیغی جریان های حاکم، می توان به جعل و تحریف در این قبیل روایات پی برد.

نمونه بارز از جعل شأن نزول برای آیات قرآن افسانه غرانیق است که در ارتباط با آیه کریمه: (وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَ لَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ فَيَنْسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكُمُ اللَّهُ آيَاتِهِ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ)^{۳۳۰}

این مطلب در کتب عامه نقل شده و اخیرا دست آویز برخی از دشمنان اسلام نیز گردیده است.

البته این روایت که از نظر مضمون و محتوی با تعدادی از آیات قرآن نظیر آیه: (وما ينطق عن الهوى ان هو الا وحى يوحى) در تعارض است و همچنین با معیارهای عقلی که عصمت پیامبران را ضروری می داند نا سازگار می باشد، در مجامع روایی اهل

بیت علیهم السلام به هیچ وجه نقل نشده است و فاقد هر گونه سند صحیحی می باشد.

میراث مکتب تفسیری اهل بیت علیهم السلام

برخی چنین پنداشته‌اند که آنچه از میراث مکتب تفسیری اهل بیت علیهم السلام برای ما قابل دستیابی است منحصر در روایاتی است که در تفاسیری چون تفسیر عیاشی، تفسیر قمی، تفسیر الصافی، تفسیر البرهان، تفسیر نور الثقلین و... گرد آمده و بر جای مانده است و بر اساس همین برداشت، آنچه را که از تفسیر اهل بیت علیهم السلام به دست ما رسیده در برابر آن اندازه از آیات قرآن که می‌بایست تفسیر شود کم شمرده‌اند.

حال آنکه با يك دید و وسیع‌تر نسبت به قرآن و جایگاه اهل بیت علیهم السلام، کل معارفی که در قالب سخن یا سیره یا نوشته از آن بزرگان به دست ما رسیده است همه را باید تفسیر قرآن کریم دانست و هر آیه از قرآن کریم را با توجه به مجموع علوم و معارفی که در موضوعات مرتبط با آن آیه به دست ما رسیده باید تفسیر و تبیین نمود، لازم به ذکر است که تفسیر، تنها اختصاص به تبیین معانی الفاظ و رفع ابهام از آن ندارد بلکه هر گونه بیانی که برای فهم مقاصد خدای سبحان در قرآن کمک می‌نماید داخل تفسیر است.

البته این نکته قابل انکار نیست که شرایط سیاسی و اجتماعی عصر زندگی اهل بیت علیهم السلام، چون تلاش حاکمان برای

مطرح نشدن نام و جایگاه اهل بیت علیهم السلام و تعصبهای قومی و رکود فرهنگی جوامع گذشته، از عوامل مهم در عدم نشر علوم مختلف از اهل بیت علیهم السلام بوده است، به این معنی که اگر شایستگی بیشتر در جامعه بشری بود، بیشتر می‌توانست از فیوضات علمی ائمه اطهار (علیهم السلام) در زمینه های گوناگون خصوصا در فهم معارف عمیق قرآن استفاده نماید، امام امیرالمؤمنین علیه السلام با اشاره به آماده نبودن شرائط زمان خود را برای نشر علوم و معارف چنین فرموده اند:

«لو کسرت لی وسادة فقعدت علیها لقضیت بین اهل التوراة بتوراتهم، و اهل الإنجیل بانجیلهم، و اهل الزبور بزبورهم، و اهل الفرقان بفرقانهم بقضاء یصعد إلى الله یزهر؛

اگر متکایی ای برایم گذاشته شود و بر آن تکیه کنم هر آینه در میان اهل تورات طبق توراتشان و میان اهل انجیل با انجیلشان و در بین اهل زبور با زبورشان و برای اهل فرقان با فرقانشان، داوری و قضاوتی خواهیم کرد که درخشنده و تابناک سوی خدا بالا رود».^{۳۳۱}

اما با تمام این مسایل و مشکلات آنچه که از اهل بیت علیهم السلام به دست ما رسیده است نه تنها کم و محدود نیست، بلکه

^{۳۳۱} سند حدیث: حدیثا محمد بن الحسین، عن عبدالله بن حماد، عن ابي الجارود، عن الأصمغ بن نباته قال: قال امیر المؤمنین علیه السلام بصائر الدرجات: ص ۱۳۳

اقیانوس بی کرانی از معارف است که از قرآن سرچشمه گرفته و بهترین وسیله برای فهم و تفسیر قرآن می باشد.

فصل چہارم

اہل بیت علیہم السلام و نزول و جمع قرآن کریم

کیفیت نزول قرآن کریم

بدون شك نزول قرآن کریم تدریجی بوده است به این معنی که از آغاز بعثت تا رحلت پیامبرص آیات قرآن به تدریج نازل گردیده است، نزول قسمتی از آیات قرآن کریم بدون سبب نزول، و نزول قسمتی دیگر در ارتباط با جریانات و حوادث گوناگونی بوده که نهضت و دعوت اسلامی در مکه و جامعه اسلامی مدینه با آن مواجه می‌شد، برخی از آیات نیز جنبه پاسخ به سؤالات یا شبهاتی که مطرح می‌شد دارد.

همچنین ابلاغ برخی آیات به مردم بدون زمینه سازی خاصی صورت پذیرفته ولی ابلاغ برخی آیات چون آیه اکمال دین و آیه برائت همراه با زمینه سازی خاص انجام گرفته است.

اما آنچه که مورد بحث واقع شده است این است که آیا قرآن کریم علاوه به نزول تدریجی، نزول دفعی نیز داشته است یا نه؟ از ظاهر آیات قرآن کریم و همچنین سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام این معنی استفاده می‌شود که قرآن کریم علاوه بر نزول تدریجی در مدت ۲۳ یا ۲۰ سال، نزول دفعی نیز داشته است.

قرآن کریم می فرماید:

(شهر رمضان الذی انزل فیہ القران هدی للناس و بینات من

الهدی و الفرقان)؛

ماه رمضان که قرآن در آن نازل گردیده است، تا هدایت برای مردم و نشانه‌هایی از راهنمایی و تشخیص میان حق و باطل باشد».^{۳۳۲}

و می فرماید:

(انا انزلناه فی لیلة القدر)؛

«ما قرآن را در شب قدر فرو فرستادیم».^{۳۳۳}

با ملاحظه این دو آیه با هم به این نتیجه می‌رسیم که:

اولاً شب قدری که قرآن در آن نازل شده است در ماه مبارک

رمضان قرار دارد.

ثانیاً همه قرآن در این شب مبارک نازل شده است. چرا که

اوصاف ذکر شده در آیه فوق مربوط به همه قرآن است، پس از

ظاهر آیه فوق فهمیده می‌شود که همه قرآن که دارای این اوصاف

است در ماه رمضان نازل گردیده است.

اما اینکه مقصود از آیات مذکور ابتدای نزول قرآن در ماه

مبارک رمضان باشد، علاوه بر اینکه مستلزم حمل لفظ بر خلاف

ظاهر است، موافق اهتمام فوق العاده قرآن به این موضوع نیز

نمی‌باشد؛ چرا که دأب خدای سبحان اهتمام به حقایق است نه

تشریفات معمول در میان مردم، مانند اهتمام به عناوینی از قبیل یوم

الشروع و امثال آن.

^{۳۳۲} بقره ۱۸۵/

^{۳۳۳} القدر/ ۱

احادیث نقل شده از اهل بیت علیهم السلام نیز بر نزول دفعی قرآن تأکید نموده است:

عَنْ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: (شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ) وَإِنَّمَا أُنزِلَ فِي عَشْرِينَ سَنَةً بَيْنَ أَوَّلِهِ وَآخِرِهِ؟!!

فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «نَزَلَ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً فِي شَهْرِ رَمَضَانَ إِلَى الْبَيْتِ الْمَعْمُورِ، ثُمَّ نَزَلَ فِي طُولِ عَشْرِينَ سَنَةً، ثُمَّ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ: صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَزَلَتْ صُحُفُ إِبْرَاهِيمَ فِي أَوَّلِ لَيْلَةٍ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ وَ أُنزِلَتِ التَّوْرَةُ لَيْسَتْ مَضِيئًا مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ، وَ أُنزِلَ الْإِنْجِيلُ لِثَلَاثِ عَشْرَةِ لَيْلَةٍ خَلَّتْ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ، وَ أُنزِلَ الزَّبُورُ لِثَمَانَ عَشَرَ خَلَوْنَ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ، وَ أُنزِلَ الْقُرْآنُ فِي ثَلَاثٍ وَ عَشْرِينَ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ». ۳۳۴

مرحوم ثقة اسلام کلینی (ره) در کتاب شریف کافی از حفص بن غیاث روایت می کند که حفص گفت: از امام صادق علیه السلام سؤال کردم که آیه مبارکه می فرماید: «ماه رمضان که قرآن در آن نازل شده» در حالی که قرآن در طول بیست سال نازل شده، پس چگونه این مطلب با آیه سازگار است؟

امام علیه السلام فرمود: قرآن کریم يك بار در ماه رمضان به بیت معمور نازل شده و سپس در مدت بیست سال بر پیامبر

۳۳۴ سند حدیث: عَلِيُّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ وَ مُحَمَّدِ بْنِ الْقَاسِمِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ، عَنْ دَاوُدَ... کلینی، کافی: ج ۲، ص ۶۲۹

اکرم صلی الله علیه و اله نازل شده است، آنگاه امام صادق علیه السلام فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و اله فرمود: صحف ابراهیم علیه السلام در شب اول ماه رمضان و تورات در ششم آن ما و انجیل در سیزدهم و زبور در هجدهم و قرآن در بیست و سوم ماه رمضان نازل شده است.

عَنْ حُمْرَانَ أَنَّهُ سَأَلَ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: (إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبَارَكَةٍ) قَالَ: «نَعَمْ لَيْلَةُ الْقَدْرِ وَ هِيَ فِي كُلِّ سَنَةٍ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ فِي الْعَشْرِ الْأَوَاخِرِ، فَلَمْ يَنْزَلِ الْقُرْآنُ إِلَّا فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ، قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: (فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ) قَالَ: يَقْدَرُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ كُلُّ شَيْءٍ يَكُونُ فِي تِلْكَ السَّنَةِ إِلَى مِثْلِهَا مِنْ قَابِلٍ خَيْرٍ وَ شَرٍّ وَ طَاعَةٍ وَ مَعْصِيَةٍ وَ مَوْلُودٍ وَ أَجَلٍ أَوْ رِزْقٍ، فَمَا قُدِّرَ فِي تِلْكَ السَّنَةِ وَ قُضِيَ فَهُوَ الْمَحْتُومُ، وَ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِيهِ الْمَشِيئَةُ»

قَالَ: قُلْتُ: (لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ) أَي شَيْءٍ عَنِي بِذَلِكَ؟ فَقَالَ: «الْعَمَلُ الصَّالِحُ فِيهَا مِنَ الصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ وَ أَنْوَاعِ الْخَيْرِ خَيْرٌ مِنَ الْعَمَلِ فِي أَلْفِ شَهْرٍ لَيْسَ فِيهَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ، وَ لَوْ لَا مَا يَضَاعِفُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لِلْمُؤْمِنِينَ، مَا بَلَّغُوا وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَضَاعِفُ لَهُمُ الْحَسَنَاتِ بِحُبْنَا»^{۳۳۵}

در کافی و من لایحضره الفقیه به صورت مسند، نقل می کند که حمران از امام باقر علیه السلام از این آیه پرسید که خدا می فرماید: «ما قرآن را در شبی مبارک (و خجسته)

^{۳۳۵} سند حدیث: علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن ابن ابي عمير، عن عمر بن ابيته، عن الفضيل و زرارة و محمد بن مسلم... کلینی، کافی: ج ۴، ص ۱۵۸

نازل کردیم». فرمود: آن، شب قدر است که هر سال در دهه آخر ماه رمضان قرار دارد، قرآن نازل نشد مگر در شب قدر، و خداوند می فرماید: «در شب قدر هر امر محکمی جدا و مشخص می گردد» سپس امام علیه السلام فرمودند: «در هر شب قدر همه امور آن سال، تا شب قدر سال آینده اندازه گیری و مشخص می گردد»، و اینها اعم از خیر و شر، اطاعت و معصیت، ولادت، اجل و روزی هستند...^{۳۳۶}

آنچه از مجموع اخبار و احادیث به دست می آید این است که قرآن به طور کامل در ماه رمضان به بیت المعمور نازل شده و پیامبر صلی الله علیه و آله از آنچه که در بیت المعمور بوده اطلاع داشته اند و سپس در مدت بیست سال تدریجا از باطن قلب پیامبر صلی الله علیه و آله بر زبانش جاری شده، این در مواقعی بوده که جبرئیل امین علیه السلام وحی می آورده و الفاظ قرآن را بر او تلاوت می کرده است.

^{۳۳۶} البته در برخی از احادیث نزول قرآن کریم، در شب اول ماه رمضان ذکر شده است
عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ، عَنْ عَمْرِو الشَّامِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، فَغُرَّةَ الشُّهُورِ شَهْرُ اللَّهِ عَزَّ ذِكْرُهُ وَهُوَ شَهْرُ رَمَضَانَ، وَقَلْبُ شَهْرِ رَمَضَانَ لَيْلَةُ الْقَدْرِ، وَنَزَلَ الْقُرْآنُ فِي أَوَّلِ لَيْلَةٍ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ، فَاسْتَقْبَلَ الشُّهُورَ بِالْقُرْآنِ. كليني، کافی: ج ۴، ص ۶۶
ممکن است این روایت نظر داشته باشد به عدم تعیین قطعی شب قدر به شب مخصوص در همه سالها، و روایاتی که بر قرار گرفتن شب قدر در دهه آخر ماه مبارک و در یکی از سه شب ۱۹، ۲۱ و ۲۳ دلالت دارد، به صورت غالب نظر دارد، و ممکن است چنانکه صدوق ره فرموده است، مراد از نزول در شب قدر، نزول کامل آن در شب یاد شده باشد و منافاتی با نزول مرتبه ای آن در شب اول ماه رمضان ندارد.

و از برخی از احادیث فهمیده می شود که تفسیر و تطبیقات باطنی آیات قرآن کریم نیز به طور یک جا در شب قدر نازل می شود. و سپس در طول یک سال همین تفسیر و تطبیقات به صورت تدریجی دوباره به پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام نازل می گردد. بنا بر این، همان نزول دفعی و تدریجی که در مورد اصل قرآن کریم وجود داشته در مورد بیان و تفسیر قرآن کریم نیز اتفاق می افتد، این معنی را می توان از حدیث زیر برداشت نمود:

عن داود بن فرقد قال: حدثني يعقوب، قال: سمعت رجلا يسأل أبا عبد الله (عليه السلام) عن ليلة القدر، فقال: أخبرني عن ليلة القدر كانت أو تكون في كل عام؟ فقال أبو عبد الله (عليه السلام): «لو رفعت ليلة القدر لرفع القرآن»^{۳۳۷}

داود بن فرقد می گوید: یعقوب نقل می کند که: شنیدم مردی در حضور امام صادق علیه السلام در مورد شب قدر پرسید که آیا فقط در زمان گذشته بوده و یا هر سال این شب وجود دارد؟ امام صادق علیه السلام فرمودند: «اگر شب قدر برداشته شود؛ قرآن نیز برداشته می شود».

اینکه در حدیث آمده است که اگر شب قدر برداشته شود؛ قرآن نیز برداشته میشود. به خاطر آنست که همه ساله در شبهای

^{۳۳۷} سند حدیث: محمد بن یحیی، عن محمد بن أحمد، عن السیاری، عن بعض أصحابنا، عن داود بن فرقد قال: کلینی، کافی: ج ۴، ص ۱۵۸

قدر، در تفسیر قرآن، آنچه که مربوط به یکسال است، بر ولی زمان نازل می شود، به این معنی که در آن شب، تفصیل مجملات قرآن و تأویل متشابهات آن و بیان تطبیقات و مصادیق آنچه در قرآن آمده است بر امام هر زمان نازل می گردد، و این نزول نیز جنبه دفعی دارد. چنانچه که خداوند سبحان می فرماید:

(فیها یفرق کل امر حکیم)

پس اگر شب قدر نباشد؛ چنین احکامی از قرآن که درباره قضایای جدید است نازل نخواهد شد و این یکی از ثمرات همگامی و همراهی اهل بیت علیهم السلام با قرآن کریم است که در احادیث مورد اتفاق فریقین، این موضوع وارد شده است. بنابر این، قرآن و ائمه اهل بیت علیهم السلام همگام و همراهند و از هم جدا نمی شوند تا در حوض کوثر بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله وارد شوند و ما در بخشهای گذشته نیز معنای همراهی آن دو را بیان کردیم.

خلاصه آنکه آیه شریفه: (شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن) به قرینه آیه شریفه: (انا انزلناه فی لیل القدر) بر نزول کل قرآن کریم در شب قدر ماه رمضان دلالت دارد و اراده شروع نزول قرآن در شب قدر خلاف ظاهر آیات یاد شده است.

علاوه بر این که منحصر دانستن آگاهی پیامبر صلی الله علیه و اله از قرآن کریم در شب قدر به چند آیه ابتدای بعثت با توصیفات که در قرآن کریم و روایات از شب قدر بیان شده همخوانی و

مطابقت ندارند. چون در احادیث اهل بیت علیهم السلام بیان شده که همه آنچه که امام و امت به آن نیاز دارند در شب قدر بر قلب مبارک ایشان نازل گردیده است.

صدوق ره در این باره فرموده است:

اعتقادنا فی ذلك أن القرآن نزل فی شهر رمضان فی لیلۃ القدر جملة واحدة إلى البیت المعمور ثم نزل من البیت المعمور فی مدة عشرين سنة، و أن الله تبارک و تعالی أعطی نبیه العلم جملة واحدة، ثم قال له: (وَ لَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُفْضَى إِلَيْكَ وَحْيُهُ) و قال عز و جل: (لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ - إلى قوله - بَيَانُهُ).^{۳۳۸}

کیفیت جمع و تدوین قرآن کریم

نزول تدریجی قرآن کریم و ابلاغ گفتاری آن باعث گردید که عموم مردم به حفظ این پیام الهی همت بگمارند؛ چرا که قرآن،

^{۳۳۸} بحار الأنوار: ج ۱۸، ص ۲۵۱ اما آنچه که شیخ مفید ره در اشکال به این دیدگاه بیان فرموده اند مبنی بر این که: اولاً این دیدگاه با ناظر بودن آیات به حوادث مختلف که آیات در باره آنها نازل شده است سازگاری ندارد

و ثانیاً این دیدگاه نظیر دیدگاه کسانی است که قائل به قدیم بودن قرآن و کلام مفسر هستند می باشد این از دو دیدگاه قابل نقد و جواب است.

علامه مجلسی در بحار الانوار هر دو اشکال را با بیان رسا پاسخ فرموده اند که به طور خلاصه در پاسخ شیخ مفید ره می توان گفت:

آیات و اخبار مستفیضه دلالت بر ثبوت کتب الهی در لوح محفوظ قبل از نزول به پیامبران دارد. بنابراین این ناظر بودن به حوادث با ثبوت آیات ناظر به آن حوادث در مراتب بالا چون لوح محفوظ یا بیت المعمور ندارد. و در جواب اشکال دوم باید گفت که ثبوت حقیقت قرآن در مراتب بالا قبل از نزول، هیچ تلازمی با قدیم بودن کلام الهی ندارد و این دو مطلب کاملاً از هم قابل تفکیک است چه اینکه بطلان قول به قدیم بودن کلام الهی با ادله دیگر ثابت است.

یگانه محور همه تعالیم دین بود، و انجام برخی از فرائض مهم نظیر نماز به حفظ مقداری از قرآن وابسته بود.

بنا بر این یکی از راههای محافظت از قرآن، حفظ آیات قرآن در دلها بود به طوری که هر مسلمانی حفظ مقداری از قرآن کریم را چه کم و چه زیاد وظیفه خود تلقی می نمود. و برخی نیز به حفظ کل قرآن کریم موفق می گردیدند.

تأکیدات خاص پیامبر صلی الله علیه و آله بر تعلیم و تعلم قرآن و اجرای برنامه های منظم جهت گسترش آن در میان مردم از طریق اعزام معلمین قرآن به شهرها و قبیله هایی که تازه به اسلام گرویده بودند^{۳۳۹} و همچنین تعیین استاد و معلم برای تازه مسلمانان در مدینه، باعث تواتر نقل قرآن در میان مردم در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و در نتیجه دور ماندن آن از معرض تحریف و تغییر در دوره های بعدی گردید.

نمونه هایی از برنامه ها و تأکیدات پیامبر گرامی را می توان در روایات زیر مشاهده نمود:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است:

^{۳۳۹} پیامبر اکرم (ص): قبل از هجرت به مدینه، مصعب بن عمیر و ابن مکتوم و عمار و بلال و رافع بن مالک انصاری را به تناوب به مدینه فرستاد، و بعد از فتح مکه معاذین جبل را به مکه اعزام نمود، و ابوموسی و عمرو بن حزم انصاری و ابو عبیده بن جراح و در یک سفر دیگر معاذ را به یمن فرستاد، و عباد بن بشر را به قبیله بنی تمیم و گروهی از معلمان را به عضل و قارة اعزام کرد. رک سیره ابن هشام: ج ۲، ص ۴۲ و تاریخ طبری: ج ۱، ص ۱۲۱۴ و انساب الاشراف: ج ۱، ص ۲۵۷.

«القرآن مآدبة الله، فتعلموا من مآدبة الله ما استطعتم، إنه النور المبین، و الشفاء النافع، تعلموه فإن الله یشرفکم بتعلمه؛

قرآن، سفره ضیافت خداست . پس تا می‌توانید از ضیافت الهی فرا بگیرید، آن نور مبین و شفاء سودمند است، آن را فرا بگیرید که خدا با فراگیری آن به شما شرافت خواهد داد.» □□

حضرت علی علیه السلام از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)

نقل نموده اند که فرموده اند:

«خیارکم من تعلم القرآن و علمه؛

بهترین شما کسانی اند که قرآن را فرا گیرند و به دیگران تعلیم دهند.» ۳۴۱

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) اهمیت آموزش قرآن را

نیز با ذکر مثالی قابل فهم برای مردم چنین بیان فرموده اند:

«ایکم یحب أن یغدو إلى العقیق أو إلى بطحاء مكة فیؤتی بناقتین کوماوین حسنتین، فیدعی بهما إلى أهله من غیر مآثم ولا قطیعة رحم ؟ قالوا: کلنا نحب ذلك یا رسول الله . قال: لأن یأتی أحدکم المسجد فیتعلم آية خیر له من ناقة، و آیتین خیر له من ناقتین، و ثلاث خیر له من ثلاث؛

کدامین یک از شما دوست دارد که صبحگاهان به سرزمین عقیق یا

بطحا در مکه برود، دو ناقة بزرگ کوهان به او بدهند و او آن دو ناقة

۳۴۰ - بحار الأنوار: ج ۹۲، ص ۲۶۸ و ریک بحار الأنوار: ج ۹۲، ص ۱۸ - ۱۹. با تفاوتی کمی این مضمون آمده است. این احادیث در بخش فضیلت فرائت قرآن این کتاب نیز نقل شده است.

۳۴۱ عن علی علیه السلام، ان النبی ص قال...، امالی طوسی: ج ۱، ص ۳۶۷ و وسائل الشیعه: ج ۴،

را به میان اهلس بی‌آورد بدون آن که شخص گناه و یا قطع رحمی مرتکب شده باشد؟ مردم پاسخ گفتند: ای رسول خدا همه ما چنین چیزی را دوست میداریم. حضرت فرمود: اگر یکی از شما به مسجد بیاید و آیه ای را فرا گیرد برایش بهتر از يك ناقه، و اگر دو آیه فرا گیرد بهتر از دو ناقه، و اگر سه آیه فرا گیرد بهتر از سه ناقه است».^{۳۴۲}

همچنین فرمود:

«و إن أكرم العباد إلى الله بعد الأنبياء العلماء ثم حملة القرآن، يخرجون من الدنيا كما يخرج الأنبياء، و يحشرون من قبورهم مع الأنبياء، و يمرون على الصراط مع الأنبياء، و يأخذون ثواب الأنبياء، فطوبى لطالب العلم و حامل القرآن مما لهم عند الله من الكرامة و الشرف».

بزرگوارترین مردم نزد خدا پس از پیامبران دانشمندانند و سپس حاملان قرآن، اینان از دنیا همانگونه بیرون می روند که پیامبران بیرون رفتند، و چون در روز قیامت از گورها در آیند با انبیا محشور می شوند، و از پل صراط با پیامبران عبور می کنند، و پاداش انبیا را به آنها می دهند. پس خوشا به حال جوینده علم، و حاملان قرآن، با این همه کرامت و شرفی که نزد خداوند دارند».^{۳۴۳}

^{۳۴۲} سند حدیث: أخبرنا الحفاري، قال: حدثنا عثمان بن أحمد، قال: حدثنا أبو قلابة الرقاشي، قال: حدثنا وهب بن جرير، قال: حدثنا موسى بن علي بن رباح، قال: سمعت أبي يحدث عن عقبة بن عامر: أن رسول الله (صلى الله عليه وآله) قال: ...، شيخ طوسي أمالي: ص ۳۵۷ و بحار الأنوار: ج ۹۲، ص ۱۸۷
^{۳۴۳} بحار الأنوار: ج ۹۲، ص ۱۸-۱۹.

در حدیث دیگری پیامبر اکرم در فضیلت حاملان قرآن فرموده است:

«أشرف امتی حملة القرآن، وأصحاب الليل؛ شریفترین افراد امت

من، حاملان قرآن و شب زنده دارانند». ۳۴۴

وروی کلیب قال: كنت مع علی علیه السلام، فسمع ضجتهم فی المسجد

یقرأون القرآن، فقال: طوبی لهؤلاء...

و کلیب می گوید: با علی علیه السلام بودم صدای جمعی را

شنید که در مسجد قرآن می خوانند، فرمود: خوشا به حال آنان...

«وعن عبادة بن الصامت قال: (كان الرجل اذا هاجر دفعه

النبي(صلى الله عليه و آله) الى رجل منا يعلمه القرآن، وكان يسمع

بمسجد رسول الله(صلى الله عليه و آله) ضجة بتلاوة القرآن، حتى

امرهم رسول الله ان يخفضوا اصواتهم، لئلا يتغالطوا.

و عبادة بن صامت گوید: اگر کسی به سوی پیامبر (صلى الله

عليه و آله) مهاجرت می کرده، حضرت او را به یکی از ماها

می سپرد تا به او قرآن آموزش دهیم، و در مسجد النبی فریاد مردم

به گوش می رسید که با صدای بلند قرآن تلاوت می کردند، پیامبر

به آنان دستور می داد که صوتتان را به پایین آورید تا اشتباه

نکنید.»

۳۴۴ سند حدیث: حدثنا محمد بن أحمد البردعي، قال: حدثنا عمر بن أبي عيلان التقي وعيسى بن سليمان بن عبد الملك القرشي، قالوا: حدثنا أبو إبراهيم الترمذاني، قال: حدثنا سعد بن سعيد الجرجاني، قال: حدثني نهشل بن سعيد، عن الضحاک، عن ابن عباس، قال: قال رسول الله (صلى الله عليه وآله)...، شيخ صدوق ره، امالی: ص ۳۰۴

تعلیم قرآن با برنامه منظم و همراه با بینش و آگاهی از معنی و پیام آیات بود، و این خود موجب استحکام، حفظ و آگاهی در باره آیات می شد.

«عن أبي عبد الرحمن السلمی، قال: حدثنا من كان یقرئنا من أصحابه، أنهم كانوا يأخذون من رسول الله صلی الله علیه و آله عشر آیات، فلا يأخذون فی العشر الآخر، حتی یعلموا ما فی هذه من العلم والعمل. ۳۴۵»

از ابو عبدالرحمن سلمی روایت کرده اند که گفت: برخی از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله که به ما قرآن می آموختند می گفتند: اصحاب، قرآن را ده آیه ده آیه، از پیامبر (صلی الله علیه و آله) تعلیم می گرفتند، و تا زمانی که علم ده آیه را درست نمی آموختند و به آنها عمل نمی کردند به ده آیه دیگر نمی پرداختند.»

به این طریق یکی از پایه های مهم برای جمع و تدوین قرآن کریم و جلوگیری از هر گونه دخل و تصرف ناخواسته در دوره های بعدی در امر تدوین قرآن، فراگیر شدن تعلیم و تعلم آن در میان مردم و جای گرفتن آن در ذهن و دل مسلمانان در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله بود.

یکی دیگر از راههای محافظت از قرآن کریم تدوین و کتابت آن بوده است، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از ابتدای نزول آیات قرآن، عدهای را از مسلمانان را موظف به کتابت وحی نمودند، مورخان نام این کاتبان را برده اند و تعدادشان را به ۴۳ نفر رسانده اند. ابو عبدالله زنجانی پس از آنکه نام ۴۳ تن را به عنوان کاتبان وحی ذکر می کند می گوید: آنان که بیش از همه کتابت و ملازمت پیامبر را داشتند، زید بن ثابت و علی بن ابی طالب علیه السلام بودند.

در این میان برخی از صحابه به جمع همه قرآن و عرضه آن بر پیامبر صلی الله علیه و آله موفق شدند، ظاهراً مقصود از جمع هم همان آگاهی مستند بر نوشتن است.

بنابر این، عده ی زیادی از همراهان پیامبر صلی الله علیه و آله به محافظت از قرآن به صورت نوشته اهتمام می نمودند و برخی نیز به جمع همه قرآن موفق شده بودند.

محقق زنجانی می نویسد:

بعضی از صحابه تمام قرآن را در زمان حیات پیامبر جمع آوری کردند و بعضی دیگر قسمتی از قرآن را جمع آوری نمودند و تمام آن را پس از رحلت آن حضرت تکمیل نمودند. محمد بن اسحاق در الفهرست می گوید: جامعان قرآن در عهد پیامبر صلی الله علیه و آله عبادتند از: علی بن ابی طالب علیه السلام، سعد بن عیبیدین نعمان بن عمرو بن زید، ابو الدرداء

(عویمر بن زید) معاذ بن جبل، ابو زیدین ثابت بن زید بن نعمان، ابی بن کعب بن قیس، عبید بن معاویه و زید بن ثابت. در این میان، جمع امام علی علیه السلام از ویژگی و امتیاز خاصی برخوردار بود؛ چرا که وی در تمام شرائط در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله بودند و پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به تعلیم تنزیل و تأویل قرآن به وی اهتمام خاصی داشتند.^{۳۴۶}

عن جعفر بن محمد، عن أبيه عن آبائه عليهم السلام عن علي صلوات الله عليه قال: «سلوني عن كتاب الله فو الله ما نزلت آية في كتاب الله، في ليل و لا نهار، و لا مسير و لا مقام إلا و قد أقرأني إياها رسول الله (صلى الله عليه و آله) و علمني تأويلها» فقام ابن الكواء فقال: يا أمير المؤمنين فما كان ينزل عليه من القرآن و أنت غائب عنه؟ قال: «كان رسول الله (صلى الله عليه و آله) ما كان ينزل عليه من القرآن و أنا غائب عنه حتى أقدم عليه فيقرئني و يقول لي: يا علي! أنزل الله علي بعدك كذا، و كذا و تأويله كذا و كذا فيعلمني تأويله و تنزيله».^{۳۴۷}

۳۴۶

۳۴۷ سند حدیث: أخبرنا جماعة، عن أبي المفضل، قال: حدثنا الفضل بن محمد بن المسيب أبو محمد البيهقي الشعрани بجرجان، قال: حدثنا هارون بن عمرو بن عبد العزيز بن محمد أبو موسى المجاشعي، قال: حدثنا محمد بن جعفر بن محمد (عليهما السلام)، قال: حدثنا أبي أبو عبد الله (عليه السلام). قال: المجاشعي و حدثناه الرضا علي بن موسى (عليه السلام)، عن أبيه موسى، عن أبيه أبي عبد الله جعفر بن محمد، عن آبائه...امالی شیخ طوسی: ص ۵۲۱ و بحار الأنوار: ج ۱۰، ص ۱۲۶

امام علی (علیه السلام) فرمود: «در باره قرآن از من بپرسید. به خدا سوگند، هر آیه‌ای از قرآن در شب یا روز، در راه و یا به هنگام اقامت نازل شده است پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آن را بر من تلاوت فرموده است، و تأویل آن را به من آموخته است. این کواء گفت: ای امیرالمؤمنین آن بخش از قرآن که نازل می‌شد و شما در کنار پیامبر نبودید چه می‌شد؟ حضرت فرمود: «هر آیه‌ای که نازل می‌شد و من نبودم، وقتی نزد حضرت می‌آمدم، آن را بر من می‌خواند و می‌فرمود: ای علی! خداوند پس از رفتن تو این آیه و آن آیه را نازل کرد و تأویل آن اینچنین است، به این صورت تنزیل و تأویل قرآن را به من می‌آموخت».

همچنین سلیم بن قیس در یک حدیث طولانی از امام علی علیه السلام روایت می‌کند که آن حضرت در باره ویژه گیهای جمع خود خطاب به طلحه فرمود:

«یا طلحة إن كل آية أنزلها الله على محمد صلى الله عليه و آله عندی بإملاء رسول الله صلى الله عليه و آله، و خطی بیدی، و تأویل كل آية أنزلها الله على محمد صلى الله عليه و آله و كل حلال و حرام، أو حد، أو حکم تحتاج إليه الأمة إلى يوم القيامة عندی مکتوب بإملاء رسول الله صلى الله عليه و آله و خطی بیدی حتی أُرش الخدش؛

ای طلحه هر آیه‌ای که خداوند آن را بر محمد (صلی الله علیه و آله) نازل فرموده است، نزد من با املاي رسول خدا و خط خودم موجود است، و تأویل هر آیه‌ای که خدا بر محمد (صلی الله علیه و آله) نازل کرده، و هر حلال و حرام، یا حد، و حکمی که این امت تا

قیامت بدان نیاز دارند، نزد من با املائی رسول خدا و خط خودم، حتی
ارش خدش (دیه ی خراشیدگی) مکتوب است». ۳۴۸

سؤالی که در اینجا مطرح است این است که: آیا در جمع
قرآن که در زمان پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله انجام یافته،
ترتیب و تنظیم بین آیه های یک سوره و یا بین سوره های قرآن
ملاحظه و مشخص می شد یا نه؟ به عبارت دیگر، آیا ترتیب بین
آیات و سوره های مستند به دستور خود پیامبر بوده و توقیفی است
یا اینکه تنها محافظت از خود آیات و تعلق آیات به یک سوره مورد
نظر بوده است؟ که در این صورت می توان گفت ترتیب کنونی بین
آیات یک سوره و بین سوره های قرآن پس از پیامبر صلی الله علیه
و آله با اجتهاد خود صحابه انجام گرفته است.

قرائن فراوانی حکایت از این می نماید که: ترتیب موجود
بین آیات یک سوره اغلب مستند به دستور پیامبر صلی الله علیه و
آله بوده است؛ چراکه عرضه قرآن بر پیامبر صلی الله علیه و آله در
زمان ایشان و عدم اختلاف در باره جابجایی آیات در سوره ها - نه
در زمان پیامبر بین حاملان قرآن و نه پس از رسول الله در مساله
جمع قرآن به صورت مصحف (کتاب) - حکایت از آن دارد که
ترتیب موجود بین آیات، در اغلب موارد مستند به دستور شخص

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بوده است و در احادیث هم بر قرائت سوره ها به همین ترتیب تأکید شده است.

اما در مورد ترتیب بین سوره ها، مشهور بر آن است که این کار در زمان پیامبرص انجام نگرفته است؛ اصولاً در این مورد دستور خاصی وجود نداشته و این امر توقیفی نبوده است؛ چون اگر چنین مطلبی بود حتماً به عنوان يك کار مهم نقل می‌شد و هرکدام از صحابه در اثبات استناد ترتیب خود به پیامبر صلی الله علیه و آله می‌کوشیدند.

به هر حال شواهد مختلفی دلالت بر اجتهادی بودن ترتیب بین سوره و عدم وجود دستور توقیفی از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله در این امر می‌نمایند.

چون: اولاً: علی رغم نقل اختلاف فراوانی که بین مصاحف صحابه در زمینه ترتیب سوره ها دیده می‌شود آنها یکدیگر را به تخطی از ترتیبی مورد دستور پیامبر صلی الله علیه و آله متهم ننموده‌اند، و این نشانه عدم توقیفی بودن این مسأله می‌باشد.

ثانیاً: در نقلها آمده است که صحابه در قرار دادن برخی سوره های در جای فعلی آن، خود به ملاحظه و اعمال نظر در پیدا کردن تناسب بین آنها اقدام می‌نمودند.

ثالثاً: یکی از ویژه گیهای که برای مصحف علی علیه السلام شمرده شده است این است که ایشان قرآن را بر حسب ترتیب نزول

جمع نموده بودند، و این نیز نشان دهنده عدم استناد ترتیب فعلی بین سوره ها به دستور پیامبر صلی الله علیه و آله می باشد و گر نه علی علیه السلام از ترتیب مورد دستور تخطی نمی نمودند.

فصل پنجم

مصونیت قرآن از تحریف

بر اساس آیه شریفه: (انا نحن نزلنا الذكر و انا له لحافظون)؛
(ما قرآن را نازل کردیم و بطور قطع از آن پاسداری می‌کنیم.)^۱
شکی در صحت و مصونیت قرآن از تحریف نیست و خداوند حفظ
تمام قرآن را تا پایان جهان تضمین کرده است و با وجود این
تضمین الهی، تغییر و تحریف قرآن امری غیر ممکن است.

همه محققان و علمای بزرگ اسلام - اعم از شیعه و اهل
سنت- بر این باورند که هیچ گونه دست تحریف به سوی قرآن دراز
نشده است، ولی تنها افراد اندکی از هر دو گروه قول به تحریف را
به خاطر پاره‌ای از روایات دنبال کرده‌اند، که خوشبختانه آگاهان
هر دو گروه، این نظر را بطور قاطع رد کرده، و روایات مزبور
را "مجعول" دانسته و یا ناظر به "تحریف معنوی" (یعنی تفسیر
نادرست برای آیات قرآن) یا اشتباه "تفسیر قرآن" به "متن قرآن"
می‌دانند.

کوته‌فکرانی که اصرار دارند، اعتقاد به تحریف قرآن را -
علی‌رغم صراحت بیان علمای معروف و بزرگ شیعه و سنی در
عدم تحریف به گروهی از شیعه یا غیر شیعه نسبت دهند، ناآگاهانه
به قرآن ضربه می‌زنند، و به خاطر اعمال تعصبهای ناروا، اعتبار
این کتاب بزرگ آسمانی را زیر سؤال می‌برند و آب به آسیاب
دشمنان اسلام می‌ریزند.

مطالعه سیر تاریخی جمع آوری قرآن از عصر پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اهتمام فوق العاده مسلمین به کتابت و حفظ و تلاوت و نگهداری آن، مخصوصاً وجود گروه کاتبان وحی از روز نخست، این حقیقت را برای همه روشن می‌سازد که باز شدن دست تحریف به قرآن غیر ممکن بوده است

با تمهیداتی که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله - به دستور خداوند سبحان در فراگیر نمودن تعلیم و تعلم قرآن و حفظ هرچه بیشتر آیات و سوره های آن و اهتمام به قرائت و کتابت آن انجام داده بودند - زمینه هر گونه تحریف لفظی در باره این کتاب الهی از بین رفت؛ چرا که نتیجه این تمهیدات تواتر قرآن در میان امت اسلام در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله بود که - به صورت طبیعی - هر گونه دخل و تصرف در قرآن را غیر ممکن می ساخت.

علی علیه السلام نیز چه در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و چه پس از ایشان از طریق گسترش دادن تعلیم و تعلم قرآن، و تربیت قراء و مفسران، و پی ریزی علوم قرآنی و علمی که جهت محافظت از قرآن لازم بود نقش فوق العاده مهمی جهت صیانت از قرآن و تکمیل تلاشهای پیامبر صلی الله علیه و آله ایفا نمودند.

به این طریق، قرآن بدون هیچ تحریف و زیادت یا نقصانی به نسلهای بعدی رسید و با گذشت هر روز درخشندگی و فراگیری آن بیشتر شد.

با این همه برای نفی هر گونه تشکیک در این زمینه ما در این بحث به ادله سلامت قرآن از هر نوع تحریف بر اساس سخنان و سیره پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام اشاره می نماییم:

اهل بیت علیهم السلام با گفتار و سیره عملی خود بر سلامت و مصونیت قرآن کریم از هر گونه تحریف لفظی (کاستی، افزایش) تاکید نمودند و روایات دال بر عدم تحریف را که از اهل بیت علیهم السلام و به تواتر اجمالی می رسند می توان در ده دسته زیر بررسی نمود:

۱- احادیثی که بر قرائت، حفظ، تعلیم و تعلم قرآن دعوت و ترغیب می کند. روشن است که موضوع این ترغیب، قرآن موجود در میان مردم است، خصوصا احادیثی که به قرائت یک سوره کامل از قرآن پس از سوره فاتحه در دو رکعت اول نماز دستور می دهند.

نمونه های متعددی از این احادیث را در بخش اول و دوم این کتاب ذکر نمودیم.

امام باقر علیه السلام از پدرش از جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می کند که فرمود:

«من قرأ عشر آیات فی لیلة لم یکتب من الغافلین، ومن قرأ خمسين آية کتب من الذاکرین، ومن قرأ مائة آية کتب من القانتین، ومن قرأ مائتی آية کتب من الخاشعین، ومن قرأ ثلاثمائة آية کتب من الفائزین، ومن قرأ خمسمائة آية کتب من المجتهدین، ومن قرأ ألف آية کتب له قنطار . . .» ۳۴۹

هر کس در یک شب ده آیه از قرآن را بخواند از غافلان محسوب نمی شود، و هر کس پنجاه آیه بخواند از ذاکران به حساب می آید، و هر کس صد آیه بخواند از قانتان خواهد بود، و هر کس دویست آیه بخواند از خاشعان نوشته می شود، و هر کس سیصد آیه بخواند از رستگاران خواهد بود، و هر کس پانصد آیه بخواند از تلاش گران محسوب می شود، و هر کس که هزار آیه بخواند قنطاری از برایش نوشته می شود...»

امام صادق علیه السلام در حدیثی فرمود:

«وعلیکم بتلاوة القرآن فإن درجات الجنة علی عدد آیات القرآن، فإذا کان يوم القيامة یقال لقارئ القرآن: اقرأ وارق، فکلما قرأ آية رقی درجة... الحديث؛ ۳۵۰»

۳۴۹ شیخ صدوق، الأمالی: ص ۵۹ - ۶۰، شیخ کلینی، کافی: ج ۲، ص ۴۴۸ .
 ۳۵۰ حدثنا محمد بن علي ماجیلویه (رحمه الله)، عن عمه محمد بن أبي القاسم، عن أحمد بن أبي عبد الله البرقي، عن أبيه محمد بن خالد، عن محمد بن سنان، عن المفضل بن عمر...، شیخ صدوق، الأمالی: ص ۴۴۰

بر شما باد به تلاوت قرآن؛ چرا که درجات بهشت به عدد آیات قرآن است، روز قیامت به قاری قرآن گفته می شود: بخوان و بالا برو (رفعت گیر)، و هر آیه که بخواند يك درجه رفعت گیرد». و نیز امام باقر علیه السلام فرمود:

«من ختم القرآن بمكة من جمعة إلى جمعة وأقل من ذلك وأكثر، و ختمه يوم الجمعة، كتب الله له من الأجر والحسنات من أول جمعة كانت إلى آخر جمعة تكون فيها، وإن ختمه في سائر الأيام فكذلك؛^{۳۰۱}.

کسی که قرآن را در مکه از جمعه تا جمعه دیگر ختم کند، یا کمتر و یا بیشتر، ولی ختم آن در روز جمعه باشد، خداوند برای او از اجر و نیکی به مقدار آنچه که از اولین جمعه‌ای که در آن اجر و ثواب بوده تا آخرین جمعه که در آن باشد می‌نویسد، و اگر در دیگر روزها ختم کند باز همینطور».

شیخ صدوق رحمة الله تعالى احادیث وارده در مورد ثواب قرائت سور قرآن را به ترتیب بیان فرموده و به همین قسم از احادیث، برای عدم تحریف قرآن استناد کرده است^{۳۰۲}

۲- احادیثی که بر تمسک به قرآن دعوت می نماید، این

دسته خود به چند قسم تقسیم می شود.

الف احادیثی که به پناه بردن به قرآن در هنگام فتنه ها و

بروز تاریکیها در یافتن حق، پیش می آید دستور داده اند.

^{۳۰۱} ثواب الأعمال:ص ۱۲۵

^{۳۰۲} شیخ الصدوق، الاعتقادات:ص ۹۳. ر. ک. ثواب الأعمال:ص ۱۳۰ - ۱۵۸

«أيها الناس إنكم في دار هدنة وأنتم على ظهر سفر، والسير بكم سريع، وقد رأيتم الليل والنهار والشمس والقمر يبليان كل جديد ويقربان كل بعيد، ويأتیان بكل موعود فأعدوا الجهاز لبعدها المآز.»

قال: فقام المقداد بن الاسود فقال: يا رسول الله! وما دار الهدنة؟

قال: دار بلاغ و انقطاع، فإذا التبتت عليكم الفتن كقطع الليل المظلم، فعليكم بالقرآن، فإنه شافع مشفع وماحل مصدق، ومن جعله أمامه قاده إلى الجنة، ومن جعله خلفه ساقه إلى النار، وهو الدليل يدل على خير سبيل، وهو كتاب فيه تفصيل وبيان وتحصيل، وهو الفصل ليس بالهزل، وله ظهر وبطن فظاهره حكم وباطنه علم، ظاهره أنيق وباطنه عميق، له نجوم وعلى نجومه نجوم لا تحصى عجائبه ولا تبلى غرائب، فيه مصابيح الهدى ومنار الحكمة، ودليل على المعرفة لمن عرف الصفة فليجل جال بصره، وليبلغ الصفة نظره، ينج من عطب، ويتخلص من نشب، فإن التفكير حياة قلب البصير، كما يمشى المستنير في الظلمات بالنور، فعليكم بحسن التخلص وقلة التربص؛^{۳۰۳}

ای مردم! شما در زمان آرامش و صلح هستید و شما در حال سفرد، شما را به شتاب می برند، شاهدید که (گذر) شب و روز، هر نوی را کهنه می کند و هر دوری را نزدیک می گرداند، و هر وعده ای را به سر می آورد، پس برای میدان مسابقه دور و درازی که در پیش دارید، آماده کوشش گردید.

^{۳۰۳} سند حدیث: علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن النوفلي، عن السكوني، عن أبي عبد الله عن آبائه (عليهم السلام) قال: قال رسول الله (صلى الله عليه وآله)... كليني ره، كافي: ج ۲، ص ۵۹۸، ر.ك. بحار الأنوار: ج ۴۷، ص ۱۳۴.

مقداد برخاست و پرسید: ای رسول خدا! خانه آرامش چیست؟

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: منظور خانه بلاغ و انقطاع است، (خانه‌ای که تو را به جایگاه ابدی می‌رساند و از این سرای جدا می‌شوی)، پس هر گاه فتنه‌ها همچون پاره‌های شب تار شما را فرا گرفت، به قرآن روی آورید، که آن شفیهی است که شفاعتش پذیرفته است، و شاکی و خصمی است که شکایتش قبول می‌شود، هر که آن را پیشوای خود قرار دهد، او را به سوی بهشت می‌کشاند، و هر که آن را پشت سر خود قرار دهد، او را به دوزخ می‌کشاند. قرآن راهنما به سوی بهترین راه است. در آن تفصیل، روشنگری و تحصیل (حقایق) است، جدا کننده (میان حق و باطل) است و شوخی نیست، ظاهری دارد و باطنی ظاهرش حکم و دستور است، باطنش دانشی ژرف، ظاهرش زیبا و باطنش ژرف و عمیق است، ستارگانی دارد و ستارگانش نیز ستارگانی دارند (بنا بر برخی نقلها قرآن دارای عمقی است و عمق آن را نیز دارای عمقی است)، شگفتیهایش بی‌شمار است، و عجایب و غرایبش کهنه و تمام نمی‌شود. چراغهای هدایت و پرتو گاه حکمت در آن است، برای کسی که بشناسد صفت (حق) را راهنمای معرفت است، پس باید آدمی دقت نظر کند، و صفت (حق) را پیش چشمش آرد، تا از هلاکت رهایی یابد، و از تنگنا به در آید؛ زیرا که اندیشیدن مایه حیات دل شخص بینا و با بصیرت است چنان که آدمی به نور چراغ در تاریکیها راه

می پیماید. پس بر شما است که نیکو برهید و کم (در شبهات و تاریکیها) منتظر بماند».

در وصیت امام باقر علیه السلام به جابر بن یزید جعفی آمده است: «و اعلم بأنك لا تكون لنا وليا حتى لو اجتمع عليك أهل مصرک و قالوا: إنك رجل سوء لم يحزنك ذلك، و لو قالوا: إنك رجل صالح لم يسرك ذلك، و لكن اعرض نفسك على كتاب الله فإن كنت سالكا سبيله، زاهدا في تزهيده، راغبا في ترغيبه، خائفا من تخويفه، فاثبت و أبشر، فإنه لا يضرك ما قيل فيك».

و این کنت ماینا للقرآن فما ذا الذی یغرك من نفسك؟ این المؤمن معنی بمجاهدة نفسه لیغلبها علی هواها، فمرة یقیم أودها و یخالف هواها فی محبة الله، و مرة تصرعه نفسه فیتبع هواها فینعشه الله؛^{۳۰۴}

بدان که تو ولی ما نیستی مگر این که اگر همه مردم شهرت بگویند که تو مرد بدی هستی این سخن تو را دل آزرده نسازد، و اگر بگویند تو مرد شایسته‌ای هستی این سخن تو را شاد نسازد، و در هر صورت خودت را بر کتاب خدا عرضه کن، اگر راه قرآن را می‌روی و نسبت به آنچه تو را دعوت به زهد می‌کند، زهد می‌ورزی و به آنچه تو را ترغیب می‌کند توجه می‌کنی، و از بیم دهی آن بیمناک می‌شوی، پس ثابت و استوار باش و بشارت باد ترا؛ چرا که هر چه درباره تو گفته شده است به تو آسیبی نمی‌رساند. ولی اگر از قرآن جدا هستی پس این چیست که تو را

^{۳۰۴} تحف العقول: ص ۲۸۵

مغرور ساخته است. مؤمن اهتمام به مجاهدت با نفس خویش دارد، برهه‌ای خود پیروز گردد و کجی هوای نفس را راست می‌سازد و با هوای خود در راه محبت خدا مخالفت می‌ورزد، و گاه نفس، او را به زمین می‌زند و پیروی از نفس می‌کند ولی باز خداوند او را زنده می‌سازد...»

واز امیر المؤمنین علی علیه السلام در رابطه با تمسک به قرآن مجید توصیه هائی رسیده است که به برخی از آن اشاره می‌نماییم. امیرالمؤمنین (علیه السلام) در خطبه خویش - که در آن فضیلت پیامبر و قرآن یادآوری می‌شود - می‌فرماید:

«أرسله علی حین فترة من الرسل، وطول هجعة من الأمم وانتقاض من المبرم فجاءهم بتصديق الذی بین یدیه، والنور المقتدی به، ذلك القرآن. فاستنطقوه ولن ینطق، ولكن أخبرکم عنه، إلا إن فیہ علم ما یأتی، والحديث عن الماضي، ودواء دائکم، ونظم ما بینکم؛^{۳۰۰} .

خداوند پیامبر اسلام را هنگامی مبعوث فرمود که از زمان بعثت پیامبران مدت‌ها گذشته و ملت‌ها در خواب عمیقی فرو رفته بودند، و امور محکم درهم شکسته شده بود، پیامبر به میان خلق آمد در حالی که کتاب‌های پیامبران پیشین را تصدیق کرد، و با نوری، هدایت‌گر انسان‌ها شد که همه باید از آن اطاعت نمایند و آن نور قرآن کریم است، از قرآن بخواهید

^{۳۰۰} نهج البلاغة: الخطبة ۱۵۸.

تا سخن گوید، که هرگز سخن نمی‌گوید، اما من شما را از معارف آن خبر می‌دهم، بدانید که در قرآن علم آینده و حدیث روزگاران گذشته است، شفا دهنده دردهای شما و سامان دهنده امور فردی و اجتماعی شما است».

همچنین فرموده است:

«واعلموا أن هذا القرآن هو الناصح الذي لا يغش، والهادي الذي لا يضل، والمحدث الذي لا يكذب، وما جالس هذا القرآن أحد إلا قام عنه بزيادة أو نقصان: زيادة في هدى أو نقصان في عمى، واعلموا أنه ليس على أحد بعد القرآن من فاقة، ولا لأحد قبل القرآن من غنى، فاستشفوه من أدوائكم، واستعينوا به على لاوائكم، فإن فيه شفاء من أكبر الداء، وهو الكفر والنفاق والغي والضلال»^{۳۰۶}

آگاه باشید همانا این قرآن پند دهنده‌ای است که نمی‌فریبد، و هدایت‌گری است که گمراه نمی‌سازد، و سخن‌گویی است که دروغ نمی‌گوید، کسی با قرآن همنشین نشد مگر آن که قرآن بر او افزود یا از او کاست، در هدایتش افزود و از کور دلی و گمراهی‌اش کاست، آگاه باشید! کسی بدون قرآن بی‌نیاز نخواهد بود، پس درمان خود را از قرآن بخواهید و در سختی‌ها از قرآن یاری بطلبید که در قرآن درمان بزرگترین بیماری‌ها یعنی کفر و نفاق و سرکشی و گمراهی است».

^{۳۰۶} نهج البلاغة: خطبه ۱۷۶.

روشن است که محور قرار دادن قرآن کریم در بازشناسی آراء و تمایلات فردی و جریانهای فکری و اجتماعی منوط به صحت و دور بودن قرآن از تحریف می باشد.

ب- حدیث ثقلین که به تمسک به قرآن و اهل بیت علیهم السلام پس از پیامبر صلی الله علیه و آله دستور می دهد، این حدیث به صورت متواتر در منابع حدیث شیعه و اهل سنت نقل شده است .

در این حدیث می فرماید:

«إني تارك فيكم الثقلين كتاب الله وعترتي أهل بيتي، ما إن تمسكتم

بهما لن تضلوا بعدى أبدا؛^{۳۵۷}

من در میان شما دو گوهر گران سنگ، قرآن و اهل بیت را که از عترت (خویشان نسبی) من هستند می گذارم، مادامی که به آن دو چنگ زنید هرگز گمراه نخواهید شد.»
در صورتی که اگر قرآن تحریف شده باشد چنگ زدن به آن نه تنها مانع گمراهی نمی شود، بلکه ممکن بود خود گمراه کننده باشد.

در بعضی از نقلهای معتبر این حدیث این جمله نیز آمده است که: «این دو از هم جدا نمی شوند».

^{۳۵۷} کلینی، کافی: ج ۱، ص ۲۹۴ و مسند احمد: ج ۳، ص ۱۴ - ۵۹، مستدرک حاکم: ج ۳، ص ۱۰۹ و دیگر منابع معتبر برای تحقیق بیشتر رجوع شود به کتاب حدیث الثقلین با تحقیق و گردآوری مجمع جهانی اهل بیت علیهم السلام

یا آمده است که: «قرآن حبلی است که از آسمان به زمین
آویخته شده است».

این جمله ها به روشنی بر بقای قرآن کریم تا روز قیامت به
صورت صحیح و تحریف نشده دلالت دارند.

۳- احادیثی که بر اعجاز قرآن دلالت می نماید.

ما برخی از این احادیث را در بخش اعجاز قرآن آوردیم.

۴- احادیثی که به عرضه نمودن احادیث بر قرآن دلالت

می کند. برخی از این احادیث به این شرح است:

امام صادق علیه السلام در حدیثی نقل می کند که رسول خدا
(صلی الله علیه و آله) فرمود: «إِنَّ عَلَى كُلِّ حَقٍّ حَقِيقَةً، وَ عَلَى كُلِّ
صَوَابٍ نُورًا، فَمَا وَافَقَ كِتَابَ اللَّهِ فَخُذُوهُ، وَ مَا خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ
فَدَعُوهُ»؛^{۳۵۸}

برای هر حقی حقیقتی است و برای هر درستی نوری
است، بنابراین هر چه موافق کتاب خدا بود آن را بگیرد و هر
چه مخالف کتاب خدا بود آن را رها سازید».

ایوب بن حر می گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می
فرمود: «كُلُّ شَيْءٍ مَرْدُودٌ إِلَى الْكِتَابِ، وَ السُّنَّةِ وَ كُلُّ حَدِيثٍ لَا يُوَافِقُ
كِتَابَ اللَّهِ فَهُوَ زُخْرَفٌ»؛^{۳۵۹}

^{۳۵۸} سند حدیث: علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن النوفلي، عن السكوني، عن ابي عبد الله عليه السلام
قال... شيخ كليني، كافي: ج ۱، ص ۶۹ و شيخ صدوق، الامالي: ص ۳۶۷
^{۳۵۹} سند حدیث: عده من اصحابنا، عن احمد بن محمد بن خالد، عن ابيه، عن النضر بن سويد، عن يحيى
الخلبي...، شيخ كليني، كافي: ج ۱، ص ۶۹

هر چیزی به کتاب و سنت ارجاع داده می‌شود و هر حدیثی که موافق با کتاب خدا نبود باطل است».

و امام صادق (علیه السلام) فرمود: «مَا لَمْ يَوَافِقْ مِنَ الْحَدِيثِ الْقُرْآنَ فَهُوَ زُخْرُفٌ»؛^{۳۶۰}

هر حدیثی که با قرآن موافقت نداشته باشد باطل است».

و امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در منی خطبه خواند و فرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ! مَا جَاءَكُمْ عَنِّي يَوَافِقُ كِتَابَ اللَّهِ فَأَنَا قُلْتُهُ، وَ مَا جَاءَكُمْ يَخَالِفُ كِتَابَ اللَّهِ فَلَمْ أَقُلْهُ»؛^{۳۶۱}

ای مردم! هر چه از سوی من برای شما آمد که موافق با کتاب خدا بود من آن را گفته‌ام و آنچه که مخالف کتاب خدا بود آن را من نگفته‌ام».

امام هادی علیه السلام در ضمن حدیثی فرمود: «فَإِذَا وَرَدَتْ حَقَائِقُ الْأَخْبَارِ وَ التَّمَسَّتْ شَوَاهِدَهَا مِنَ التَّنْزِيلِ، فَوَجَدَ لَهَا مَوَافِقًا وَ عَلَيْهَا دَلِيلًا، كَانَ الْاِقْتِدَاءُ بِهَا فَرَضًا، لَا يَتَعَدَاهُ إِلَّا أَهْلُ الْعِنَادِ . . .»؛^{۳۶۲}

پس آن زمان که حقیقت روایات آمد و تو شاهد های آنها را از قرآن جویا شدی و دیدی که موافق آن روایات است و بدان

^{۳۶۰} سند حدیث: مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيْسَى، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ عُقْبَةَ، عَنْ أَيُّوبَ بْنِ رَاشِدٍ... همان

^{۳۶۱} سند حدیث: مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَادَانَ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ وَ غَيْرِهِ... همان

^{۳۶۲} حرانی، تحف العقول: ص ۳۴۳

راهنمایی می‌کند در این صورت پیروی از این حقایق روایی واجب است و جز اهل عناد از آن نمی‌گذرند».

و امام صادق (علیه السلام) فرمود: «إِذَا وَرَدَ عَلَيْكُمْ حَدِيثَانِ مُخْتَلِفَانِ فَأَعْرِضُوهُمَا عَلَى كِتَابِ اللَّهِ، فَمَا وَافَقَ كِتَابَ اللَّهِ فَخُذُوهُ، وَ مَا خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ فَارْذُوهُ»؛^{۳۶۳}

اگر دو حدیث مختلف به دستتان رسید آنها را بر کتاب خدا عرضه کنید، پس آن حدیثی را که موافق کتاب است اخذ کنید و آنچه برخلاف کتاب خداست آن را رد کنید».

همه این احادیث به صورت ضمنی دلالت دارند که قرآن موجود بدون هیچ زیادت و نقصانی همان قرآن نازل شده از سوی خدای سبحان بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است، و گر نه چگونه ممکن است چیزی که خود مورد اطمینان و سالم نباشد به عنوان معیار برای تشخیص سلامت دیگر مقوله‌ها مورد استفاده واقع شود.

۵- احادیثی که در آنها اهل بیت علیهم السلام به آیات قرآن استناد نموده و یا اصحاب خود را به قرآن ارجاع داده اند.

^{۳۶۳} سند حدیث: سعید بن هبیه الله الراوندی فی رسالته التي ألقها في أحوال أحاديث أصحابنا و إثبات صحتها، عن محمد و علي ابني علي بن عبد الصمد، عن أبيهما، عن أبي البركات علي بن الحسين، عن أبي جعفر بن بابويه، عن أبيه، عن سعد بن عبد الله، عن أيوب بن نوح، عن محمد بن أبي عمير، عن عبد الرحمن بن أبي عبد الله قال... وسائل الشيعة: ج ۲۷، ص ۱۱۸.

نمونه های فروانی از این گونه احادیث در بخشهای استنادات اهل بیت علیهم السلام به قرآن و شیوه های تفسیر اهل بیت علیهم السلام نقل گردید.

۶- احادیثی که دلالت بر انس اهل بیت علیهم السلام با قرآن و قرائت مستمر سور قرآن توسط ایشان دارد. در بخش انس اهل بیت علیهم السلام با قرآن، احادیث مربوط به این موضوع را متعرض شدیم.

۷- احادیثی که بر وقوع تحریف معنوی در قرآن و عدم التزام عملی آن و در عین حال نفی تحریف لفظی دلالت می کند. امام باقر علیه السلام در ضمن نامه ای به سعد الخیر راجع به قرآن می نویسد: «اقاموا حروفه و حرفوا حدوده»؛^{۳۶۴}

حروف قرآن را به پاداشتند، ولی حدود قرآن (احکام قرآن) را تحریف کردند». و در حدیث دیگر فرمود: «و رجل قرأ القرآن فحفظ حروفه و ضیع حدوده»؛^{۳۶۵}

وفردی است که قرآن می خواند و حروف آن را حفظ می کند ولی حدود آن را تضییع می نماید».

^{۳۶۴} روضة الكافی: ج ۸، ص ۵۳
^{۳۶۵} اصول کافی: ج ۲، ص ۶۲۷

پس با استناد به این دو حدیث شریفه، قرآن بدون هیچ گونه تحریفی در حروف و نصوص آن حفظ شده است، و تنها معانی و مقاصد قرآن کریم است که بوسیله تفسیرها و تأویلهای باطل مورد تحریف معنوی قرار گرفته است و همچنین در مقام عمل احکام آن توسط ستمگران و منحرفان پایمال گردیده است.

۸- احادیثی که صفات مختلفی را برای قرآن ذکر کرده است. در احادیث پیامبر و اهل بیت علیهم السلام اوصاف و ویژگیهایی برای قرآن ذکر شده است که هم به لحاظ گواهی ایشان به وجود این ویژگیها در قرآن موجود و هم با یک بررسی تطبیقی و احراز وجود آن ویژگیها در قرآن، می توان به مصونیت قرآن مجید از هر گونه تبدیل و تحریف اذعان نمود.

در بخش عظمت قرآن، احادیث مربوط به آن را ذکر نمودیم. در این جا نیز به ذکر دو نمونه اکتفا می نماییم.

علی علیه السلام فرمود: «ثم أنزل عليه الكتاب نورا لا تطفأ مصابيحہ، وسراجا لا یخبو توقده، وبحرا لا یدرک قعره، ومنهاجا لا یضل نهجه، وشعاعا لا یظلم ضوءه، وفرقانا لا یخمد برهانه، وحقا لا تذلل أعوانه، فهو معدن الإیمان وحبوخته، وینابیع العلم وبحوره، وریاض العدل وغدرانه، وأتافی الإسلام وبنیانه، وأودیة الحق وغیطانه، وبحر لا ینزفه المستنزفون، وعیون لا ینضبها الماتحون، ومناهل لا یغیضها الواردون، ومنازل لا یضل نهجها المسافرون،

و أعلام لا يعمى عنها السائرون، و أكام لا يجوز عنها القاصدون
 جعله الله ريا لعطش العلماء، وربيعا لقلوب الفقهاء ومحاج لطرق
 الصلحاء، ودواء ليس بعده داء، ونورا ليس معه ظلمة وحبلا وثيقا
 عروته، ومعقلا منيعا ذروته، وعزا لمن تولاه، وسلما لمن دخله، وهدى
 لمن اتتم به، وعذرا لمن انتحل به وبرهانا لمن تكلم به، وشاهدا لمن خاصم
 به، وفلجا لمن حاج به، وحاملا لمن حملة، ومطية لمن أعمله، وآية لمن
 توسم، وجنة لمن إستلام، وعلما لمن وعى، وحديثا لمن روى، وحكما
 لمن قضى؛^{۳۶۶}

سپس کتاب آسمانی - یعنی قرآن - را بر او نازل فرمود که
 نوری است که خاموشی ندارد، و چراغی است که افروختگی
 آن زوال نپذیرد، و دریائی است که اعماقش را درك نتوان
 نمود، و راهی است که گمراهی در آن وجود ندارد، و شعاعی
 است که روشنی آن تیرگی نگیرد و فرقان جدا کننده حق از
 باطل که درخشش دلایش به خاموشی نگراید، حقی است که
 ارکان آن منهدم نگردد، و حقی است که مددکارانش خذلان
 نبینند.

قرآن معدن ایمان و مرکز آن است، چشمه‌های دانش است و
 دریا‌های آن، سرچشمه و برکه‌های عدالت است، پایه‌های
 اسلام و اصل آن است، نهرهای زلال حق است و سرزمینهای
 مطمئن آن، دریایی است که بهره‌گیران تشنه کام، آبش را تمام
 نتوانند کشید، و چشمه‌هایی است که از آن کم نتوانند کرد، و

^{۳۶۶} نهج البلاغة: الخطبة ۱۹۹ و علامه مجلسی، بحار الانوار: ج ۹۸، ص ۲۱

محل برداشت آبی است که هر چه از آن بر گیرند کم نمی‌شود، منازلی است که مسافران، راه آن را کم نمی‌کنند، نشانه‌هایی است که از چشم سیر کنندگان پنهان نمی‌ماند و کوهساری است که (دیده رهگذران را به خود متوجه ساخته) از آن نمی‌گذرند.

خداوند این قرآن را فرو نشاننده عطش دانشمندان، و باران بهاری برای قلوب فقهاء، و جاده وسیع برای صالحان قرار داده است.

قرآن دارویی است که پس از آن بیماری باقی نمی‌ماند، و نوری است که بعد از آن ظلمتی یافت نمی‌شود، و ریسمانی است که دستگیره آن مطمئن، پناهگاهی است که قله بلند آن مانع دشمنان، نیرو و قدرتی است برای کسی که به آن چنگ زند، و محل امنی است برای هر کس که به آن وارد شود، راهنمایی است برای آنکه به آن اقتدا کند، عذری است برای آن کس که آن را مذهب خویش گرداند، برهانی و دلیلی است برای کسی که به گفته‌هایش استدلال کند، و شاهد و گواهی است برای آنکه بوسیله آن سخن بگوید، و پیروزی و غلبه است برای افرادی که با آن استدلال نمایند، نجات دهنده‌ای است برای کسی که حامل آن باشد و به آن عمل کند، و مرکب راهواری است برای کسی که آن را به کار گیرد، و نشانه‌ای است برای کسی که با آن علامت‌گذاری کند، سپری است برای آن کس که لباس رزم بپوشد، دانشی است برای کسی که حفظ کند، گفتار پر ارزشی است برای آنکه روایت کند

و حکم و فرمانی است برای کسی که قضاوت را به عهده گیرد».

علی بن سالم گوید: از امام صادق (علیه السلام) پرسیدم: ای پسر رسول خدا! نظرتان درباره قرآن چیست؟ حضرت فرمود:

«هو کلام الله و قول الله و کتاب الله و وحی الله و تنزیله، و هو الكتاب العزيز الذي لا يأتيه الباطل من بين يديه، و لا من خلفه تنزیل من حکیم حمید؛^{۳۶۷}

قرآن کلام خدا، گفته حق، کتاب خدا، وحی الهی و تنزیل اوست، و آن کتاب محکم و نفوذ ناپذیری است که باطل از جلو و از پشت آن بدان راه نمی‌یابد، تنزیلی است از سوی خداوند فرزانه و ستوده».

۹- احادیثی که قرآن را به عنوان یک حقیقت تازه که با گذشت زمان کهنه نمی‌شود و همواره معارف آن راهنمای انسان به سوی حق و سعادت است معرفی می‌نماید.

در بخش عظمت قرآن نمونه‌های از این احادیث ذکر گردید.

۱۰- احادیثی که در آنها به خواندن قرآن به همانگونه که

مردم می‌خوانند دستور داده شده است. نظیر حدیث زیر:

^{۳۶۷} سند حدیث: حدثنا الحسين بن إبراهيم بن أحمد المؤدب رض قال: حدثنا محمد بن أبي عبد الله الكوفي قال: حدثنا محمد بن إسماعيل البرمكي قال حدثنا عبد الله بن أحمد بن داهر قال: حدثنا الفضل بن إسماعيل الكوفي قال: حدثنا... امالي شيخ صدوق: ص ۵۴۵

سالم بن سلمة گوید: مردی برای امام صادق علیه السلام قرآن می خواند و من شنیدم حروفی را ادا می کرد که مردم آنها را ادا نمی کردند، امام صادق علیه السلام فرمود:

«كُفَّ عَنْ هَذِهِ الْقِرَاءَةِ أَقْرَأُ كَمَا يَفْرَأُ النَّاسُ حَتَّى يُقَوْمَ الْقَائِمُ عَلَيْهِ
السلام فَإِذَا قَامَ الْقَائِمُ عَلَيْهِ السلام قَرَأَ كِتَابَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى حَدِّهِ وَ
أَخْرَجَ الْمُصْحَفَ الَّذِي كَتَبَهُ عَلَيَّ عَلَيْهِ السلام... الحديث؛ ۳۶۸

از این قرائت دست بردار، همانگونه که مردم می خوانند آن گونه بخوان، تا اینکه قائم آل محمد قیام کند، هر گاه قائم (عج) قیام کند کتاب خدا را طبق حدود آن قرائت می کند و مصحفی که علی علیه السلام آن را نگاشته است بیرون می آورد».

در حدیث فوق در پاسخ به وجود اختلاف در قرائت و وجود قرائتهای شاذ، امام علیه السلام می فرماید که قرائتهای متداول و مشهور باید مورد تبعیت قرار گیرد. و از قرائتهای شاذ باید پرهیز شود، گرچه ممکن است در قرائتهای معروف نیز خطا راه یافته باشد که این گونه اختلافها با ظهور حضرت مهدی علیه السلام رفع خواهد گردید. البته این به معنای وجود خطا در متن قرآن نمی باشد چرا که حساب قرائت از اصل متن قرآن جدا است.

۳۶۸ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي هَاشِمٍ... شيخ كليني، كافي: ج ۲، ص ۶۳۳

بررسی هرکدام از دسته های حدیث که در بالا به آنها اشاره گردید ما را به این حقیقت رهنمون می سازد که اهل بیت علیهم السلام قرآن موجود را عاری از تحریف و تبدیل می دانستند و در سوق دادن مردم به استفاده هر چه بیشتر از این امانت الهی کوشش تام داشتند، بنا بر احادیث یاد شده ادله روشنی است بر عدم تحریف قرآن کریم از دیدگاه اهل بیت علیهم السلام.

دیدگاه علمای تشیع در باره مصونیت قرآن از تحریف

پیروان مکتب تشیع و در رأس آنها عالمان بزرگ این مکتب در طول تاریخ همواره بر مصونیت قرآن از هرگونه تبدیل و تحریف تأکید نموده اند و دیدگاه اکثریت قاطع در همه مقاطع تاریخ شیعه همین بوده، و اگر کسی هم نظری بر خلاف آن ابراز داشته، نظر وی نظری نادر و ناچیز تلقی شده و در میان علما و پیروان این مکتب اعتباری ندارد، این مطلب را هر کسی که با سیره علمی و عملی علما و بزرگان شیعه آشنا باشد می داند.

برای روشن شدن هر چه بیشتر این مطلب به نمونه هایی از تصریحات بزرگان ما که نشان دهنده رأی شیعه و عقیده آنان درباره قرآن است - توجه فرمایید:

۱- محدث بزرگ شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ هـ. ق)

می نویسد:

«اعتقاد ما این است، قرآنی که خداوند متعال بر پیامبرش حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) نازل فرمود همان است که در يك مجلد و در دسترس همه مردم قرار دارد و هرگز بیش از آن نبوده است و طبق مشهور ۱۱۴ سوره دارد... و هرکس به ما نسبت دهد که ما می گوییم قرآن بیش از این است مسلماً دروغگو می باشد».^{۳۶۹}

۲- شیخ مفید (متوفای ۴۱۳ هـ. ق) در کتاب خود، اصول مسائل اسلامی مورد اختلاف شیعه با دیگر فرقه های عدلیه را مطرح کرده، از جمله می نویسد:

«جماعتی از بزرگان شیعه گفته اند: سوره، آیه و حتی کلمه ای از قرآن کم نشده است و من خود نیز بر این عقیده ام. اما وقوع زیادتی در قرآن یقیناً باطل است».^{۳۷۰}

۳- علم الهدی سید مرتضی علی بن الحسین (متوفای ۴۳۶) در جوابیه اول از مسایل رساله طرابلسیات می گوید:

«علم به صحت نقل قرآن مانند علم به وجود شهرهای بزرگ و حوادث تاریخی معروف و کتابهای مشهور جهان و اشعارشعراى عرب است، زیرا پیوسته بیش از امور یاد شده قرآن مورد عنایت بوده است؛ چرا که قرآن معجزه نبوت و منبع علوم

^{۳۶۹} شیخ صدوق ره، الاعتقادات ص ۹۲ و ۹۳.
^{۳۷۰} شیخ مفید، اوائل المقالات، ص ۵۵-۵۶.

شرعی و احکام دینی است. و علمای مسلمین نهایت اهتمام را در حفظ و نگهداری آن نموده اند به حدی که موارد اختلاف کوچک نظیر اعراب، قرائت، تعداد حروف و آیات نیز مورد توجه آنها بوده است. با این همه عنایت صادقانه و ضبط دقیق چگونه ممکن است تغییر یا نقصان به قرآن راه یافته باشد؟! بدون شک، قرآن در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله به همان صورتی که الان هست جمع و تالیف شده بود.»^{۳۷۱}.

۴ شیخ طوسی (متوفای ۴۶۰ هـ.ق) در مقدمه تفسیر گرانبها و جاویدان خود التبیان می گوید:

«احتمال این که چیزی به قرآن افزوده شده باشد نزد همه صاحب نظران مردود است و همگان بر بی پایه بودن آن اجماع و اتفاق نظر دارند و احتمال کاستی نیز نزد همه مسلمانان مردود و بی اساس می باشد و مناسب مذهب صحیح ما [و مستفاد از روایات] نیز همین است. در مقابل، روایات زیادی از طریق شیعه و سنی بدین مضمون نقل شده که آیات فراوانی از قرآن کاسته و برخی آیات هم جابه جا شده است، ولی اینها همه، اخبار آحادند که نه مفید علم می گردند و نه موجب عمل، پس بهتر است از آنها

^{۳۷۱} ر.ک. مجمع البیان: ج ۱، ص ۱۵.

روی گردانده و خود را سرگرم آن نسازیم، چون ممکن است آنها را به گونه ای دیگر تفسیر و تأویل نمود». ^{۳۷۲}

۴ علامه طبرسی (متوفای ۵۴۸ هـ . ق) صاحب تفسیر مجمع البیان نیز می نویسد:

«همگان، اجماع و اتفاق نظر دارند که هرگز چیزی بر قرآن افزوده نشده است، اما برخی از اصحاب ما و گروهی از حشویه عامه، روایاتی نقل کرده اند که قرآن دچار دگرگونی و کاستی شده، ولی نظریه درست شیعیان، مخالف این روایات است». ^{۳۷۳}

۵ علامه حلی (متوفای ۷۲۶ هـ . ق) از بزرگان علمای شیعه می نویسد:

«حق این است که هیچ گونه دگرگونی و تاخیر و تقدیمی در قرآن رخ نداده و هرگز چیزی از آن کاسته یا بر آن افزوده نشده است، به خدا پناه می بریم که کسی به این گونه حرفها اعتقاد پیدا کند، چراکه این افکار، موجب راه یابی تردید به معجزه پیامبر می گردد، معجزه ای که بطور متواتر و پیاپی نقل شده است». ^{۳۷۴}

^{۳۷۲} شیخ طوسی، التبیان: ج ۱، ص ۳.

^{۳۷۳} مجمع البیان ج ۱ ص ۳۳۱.

^{۳۷۴} علامه حلی، اجوبة المسائل المهنایة ص ۱۲۱.

۶ شیخ الفقهاء شیخ جعفر کاشف الغطاء (متوفای ۱۲۲۸ هـ . ق) در مجموعه فقهی ارزشمند خود کشف الغطاء در بخش قرآن می نویسد:

«هیچ گونه افزایشی در قرآن رخ نداده، نه سوره ای بدان افزوده شده و نه آیه ای، نه بسمله و نه غیر آن، نه کلمه ای و نه حرفی، و همه آنچه امروزه در يك مجلد قرار دارد و تلاوت می شود، کلام خدای متعال است. این مساله از نظر مذهب شیعه، بلکه دین اسلام بدیهی و مسلم بوده و اجماع مسلمانان بر آن استوار است و روایات پیامبر (صلی الله علیه و آله) و پیشوایان معصوم همگی بر این مساله گواهی می دهند، هرچند برخی افراد که نزد مسلمانان به حساب نمی آیند- در این مساله مخالفت نموده اند،

همین طور، تردیدی نداریم که قرآن از هرگونه کاستی نیز محفوظ مانده، چرا که صاحب دین، خداوند منان حفاظت از آن را به عهده دارد، چنان که صریح قرآن و اجماع دانشمندان در همه اعصار، بر آن دلالت دارد و مخالفت عده ای ناچیز اعتباری ندارد و عقل به روشنی حکم می کند که ظاهر روایاتی که می گوید: بخشی از قرآن کم شده پذیرفتنی نیست و نمی توان بدان عمل کرد».

۷- فقیه محقق شیخ محمد حسین کاشف الغطاء (متوفای ۱۳۷۳ هـ. ق) رساله ای جالب در بیان عقاید درخشان شیعه به رشته تحریر درآورده و در بخشی از آن درباره قرآن می نویسد:

«قرآن حاضر همان قرآنی است که خداوند به سوی پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرستاد تا معجزه ای باشد جاویدان، و با آن تحدی کند و مردم احکام الهی را فرا گرفته، حلال و حرام را از یکدیگر تشخیص دهند، و [باید دانست که] هیچ گونه کاستی یا تحریف و افزایشی در آن رخ نداده و اجماع شیعیان بر این عقیده استوار است، هرکس از شیعیان یا دیگر فرقه های مسلمین فکر کند قرآن دچار تحریف یا کاستی شده، درحقیقت آیات صریح قرآن را نادیده انگاشته، آن جا که می فرماید: (انا نحن نزلنا الذکر وانا له لحافظون)؛ ما قرآن را فرورستادیم و خود نگهبان آنیم».

اما اخبار آحادی که از طریق شیعه یا اهل سنت نقل شده و ظاهرشان نقص یا تحریف قرآن است، برخلاف اخبار صحیح فراوان دیگر بوده و بسیار ضعیفند که نه علم آورند و نه موجب عمل می شوند؛ درنتیجه باید به گونه ای تأویل و توجیه کردند و یا به سینه دیوار کوبیده شوند».

۸ شیخ الاسلام، محمدبن حسین حارثی عاملی، شیخ بهائی (متوفای، ۱۰۳۱ هـ. ق) می گوید:

«عقیده درست این است که قرآن بزرگ از هرگونه دستبرد محفوظ مانده، نه افزایش یافته و نه کاهش، به دلیل آیه حفظ در قرآن مجید. و آنچه مشهور شده که از برخی آیات قرآن کلماتی افتاده است، نزد دانشمندان اعتباری ندارد».^{۳۷۰}

شبهاتی راجع به تحریف و پاسخ آنها

شبهه ی اوّل

مصونیت قرآن کریم از تحریف لفظی بر اساس ادله روشنی - که به برخی از آنها اشاره شد -، امری مسلم است ولی در اثر اشتباهی که برای برخی از اخباریان و حشویه پیش آمده و موجب سوء استفاده بعضی از مغرضان نیز قرار گرفته است شبهاتی در زمینه تحریف قرآن کریم مطرح شده است. یکی از آن شبهات وجود روایات و احادیثی است که دلالت بر پیش آمدن تحریف در قرآن دارند.

پاسخ:

اساس این شبهه مربوط به برخی از روایات آحادی است که دلالت بر تحریف قرآن دارند، ولی باید توجه داشت که این روایات قابل استناد نبوده و به چند دلیل از اعتبار ساقط هستند:

دلیل اوّل: ضعف سند:

^{۳۷۰} ر.ک. تفسیر آلاء الرحمن: ص ۲۶.

چرا که اکثر این روایات از نظر سند ضعیف، مرسل و یا مقطوع می باشند، سند بیشتر این احادیث به اشخاص ضعیف و غیر موثق چون احمد بن محمد السیاری، یونس بن ظبیان، منخل بن جمیل، محمد بن الحسن بن جمهور و علی بن احمد الکوفی می رسد که محققین علم رجال در شیعه، هزار سال قبل عدم توثیق ایشان را در حدیث، به صورت واضح و صریح بیان نموده اند. به عنوان نمونه سند بیش از ۱۵۰ روایت از روایات تحریف به احمد بن محمد السیاری می رسد که از نظر علمای رجال در نقل حدیث قابل اعتماد نمی باشد.^{۳۷۶} بنابر این در منابع شیعه احادیث صحیح السند که دلالت بر تحریف داشته باشد بر خلاف منابع اهل سنت^{۳۷۷} خیلی کم می باشد. آنها نیز چنانکه بیان خواهد شد نمی تواند مدرکی برای اثبات تحریف باشد.

دلیل دوم: مراد تحریف معنوی است نه تحریف لفظی

اکثر احادیثی که برای وقوع تحریف، مورد تمسک قرار گرفته اند از نظر دلالت بر تحریف، قصور دارند؛ چراکه این احادیث بر وقوع تحریف معنوی توسط دشمنان اهل بیت علیهم السلام، یعنی تبدیل معنای آیات قرآن به دلخواه خود و بر خلاف

^{۳۷۶} ر.ک. شیخ طوسی، الفهرست، رجال نجاشی.

^{۳۷۷} در کتب صحاح و مسانید معتبر در نزد اهل سنت، احادیث فراوانی وجود دارد که دلالت بر تحریف قرآن می کنند، برخی از این احادیث خصوصا آن دسته از احادیثی که از خلیفه دوم عمر و همچنین عایشه نقل شده، چنان صریح هستند که قابل توجیه و تاویل نمی باشند.

مقصود خدای سبحان دلالت می نمایند و بر وقوع تحریف لفظی در قرآن دلالتی ندارند.^{۳۷۸}

به تعبیر دیگر گرچه در این گونه احادیث به وقوع تحریف در قرآن اشاره شده ولی روشن است که مراد از تحریف در این

^{۳۷۸} در این زمینه به روایات زیر می توان اشاره نمود:

۱- قال علي بن ابراهيم في قوله (يوم تبيض وجوه وتسود وجوه - إلى قوله - ففي رحمة الله هم فيها خالدون) فانه حدثني ابي، عن صفوان بن يحيى، عن ابي الجارود، عن عمران بن هيثم، عن مالك بن ضمرة، عن ابي ذر رحمة الله عليه قال: لما نزلت هذه الآية (يوم تبيض وجوه وتسود وجوه) قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «يرد على امتي يوم القيامة على خمس رايات، فراية مع عجل هذه الامة فاسألهم ما فعلتم بالثقلين من بعدى؟ فيقولون: اما الاكبر فحرفناه ونبذناه وراء ظهورنا، واما الاصغر فعاديناه وابغضناه وظلمناه، فاقول ردوا النار ظماء مطمئين مسودة وجوهكم، ثم يرد على راية مع فرعون هذه الامة، فاقول لهم ما فعلتم بالثقلين من بعدى؟ فيقولون: اما الاكبر فحرفناه ومزقناه وخالفناه، واما الاصغر فعاديناه وقتلناه». علي بن ابراهيم القمي، تفسير القمي: ج ۱، ص ۱۰۹

۲- حدثنا علي بن محمد، عن القاسم بن محمد، عن سليمان بن داود، عن يحيى بن اديم، عن شريك، محمد بن الحسن الصفار، عن جابر قال: قال أبو جعفر عليه السلام: دعا رسول الله أصحابه بمنى، قال: «يا ايها الناس! انى تارك فيكم الثقلين، اما ان تمسكتم بهما لن تضلوا، كتاب الله وعترتى اهل بيتي، فانهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض، ثم قال: ايها الناس! انى تارك فيكم حرمت الله: كتاب الله، وعترتى والكعبة البيت الحرام» ثم قال أبو جعفر عليه السلام اما كتاب الله فحرفوا، واما الكعبة فهدموا، واما العترة فقتلوا، وكل ودائع الله فقد تبروا . بصائر الدرجات: ص ۴۳۳

۳- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مَهْرَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَنْصُورِ الْخَزَاعِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ سُؤَيْدٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَرِيعٍ، عَنْ عَمِّهِ حَمْرَةَ بْنِ بَرِيعٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ سُؤَيْدٍ وَ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ النَّهْدِيِّ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مَهْرَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَنْصُورٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ سُؤَيْدٍ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ هُوَ فِي الْحَبْسِ كِتَاباً أَسْأَلُهُ عَنْ خَالِهِ وَ عَنْ مَسَائِلَ كَثِيرَةٍ، فَأَحْتَبَسَ الْجَوَابُ عَلَيَّ أَشْهُرًا ثُمَّ أَجَابَنِي بِجَوَابٍ هَذِهِ نُسخَتُهَا «...انتمنوا على كتاب الله فحرفوه وبدلوه وذلوا على ولادة الامر منهم، فانصرفوا عنهم...» شيخ كليني، كافي: ج ۸، ص ۱۲۵

۴- في المناقب روى باسناده عن عبد الله بن محمد بن سليمان بن عبد الله بن الحسن، عن أبيه، عن جده، عن عبد الله قال: لما عبا عمر بن سعد أصحابه لمحاربة الحسين بن علي عليه السلام و رتبهم مراتبهم و أقام الرايات في مواضعها، و عبا أصحاب الميمنة و الميسرة فقال لأصحاب القلب: اثبتوا و أحاطوا بالحسين من كل جانب حتى جعلوه في مثل الحلقة فخرج عليه السلام حتى أتى الناس، فاستنصتهم فأبوا أن ينصتوا... فقام الحسين عليه السلام ثم قال: «تبا لكم أيتها الجماعة وترحاء، أفحين استصرختمونا ولهين متحيرين فأصرختمكم مؤدين مستعدين، سلتم علينا سيفا فى رقابنا..، الى ان قال عليه السلام: فانما أنتم من طواغيت الامة وشداذ الاحزاب، ونبذة الكتاب، ونبذة الشيطان، وعبصة الأثام، و محرفى الكتاب، و مطفى السنن، و قتلة أولاد الانبياء، و مبيرى عترة الاوصياء، و ملحقى العهار بالنسب، و مؤذى المؤمنين، و صراح أئمة المستهزئين، الذين جعلوا القرآن عضيبي... الحديث» علامه مجلسى، بحار الانوار: ج ۴۵، ص ۸

احادیث، تحریف معنوی است، چرا که بیشترین کاربرد کلمه تحریف در لسان قرآن و حدیث در تحریف معنوی است نه تحریف لفظی.

راغب اصفهانی در بیان معنای تحریف می گوید:

"مراد از تحریف این است که با حفظ ظاهر سخن آن را طوری تأویل می نمایند که مقصود گوینده آن، از بین می رود و معنای خلاف مراد از آن برداشت می شود."^{۳۷۹} شاهد صحت این برداشت، احادیث متعددی از اهل بیت علیهم السلام است که در آنها بر وقوع تحریف معنوی در قرآن همراه با محفوظ بودن متن آن، چه به صورت نوشته و چه به صورت حفظ و روایت تأکید شده است.

امیر المؤمنین علی علیه السلام در خطبه ای بر محفوظ بودن متن قرآن همراه با وقوع تحریف معنوی در آن تأکید نموده اند که بخشهایی از آن نقل می نمایم:

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: خَطَبَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ [وَرَوَاهَا غَيْرُهُ بِغَيْرِ هَذَا الْإِسْنَادِ وَذَكَرَ أَنَّهُ خَطَبَ بِذِي قَارٍ] فَحَمِدَ اللَّهَ وَآتَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ:
«أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بَعَثَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِالْحَقِّ لِيُخْرِجَ عِبَادَهُ مِنْ عِبَادَةِ عِبَادِهِ إِلَى عِبَادَتِهِ، وَ مِنْ عُهْدِ عِبَادِهِ إِلَى

عُهِدَ، وَ مِنْ طَاعَةِ عِبَادِهِ إِلَى طَاعَتِهِ، وَ مِنْ وَلايَةِ عِبَادِهِ إِلَى وَلايَتِهِ، بِشِيرًا وَ نَذِيرًا وَ دَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَ سِرَاجًا مُنِيرًا، عَوْدًا وَ بَدْءًا وَ غُذْرًا وَ نُذْرًا، بِحُكْمٍ قَدْ فَصَّلَهُ وَ تَفْصِيلٍ قَدْ أَحْكَمَهُ، وَ فُرْقَانٍ قَدْ فَرَّقَهُ وَ قُرْآنٍ قَدْ بَيَّنَّهُ لِيَعْلَمَ الْعِبَادُ رَبَّهُمْ إِذْ جَهِلُوهُ، وَ لِيَقْرُوا بِهِ إِذْ جَحَدُوهُ، وَ لِيُثْبِتُوهُ بَعْدَ إِذْ أَنْكَرُوهُ، فَتَجَلَّى لَهُمْ سُبْحَانَهُ فِي كِتَابِهِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونُوا رَأَوْهُ، فَأَرَاهُمْ حِلْمَهُ كَيْفَ حَلَّمَ، وَ أَرَاهُمْ عَفْوَهُ كَيْفَ عَفَا، وَ أَرَاهُمْ قُدْرَتَهُ كَيْفَ قَدَرَ، وَ خَوْفُهُمْ مِنْ سَطْوَتِهِ، وَ كَيْفَ خَلَقَ مَا خَلَقَ مِنَ الْآيَاتِ، وَ كَيْفَ مَحَقَّ مَنْ مَحَقَّ مِنَ الْعُصَاةِ بِالْمَثَلَاتِ، وَ احْتَصَدَ مَنْ احْتَصَدَ بِالنَّقِمَاتِ، وَ كَيْفَ رَزَقَ وَ هَدَى وَ أَعْطَى، وَ أَرَاهُمْ حُكْمَهُ كَيْفَ حَكَّمَ، وَ صَبَرَ حَتَّى يَسْمَعَ مَا يَسْمَعُ وَ يَرَى، فَبَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بِذَلِكَ.

ثُمَّ إِنَّهُ سَيَأْتِي عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِي زَمَانٌ لَيْسَ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ شَيْءٌ أَخْفَى مِنَ الْحَقِّ، وَ لَا أَظْهَرَ مِنَ الْبَاطِلِ، وَ لَا أَكْثَرَ مِنَ الْكَذِبِ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى وَ رَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، وَ لَيْسَ عِنْدَ أَهْلِ ذَلِكَ الزَّمَانِ سِلْعَةٌ أَبْوَرَ مِنَ الْكِتَابِ إِذَا تُلِيَ حَقٌّ تِلَاوَتِهِ، وَ لَا سِلْعَةٌ أَنْفَقَ بَيْعًا وَ لَا أَعْلَى ثَمَنًا مِنَ الْكِتَابِ إِذَا حُرِّفَ عَنْ مَوَاضِعِهِ،

لَمْ يَبْقَ عِنْدَهُمْ مِنَ الْحَقِّ إِلَّا اسْمُهُ، وَ لَمْ يَعْرِفُوا مِنَ الْكِتَابِ إِلَّا خَطَّهُ وَ زَبْرَهُ،

وَ قَدْ بَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْكُمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، وَ أَنْزَلَ عَلَيْهِ كِتَابًا عَزِيزًا لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ قُرْآنًا عَرَبِيًّا غَيْرَ ذِي عِوَجٍ لِيُنذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا وَ يَحَقِّقَ الْقَوْلَ عَلَى الْكَافِرِينَ،

وَ اعْلَمُوا أَنَّكُمْ لَنْ تَعْرِفُوا الرُّشْدَ حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذِي تَرَكَهُ، وَ لَمْ تَأْخُذُوا
بِمِيثَاقِ الْكِتَابِ حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذِي نَفَضَهُ، وَ لَنْ تَمَسَّكُوا بِهِ حَتَّى تَعْرِفُوا
الَّذِي نَبَذَهُ، وَ لَنْ تَتْلُوا الْكِتَابَ حَقَّ تِلَاوَتِهِ حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذِي حَرَفَهُ، ...
إِنَّ عِلْمَ الْقُرْآنِ لَيْسَ يَعْلَمُ مَا هُوَ إِلَّا مَنْ ذَاقَ طَعْمَهُ، فَعَلَّمَ بِالْعِلْمِ جَهْلَهُ،
وَ بُصِّرَ بِهِ عَمَاهُ، وَ سَمِعَ بِهِ صَمَمَهُ، وَ أَدْرَكَ بِهِ عِلْمَ مَا فَاتَ، وَ حَيَى بِهِ
بَعْدَ إِذْ مَاتَ، وَ أَثَبَتَ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ ذِكْرُهُ الْحَسَنَاتِ، وَ مَحَا بِهِ السَّيِّئَاتِ، وَ
أَدْرَكَ بِهِ رِضْوَانًا مِنَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى.

فَاطْلُبُوا ذَلِكَ مِنْ عِنْدِ أَهْلِهِ خَاصَّةً فَإِنَّهُمْ خَاصَّةٌ نُورٌ يَسْتَضَاءُ بِهِ، وَ
أَيَّمَّةٌ يَقْتَدَى بِهِمْ، وَ هُمْ عَيْشُ الْعِلْمِ وَ مَوْتُ الْجَهْلِ، هُمُ الَّذِينَ يُخْبِرُكُمْ
حُكْمُهُمْ عَنِ عِلْمِهِمْ، وَ صَمْتُهُمْ عَنِ مَنْطِقِهِمْ، وَ ظَاهِرُهُمْ عَنِ بَاطِنِهِمْ، لَا
يَخَالِفُونَ الدِّينَ وَ لَا يَخْتَلِفُونَ فِيهِ، فَهُوَ بَيْنَهُمْ شَاهِدٌ صَادِقٌ، وَ صَامِتٌ
نَاطِقٌ، فَهُمْ مِنْ شَأْنِهِمْ شُهَدَاءُ بِالْحَقِّ، وَ مُخْبِرٌ صَادِقٌ، لَا يَخَالِفُونَ الْحَقَّ
وَ لَا يَخْتَلِفُونَ فِيهِ، قَدْ خَلَّتْ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ السَّابِقَةُ، وَ مَضَى فِيهِمْ مِنَ اللَّهِ عَزَّ
وَ جَلَّ حُكْمٌ صَادِقٌ، وَ فِي ذَلِكَ ذِكْرٌ لِلذَّاكِرِينَ

فَاعْقُلُوا الْحَقَّ إِذَا سَمِعْتُمُوهُ عَقْلَ رِعَايَةٍ، وَ لَا تَعْقُلُوهُ عَقْلَ رِوَايَةٍ، فَإِنَّ
رُوَاةَ الْكِتَابِ كَثِيرٌ وَ رِعَاتُهُ قَلِيلٌ، وَ اللَّهُ الْمُسْتَعَانُ؛^{۳۸۰}

خداوند تبارک و تعالی حضرت محمد صلی الله علیه و آله را
به حق برانگیخت تا بندگانش را از پرستش بندگانش به پرستش
خویش، و از پیمانهای بندگانش به پیمانهای خویش، و از اطاعت
بندگانش به اطاعت خویش، و از ولایت بندگانش به ولایت خویش

^{۳۸۰} أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَعْدِ بْنِ الْمُنْذِرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ... شيخ كليني، كافي: ج ۸، ص
۳۸۷ - ۳۹۱

در آورد، در حالی که او بشارت گر و هشدار دهنده است و با اذن الهی به سوی خدای تعالی فراخواند در حالی که در آغاز کارش و (دعوت‌های) دوباره اش چراغی روشنگر است. تا (برای حق گویان) حجت و عذر و (برای باطل گرایان موجب) هشدار و خوفی باشد.

(او را فرستاد) در حالی که همراه خود احکام مفصل و روشن و در عین حال گوناگون و محکم آورده و (کتاب) جدا کننده حق از باطل و قرآنی آورده که آن را تشریح نموده تا بندگان در صورت جهالت آن را بدانند، و اگر منکر آن هستند بدان اقرار نمایند، و در صورتی که آن را انکار نموده بودند بر آن پایدار باشند، پس خدا بدون آنکه او را دیده باشند برای آنان متجلی گشت، و بردباری خود را به آنان نشان داد، چه بردباری! او گذشت خود را به آنان نمایاند چه گذشتی! و قدرت خود را به آنان نمایاند، چه قدرتی! و آنان را از قهر خویش ترسانده و چگونگی نابودی ملتها و درو شدنشان به وسیله عقوبتها و کیفرها و چگونگی روزی دادن و هدایت و اعطاء را به آنان ارائه فرموده است، و کیفیت حکم کردن خود را (نیز) به آنان ارائه فرمود، و بر شنیدن و دیدن (آنچه که مردم می گفتند و انجام می دادند) صبر کرد، پس خدا حضرت محمد صلی الله علیه و اله برای (اصلاح) این امور بر انگیخت.

پس بدانید که بعد از من زمانی بر شما فرا می رسد هیچ چیز پنهان تر از حق و آشکار تر از باطل و فراوان تر از دروغ بر خدا و رسولش نیست.

نزد مردم آن زمان - هنگامی که قرآن به صورت شایسته و واقعی تلاوت شود - هیچ تالایی کسادتر از قرآن نیست، ولی اگر حقایق آن قرآن از مواضع خود منحرف شود و تحریف گردد، هیچ کالایی با ارزشتر و گرانتر از قرآن نیست...

نزد آنان از حق جز اسم باقی نمانده بود و از کتاب جز خط و نوشته اش را نمی شناختند...

خدا از میان خودتان رسولی فرستاد که مشکلات شما بر سخت است، و بر ایمان آوردن شما حرص می ورزد و نسبت به مؤمنین رئوف و مهرورز است، و کتابی بر او فرستاد که شکست ناپذیر است و در مقابل و پشت سر باطل بر آن نفوذ نمی کند، و فرو فرستاده ای (از جانب خدای) حکیم و ستوده است، قرآنی است عربی و بدون هیچ کجی، تا زندگان را هشدار دهد و حق را بر علیه کافران محقق سازد...

و بدانید که شما (راه) هدایت را نمی بینید مگر آنکه آن کسی که آن را ترک کرده او را بشناسید! و به عهد و پیمان کتاب است نخواهید یافت مگر آنکه پیمان شکن آن را بشناسید، و به آن (قرآن)

تمسک نخواهید جست، مگر آنکه او را که آن را پشت سر افکنده بشناسید.

و علم قرآن را جز کسی که طعم آن را چشیده باشد، کسی دیگر نمی داند، با جهلش به وسیله آن به علم تبدیل شد و ناشنوایی اش شنوا شد، و بدینوسیله علم از دست رفته را باز یافت، و بعد از مردنش زنده گشت، و نزد خدای تعالی حسنات را پایدار ساخت، و بدیها را زدود، و رضوان و خوشنودی الهی را درک کرد.

آن (علوم قرآن) را از اهلش بجوئید، چرا که آنها نور مخصوصی هستند که روشنی می بخشند، و رهبرانی هستند که به آنها اقتدا می شود، و آنان دانش و مرگ جهالت هستند، آنان کسانی هستند که حکم (و قضاوت) آنان شما را از علمشان با خبر می سازد، و سکوتشان (در برابر لغو) از منطق (حق) آنان و ظاهرشان از باطنشان، شما را مطلع می سازد. و با (گفتار و کردارشان با) دین مخالفت نمی کنند و (با یکدیگر) در مورد آن اختلاف ندارند. و آن در میان آنان گواهی راستین و ساکتی گویاست، و شأن آنان این است که گواهان بر حق و خبر دهندگان راستین باشند، (با گفتار و کردار خود) با حق مخالفتی نمی کنند و (با یکدیگر) در مورد آن اختلافی ندارند، (در تقدیر الهی) برای آنان نعمت سابقه (ولایت و عصمت) گذشته است، و در مورد آنان

حکم راستین ثابت شده است، و در این (موضوع) برای اهل ذکر (نوعی) یادآوری است.

پس حق را اگر شنیدید با (اعتقاد کامل) آن را حفظ کنید و تنها با روایت (و لقلقه ی زبانتان) نباشد. چرا که راویان کتاب فراوانند و رعایت کنندگان آن اندکند، و خدا یاری رسان است».

امام محمد باقر علیه السلام در نامه ای که به سعدالخیر نوشته اند، تحریف معنوی قرآن، همراه با حفظ نص و ظاهر آن را به مخالفان اهل بیت علیهم السلام نسبت داده و می فرماید:

«... وَ كُلُّ أُمَّةٍ قَدْ رَفَعَ اللَّهُ عَنْهُمْ عِلْمَ الْكِتَابِ حِينَ نَبَّؤُهُ، وَ وَلَاهُمْ عُدْوَهُمْ حِينَ تَوَلَّوْهُ وَ كَانَ مِنْ نَبِّهِمُ الْكِتَابُ أَنْ أَقَامُوا حُرُوفَهُ، وَ حَرَّفُوا حُدُودَهُ، فَهُمْ يَرُؤُونَهُ وَ لَا يَرَعُونَهُ، وَ الْجُهَالُ يُعْجِبُهُمْ حِفْظُهُمْ لِلرَّوَايَةِ، وَ الْعُلَمَاءُ يَحْزَنُهُمْ تَرْكُهُمْ لِلرَّعَايَةِ، وَ كَانَ مِنْ نَبِّهِمُ الْكِتَابُ أَنْ وَلَّوهُ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ فَأَوْرَدُوهُمْ الْهَوَى، وَ أَصْدَرُوهُمْ إِلَى الرَّدَى، وَ غَيَّرُوا عُرَى الدِّينِ، ثُمَّ وَرَثُوهُ فِي السَّفَةِ وَ الصَّبَا، فَالْأُمَّةُ يَصْدُرُونَ عَنْ أَمْرِ النَّاسِ بَعْدَ أَمْرِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى، وَ عَلَيْهِ يَرُدُّونَ، فَبُئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا وَ لَايَةُ النَّاسِ بَعْدَ وَ لَايَةِ اللَّهِ، وَ تَوَابُ النَّاسِ بَعْدَ تَوَابِ اللَّهِ، وَ رِضَا النَّاسِ بَعْدَ رِضَا اللَّهِ، فَاصْبَحَتِ الْأُمَّةُ كَذَلِكَ؛^{۳۸۱}

هر امتی که کتاب خدا را پشت سر انداختند؛ خدا، علم کتاب را از آنان برداشت و دشمن خود را که دوستش داشتند ولی آنان

^{۳۸۱} مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَرِيعٍ، عَنْ عَمِّهِ حَمْزَةَ بْنِ بَرِيعٍ وَ الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدِ الْأَشْعَرِيِّ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ يَزِيدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَمَّنْ حَدَّثَهُ قَالَ: كَتَبَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى سَعْدِ الْخَيْرِ... شيخ كليني، كافي: ج ۸، ص ۵۲-۵۳

کرد. از جمله پشت سر انداختن کتاب این بود که: حروف و کلمات قرآن را محفوظ نگه داشتند ولی حدود حلال و حرام و احکام آن را تحریف کردند، آنان را روایت می کنند ولی (حق) آن را رعایت نمی کنند. نادانان از روایت کردن آنها در شگفت می شوند، ولی علماء به خاطر اینکه آنان حدود آن را رعایت نمی کنند محزون می شوند.

و از جمله پشت سر انداختن کتاب این است که: افراد نادان را والی و سرپرست خود گردانیدند و هوای نفس را بر آنان وارد ساختند، و آنان را به هلاکت برگرداندند و ارکان دین را تغییر دادند، و آن (تغییرات) را در میان نادانان و کودکان به ارث گذاشتند، امت بعد از امر الهی (به ولایت علی (علیه السلام)) به امر مردم برگشتند...

ولایت مردم به جای ولایت الهی، و پاداش مردم به جای پاداش الهی خشنودی مردم به جای خشنودی الهی چه بد جایگزینی است، ولی امت اینچنین شدند».

همچنین امام علی علیه السلام بعد از فتح بصره خطبه ای ایراد فرمودند و در آن خطبه از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مطالبی نقل نموده اند به وقوع تحریف معنوی در قرآن اشاره دارد:

«یا علی انک باق بعدی، ومبتلی بامتی... الی ان قال صلی الله علیه و آله: وتجاهد من امتی کل من خالف القرآن وسنتی، ممن یعمل فی الدین بالرأی، ولا رأی فی الدین انما هو أمر الرب ونهیة.

فقلت: یا رسول الله فأرشدنی إلى الفلح عند الخصومة يوم القيامة.
 فقال: نعم. إذا كان ذلك كذلك فاقصر على الهدى، إذا قومك عطفوا
 الهدى على الهوى، وعطفوا القرآن على الرأى، فتأولوه برأيههم بتتبع
 الحجج من القرآن لمشتهيات الأشياء الطارئة عند الطمأنينة إلى الدنيا،
 فاعطف أنت الرأى على القرآن، وإذا قومك حرّفوا الكلمة عند مواضعه
 عند الاهوال الساهية، والامراء الطامحة، والقادة الناكثة، والفرقة
 القاسطة، والأخرى المارقة اهل الافك المردى والهوى المطغى،
 والشبهة الخالفة، فلا تنكلن عن فضل العاقبة، فان العاقبة للمتقين؛^{۳۸۲}
 ای علی! تو پس از من می مانی و به امت من مبتلی می شوی.....
 آنگاه پیامبر فرمود: با هر کس از امت من که با قرآن و سنت من
 مخالفت ورزد می جنگی، همان ها که در دین به رأی خویش عمل
 می کنند، با این که در دین رأی نیست، تنها امر ونهی الهی مطرح
 است.

گفتم: ای رسول خدا! مرا به پیروزی به خصومت در روز قیامت
 راهنمایی فرما.

حضرت فرمود: وقتی که چنان شد تو بر هدایت اکتفاء کن، آن
 زمان که قوم تو هدایت را بر هوای خویش برگردانند، و قرآن را بر
 محور رأی خویش برگردانند و قرآن را با رأی خویش تأویل کردند،
 برای در آوردن حجت های قرآنی بر هواهای نفسانی خود در زمانی
 که به دنیا اعتماد نموده اند، تو رأی خویش را بر قرآن معطوف نما، و
 آن زمان که قوم تو سخن را از جایگاههایش در بحرانهای غفلت

^{۳۸۲} الاحتجاج، الشیخ الطبرسی: ج ۱، ص ۲۸۹ و علامه مجلسی، بحار الانوار: ج ۹۲، ص ۴۲۲
 و کنز العمال، متقی هندی: ج ۱۶، ص ۱۹۵

برانگیز و نزد پادشاهان آزمند و رهبران بیعت شکن (ناکثین) و گروه ظالم (قاسطین)، و دیگر گروه خارج از دین (مارقین) که اهل دروغ مهلك و هوای طغیانگر و شبهه می باشند تحریف کنند تو از عاقبت ارزشمند بازمان، چرا که عاقبت از آن متقیان است».

جای هیچ شبهه ای نیست که در کنار محفوظ بودن متن قرآن کریم این نوع تحریف (تحریف معانی) در قرآن قطعا صورت گرفته است و می گیرد؛ چون کسانی که دارای گرایشهای انحرافی بوده اند با کنار گذاشتن اهل بیت علیهم السلام سعی می نمایند گرایشهای خود را سازگار با قرآن جلوه داده و قرآن را مطابق نظر خود معنی نمایند.

بنا بر این منظور از وقوع تحریف در برخی از نقلها،

تحریف معانی و مقاصد قرآن است نه تحریف الفاظ آن.^{۳۸۳}

^{۳۸۳} اما مقصود از تحریف در حدیث أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ السَّيَّارِيُّ فِي التَّنْزِيلِ وَ التَّحْرِيفِ، عَنِ الْحَجَّالِ عَنْ قُطَيْبَةَ بْنِ مَيْمُونٍ عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ «أَصْحَابُ الْعَرَبِيَّةِ يَحْرَفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ» (مستدرک الوسائل: ج ۴، ص ۲۷۹) یا به معنای ابداع احتمالات مختلف در مورد معنای یک آیه بر اساس قواعد زبان عربی و بدون توجه به قرائن مشخص کننده معنی است که در این صورت مراد همان تحریف معنوی و تفسیر به رای خواهد بود که در احادیث از آن نهی شده است، و یا مراد قرائتهای نادری است که با معیار قرار دادن قواعد نحوی و بدون اخذ از قراء پیشین به صورت احتمال ذکر شده است. احتمال این که مراد از تحریف در این حدیث تحریف لفظی بوده باشد نادرست است؛ چرا که مناسب خاصی بین تحریف لفظی و علم به قواعد زبان عربی وجود ندارد.

شبهه ی دوم:

در برخی از روایات عباراتی در کنار نص قرآن ذکر شده و در برخی از روایات از آن عبارات به عنوان تنزیل قرآن یاد شده است.

پاسخ

این عبارات افزوده یا ناظر به بیان تفسیر آیات و شان نزول آنها است و یا ناظر به ذکر تطبیقات و مصادیق آیات می باشد. نه ارائه متن جدید از آیه و تخطئه قرائت موجود.

برای روشن شدن این مطلب یک نمونه از روایات را - که مستمسکی برای کسانی که شبهه تحریف قرآن کریم را به شیعه نسبت می دهند، قرار گرفته است - نقل و بررسی می نماییم:

عن محمد بن الفضیل، عن أبي الحسن الماضي، عليه السلام قال: سألته عن قول الله عزوجل: (يريدون ليطفنوا نور الله بأفواههم) قال:

«يريدون ليطفنوا ولاية أمير المؤمنين عليه السلام بأفواههم»

قلت: (والله متم نوره) قال: «والله متم الامامة، لقوله عزوجل: (الذين آمنوا بالله ورسوله و النور الذي انزلنا) فالنور هو الامام .

قلت: (هو الذي أرسل رسوله بالهدى ودين الحق) قال: هو الذي أمر رسوله بالولاية لوصيه والولاية هي دين الحق.

قلت: (ليظهره على الدين كله) قال: يظهره على جميع الاديان عند قيام القائم، قال: يقول الله: (والله متم نوره) ولاية القائم (ولو كره الكافرون) بولاية علي.

قلت: هذا تنزیل؟ قال: «نعم، أما هذا الحرف فتنزیل وأما غیره

فتأویل»^{۳۸۴}.

محمد بن فضیل از امام موسی بن جعفر علیه السلام در تفسیر آیه: (یریدون لیطفوا نور الله بافواههم والله متم نوره ولو کره الکافرون) روایت می کند که امام علیه السلام فرمود: می خواهند با دهانهایشان ولایت امیر المؤمنین علیه السلام را خاموش سازند.

پرسیدم: منظور از (والله متم نوره) چیست؟ فرمود: خداوند مساله امامت را تمام می کند، به دلیل آیه دیگر که می فرماید: «به خدا و رسول او و نوری که نازل کردیم ایمان بیاورید.» سپس می گوید: درباره تفسیر این آیه نیز سؤال کردم: (هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون) امام علیه السلام فرمودند: خداوند پیامبرش را فرستاد تا او را بر همه ادیان پیروز گرداند و این امر هنگام قیام قائم (عج) تحقق می یابد؛ چراکه خداوند می فرماید: - «خداوند نورش را به کمال می رساند هر چند منکران ولایت علی علیه السلام خوششان نیاید».

پرسیدم: آیا این تفسیر طبق تنزیل آیه است؟ امام فرمودند آری آن چه من گفتم تنزیل است، ولی تفسیرهای دیگر تأویلاتی است [بی اعتبار].»

^{۳۸۴} سند حدیث: علی بن محمد، عن بعض أصحابنا، عن ابن محبوب...، الکافی، الشیخ کلینی، ج ۱،

امام علیه السلام نور خدا را به ولایت تفسیر می کند و برای این تفسیر به آیه هشت سوره تغابن استشهاد نموده، چون پیروی از شریعتی که از جانب خدا نازل شده در سایه ولایت الهی است که در رهبری امامان معصوم و جانشینان پیامبر (صلی الله علیه و آله) تجلی می یابد.

راوی از این تفسیر بسیار جالب امام به شگفت آمد، تفسیری که هنوز به گوشش نخورده و کسی زبان بدان نگشوده بود، لذا پرسید: آیا این تفسیر مطابق شان نزول آیه می باشد و آیا به همین معنا نازل شده است؟

امام علیه السلام پاسخ می دهد: آری! آنچه بیان کردم تفسیر صحیح آیه است و تفسیرهای دیگر درباره این آیه تأویلاتی است بی دلیل. پس امام علیه السلام آنچه را بیان می کند جزء آیه نمی شمارد - همان گونه که قائلان به تحریف پنداشته اند - بلکه آن را تفسیر می داند، تفسیری عالی و از نوع برتر که جز راسخان در علم از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله کسی بدان دسترسی ندارد - و سخنان دیگر در مورد آیه را تخمین و تأویل بی دلیل معرفی می کند.

بر فرض که برخی از این روایات را از نظر سند معتبر باشد و دلالت بر تحریف مردود نماید باز به لحاظ مخالفت با قرآن از درجه اعتبار ساقط هستند؛ چرا که بر اساس احادیث صحیح مطابقت با قرآن معیار تشخیص صحت و اعتبار حدیث است و لذا

هر حدیثی که بر تحریف قرآن دلالت نماید مخالف قرآن بوده و رأساً از اعتبار ساقط است.

مصحف علی (علیه السلام)

یکی از تجلیات اهتمام اهل بیت علیهم السلام به حفظ قرآن کریم جمع‌آوری قرآن بلافاصله پس از رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله) توسط علی علیه السلام می‌باشد، وقتی که تمام تلاش دیگران معطوف بدست آوردن موقعیت و قدرت سیاسی بود و امور سیاسی در جهت نادیده گرفتن حق اهل بیت (علیهم السلام) در خلافت و امامت سوق داده می‌شد، امام علی علیه السلام با عمل به وصیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) به جمع قرآن کریم می‌پردازد.

چرا که در نظر امامان معصوم، حفظ اساس دین و آنچه که پایه‌های دین بر آن استوار است از تلاش برای احراز مقام خلافت ظاهری بالاتر است، بر همین اساس امام علی علیه السلام پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله در شرایط فوق العاده حساس، به عنوان اولین اقدام در ایفای نقش امامت و وصایت الهی خود، پس از تجهیز بدن مطهر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به جمع قرآن کریم - که سند نبوت و معجزه دائمی پیامبر صلی الله علیه و آله و چراغ همیشه فروزان برای انسانیت است - می‌پردازد. این امر نشان می‌دهد که محور تلاش پیامبران و اوصیاء آنها در طول تاریخ، رسیدن به قدرت سیاسی نبوده بلکه محور تلاش آنها رساندن

پیامهای الهی به مردم و محافظت از آن پیامها در دوره‌های مختلف بوده است تا حجت بر مردم تمام بشود و آنکه راه سعادت را برمی‌گزیند با آگاهی و هر کس راه هلاکت را در پیش می‌گیرد نیز با آگاهی باشد، و تلاشهای مستمر ایشان برای تشکیل حکومت و اقامه عدل در جامعه همگی فرع و شاخه ایی از این محور بودند. لذا در دوره‌ها و شرایط مختلف، این تلاشها، شکلهای مختلف به خود می‌گرفت، ولی هیچوقت در آن اصل و محور - که رساندن پیامهای الهی به مردم و تلاش در محافظت از آن پیامها و اتمام حجت بر آنها بود - تغییری بوجود نمی‌آمد.

پیامبر(صلی الله علیه و آله) در وصیت خود به علی علیه السلام فرموده بود:

«یا علی القرآن خلف فراشی فی الصحف و الحریر و القراطیس
فخذوه و اجمعوه و لا تضيعوه كما ضیعت الیهود التوراة...»^{۳۸۰}

ای علی قرآن در پشت بستر من در صحیفه‌ها و حریرها و کاغذهایی است، آن را بگیرد و جمع‌آوری کنید و آن را ضایع نسازید، آن گونه که یهود تورات را ضایع کردند...»
عیسی ضریر از امام کاظم از پدرش علیهما السلام آورده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

^{۳۸۰} و عنه، عن أحمد بن أبي عبد الله، عن علي بن الحكم، عن سيف بن عميرة، عن أبي بكر الحضرمي، عن أبي عبد الله عليه السلام قال إن رسول الله ص قال لعلی: ... تفسیر القمی: ج ۲، ص ۴۵۱

«فاذا قبضت و فرغت من جميع ما اوصيك به و غيبتى فى قبرى فالزم بيتك و اجمع القرآن على تاليفه و الفرائض و الاحكام على تنزيله . . .»^{۳۸۶}

هر گاه (جانم) برگرفته شد و از همه‌ی آنچه به تو وصیت کردم، بیاسودی و مرا در قبرم دفن کردی، در خانه‌ات بمان و قرآن را طبق ترتیبش و واجبات و احکام را وفق تنزیلش گردآور!

و در این راستا از علی‌علیه السلام نقل شده است که فرمود:

«لما قبض رسول الله أقسمت أو حلفت أن لا أضع ردائي على ظهري حتى أجمع ما بين اللوحين، فما وضعت ردائي حتى جمعت القرآن؛^{۳۸۷}

وقتی پیامبر از دنیا رفت، من قسم خورده ام که تا از کار جمع قرآن فارغ نشوم عبايم را به دوشم نیفکنم، پس عبايم را به دوش نگرفتم تا آن که قرآن را جمع کردم».

اهل سنت نیز بر این حقیقت اعتراف نموده اند، ابن حجر از ابن ابی داود نقل می کند که:

"قد ورد عن علي انه جمع القرآن على ترتيب النزول عقيب موت النبي صلى الله عليه و آله اخرج ابن ابى داود.^{۳۸۸}

^{۳۸۶} حدثني هارون بن موسى قال: حدثني أحمد بن محمد بن عمار قال: حدثني أبو موسى الضرير البجلي، عن أبي الحسن عليه السلام قال: سألت أبي ... خصائص الأئمة(عليهم السلام): ص ۷۳ و بحار الأنوار: ج ۲۲، ص ۴۸۲

^{۳۸۷} سند حدیث: اخرج ابو نعیم فی الحلیة و الخطیب فی الاربعین من طریق السدی عن عبد خیر عن علی قال...مکاتیب الرسول، الأحمدي الميانجي: ج ۲، ص ۸۳

^{۳۸۸} بحار الانوار ج ۲۸ ص ۲۶۵، الصالحی الشامی، سبل الهدی و الرشاد ج ۱۱ ص ۳۳۵.

از علی علیه السلام خبر رسیده است که او در پی وفات پیامبر صلی الله علیه و آله قرآن را طبق ترتیب نزول گرد آورد .

و محمد بن سیرین گوید:

«لو اصبت ذلك الكتاب كان فيه العلم؛

اگر به آن کتاب دست می‌یافتم، در آن دانش [فراوانی] بود».^{۳۸۹}

ابن جزری کلبی گوید:

«كان القرآن على عهد رسول الله متفرقا في الصحف وفي صدور الرجال، فلما توفي رسول الله قعد على بن ابي طالب رضي الله عنه في بيته فجمعه على ترتيب نزوله، ولو وجد مصحفه لكان فيه علم كبير، ولكن لم يوجد»^{۳۹۰}

قرآن در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان صحیفه‌ها و سینه‌های اشخاص پراکنده بود . وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله وفات کرد، علی بن ابی‌طالب علیه السلام در خانه‌اش نشست و قرآن را طبق ترتیب نزولش گرد آورد . اگر مصحف او یافت می‌شد، در آن دانش فراوانی بود؛ اما هنوز یافت نشده است».

^{۳۸۹} ابن حجر، الصواعق المحرقة ص ۱۲۶.

^{۳۹۰} التسهيل لعلوم التنزيل: ج ۱، ص ۴.

خصوصیات مصحف علی علیه السلام

مصحف امام علی علیه السلام که آگاهترین مردم پس از پیامبر (صلی الله علیه و آله) به تنزیل و تفسیر قرآن کریم بود دارای ویژگیهای منحصر به فرد بود که اهم آنها به شرح زیر است:

۱- این مصحف بر اساس تاریخ نزول آیات و تقدیم آیات منسوخ بر ناسخ تدوین شده است.

مراد از تالیف امیرالمؤمنین علیه السلام بر ترتیب نزول، ترتیب سوره ها بر حسب نزول بوده است مثلا سوره علق را در اول مصحف قرار دادند.

اما نسبت به آیات باید توجه داشت که چون ترتیب آیات در اغلب موارد توقیفی است و امیرالمؤمنین ترتیب جمع آوری رسول خدا صلی الله علیه و آله را در مورد آیات حفظ کرد ولی در حواشی و کنارهای صفحه مثلا بیان کرده که نزول آیه فلان پیش از نزول آن آیه بوده است و . . .^{۳۹۱}

^{۳۹۱} ر. ک. علامه شعرانی، قرآن هرگز تحریف نشده: ص ۱۳۲ البته این به معنای عدم راهیابی هیچگونه جابجایی در میان آیات در همه قرآن نمی باشد، بلکه در سوره های طولانی بر اثر جهل، ممکن است تقدیم و تاخیرهایی بین آیات صورت گرفته باشد، و این به علت نزول تدریجی آیات و عدم استیعاب کامل ترتیب بین آیات توسط صحابه بوده است، تنها کسی که به این امر استیعاب داشته علی علیه السلام بوده است و ایشان بودند که در مصحف خود این امر را ملاحظه نموده بودند، ولی بر اثر رویگردانی صحابه از جمع ایشان، امت اسلام از دست رسی به آن مثل دیگر علوم و جهاتی که در مصحف یاد شده وجود داشته محروم ماندند. شاید حدیث امام محمد باقر علیه السلام ناظر به این مطلب است که فرمود:

« محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن ابن محبوب، عن عمرو بن أبي المقدام عن جابر قال: سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول ما ادعى أحد من الناس أنه جمع القرآن كله كما أنزل إلا كذاب، وما جمعه وحفظه كما نزله الله تعالى إلا علي بن أبي طالب عليه السلام والأئمة من بعده عليهم السلام؛ (كلینی، کافی: ج ۱، ص ۲۲۸)

۲- این مصحف به املاى پیامبر و خط علی علیه السلام نگاشته شده است و مطابق قرائت پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است.

۳- در مصحف مذکور سبب، زمان و مکان نزول و افرادی که آیه در باره ایشان نازل شده، بیان گردیده است؛ لذا مصحف یاد شده مشتمل بر فضایح عده ای از مهاجرین و انصار است که عملکردشان منطبق با اسلام نبوده است.

۴- در مصحف علی علیه السلام آیات محکم و متشابه مشخص شده بود.

۵- تفسیری که از سوی خداوند متعال برای آیات بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده در این مصحف ذکر شده است.

۶- مشتمل بر تأویل آیات - مثل: بیان مصادیق و تطبیقات - بوده است.

کسی از مردم ادعای جمع همه قرآن را همان گونه که نازل شده است نمی‌کند مگر اینکه دروغگو باشد، و جز علی بن ابی طالب و امامان پس از او، قرآن را آنگونه که خداوند نازل نموده است، جمع و حفظ نکردند».

احتمال دیگر در باره معنای این حدیث این است که احاطه بر معانی ظاهری و باطنی قرآن مخصوص اهل بیت علیهم السلام است. و شاهد این احتمال حدیث دیگری است که به این مضمون در کافی در ذیل حدیث فوق از امام باقر علیه السلام نقل شده است: عن جابر، عن أبي جعفر عليه السلام أنه قال: «ما يستطيع أحد أن يدعي أن عنده جميع القرآن كله، ظاهره وباطنه غير الاوصياء»

محمد بن سیرین گوید:

«نبئت أن أبابكر لقي علياً (رض) فقال: اكرهت امارتي؟ قال: لا و لكن آليت على يمين ان لا ارتدى رداي الا الى الصلاة حتى اجمع القرآن، فكتبه على تنزيله فلو اصبحت ذلك الكتاب كان فيه علم كثير. ۳۹۲
قال ايضاً: حديثي عكرمه مصحفه لو اجتمعت الانس و الجن على ان يؤلفوه هذا التاليف ما استطاعوا، فتتبعه و كتبت فيه ألى المدينة فلم أقدر عليهم. ۳۹۳»

خبر یافتم که ابوبکر با علی (رض) ملاقات کرده و پرسید:
آیا امارت مرا خوش نداری؟

فرمود: «نه! ولی من سوگند خورده‌ام که ردا نپوشم (و از خانه بیرون نروم) مگر برای نماز تا آنکه قرآن را گرد آورم». (افزود:) وی آن را طبق تنزیلش نوشت، و اگر من بدان کتاب دست می‌یافتم، در آن دانش فراوانی وجود داشت». و نیز نقل می‌کند که عکرمه در مورد مصحف آن حضرت گفت: اگر انس و جن گرد آیند که آن را اینچنین بنویسند، نتوانند. پس من جویای آن شدم و در مورد آن به شهر مدینه نامه نوشتم ولی بدان دست نیافتم.
شیخ مفید گوید:

۳۹۲ الحسکانی، شواهد التنزیل: ج ۱، ص ۳۸.
۳۹۳ تفسیر کنز الدقائق: ج ۵۱، ص ۵

«قد جمع امیر المؤمنین علیه السلام القرآن المنزل من اوله الى آخره و الفه بحسب ما وجب من تالیفه، فقدم المکی علی المدنی، و المنسوخ علی الناسخ، و وضع کل شیء منه فی حقه؛^{۳۹۴}

امیرمؤمنان علیه السلام قرآن نازل شده را از آغاز تا پایانش گرد آورد و آن را بر حسب آن ترتیبی که لازم بود، فراهم آورد: مکی را بر مدنی و منسوخ را بر ناسخ مقدم داشت و هر چیزی از آن را در (جای) حقیقی اش نهاد».

و مرحوم علامه سید شرف الدین موسوی گوید:

«اول شیء دونه امیرالمؤمنین کتاب الله عز و جل، فانه علیه السلام بعد فراغه من تجهیز النبی صلی الله علیه و آله آلی علی نفسه ان لا یرتدی الا للصلاة، ان یجمع القرآن، فجمعه مرتبا علی حسب النزول...؛^{۳۹۵}

نخستین چیزی را که امیرمؤمنان تدوین کرد، کتاب خدای عز و جل بود. او پس از خاك سپاری پیامبر صلی الله علیه و آله سوگند یاد کرد که جز برای نماز ردا بر دوش نیاندازد، تا این که قرآن را گرد آورد و آن را موافق نزول گردآورد».

مصحف علی علیه السلام بمتابه کلید فهم و استفاده همه جانبه از قرآن کریم - به دور از هرگونه شك و شبهه و اعمال نظر و رأی شخصی - بود، اما احساس خطر قوه حاکمه از روشن شدن نقش

^{۳۹۴} المسائل السرویة، شیخ مفید: ص ۷۹.

^{۳۹۵} شیخ کلینی، کافی ج ۲ ص ۶۳۱.

منفی برخی از صحابه و جریانهای مورد حمایت آنها، بواسطه تفسیر و بیان شأن نزول آیات، باعث گردید که آنها از پذیرش مصحف علی علیه السلام امتناع نمایند، و امت اسلام را در طول تاریخ از وجود چنین منبع عظیم محروم نمایند. روایات زیر نیز گویای خصوصیات مصحف علی علیه السلام و دانشهائی است که در آن وجود داشت.

ابوذر غفاری گوید:

«لما توفي رسول الله صلى الله عليه و آله جمع علي عليه السلام القرآن و جاء به إلى المهاجرين و الأنصار و عرضه عليهم لما قد أوصاه بذلك رسول الله صلى الله عليه و آله، فلما فتحه أبو بكر خرج في أول صفحة فتحها فضائح القوم، فوثب عمر و قال: يا علي ارده فلا حاجة لنا فيه، فأخذه عليه السلام و انصرف؛ ثم أحضروا زيد بن ثابت و كان قاريا للقرآن: فقال له عمر، إن عليا جاء بالقرآن و فيه فضائح المهاجرين و الأنصار و قد رأينا أن نؤلف القرآن و نسقط منه ما كان فضيحة و هتكا للمهاجرين و الأنصار فأجابته زيد إلى ذلك؛^{۲۹۶}

چون پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) رحلت کرد امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) قرآن را جمع آوری کرد و آن را نزد مهاجر و انصار آورد و طبق وصیت پیامبر آن را به مردم عرضه کرد، ابوبکر چون این قرآن را گشود در اولین صفحه آن بد نامی عده‌ای را مشاهده کرده عمر پرید و گفت:

^{۲۹۶} الاحتجاج: ج ۱، ص ۱۵۵

ای علی آن را بازگردان ما نیازی به آن نداریم، امیرالمؤمنین (علیه السلام) هم آن را گرفت و از آنجا رفت؛ سپس زید بن ثابت را - که قاری قرآن بود - آوردند، عمر به وی گفت: علی قرآن را آورد که در آن بدنامی های مهاجر و انصار (به صورت تفسیر آیات) در آن ذکر شده باشد، ما تصمیم داریم آن را گرد آوریم و بد نامی و هتک مهاجر و انصار را از آن حذف کنیم، زید با آنان همراهی کرد و همان که میخواستند انجام داد.»

و عده بن ابی نصر گوید:

دَفَعَ إِلَيَّ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِصْحَفًا وَقَالَ: لَا تَنْظُرْ فِيهِ، فَفَتَحْتُهُ
وَقَرَأْتُ فِيهِ: (لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا) فَوَجَدْتُ فِيهَا اسْمَ سَبْعِينَ رَجُلًا مِنْ
قُرَيْشٍ بِأَسْمَائِهِمْ وَ أَسْمَاءِ آبَائِهِمْ، قَالَ: فَبَعَثْتُ إِلَيَّ: ابْعَثْ إِلَيَّ
بِالْمِصْحَفِ؛^{۳۹۷}

حضرت ابوالحسن امام رضا علیه السلام قرآنی به من دادند و دستور دادند که در آن نگاه نکنم. من آن را گشودم و در آن سوره (لم یکن الذین کفروا) (سوره بینه) را خواندم، در آن سوره اسم هفتاد نفر از قریش همراه با اسم پدرانشان بود. محمد بن ابی نصر گوید: حضرت پیام فرستاد که مصحف را برایم بفرست.

^{۳۹۷} شیخ کلینی، کافی: ج ۲، ص ۶۳۲

علی علیه السلام حتی در دوره زمامداری خود نیز این مصحف را اظهار نمودند که این امر به لحاظ آماده نبودن مسلمانها برای استفاده و برخوردارى از علوم موجود در آن مصحف بوده است، شاهد این مطلب سخن علی (علیه السلام) است در پاسخ طلحه:

قال طلحة: لا أراك يا أبا الحسن أجبنتي عما سألتك عنه من أمر القرآن، ألا تظهره للناس؟

قال: «يا طلحة عمدا كفت عن جوابك، فأخبرني عما كتب عمر و عثمان! أقرآن كله أم فيه ما ليس بقرآن؟» قال طلحة: بل قرآن كله: قال: «إن أخذتم بما فيه نجوت من النار و دخلتم الجنة، فإن فيه حجتنا و بيان حقنا و فرض طاعتنا». قال طلحة، حسبي، أما إذا كان قرآنا فحسبي؛ ثم قال طلحة: فأخبرني عما فى يدك من القرآن و تأويله و علم الحلال و الحرام، إلى من تدفعه؟ و من صاحبه بعدك؟ قال: «إن الذى أمرنى رسول الله صلى الله عليه و آله أن أدفعه إليه وصيى و أولى الناس بعدى بالناس، ابنى الحسن، ثم يدفعه ابنى الحسن إلى ابنى الحسين ثم يصير إلى واحد بعد واحد من ولد الحسين، حتى يرد آخرهم حوضه، هم مع القرآن لا يفارقونه و القرآن معهم لا يفارقهم». ۳۹۸

طلحه گفت: ای ابوالحسن! چرا جواب سؤال مرا درباره قرآن کریم نمی دهید؟! چرا آن قرآن را برای مردم ظاهر نمی کنید؟

حضرت فرمود: «ای طلحه! من عمداً پاسخ تو را ندادم، به من بگو آیا آنچه را که عمر و عثمان نوشتند همه اش قرآن است یا در آن غیر قرآن نیز هست؟» طلحه گفت: همه اش قرآن است.

حضرت فرمود: «اگر به آنچه در آن است تمسک جویید نجات می یابید و به بهشت می روید؛ چرا که دلایل ما و بیان حق ما و وجوب طاعت ما در آن هست». طلحه گفت: این بس است مرا؛ حال که این مجموعه قرآن است پس مرا بس است. آنگاه طلحه پرسید: آنچه که در دست شماست از قرآن و تأویل آن و علم حلال و حرام آن را به چه کسی می دهید و صاحب آن پس از شما کیست؟

حضرت فرمود: «به کسی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرموده است که من این همه را به او بدهم، وصی خودم و سزاوارترین افراد به مردم پس از من، فرزندانم حسن، و سپس پسر حسن آن را به پسر حسین می دهد، و پس از آن به یکی پس از دیگری از نسل حسین داده می شود تا آن که آخرین آنها بر حوض وارد می شود. ایشان با قرآن هستند و از آن جدا نمی شوند و قرآن با آنان است و از آنها جدا نمی شود».

و در روایت دیگر آمده است که وقتی عمر به خلافت رسید از علی علیه السلام خواست که قرآن را به آنان بدهد ... و گفت: ای

ابوالحسن! آن قرآنی که برای ابوبکر آوردی آن را بیاور تا همه بر محور آن جمع شویم علی علیه السلام فرمود:

«هیئات لیس إلى ذلك سیل، إنما جئت به إلى أبي بكر لتقوم الحجة عليكم و لا تقولوا يوم القيامة إنا كنا عن هذا غافلين أو تقولوا ما جئنا به، إن القرآن الذي عندي لا يمسه إلا المطهرون و الأوصياء من ولدی؛

هرگز به آن دسترسی ندارید، من آن را برای ابوبکر آوردم تا فقط حجت را بر شما تمام کنم و روز قیامت نگوئید که ما غافل بودیم، یا بگوئید که تو آن را نیاوردی، قرآنی که نزد من است جز پاکان و نیز اوصیاء از فرزندانم بدان دست نمی‌زنند»

عمر گفت: آیا برای اظهار آن زمان مشخصی است؟
فرمود:

«نعم، إذا قام القائم من ولدی یظهره و یحمل الناس علیه، فتجرى السنة به؛^{۳۹۹}

آری، آن زمان که قائم از نسل من قیام کنند آن را آشکار می‌سازد و مردم را (بر عمل) به آن وادار می‌کند و سنت به آن جاری می‌گردد».

و سالم بن سلمه از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که وقتی علی (علیه السلام) مصحف را نوشت به آنان فرمود:

«هَذَا كِتَابُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ كَمَا أَنْزَلَهُ اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ قَدْ جَمَعْتُهُ مِنَ اللُّوْحَيْنِ؛ أَمَا وَ اللَّهُ مَا تَرَوْنَهُ بَعْدَ يَوْمِكُمْ هَذَا أَبَدًا، إِنَّمَا كَانَ عَلَى أَنْ أُخْبِرَكُمْ حِينَ جَمَعْتُهُ لِتَقْرَأُوهُ؛

این کتاب خداست که خدا بر حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) فرو فرستاده است و من آن را در میان دو لوح گرد آوری کرده ام». گفتند: نذ ما مصحفی استع که قرآن در آن گردآوری شده است و به آن مصحف (شما) احتیاجی نداریم. پس علی (علیه السلام) فرمود: به خدا سوگند، بعد از امروز آن را نمی بینید، لازم بود که بعد از جمع آوری آن را به اطلاع شما برسانم تا آن را بخوانید»^{۴۰۰}

از این احادیث و برخی احادیث دیگر فهمیده می شود که شرط آشکار کردن این مصحف تحقق آمادگی خاصی در امت است که بتوانند معارف موجود در آن مصحف را پذیرا باشند، و این منوط به شناخت مقام اهل بیت علیهم السلام و تسلیم شدن در برابر ایشان است و این شرط تا زمان ظهور حضرت مهدی علیه السلام تحقق نمی یابد، حتی در زمان خلافت ظاهری علی علیه السلام نیز - علی رغم پذیرش امامت و حکمروایی ایشان - اکثریت مردم در اثر پی ریزی بنیانهای کج پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله، به معرفت مقام امام علیه السلام نرسیده بودند.

^{۴۰۰} مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي هَاشِمٍ... كلینی، کافی، ج ۲، ص

البته آشکار نشدن مصحف امام علیه السلام و عدم دسترسی عموم مردم به آن تا زمان ظهور حضرت مهدی علیه السلام به معنای این نیست که امت از این منبع به طور کلی محروم ماندند، بلکه این منبع در اختیار ائمه اهل بیت (علیهم السلام) قرار گرفت و مردم به واسطه بیانهای اهل بیت (علیهم السلام) در طول تاریخ همواره از این مصحف شریف استفاده می‌نمایند.^{۴۰۱}

مصحف علی علیه السلام و شبهه تحریف

برخی پنداشتند که وجود مصحف علی علیه السلام نشانه تحریف در قرآن کریم است. چون اگر هیچ فرقی بین آن مصحف و مصحف موجود نبود، عدم پذیرش آن از سوی صحابه معنی نداشت. ولی باید گفت که این شبهه درست نیست.

چون این عدم پذیرش به خاطر تفاوت در نص قرآن نبود بلکه چنانکه در روایات اهل بیت علیهم السلام اشاره شده است از جهت شمول مصحف علی علیه السلام بر تفسیر و ذکر سبب نزول و

^{۴۰۱} ابن ندیم می‌گوید: عن علي (عليه السلام) انه رأى من الناس طيرة عند وفاة النبي (ص) فاقسم انه لا يضع عن ظهره رداءه حتى يجمع القرآن، فجلس في بيته ثلاثة ايام حتى جمع القرآن، فهو اول مصحف جمع فيه القرآن من قبله، وكان المصحف عند اهل جعفر، ورأيت انا في زماننا عند ابي يعلى حمزة الحسني (رحمه الله) مصحفا قد سقط منه اوراق بخط علي بن ابي طالب يتوارثه بنو حسن علي مر الزمان، وهذا ترتيب السور من ذلك المصحف.... الفهرست ص ۴۱ - ۴۲.

ولی ظاهراً آن مصحفی که ابن ندیم آن را دیده است مصحف امیر المومنین نبوده است؛ چرا که آن از موارد ائمه معصومین علیهم السلام می‌باشد و لذا نزد اولاد امام حسین علیه السلام قرار دارد نه نزد اولاد امام حسن علیه السلام.

اشاره به بد نامی برخی از صحابه و بیان فضایل پیروان حق با مصحف موجود متفاوت بوده است.

بنابر این مصحف امیرمؤمنان علیه السلام از نظر متن قرآن کریم بی هیچ کم و کاستی دقیقا همان مصحف زمان پیامبر صلی الله علیه و آله است، و آنچه که از سوی خلفا انجام گرفت نیز ارائه نسخه ای از همان مصحف بوده است، آنها نه میخواستند و نه میتوانستند که يك کلمه از قرآن را کم یا زیاد کنند و تنها تفاوت مصحف علی علیه السلام این بود که در بردارنده توضیحات تفسیری و بیان شأن نزول و تاریخ نزول و خصوصیات دیگری از این قبیل بود. مهمترین دلیل این ادعا این است که حضرت پس از خلیفه سوم که زمامدار امت شد، کوچکترین تلاشی در جهت منزوی ساختن مصحف رسمی انجام نداد. با تمام وجود در تعلیم قرآن کریم و نشر معارف قرآن بر اساس همین مصحف سعی نمود و در دوران خلافت خود نیز بر همین رویه رفتار نمود، بلکه کوشش خود را در این راه مضاعف نمود و ائمه اهل بیت (علیهم السلام) نیز پس از ایشان بر این اساس حرکت نموده‌اند؛ و این حقایق به روشنی از مطابقت مصحف موجود با مصحف علی علیه السلام در متن قرآن کریم، حکایت دارد.

مصحف فاطمه علیها السلام یک منبع حدیثی

بدون شک یکی از افتخارات مکتب تشیع برخورداری آن از منابع خاصی از علوم است که مخصوص اهل بیت علیهم السلام بوده و دیگران تنها به واسطه تعلم و تمسک به ایشان می توانند از آن بهره ببرند و گر نه از آن منابع بی بهره می مانند، برخی از این منابع چون صحیفه سجادیه و دیگر سخنان اهل بیت علیهم السلام در اختیار همه قرار گرفته و همه امکان بهره برداری مستقیم از آنها را در طول تاریخ داشته اند، و برخی از این منابع، چون مصحف فاطمه زهرا علیها السلام که در بردارنده علوم غیبی و اخبار مربوط به حوادث و جریانات مهم امته تا روز قیامت است تنها در اختیار امامان اهل بیت علیهم السلام قرار داشته است.

بنا بر مصحف فاطمه علیها السلام مشتمل احادیث معتبر و مستفیضی از آن حضرت است که محتوای آن را احادیث قدسی و علوم و معارف غیبی مربوط به حوادث آینده مسلمانان و دیگر ملل تشکیل می دهند.

این کتاب نزد امامان معصوم علیهم السلام نگهداشته می شود و یکی از منابع علوم خاص آنها بشمار می آید.

نامیده شدن این کتاب به نام مصحف ممکن است برای برخی موجب این توهم شود که محتوای مصحف فاطمه علیها السلام نظیر مصحفهای دیگر صحابه، آیات قرآن بوده است و بر این اساس خیال

شود که قرآن جمع شده در آن با قرآن متواتر موجود فرق داشته است، حال آن که این توهم از اساس نادرست است چرا که کلمه مصحف به معنای صحیفه هایی است که به صورت کتاب جمع آوری شده است و بین دو جلد قرار گرفته باشد و از نظر کاربرد در اصطلاح شرعی اختصاصی به قرآن ندارد و اگر هم در مورد قرآن به کار رفته و در مورد آن شهرت و ظهور پیدا کرده است به لحاظ کثرت استعمال در زبان مسلمین بوده است و هیچگونه منشأ شرعی ندارد، بنا بر این مصحف نه به معنای قرآن بلکه به معنای کتاب است و مصحف فاطمه به معنای کتاب فاطمه می باشد.

به عبارت دیگر کاربرد کلمه مصحف همچنانکه در مورد قرآن کریم - در صورتی که بر روی صفحات نوشته شد و بین دو جلد قرار گرفته باشد - صحیح است، در مورد سائر کتابها نیز صحیح است.

پیشوایان لغت عرب نیز کاربرد کلمه مصحف را اعم از قرآن دانستند و در این باره می‌گویند:

سمى المصحف مصحفاً لأنه أصف، أي جعل جامعاً للمصحف المكتوبة بين الدفتين. و المصحف و المصحف: الجامع للصُّحُف المكتوبة بين الدفتين... قال الأزهري: و إنما سمي المصحف مصحفاً

لأنه أُصِحِّفُ أَي جَعَلَ جَامِعاً لِلصُّحُفِ الْمَكْتُوبَةِ بَيْنَ الدَّفْتَيْنِ، قَالَ
الْجَوْهَرِيُّ: أُصِحِّفُ جَمَعْتُ فِيهِ الصُّحُفَ،^{٤٠٢}

مصحف را به این دلیل مصحف گویند که شامل صحیفه های
نوشته شده بین دو جلد است. مُصَحَّفٌ و مُصَحِّفٌ یعنی: گردآوری
شده از صحیفه های نوشته شده بین دو جلد.

از هری گوید: مصحف را مصحف نامیدند چرا که شامل
صحیفه های نوشته شده بین دو جلد شد.

و جوهری گوید: اصحفت به این معنی است که صحیفه هایی
در آن جمع شوند...

حتی براساس برخی از نقلها نامگذاری قرآن به مصحف به
صورت رسمی پس از پیامبر(صلی الله علیه و آله) صورت گرفته
است.

پس به کارگیری کلمه، مصحف در مورد کتاب حضرت
فاطمه علیها السلام نباید موجب این توهم بشود که حضرت فاطمه
دارای نسخه دیگری از قرآن بودند که با قرآن موجود تفاوت داشته
است؛ چرا که روشن گردید که اساس این توهم به کارگیری کلمه
مصحف در مورد کتاب ایشان برمی گردد که: کلمه مصحف به
معنای کتاب است نه نسخه ای از قرآن کریم.

^{٤٠٢} لسان العرب: ج ٩، ص ١٨٦ و کتاب العین، الخلیل: ج ٣، ص ١٢٠

دلیلی که این نکته را به خوبی روشن می کند احادیثی است که راجع به محتوای مصحف فاطمه علیها السلام وارد شده است. بر اساس احادیثی که راجع به آن وارد شده، متن و محتوای مصحف فاطمه علیها السلام به هیچ وجه ربطی به قرآن ندارد و حتی در آن یک آیه از قرآن وجود ندارد، بلکه محتوای آن را احادیث قدسی راجع به علوم و حقایق مخصوص اهل بیت علیهم السلام و مربوط به حوادث آینده مربوط به مسلمانان تشکیل می دهد، احادیث زیر این حقیقت را به خوبی نشان می دهند:

علی بن ابی حمزة از امام کاظم علیه السلام نقل می کند که فرمود: «عندی مصحف فاطمة لیس فیہ شیء من القرآن؛ مصحف فاطمه نزد مناست و هیچ چیزی از قرآن در آن وجود ندارد»^{۴۰۲}

و امام صادق علیه السلام در پاسخ به ادعاهای عبدالله بن الحسن راجع به جفر می گوید: فانما هو جلد ثور مذبوح كالجراب، فیہ كتب و علم ما یحتاج الناس إلیه إلی یوم القیامة من حلال و حرام، إملاء رسول الله صلی الله علیه و آله و خطه علی علیه السلام بیده، و فیہ مصحف فاطمة، ما فیہ آیه من القرآن، و إنّ عندی خاتم رسول الله صلی الله علیه و آله و

^{۴۰۲} سند حدیث: حدثنا عباد بن سلیمان، عن سعد بن سعد، عن... بصائر الدرجات: ص ۱۵۳

درعه و سیفه و لواءه و عندی الجفر علی رغم أنف من
زعم،^{۴۰۴}

جفر تنها پوست گاو ذبح شده است مانند کیسه ای که در آن کتابها و علم آن چیزهایی که تا روز قیامت از حلال و حرام که مردم بدان نیاز دارند وجود دارد، با املاء رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و خط علی (علیه السلام) است و در آن مصحف فاطمه وجود دارد که هیچ آیه از قرآن در آن وجود ندارد، و انگشتر پیامبر (صلی الله علیه و آله) و زره و شمشیر و پرچم آن حضرت نزد من وجود دارد، و بر خلاف میل برخی جفر نیز نزد من وجود دارد».

حماد بن عثمان گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: مصحف فاطمه چیست؟ فرمود: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمَّا قَبِضَ نَبِيَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله دَخَلَ عَلَى فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ مِنْ وَفَاتِهِ مِنَ الْحُزْنِ مَا لَا يَعْلَمُهُ إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ، فَأَرْسَلَ اللَّهُ إِلَيْهَا مَلَكًا يَسْأَلُ عَمَّهَا وَ يَحَدِّثُهَا، فَشَكَتَ ذَلِكَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: إِذَا أَحْسَسْتَ بِذَلِكَ وَ سَمِعْتَ الصَّوْتِ فُؤَلَى لِي، فَأَعْلَمْتُهُ بِذَلِكَ فَجَعَلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَكْتُبُ كُلَّ مَا سَمِعَ حَتَّى أَتَيْتَ مِنْ ذَلِكَ مُصْحَفًا، قَالَ ثُمَّ قَالَ: أَمَا إِنَّهُ لَيْسَ فِيهِ شَيْءٌ مِنَ الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ وَ لَكِنْ فِيهِ عِلْمٌ مَا يَكُونُ؛^{۴۰۵}

^{۴۰۴} حدیثنا یعقوب بن یزید و محمد بن الحسین، عن محمد بن أبی عمیر، عن عمر بن أذینة، عن علی بن

سعد... بصائر الدرجات: ص ۱۵۵

^{۴۰۵} سند حدیث: عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عُمَرَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ... کلینی، کافی: ج

۱، ص ۲۴۰

وقتی پیامبر صلی الله علیه و اله رحلت فرمود، فاطمه سلام الله علیها آنچنان محزون شد که جز خدا کسی نمی داند، خدا برای تسلیت آن حضرت فرشته ای را فرستاد که به او تسلیت گوید و با او سخن گوید، آن حضرت مطلب را به اطلاع علی علیه السلام رساند، حضرت فرمود: هرگاه آن حالت را احساس کردی و صدایش را شنیدی به من خیر بده، آن حضرت به علی (علیه السلام) اطلاع داد، بعد از آن هر آنچه که او می شنید علی (علیه السلام) آن را می نوشت، تا اینکه از آن نوشته ها مصحفی تشکیل شد.

سپس فرمود: در آن مصحف چیزی از حلال و حرام وجود ندارد، بلکه در آن علم آنچه که باید واقع شود وجود دارد».

و ابن عبیده در حدیثی از امام صادق در مورد مصحف فاطمه سؤال می کند، آن حضرت مدتی طولانی سکوت می کند و سپس می فرماید:

«إِنَّكُمْ لَتَبْحَثُونَ عَمَّا تُرِيدُونَ، وَ عَمَّا لَا تُرِيدُونَ إِنَّ فَاطِمَةَ مَكَتَتْ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ خَمْسَةَ وَ سَبْعِينَ يَوْمًا، وَ كَانَ دَخَلَهَا حُزْنٌ شَدِيدٌ عَلَى أَبِيهَا وَ كَانَ جَبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَأْتِيهَا فَيَحْسِنُ عَزَاءَهَا عَلَى أَبِيهَا، وَ يَطِيبُ نَفْسَهَا وَ يَخْبِرُهَا عَنْ أَبِيهَا وَ مَكَانِهِ، وَ يَخْبِرُهَا بِمَا يَكُونُ بَعْدَهَا فِي ذُرِّيَّتِهَا، وَ كَانَ عَلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ يَكْتُبُ ذَلِكَ فَهَذَا مُصْحَفُ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ؛^{۴۰۶}

^{۴۰۶} سند حدیث: مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ ابْنِ رَبَائِعٍ كَلْبِيِّ، كَافِي ج: ۱

از چیزی جستجو می کنید که می خواهید و نمی خواهید (یعنی چیزهای که برایتان مفید است و مفید نیست)، فاطمه سلام الله علیها بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله هفتاد و پنج روز زنده بود، و به خاطر پدرش شدیداً محزون شد، جبرئیل نزد آن حضرت می آمد و به خاطر پدرش او را تسلیت می گفت، دلش را خوشنود می ساخت و در مورد پدرش و جایگاه پدرش به آن حضرت خبر می داد، و از آنچه که بعد از او برای ذریه اش اتفاق می افتد خبر می داد، و علی علیه السلام آنها را می نوشت، این همان مصحف فاطمه است».

حضرت زهرا سلام الله علیها در خطبه معروف خود، در حضور مهاجرین و انصار بر مصونیت قرآن کریم از هرگونه تحریف تصریح کرده و به وجود آن در اختیار همه مسلمانها و حجت بودن آن بر مردم تأکید نموده اند که ما بخشهایی از این خطبه را راجع به قرآن کریم در بخش عظمت و فضیلت قرآن کریم از دیدگاه اهل بیت (علیهم السلام) نقل نمودیم.

بنا بر این ادعای اینکه ایشان قرآن دیگری غیر از قرآن متواتر در میان مردم داشتند با سخنان و شهادت خود حضرت زهرا علیها السلام نیز سازگار نمی باشد و هیچ پایه و اساسی ندارد. در اینجا ممکن است این شبهه مطرح شود که چگونه شیعه معتقد است که حضرت زهرا علیها السلام علوم و معارفی را از حضرت جبرئیل گرفته است و آن را به همان صورت به علی علیه السلام املا فرموده و آن نوشته ها به صورت کتابی در آمده است که در نزد ائمه علیهم السلام محفوظ است؟ آیا سخن گفتن با ملائکه مخصوص انبیاء نمی باشد؟

جواب این سؤال این است که به شهادت قرآن کریم در مورد همسر حضرت ابراهیم، مادر حضرت موسی علیه السلام و حضرت مریم علیها السلام که با ملائکه صحبت نموده اند سخن گفتن با ملائکه و دریافت علوم و اخبار غیبی از آنها - به اذن خدای متعال - برای غیر پیامبران نیز ممکن است.

آیاتی که دلالت بر سخن گفتن همسر حضرت ابراهیم، مادر حضرت موسی و حضرت مریم با ملائکه دارد به صورت واضح این مطلب را بیان می کند.

برخی از این آیات کریمه به این شرح است:

قَالَتْ يَا وَيْلَتَى أَأَلِدُ وَأَنَا عَجُوزٌ وَ هَذَا بَعْلِي شَيْخًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ
عَجِيبٌ* قَالُوا أَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحِمَتُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ
الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ^{۴۰۷}

وَ إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَ طَهَّرَكِ وَ اصْطَفَاكِ
عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ^{۴۰۸}

إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يَبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ
عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَ جِئِهَا فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ مِنَ الْمُؤَرَّبِينَ^{۴۰۹}

در احادیث نیز به کسانی که به این مقام می رسند محدث
گفته می شود و محدثه بودن حضرت فاطمه علیها السلام مستلزم
نبوت نمی باشد بلکه تنها نشانگر این حقیقت است که ایشان از
اولیاء خاص خدا بوده است؛ چنانکه احادیث صحیح در منابع فریقین
بر این مقام ایشان به صراحت دلالت دارد که ما به برخی از این
احادیث اشاره می نماییم:

رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به فاطمه فرمود:

«ان الله يغضب لغضبك و يرضى لرضاك؛

ای فاطمه! خدا به خاطر غضب تو غضبناک و به خاطر خشنودی

تو خشنود می گردد»^{۴۱۰}

^{۴۰۷} سوره هود: آیه ۷۲-۷۳

^{۴۰۸} سوره آل عمران: آیه ۴۲

^{۴۰۹} سوره آل عمران: آیه ۴۵

^{۴۱۰} حاکم نیشابوری، مستدرک الصحیحین: ج ۳، ص ۱۵۳، تهذیب التهذیب، ج ۱۲، ص ۴۴۱. حاکم
گفته است که سند این حدیث صحیح می باشد. و ر. ک. میزان الاعتدال (ذهبی): ج ۲، ص ۷۲.

و حذیفه می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: نزل من السماء ملك فاستاذن الله ان يسلم على لم ينزل قبلها فيشرنى ان فاطمة سيدة نساء اهل الجنة؛

از آسمان فرشته ای نازل شده از خدا رخصت طلبید تا به من سلام گوید، قبل از آنکه نازل شود، به من بشارت داد که فاطمه سرور زنان اهل بهشت است»^{۴۱۱}.

ابن حجر در فتح الباری آورده است که سبکی از علمای بزرگ شافعی پس از اشاره به بحثهایی که در میان علما و محدثین راجع به تعیین افضل زنان وجود دارد چنین می گوید:
ولكن الذى نختاره وندين الله به ان فاطمة أفضل...^{۴۱۲}

بنا بر این محدثه بودن حضرت زهرا علیها السلام که مقام معنوی وی تنها با شخصیت‌های نظیر حضرت مریم علیها السلام قابل سنجش است، هیچ گونه غرابتی ندارد.

^{۴۱۱} سند حدیث: اخبرنا علی بن عبد الرحمن بن عیسی، ثنا الحسین بن الحكم الجیزی، ثنا الحسن بن الحسين العرنی، ثنا أبو مرى الانصارى، عن المنهال بن عمرو، عن زرين حبيش... المستدرک، الحاكم النيسابوري: ج ۳، ص ۱۵۱ و ر.ک. صحيح البخارى: ج ۴، ص ۲۰۹ و سنن الترمذی ج ۵، ص ۳۲۶ و مسند احمد: ج ۵، ص ۳۹۱ با تفاوت کم در تعبیر.
^{۴۱۲} فتح الباری - ابن حجر ج ۷ ص ۱۰۵ ابن حجر سپس افزوده است که: واستدل لفضل فاطمة بما تقدم فى ترجمتها انها سيدة نساء المؤمنین.

فصل ششم

اعجاز قرآن کریم

حکمت اعجاز

بشر موجودی صاحب اراده و اختیار، و در حد معرفتی که در اختیارش قرار گرفته مسئول است. خداوند انسان را مجهز به قوه عقل و تمییز خوب و بد نموده و در سرشت او گرایش به خوبی ها را به ودیعت نهاده توانائی پذیرش حق و انجام کارهای شایسته را به او عطا نموده است. همه این موارد را می توان در تحت عنوان "حجت درونی" گنجانید.

اما انسان برای رسیدن به سر منزل مقصود، نیازمند راهنمایان امینی است که درونمایه های مذکور را غبار زدایی و فعال نمایند، به همین جهت خداوند پیامبران و راهنمایان معصوم را با پیامهای هدایت بخش خود فرستاد تا به عنوان "حجت بیرونی" او را به صراط مستقیم فرا خوانند. با وجود این دو حجت دیگر جایی برای تعلل و چون و چرا کردن انسان باقی نمی ماند و او باید مسئولیت کامل اعمال خود را به عهده بگیرد.

امام صادق علیه السلام فرمود:

لیس لله علی خلقه أن يعرفوا قبل أن يعرفهم، وللخلق علی الله أن

يعرفهم، والله علی الخلق إذا عرفهم أن يقبلوه؛^{۴۱۳}

۴۱۳ - سند حدیث: حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل رضى الله عنه ، قال : حدثنا محمد بن يحيى العطار ، عن محمد بن الحسين ، عن أبي شعيب المحاملى ، عن درست بن أبي منصور، عن بريد بن معاوية العجلي ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال : صدوق، التوحيد: ص ۴۱۲

خدا بر خلق خویش واجب نکرده که پیش از آن که خداوند به آنان معرفت بدهد او را بشناسند و حق خلق بر خداوند این است که به آنان شناخت خودش را بدهد و حق خداوند بر خلقش این است که وقتی آنان را با خویش آشنا کرد او را بپذیرند».

امام موسی کاظم علیه السلام فرمود:

یا هشام! إن لله على الناس حجتين: حجة ظاهرة وحجة باطنة، فأما الظاهرة فالرسل والأنبياء والأئمة عليهم السلام، وأما الباطنة فالعقول. ٤١٤

«ای هشام خداوند بر مردم دارای دو حجت است حجتی آشکار و حجتی پنهان، حجت آشکار همان رسولان و انبیاء و امامان علیهم السلام و حجت درونی همان عقل‌ها هستند».

برای زدودن غبار شك و شبهه از دل‌های پاك و همچنین اتمام حجت بر انسانهایی - که چراغ معرفت دل خود را بر اثر انواع ستمها و کردارهای زشت خاموش نموده اند - به عنصر خاصی نیز نیاز هست که از آن در لسان دین به نشانه های الهی و معجزات یاد می شود.

این نشانه ها طوری است که هر انسانی در مواجهه با آن، قدرت تشخیص راستی آن را دارد.

٤١٤ سند حدیث: أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْأَشْعَرِيُّ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا رَفَعَهُ، عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ، قَالَ: قَالَ لِي أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ...أَصُولُ كَافِي ج ١، ص ١٦

امام صادق علیه السلام فرموده است:

یا ایوب! ما من أحد إلا وقد یرد علیه الحق، حتی یصدع قلبه، قبله، أم تركه، وذلك أن الله یقول فی كتابه: (بل نقذف بالحق علی الباطل فیدمغه فإذا هو زاهق، ولكم الویل مما تصفون)^{۴۱۵ ۴۱۶}

«ای ایوب! هیچکس نیست مگر این که حق بر او وارد می شود تا آن که دلش را می شکافد چه حق را بپذیرد و یا رها کند، و این حقیقت همان است که خداوند در قرآنش فرموده: بلکه ما حق را بر سر باطل می کوبیم تا آن را هلاک سازد و این گونه باطل محو و نابود می شود اما وای بر شما از توصیفی که (درباره خدا و هدف آفرینش) می کنید».

نشانه هایی که خداوند متعال برای رسیدن انسان به شناخت حق - همراه حجت ظاهری و باطنی - قرار داده است به دو قسمت تقسیم می شوند.

۱- نشانه های عام

۲- نشانه های خاص

زمین، ماه، خورشید، شب، روز، ابر، باد، بهار، خزان، مراحل زندگی بشر از مرحله جنین تا مرگ و هزاران پدیده دیگر که هر

^{۴۱۵} سوره نساء، آیه ۱۸.

^{۴۱۶} سند حدیث: عنه ، عن یعقوب بن یزید ، عن رجل ، عن الحكم بن مسکین ، عن ایوب بن الحر بیاع الهروی ، قال : قال لی أبو عبد الله (علیه السلام) المحاسن - أحمد بن محمد بن خالد البرقی ج ۱ ص ۲۷۶.

کدام با نظم خاصی در این عالم، در جایگاه خود قرار گرفته اند همه از نشانه های عمومی حق تعالی است. هر انسانی، با اندیشه در باره آنها، می تواند به شناخت خداوند سبحان، قدرت مطلقه و علم بی پایان او نایل شود. و همچنین صدق، پاکی و امانتداری، عدم دلباختگی به دنیا، پارسایی، استقامت در رفتار و دیگر خصلتهای برتر که همواره چه قبل و چه بعد از رسالت لحظه ای راهنمایان الهی از آن جدا نبوده اند، و از سوی دیگر هماهنگ بودن پیام آنها با عقل و گرایش های عالی انسانی دلیل روشن صدق دعوت پیامبران و راهنمایان معصوم است.^{۴۱۷} بنابر این ارسال پیامبران با ویژگیها و نشانه هایی که همواره با پیامبران همراه بوده است باعث اتمام حجت برای نوع مردم می باشد.

قرآن کریم می فرماید:

(رسلا مبشرین ومنذرین لئلا یکون للناس علی الله حجة بعد

الرسال)^{۴۱۸}

^{۴۱۷} نشانه های الهی را می توان برای هدایت به نشانه های فردی و غیر فردی نیز تقسیم نمود. چون به لحاظ تفاوت حالات افراد، و حکمت و رحمت الهی در هدایت ایشان، گاهی برای هدایت و اتمام حجت بر یک نفر، نیاز به بروز نشانه های خاص برای آن فرد می باشد. راهنمایان الهی، پیامبران و ائمه اطهار علیهم السلام گاهی برای هدایت یک فرد، به تناسب حال وی نشانه هایی را ابراز می نمودند، و این امر باعث هدایت او می گردید یا حجت را بر او تمام می شد. این سنت الهی در روش هدایت راهنمایان الهی فروان دیده می شود و یکی از برکات وجود امام معصوم در پس پرده غیبت، صدور همین نوع از نشانه ها برای هدایت افراد خاص در دوران غیبت است.

^{۴۱۸} سوره نساء آیه ۱۶۵.

«پیامبران که بشارت دهنده و بیم دهنده بودند، تا بعد از این پیامبران، حجتی برای مردم بر خدا باقی نماند».

گروهی از انسانها به وسیله همین نشانه های عمومی، خدای سبحان و پیامبرانش را شناخته و از پیام های آنها بهره مند می شوند. ولی برخی همچنان در مرحله شک و تردید یا انکار می مانند.

برای اثبات حق و اتمام حجت بر گروه دوم، به نشانه های خاص یا معجزه نیاز می شود. عصای حضرت موسی علیه السلام، نفس حضرت عیسی علیه السلام و ناقه حضرت صالح که در قصص پیامبران بنی اسرائیل، در قرآن به آن اشاره شده، از این قبیل معجزات به شمار می روند.

بنابر این گاهی شخص یا جامعه ای در شرایطی قرار می گیرد است که برای نجات او از دام شبهات و وسوسه ها و حصول اطمینان قلب به باورهای حق و اتمام حجت، علاوه بر نشانه های عمومی، ظهور نشانه های خاصی - که از آن به معجزه یاد می شود - لازم است. بر این اساس خدای سبحان نشانه های ویژه ای را به برخی از پیامبران خود داده است.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

«و المعجزة علامة الله لا يعطيها إلا أنبياءه و رسله و حجه

ليعرف به صدق الصادق من كذب الكاذب؛^{۴۱۹}

معجزه نشانی است برای خدا که تنها آن را به پیامبران و رسولان و امامان خود می‌دهد که راستی راستگویان را از دروغ دروغگویان باز شناخته شود».

ظهور نشانه های الهی که از آنها به معجزات یاد می شود، گرچه برای اثبات صدق گفتار پیامبران بوده است، ولی به هیچ وجه ظهور این معجزات به صورتی نیست که قواعد و سنن الهی حاکم بر زندگی انسان را در این جهان تغییر دهد، چرا که انسان در این جهان در مبارزه مستمر با شیطان و کششهای نفسانی قرار دارد، و برای راهیابی به حق باید از امتحانات پی در پی بگذرد. بر این اساس تنها انسانهایی از آن استفاده می کند که زمینه های خدادادی برای شناخت حق - در وجود خودشان از بین نبرده باشند و گر نه دیدن نشانه های مختلف الهی - به دست پیامبران - او را به راه راست هدایت نمی کند. شاید به همین دلیل است که در قرآن کریم و احادیث از معجزات، بیشتر به عنوان «آیه» یعنی: نشانه تعبیر می شود. معلوم است که نشانه ها تنها برای کسانی مفید واقع می شوند

^{۴۱۹} سند حدیث: حدثنا علی بن أحمد، قال: حدثنا محمد بن أبي عبد الله، عن موسى بن عمران، عن عمه، عن علی بن أبي حمزة، عن أبي بصير، عن الامام الصادق عليه السلام فی حدیث قال: ... علل الشرائع: ج ۱، ص ۱۲۲

که به آنها توجه کنند، برای راه یابی به سوی مقصد، قصد استفاده از آنها را داشته باشند، وگرنه، تنها دیدن نشانه ها، انسان را به مقصد نمی رسانند. بنا بر این راهنمایی انسانها به سوی حق، هدف و پیام اصلی معجزات الهی است، و وجود این نشانه های آشکار، هر گونه بهانه ای را از دست هر کسی که از مسیر حق خارج گردد می گیرد، و حجت را بر او تمام می کند، گرچه راه امتحان و وسوسه هیچگاه بسته نمی شود.

علی علیه السلام در این باره می فرماید:

ولو أراد الله - جل ثناؤه - بأنبیائه حیث بعثهم أن یفتح لهم کنوز الذهبان ومعادن العقیان ومغارس الجنان وأن یحشر طیر السماء ووحش الارض معهم لفعل ولو فعل، لسقط البلاء، وبطل الجزاء، واضمحت الانباء، ولما وجب للقائلین أجور المبتلین، ولالحق المؤمنین ثواب المحسنین، ولا لزمتم الاسماء أهالیها علی معنی مبین، ولذلك لو أنزل الله من السماء آية فظلت أعناقهم لها خاضعین، ولو فعل لسقط البلوی عن الناس أجمعین، ولكن الله - جل ثناؤه - جعل رسله اولی قوة فی عزائم نیاتهم، وضعفة فیما ترى الاعین من حالاتهم من قناعة تملا القلوب والعیون غناؤه، وخصاصة تملا الاسماع والابصار أذاؤه، ولو كانت الانبیاء أهل قوة لا ترام، وعزة لا تضام، وملك یمد نحوه أعناق الرجال، ویشد إلیه عقد الرجال، لکان أهون علی الخلق فی الاختبار، وأبعد لهم فی الاستکبار، ولآمنوا عن

رهبه قاهرة لهم، أو رغبة مائلة بهم، فكانت النيات مشتركة والحسنات مقتسمة، ولكن الله أراد أن يكون الاتباع لرسله، والتصديق بكتبه، والخشوع لوجهه، والاستكانة لامره، والاستسلام لطاعته؛ امورا له خاصة. لا تشوبها من غيرها شائبة، وكلما كانت البلوى والاختبار أعظم كانت المثوبة والجزاء أجزل -الى قوله عليه السلام-: ولكن الله - عزوجل - يختبر عبيده بأنواع الشدائد، ويتعبدهم بألوان المجاهد، ويبتليهم بضروب المكاره؛ إخراجا للتكبر من قلوبهم، وإسكانا للتذلل في أنفسهم، وليجعل ذلك أبوابا إلى فضله، وأسبابا ذللا لعفوه وفتنته كما قال: (الم أحسب الناس أن يتركوا أن يقولوا آمنا وهم لا يفتنون * ولقد فتنا الذين من قبلهم فليعلمن الله الذين صدقوا وليعلمن الكاذبين) ٤٢٠.

«اگر خدای سبحان اراده می فرمود، هنگام بعثت پیامبران درهای گنج ها و معدن های جواهرات و باغهای سر سبز را به روی پیامبران می گشود و پرندگان آسمان و حیوانات وحشی زمین را همراه آنان به حرکت در می آورد، اما اگر این کار را می کرد آزمایش از میان می رفت و پاداش و عذاب بی اثر می شد، و خبر ها (و هشدارهای) الهی از بین می رفت، و برای اهل خواب قیلوله (خواب نزدیک ظهر) پاداش آزمایش شدگان واجب نمی شد (یعنی

همچنان آسوده می خوابیدند و پاداش آزمایش شدگان نصیب آنان نمی شد) و بر مؤمنین ثواب نیکوکاران نمی رسید، و نامهایی (مانند: مؤمن، متقی، زاهد و عابد) معنی روشنی بر صاحبان خود نداشتند. لذا هر گاه خدا آیه ای از آسمان فرو می فرستاد آنان برای آن آیه فروتن می شدند. و اگر چنین می کرد آزمایش و امتحان از همهی مردم ساقط می شد، ولی خدای تعالی پیامبران خویش را از نظر عزم و اراده قوی و از نظر حالات ظاهری، فقیر و ضعیف قرار داد ولی توأم با قناعتی که قلبها و چشمها را پر از بی نیازی می کرد، هر چند فقر و ناداری ظاهری آنها چشمها و گوشها را از ناراحتی مملو می ساخت.

اگر انبیا دارای چنان نیروئی بودند که مخالفت با آنان امکان نداشت، و اگر دارای چنان شکست ناپذیری بودند که هرگز مغلوب نمی شدند، و اگر دارای چنان فرمانروائی بودند که گردنهای مردان به سوی آن دراز می شد (یعنی چشم طمع بدان می دوختند)، و از راههای دور بار سفر به سوی آنان می بستند، آزمایش و امتحان برای مردم، آسان شمرده می شد، و متکبران در برابرشان سر تعظیم فرود می آوردند، یا از روی ترسی که بر آنان چیره می شد و یا از روی طمع در مادیات آنان ایمان می آوردند، در این صورت نیتهای غیر خدائی در کار آنها شرکت می یافت و با انگیزه های گوناگون به سراغ نیکیهها می رفتند.

ولیکن خدا اراده فرمود که پیروی از فرستاده گانش و تصدیق و باور کردن کتابهای آسمانیش و فروتنی در برابر ذات اقدسش و خضوع در برابر طاعتش از اموری باشد که فقط برای خود او باشد و با آلودگی های دیگران نیامرزد و هر مقدار که آزمایش و مشکلات بزرگ تر باشد، ثواب و پاداش آن نیز بزرگتر خواهد بود...» در ادامه می فرماید:

« ولیکن خدا برای آنکه کبر را از دلهای آنان خارج سازد و آنها را در درون خود تسلیم فروتنی سازد و آنها را دری به سوی بخشش خود و سببی برای آمرزش و آزمایش خود قرار دهد، بندگانش را با سختی های گوناگون امتحان می کند و آنان را به تلاشهای متنوع وادار می سازد و با اقسام رنجها می آزماید، همچنانکه فرموده است (الم. آیا مردم می پندارند که بعد از آنکه گفتند ایمان آوردیم، رها می شوند و دیگر امتحان نمی شوند، و حال آنکه کسانی را پیش از آنان بودند آزمودیم، تا کسانی را که راست گفتند و کسانی را که دروغ گفتند باز شناسیم).

حدیثی که از حضرت مهدی علیه السلام نقل شده است نیز

همین حقیقت را تاکید می کند:

حدثنا محمد بن ابراهیم بن اسحاق الطالقانی - رضی الله عنه -

قال: كنت عند الشيخ ابی القاسم الحسین بن روح - قدس الله روحه -

مع جماعة فيهم علی بن عیسی القصری فقام إليه رجل فقال له: ارید

اسألك عن شئ فقال له: سل عما بدا لك. فقال الرجل: اخبرنى عن الحسين بن على عليهما السلام أهو ولى الله؟ قال: نعم، قال: اخبرنى عن قاتله لعنه الله أهو عدو الله؟ قال: نعم. قال الرجل: فهل يجوز أن يسلم الله عدوه على وليه؟!!

فقال له أبو القاسم - قدس الله روحه -: أفهم عنى ما أقول لك! اعلم: ان الله تعالى لا يخاطب الناس بشهادة العيان ولا يشافهم بالكلام، ولكنه عزوجل بعث إليهم رسولا من اجناسهم واصنافهم بشرا مثلهم، فلو بعث إليهم رسلا من غير صنفهم وصورهم لنفروا عنهم ولم يقبلوا منهم، فلما جاؤوهم وكانوا من جنسهم، يأكلون الطعام ويمشون فى الاسواق؛ قالوا لهم: أنتم مثلنا: فلا نقبل منكم حتى تأتون بشئ نعجز أن نأتى بمثله، فنعلم انكم مخصوصون دوننا بما لا تقدر عليه، فجعل الله تعالى لهم المعجزات التى يعجز الخلق عنها، فمنهم من جاء بالطوفان بعد الانذار والاعذار، فغرق جميع من طغى وتمرد؛ ومنهم من القى فى النار، فكانت عليه بردا وسلاما. ومنهم من أخرج من الحجر الصلد ناقة، وأجرى فى ضرعها لبنا. ومنهم من فلق له البحر، وفجر له من الحجر العيون، وجعل له العصا اليابسة ثعبانا فتلقف ما يأفكون.

ومنهم من ابرء الاكمه والابرص، واحيى الموتى باذن الله تعالى، وأنبأهم بما يأكلون وما يدخرون فى بيوتهم.

ومنهم من انشق له القمر، وكلمته البهائم مثل البعير والذئب وغير ذلك. فلما اتوا بمثل ذلك، وعجز الخلق من اممهم عن ان يأتوا بمثله، كان من تقدير الله تعالى ولطفه بعباده وحكمته: ان جعل أنبيائه مع هذه المعجزات فى حال غالبين، وفى اخرى مغلوبين، وفى حال قاهرين، وفى حال مقهورين، ولو جعلهم عزوجل فى جميع احوالهم غالبين وقاهرين ولم يبتلهم ولم يمتحنهم؛ لاتخذهم الناس آلهة من دون الله تعالى، ولما عرف فضل صبرهم على البلاء والمحن والاختبار، ولكنه - عزوجل - جعل احوالهم فى ذلك كأحوال غيرهم؛ ليكونوا فى حال المحنة والبلوى صابرين، وفى حال العافية والظهور على الاعداء شاكرين، ويكونوا فى جميع احوالهم متواضعين غير شامخين ولا متجبرين، وليعلم العباد أن لهم عليهم السلام إليها هو خالقهم ومدبرهم؛ فيعبده ويطيعوا رسله، وتكون حجة الله تعالى ثابتة على من تجاوز الحد فيهم، وادعى لهم الربوبية، أو عاند وخالف وعصى ووجد بما أتت به الانبياء والرسل، وليهلك من هلك عن بينة، ويحيى من حى عن بينة.

قال محمد بن ابراهيم بن اسحاق رضى الله عنه: فعدت إلى الشيخ ابي القاسم الحسين بن روح - قدس الله روحه - من الغد وانا أقول فى نفسى: أتراه ذكر ما ذكر لنا يوم أمس من عند نفسه! فابتدأنى، فقال لى: يا محمد بن ابراهيم! لان آخر من السماء فتخطفنى الطير، أو تهوى بى الريح فى مكان سحيق؛ أحب إلى من ان أقول فى دين الله

تعالی ذکره برأیی، ومن عند نفسی، بل ذلك عن الاصل ومسموع عن
الحجة صلوات الله وسلامه عليه. ۴۲۱

محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی - رضی الله عنه - گوید: به
همراه جماعتی که در میانشان علی بن عیسی قصری بود نزد شیخ
ابوالقاسم حسین بن روح - قدس الله روحه - بودم، مردی از جا
برخاست و نزد حسین بن روح رفت و به او گفت: می‌خواهم درباره
چیزی از شما سؤال کنم حسین بن روح به وی گفت: هر پرسشی که
داری مطرح کن.

آن مرد گفت: درباره حسین بن علی علیهما السلام برایم بگو آیا
او ولیّ خداست؟ حسین بن روح گفت: آری، آن مرد گفت: درباره
قاتل وی - که خدا لعنتش کند - برایم بگو که آیا وی دشمن خداست؟
حسین بن روح گفت: آری.

آن مرد پرسید: آیا جایز است که خداوند دشمن خویش را بر
ولی خویش مسلط سازد؟!

در اینجا حسین بن روح به آن مرد سائل گفت: آنچه را برایت
می‌گویم درک کن! بدان که خداوند آشکارا با مردم خطابی ندارد، و
شفاهماً با آنان سخن نمی‌گوید ولی او پیامبری از جنس و صنف
مردم، و بشری به مانند خودشان به سوی آنان می‌فرستد، و اگر

فرستادگانی از غیر صنف و شکل خودشان برایشان می‌فرستاد از او می‌گریختند و نمی‌پذیرفتند، و آن زمان که پیامبران نزد مردم آمدند، و از جنس مردم بودند، غذا می‌خوردند، و در بازارها راه می‌رفتند، مردم به آنان می‌گفتند: شما مانند ما هستید، بنابراین ما از شما نمی‌پذیریم مگر آن که کاری کنید و چیزی بیاورید که ما از آوردن مشابه آن ناتوان باشیم تا بفهمیم که این کاری که در توان ما نیست ویژه شماست نه ما، به این شکل خداوند برای رسولان معجزه‌هایی قرار داد که مردم توان آنها را نداشتند،

برخی از آنان پس از بیم دادن و اتمام حجت طوفان آورد و در نتیجه همه آنان که طغیان کردند و سر پیچی کردند غرق شدند. و برخی از رسولان، در آتش افکنده شدند و آتش بر وی سرد و سلامت شد.

و بعضی از آنان، از سنگ سخت، شتر ماده بیرون کشیدند، و در پستان شتر شیر روان ساختند.

و برخی دریا برایشان، شکافته شد، و از يك سنگ چشمه‌ها درآمد، و عصای خشك وی اژدها شد، و هرچه را که به دروغ پرداخته بودند بلعید.

و بعضی از رسولان، کور و پیسی را شفا دادند، و مردگان را به ان خدا زنده کردند، و مردم را به آنچه می‌خوردند و آنچه در خانه‌هایشان ذخیره می‌کردند خبر می‌دادند.

و برخی از رسولان، ماه برایشان شکافته شد، و حیوانات چون شتر، گریز و غیر آنها با وی سخن گفتند.

و چون این رسولان چنین کارهایی کردند، و امت‌هایشان از انجام مانند آنها عاجز ماندند، تقدیر الهی و لطف وی به بندگان و حکمت او این بود که پیامبرانش را همراه با این معجزه‌ها گاه پیروز و گاهی مغلوب می‌گردانید و در حالی حاکم و در حالی محکوم قرار می‌داد، و اگر آنان را همیشه پیروز و حاکم قرار می‌داد، و آنان را گرفتار نمی‌ساخت و امتحان نمی‌کرد، مردم آنان را جدای از خدا به خدایی می‌گرفتند، و ارزش صبر و شکیبایی آنان بر بلاها و گرفتاری‌ها و آزمایش‌ها معلوم نمی‌گشت. ولی خداوند حالت پیامبران را چون دیگران قرار داد، تا در حالت رنج و بلا، صبور و در حالت عافیت و پیروزی بر دشمنان، سپاسگزار باشند، و در همه حالات فروتن باشند نه متکبر و متجبر، و باز تا مردم بدانند که اینان نیز خدایی دارند که آنان را آفریده و تدبیر کرده است، که مردم خداوند را بپرستند و از پیامبرانش اطاعت کنند، و حجت خدا بر کسانی که از اندازه رسولان فراتر روند، و برای آنان ادعای ربوبیت بکنند، و یا دشمنی و مخالفت کنند، و آنچه را پیامبران و رسولان آورده‌اند انکار ورزند، تمام شود و تا آن کس که هلاک می‌شود از روی دلیل روشن هلاک شود و هر کس که زنده می‌شود و هدایت می‌یابد نیز با دلیل روشن هدایت یابد.

محمد بن ابراهیم بن اسحاق رضی الله عنه گوید: فردا مجدداً نزد شیخ ابوالقاسم حسین بن روح - قدس الله روحه - رفتم، و در حالی که در درون خویش با خود می‌گفتم: که آیا آنچه را دیروز حسین بن روح برای ما گفت از پیش خود گفت؟! برایم آغاز به سخن کرد و به من گفت: ای محمد بن ابراهیم! اگر من از آسمان سقوط کنم، و پرندگان مرا شکار کنند، و یا آن که باد مرا به يك جای دور بیفکند؛ بیشتر دوست دارم تا آن که درباره دین خداوند متعال با نظر خودم و از پیش خود حرفی بزنم، بلکه آنچه گفتم از کتاب و شنیده شده از حضرت حجت صلوات الله و سلام علیه بود.

حکمت تنوع معجزات پیامبران

مقتضای حکمت و رحمت الهی در هدایت انسانها و اتمام حجت بر ایشان این است که ارسال معجزات به گونه ای باشد که غیر از مردم عادی، فرهیختگان جامعه نیز عجز خود را از آوردن نظیر آن معجزه درك نمایند.

بدون شك در هر دوره ای از حیات بشر، در اثر عوامل محیطی و شرایط زمانی، توجه انسانها، خصوصاً دانشمندان و فرهیختگان جامعه به مسایل و موضوعات خاصی معطوف بوده است. در نتیجه، هر مطلب نو و بدیع در آن زمینه علاوه بر جلب توجه طیف وسیع از مردم، به دانشمندان و فرهیختگان دارای تخصص، این فرصت را می‌دهد که بتوانند در آن زمینه آسانتر قضاوت

نمایند و حد و حدود آن پدیده و عدم امکان دسترسی انسان را به آن بدون کمک عالم غیب بفهمند.

بنا بر این همچنان که امام هادی علیه السلام بیان فرموده اند، معجزه هر پیامبر متناسب با موضوعات مورد توجه عموم مردم در زمان وقوع آن معجزه بوده است تا همگان عجز خود و دیگران را از آوردن نظیر آن معجزه به خوبی درک نمایند. و به این وسیله حجت بر همه تمام شود.

امام هادی علیه السلام در پاسخ این سکیت بر این مطلب تأکید فرموده اند:

قال ابن السکیت لأبی الحسن علیه السلام: لماذا بعث الله موسى بن عمران علیه السلام بالعصا ویده البیضاء وآلة السحر؟ وبعث عیسی علیه السلام بألة الطب؟ وبعث محمدا - صلى الله علیه وآله وعلی جمیع الأنبیاء- بالكلام والخطب؟

فقال أبو الحسن علیه السلام: إن الله لما بعث موسى علیه السلام كان الغالب علی أهل عصره السحر، فأتاهم من عند الله بما لم یکن فی وسعهم مثله وما أبطل به سحرهم وأثبت به الحجة علیهم.

وإن الله بعث عیسی علیه السلام فی وقت قد ظهرت فیہ الزمانات، واحتاج الناس إلى الطب، فأتاهم من عند الله بما لم یکن عندهم مثله، وبما أحیا لهم الموتی وأبرء الأکمه والأبرص باذن الله، وأثبت به الحجة علیهم.

وإن الله بعث محمدا (صلى الله عليه وآله) فى وقت كان الغالب على أهل عصره، الخطب والكلام - وأظنه قال: الشعر - فأتاهم من عند الله من مواعظه وحكمه ما أبطل به قولهم، وأثبت به الحجة عليهم».

قال: فقال ابن السكيت: بالله ما رأيت مثلك قط فما الحجة على الخلق اليوم؟ قال: فقال عليه السلام: العقل، يعرف به الصادق على الله فيصدقه والكاذب على الله فيكذبه».

قال: فقال ابن السكيت: هذا والله هو الجواب.^{٤٢٢}

ابن سَكَيْت به امام هادى عليه السلام گفتم: چرا خداوند موسى بن عمران عليه السلام را با عصا و دست نورانى و وسيله سحر فرستاد؟ و عيسى عليه السلام را با وسيله طب؟ و محمد - كه درود خدا بر او و بر آتش و بر همه انبياء باد - را با كلام و خطبهها فرستاد؟

امام هادى عليه السلام فرمودند: «خداوند آن زمان كه موسى عليه السلام را فرستاد چيزى كه بيشتر براى مردم آن زمان مطرح بود سحر بود، بدین شكل موسى عليه السلام از سوى خداوند چيزى آورد كه مردم آن زمان نمى توانستند مانندش را بياورند. چيزى كه

^{٤٢٢} سند حديث: الحسين بن محمد ، عن أحمد بن محمد السيارى عن أبى يعقوب البغدادى قال:....اصول كافي: ج ١، ص ٢٤-٢٥.

سحر آنان را به وسیله آن باطل ساخت و حجّت را بدان به مردمان تمام کرد.

و خداوند عیسی علیه السلام را در زمانی برانگیخت که بیماری‌های مزمن در آن زمان آشکار شده بود، و مردم نیازمند طب و درمان بودند، و عیسی از سوی خداوند چیزی آورد که مانندش نزد مردم نبود، و مردگان را برایشان زنده می‌کرد، و کور و پیسی را به اذن خدا شفاء می‌داد، و به این وسیله حجّت را بر مردمان تمام می‌کرد.

و خداوند حضرت محمد صلی الله علیه وآله را در زمانی برانگیخت که خطبه و سخن (راوی می‌گوید: و گمان دارم که امام علیه السلام شعر را هم افزود) برای مردمان آن زمان بیشتر مطرح بود و پیامبر از سوی خداوند از مواعظ و حکمت‌های الهی چیزی را آورد که گفتار آنان را بدان باطل نمود و حجّت را بر آنان تمام کرد.

راوی گوید: ابن سکیت در مقام ابراز شگفتی خویش از این بیان امام هادی علیه السلام گفت: به خدا سوگند چونان شما را هرگز ندیده‌ام (آنگاه این سؤال را پرسید) امروز بر مردم چه چیزی حجّت است؟

امام فرمود: «عقل، به واسطه آن راستگو بر خداوند شناخته می‌شود و از او پذیرفته می‌گردد و دروغگو بر خداوند شناخته می‌شود پس او را تکذیب می‌کنند»

آن گاه ابن سکیت گفت: به خدا سوگند این همان جواب است.
مرحوم اُیة الله خوئی ره در باره حکمت تنوع معجزات
پیامبران چنین می گوید:

المعجز هو ما یخرق نوامیس الطبيعة، ویعجز عنه سائر أفراد
البشر إذا أتى به المدعی شاهدا علی سفارة إلهية.

ومما لا یرتاب فیہ أن معرفة ذلك تختص بعلماء الصنعة التي
یشابهها ذلك المعجز، فإن علماء أى صنعة أعرّف بخصوصياتها،
وأكثر إحاطة بمزاياها، فهم یميزون بین ما یعجز البشر عن الاتیان
بمثله وبین ما یمكنهم. ولذلك فالعلماء أسرع تصدیقا بالمعجز.

أما الجاهل فباب الشك عنده مفتوح علی مصراعیه ما دام جاهلا
بمبادئ الصنعة، وما دام یحتمل أن المدعی قد اعتمد علی مبادئ
معلومة عند الخاصة من أهل تلك الصنعة، فیکون متباطئا عن
الاذعان. ولذلك اقتضت الحکمة الالهية أن یخص کل نبی بمعجزة
تشابه الصنعة المعروفة فی زمانه، والتي یكثر العلماء بها من أهل
عصره، فإنه أسرع للتصدیق وأقوم للحجة.

فکان من الحکمة أن یخص موسى علیه السلام بالعصا والید
البیضاء؛ لما شاع السحر فی زمانه وکثر الساحرون. ولذلك كانت
السحرة أسرع الناس إلى تصدیق ذلك البرهان والاذعان به، حین رأوا
العصا تنقلب ثعبانا، وتلقف ما یأفکون ثم ترجع إلى حالتها الاولی.
رأى علماء السحر ذلك فعلموا أنه خارج عن حدود السحر وآمنوا بأنه

معجزة إلهية. وأعلنوا إيمانهم في مجلس فرعون ولم يعبأوا بسخط فرعون ولا بوعيده.

وشاع الطب اليونانى فى عصر المسيح عليه السلام وأتى الاطباء فى زمانه بالعجب العجاب، وكان للطب رواج باهر فى سوريا وفلسطين، لانهما كانتا مستعمرتين لليونان، وحين بعث الله نبيه المسيح فى هذين القطرين شاءت الحكمة أن تجعل برهانه شيئاً يشبه الطب، فكان من معجزاته أن يحيى الموتى، وأن يبْرِئ الاكمه والابْرص؛ ليعلم أهل زمانه أن ذلك شئ خارج عن قدرة البشر، وغير مرتبط بمبادئ الطب، وأنه ناشئ عما وراء الطبيعة.

وأما العرب فقد برعت فى البلاغة، وامتازت بالفصاحة، وبلغت الذروة فى فنون الادب، حتى عقدت النوادى وأقامت الاسواق للمباراة فى الشعر والخطابة. فكان المرء يقدر على ما يحسنه من الكلام، وبلغ من تقديرهم للشعر أن عمدوا لسبع قصائد من خيرة الشعر القديم، وكتبوها بماء الذهب فى القباطى، وعلقت على الكعبة، فكان يقال هذه مذهبة فلان إذا كانت أجود شعره.

واهتمت بشأن الادب رجال العرب ونسأؤهم، وكان «النايعة الذبياني» هو الحكم فى شعر الشعراء. يأتى سوق عكاظ فى الموسم فتضرب له قبة حمراء من الادم، فتأتية الشعراء تعرض عليه أشعارها ليحكم فيها؛ ولذلك اقتضت الحكمة أن يخص نبي الاسلام بمعجزة البيان، وبلاغة القرآن فعلم كل عربى أن هذا من كلام الله،

وأنه خارج ببلاغته عن طوق البشر، واعترف بذلك كل عربي غير معاند. ۴۲۳

معجزه، عملی را می گویند که قوانین طبیعت را در هم بشکند و اگر کسی با انجام آن ادعای نبوت کرد، سایر افراد بشر در برابر آن، احساس عجز و ناتوانی کنند.

تنها کسانی می توانند معجزه را از دیگر عملیات دقیق علمی و فنی تشخیص دهند که در علوم و فنون مشابه آن معجزه، مهارت و تخصص داشته باشند. زیرا دانشمندان علما و متخصصین هر فنی که به خصوصیات و دقایق آن فن از دیگران آشناتر و به اسرار و فوت و فن آن داناتر، می توانند تشخیص دهند که انجام این عمل برای دیگران امکان پذیر است یا نه. از اینجا است که افراد متخصص و دانشمندان زودتر از دیگران معجزه را تصدیق می کنند.

ولی افراد بی اطلاع و جاهل و کسانی که در علوم مشابه معجزه را مهارت و تخصص ندارند راه هر نوع شک و تردید برای آنان باز می باشد. اینگونه افراد تا احتمال دهند که شخص مدعی در معجزه اش به یک سلسله عملیات فنی و هنری تکیه نموده که

متخصصین فن می توانند آن را تشخیص دهند زیر بار چنین معجزه ای نرفته و در حالت دیر باوری و شک و تردید بسر می برند.

از این جا است حکمت الهی اقتضا می کند هر پیغمبری را با معجزه ای مخترع و مجهز سازد که با صنعت و فن مخصوص و معمول آن زمان و مکان هم سنخ و مشابه باشد و در آن عصر و محیط، متخصص آن علم و صنعت فراوان داشته و معجزه را از جریانات علمی و صنعتی تشخیص دهند؛ زیرا در آن صورت حجتو برهان پیامبر و آورنده ی معجزه، محکمتر و روشنتر خواهد گردید.

روی همین قانون کلی و حکمت الهی بود که خداوند به موسی علیه السلام عصا و ید بیضا را به عنوان معجزه داد، زیرا در زمان وی سحر و جادوگری معمول بود و کسانیکه در این فن و هنر تخصص داشتند پیش از سایر مردم، معجزات موسی علیه السلام را تصدیق نمودند و به آئین وی گرویدند.

زیرا وقتی که عصای موسی علیه السلام را دیدند که به فرمان وی به صورت اژدها در آمده و همه ی آنچه را که آنان به عنوان جادو تهیه کرده اند می بلعد و باز به صورت اصلی خود بر می گردد فهمیدند که این عمل از دایره ی سحر و جادو خارج است و این بود که به معجزه بودن آن ایمان آوردند و بدون اینکه برای تهدید های فرعون ارزش قائل شوند در برابر او ایمانشان را اعلان و نبوت موسی را تصدیق نمودند.

در زمان حضرت عیسی علیه السلام هم، طب یونان به اوج عظمت خود رسیده بود و اطباء معالجه های حیرت انگیزی را انجام می دادند، مخصوصا در سوریه و فلسطین که از مستعمره های یونان بودند، علم طب از رواج و رونق خاصی برخوردار بود.

چون خداوند حکیم، حضرت عیسی را در این دو منطقه به نبوت برانگیخت و او را در این محیط، مأمور به تبلیغ ساخت، حکمت وی اقتضا می نمود که اعجاز او را از اعمالی شبیه همان طب و اعمال دانشمندان آن زمان و مشابه فن مخصوص آن محیط قرار دهد.

این بود که خداوند حکیم و توانا، زنده کردن مردگان، شفا دادن به امراض علاج ناپذیر، و بینا نمودن کور مادرزاد را از معجزات وی قرار داد تا مردم آن زمان بدانند که این عمل، خارج از قدرت بشر بوده و از دایره ی علم طب بیرون است و نمی توانند به علوم و دانشهای معمول روز متکی باشد.

اما عرب جاهلی، از میان انواع فنون و علوم، تنها در فن فصاحت و بلاغت به حد اعلای آن نائل آمد و میان جهان آن روز به فصاحت و سخن سرائی با فنون ادبی معروف گردیده بود، تا جائیکه برای افتخار و مباحثات، مجالس مسابقه شعر و خطابه منعقد می نمودند و گاهی نیز به همین منظور بازارهایی تشکیل می دادند و هر یک از شعرای قبائل مختلف عرب، بهترین شعر و سخن خویش را در معرض نمایش قرار می دادند و داوران، نظریه خود را ابراز

نموده و بهترین آنها را انتخاب می کردند، و گوینده بهترین شعر و سخن را مورد تقدیر و ستایش قرار می دادند.

این تقدیر و سرنوشت به جایی رسید که از میان بهترین اشعار و قصائد آن روز «هفت قصیده» را انتخاب نمودند و با آب طلا نوشته و به دیوار کعبه آویختند که به «معلقات سبعة» معروف گردیده و از آن تاریخ هر شعر زیبا را با آن هفت قصیده تشبیه نموده و شعر طلایی می نامیدند.

مرد و زن عرب برای شعر و ادب، اهمیت به سزائی قائل بودند به اشعار، قصائد سخنان و خطابه های شیرین و شیوا عشق می ورزیدند، قضاوت و داوری نیز در این مورد به عهده ی «نابغه ی ذیبانی» بود که وی در موسم حج به بازار عکاظ می آمد و برای وی چادر مخصوص قرمز رنگی برپا می گردید و از اطراف و اکناف جزیره العرب شعرا به دور او گرد آمده، و قصایدشان را بر وی عرضه می داشتند تا او نظریه خویش را ابراز کرده (و بهترین اشعار و قصاید را انتخاب نماید).

چون اوضاع محیط عربستان آن زمان این چنین بود، حکمت الهی اقتضا نمود که پیغمبر اسلام را به معجزه ی بیان و بلاغت خارق العاده ی قرآن مفتخر کند، به طوریکه هر عرب فصیح در برابر فصاحت و اسلوب شیوای قرآن، زانوی عجز بر زمین زند و هر شاعر سخنور و بلیغ، خود را در برابر بلاغت و حلاوت قرآن

عاجز و درمانده ببیند، هر فرد مطلع و منصف در برابر قرآن بی اختیار سر تسلیم فرود آورد و به وحی بودن و گفتار خدا بودن آن، اعتراف نماید.

معجزات حضرت محمد صلی الله علیه وآله

معجزات زیادی از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در احادیث اهل بیت علیهم السلام نقل شده است. نظیر به سخن آمدن جمادات و حیوانات برای شهادت دادن به رسالت آن حضرت^{۴۲۴}، برگرداندن خورشید جهت ادای نماز،^{۴۲۵} دو تکه شدن ماه در آسمان^{۴۲۶} خبر دادن آن حضرت به احوال پنهان مردم، خبر دادن از محل گم شده، خبر دادن از توطئه منافقین، خبر دادن از مسموم بودن غذای تقدیم شده به حضرت، قبل از تناول و معجزات دیگر که در کتب حدیث و تاریخ ثبت شده است. احادیث مربوط به این معجزات در مجموع در حد تواتر اجمالی است، و قطعا برای هر شخص منصفی یقین آور است. برخی از این معجزات در قرآن کریم نیز بیان شده است، نقل

^{۴۲۴} شهادت جمادات و حیوانات از طریق اعجاز در موارد متعددی در زمان پیامبر گرامی اتفاق افتاده است. ر.ک. راوندی، قصص الانبیا ص ۲۸۵
^{۴۲۵} ر.ک. راوندی، قصص الانبیا: ص ۲۹۰
^{۴۲۶} ر.ک. راوندی، قصص الانبیا: ص ۲۹۴ و اثبات الهدات: ج ۱، ص ۳۷۹

نشدن هیچ انکاری در مورد این معجزات - علی رغم مورد توجه بودن قرآن کریم از سوی همه مردم - خود گواه بر تحقق آنها است.

قرآن کریم بزرگترین معجزه حضرت محمد صلی الله علیه وآله

حضرت محمد صلی الله علیه وآله آخرین پیام آور رسالت الهی برای همه انسانها تا روز قیامت می باشند. مخاطبین این پیام، مردم يك دوره یا ادوار خاص نبودند، بلکه همه انسانها از هر قومیت و نژادی، تا روز قیامت مخاطب این پیام می باشند. به تعبیر خود پیامبر گرامی صلی الله علیه وآله فراگیر بودن این پیام به حدی است که هیچ خانه ای در روی زمین نمی ماند که یا با پذیرش این دعوت الهی عزت پیدا می کند، و یا با رد آن به ذلت و خواری ابدی دچار می گردد.^{۴۲۷} بر همین اساس معجزه آنحضرت علاوه بر روشن نمودن چراغ هدایت در دل مردم زمان بعثت، و اتمام حجت بر ایشان، باید به گونه ای می بود که فروغش در همه دوره ها همچنان فروزان بماند، و بر صدق رسالت آن حضرت گواهی دهد. یعنی معجزه ای زنده و جاویدان که مشاهده آن برای همگان همواره میسر باشد.

^{۴۲۷} قرآن کریم در مورد جهانی بودن رسالت پیامبر (ص) فرموده است: (قل یا ایها الناس انی رسول الله الیکم جمیعاً) بگو ای مردم من فرستاده خدا به سوی همه شما هستم. (الاعراف: ۱۵۸) همچنین فرموده است: (وان یکاد الذین کفروا لیزلقونک بابصارهم لما سمعوا الذکر و یقولون انه لمجنون وما هو الا ذکر للعالمین). "نزدیک است کافران هنگامی که آیات قرآن را می شنوند با چشم زخم تو را از بین برند و می گویند: او دیوانه است. و آن جز ذکری برای همه جهانیان نمی باشد." و آیات متعدد دیگر.

این معجزه عبارت از قرآن کریم است که خدای سبحان آن را برای همه جهان فرستاده است.

آیات متعددی در قرآن بر اعجاز قرآن دلالت دارد از آن جمله آیات ذیل است:

وَ إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّنْ مِّثْلِهِ وَ
ادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ لَنْ تَفْعَلُوا
فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَ الْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ. ۴۲۸

« اگر در مورد آنچه که بر بنده مان فرو فرستادیم در شک و تردید هستید، پس سوره ای همانند آن بیاورید و اگر را ستگوئید جز خدا گواهان (دیگر) تان را فراخوانید. و اگر انجام ندادید که هرگز (نمی توانید) انجام دهید، پس خودتان را از آتشی که هیزم آن مردم و سنگ است (و) برای کافران آماده شده است حفظ کنید»

قُلْ لَّيْنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَ الْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا
يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَ لَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً. ۴۲۹

«(ای پیامبر!) بگو: اگر (تمام) انسانها و جنها جمع شوند تا مانند این قرآن را بیاورند نمی توانند مانند آن را بیاورند، هر چند برخی از آنان پشتوانه برخی (دیگر) باشند».

ائمه اطهار علیه السلام نیز بر اعجاز قرآن کریم تاکید نمودند:

۴۲۸ سوره بقره: ۲۳-۲۴.

۴۲۹ سوره اسراء: ۸۸.

روی أن قوما من اليهود قالوا للصادق عليه السلام: أي معجز يدل على نبوة محمد (صلى الله عليه وآله)؟ قال: كتابه المهيمن الباهر لعقول الناظرين... ۴۳۰

روایت شده که گروهی از یهود به امام صادق علیه السلام گفتند: کدام معجزه بر پیامبری حضرت محمد صلی الله علیه وآله دلالت دارد؟ حضرت فرمود: کتاب او که تصدیق کننده (و گواه) و متحیر کننده عقل‌های بینندگان است.

امام رضا علیه السلام نیز عظمت اعجاز قرآن کریم را چنین توصیف نموده اند:

حدثنا محمد بن موسى الرازي، قال: حدثني أبي قال: ذكر الرضا عليه السلام يوما القرآن فعظم الحجة فيه و الآية و المعجزة في نظمه، قال: هو حبل الله المتين، و عروته الوثقى، و طريقته المثلى المؤدى إلى الجنة، و المنجى من النار، لا يخلق على الأزمنة، و لا يغث على الألسنة؛ لأنه لم يجعل لزمان دون زمان بل جعل دليل البرهان، و الحجة على كل إنسان، لا يأتيه الباطل من بين يديه و لا من خلفه، تنزيل من حكيم حميد ۴۳۱

۴۳۰ علامه مجلسی، بحار الانوار: ج ۱، ص ۲۴۴

۴۳۱ حدثنا الحاكم أبو علي الحسين بن أحمد البيهقي، قال: حدثنا محمد بن يحيى الصولي، قال: حدثنا محمد موسى الرازي، قال: حدثني ابي، قال: ... عيون اخبار الرضا: ج ۲، ص ۱۳۰.

محمد بن موسی رازی گوید: پدرم برایم گفت: روزی حضرت رضا علیه السلام از قرآن یاد کرد، از حجت بودن آن و آیه و اعجازی که در نظم و چینش آن است به بزرگی یاد کرد، حضرت فرمود: «قرآن ریسمان محکم خدا، و دستگیره مطمئن خدا، و راه و روش نمونه اوست که (ما را) به بهشت می‌رساند و از آتش نجات می‌بخشد، بر اثر گذر زمان‌ها کهنه نمی‌شود، و با تکرار آن بر زبان‌ها بی ارزش نمی‌شود؛ چون قرآن برای يك زمان نیست، بلکه قرآن راهنمای استدلال و احتجاج بر هر انسانی است، از پیش‌رو و از پشت سر، باطل بدان راه نمی‌یابد، قرآن از سوی حکیمی ستوده نازل گردیده است».

یکی از محققین در بیان اعجاز قرآن می‌گوید:

لقد تحدى الله أعداء الاسلام بأن يأتوا بمثل القرآن، فلما عجزوا تحداهم بأن يأتوا بعشر سور من مثل القرآن، فعجزوا عن ذلك أيضا، ثم صعد تحديه لهم، وطلب منهم أن يأتوا بسورة واحدة من مثله، فلو أنهم استطاعوا أن يأتوا ولو بقدر سورة الكوثر، التي هي سطر واحد، لثبت بطلان هذا الدين الجديد من أساسه، ما دام أنه هو قد قبل بهذا التحدى مسبقا، وكانوا قد وفروا على أنفسهم الكثير من الويلات، التي أقدموا عليها بإعلانهم الحرب على النبي الاعظم (صلى الله عليه وآله وسلم)، والتي أدت إلى إزهاق النفوس الكثيرة، وهدر الطاقات

العظيمة، وغير ذلك من مصائب وكوارث، انتهت بهزيمتهم، وانتصار الاسلام وقائده الاعظم (صلى الله عليه وآله وسلم).^{۴۲۲}

خدای تعالی بر دشمنان اسلام تحدی کرد که مانند قرآن را بیاورند، وقتی آنان از آوردن مانند آن عاجز شدند آنان را تحدی کرد که ده سوره همانند قرآن بیاورند، و قتی از آوردن ده سوره نیز عاجز شدند، بر تحدی خود افزود و از آنان خواست که تنها یک سوره همانند آن بیاورند.

اگر آنان توانسته بودند که هر چند به اندازه ی سوره ی کوثر - که یک سطر بیشتر نیست - بیاورند بطلان و نابودی بنیان این دین جدید ثابت شده بود، چون قبلاً پیامبر نتایج این تحدی را پذیرفته بود، و آنان نیز از این طریق می توانستند خود را از گرفتار شدن در مصائب و مشکلات رودررویی با اسلام نجات دهند چرا که آنها فعالیت‌های فراوانی را انجام داده اند، و حتی با پیامبر اکرم صلی علیه و آله اعلان جنگ نموده اند که منجر به از بین رفتن انسانهای فراوانی شد، و نیروهای فراوانی از دست رفت و بسیاری از مصائب و سختی های دیگر که در نهایت به شکست آنان و پیروزی اسلام و رهبر بزرگ آن، حضرت محمد صلی الله علیه و آله انجامید.

^{۴۲۲} سید جعفر مرتضی، الصحیح من السیرة، ج ۲، ص ۲۵۳

وجوه اعجاز قرآن

قرآن کریم در دوره و محیطی نازل شد که انسانها بیشترین اهمیت را به ادبیات و فنون بیان میدادند و توجه فرهیختگان جامعه و به تبع آنها عموم مردم به بلاغت و فصاحت و شیوایی گفتار از هر زمینه دیگر بیشتر بود، این اوضاع و شرائط اقتضا داشت که خدای سبحان برای نشان دادن حقانیت و صدق دعوت پیامبر خود، معجزه ای از مقوله کلام و بیان بیاورد که همه فرهیختگان و ادیبان، به عجز نوع بشر در برابر آن اعتراف نمایند. حال آن که مواد به وجود آورنده این - اعجاز که حروف هجائیه است - در اختیار همه افراد بشر قرار داشت و دارد و همه با آن - در حد خود - آشنا هستند اما هیچکس قدرت مقابله با این اعجاز الهی را ندارد. بر اساس برخی از روایات حروف مقطعه موجود در اوائل سوره ها نیز اشاره به همین جهت دارد.

امام حسن عسکری علیه السلام در این باره فرموده است:

كذبت قريش واليهود بالقرآن وقالوا: سحر مبين تقوله، فقال الله: (الم ذلك الكتاب) أی: یا محمد! هذا الكتاب الذى أنزلناه عليك هو الحروف المقطعة التى منها " الف، لام، میم " وهو بلغتكم وحروف هجائكم فأتوا بمثله إن كنتم صادقین واستعینوا على ذلك بسائر شهدائكم، ثم بین أنهم لا یقدرون علیه بقوله: (قل لئن اجتمعت الانس

والجن على أن يأتوا بمثل هذا القرآن لا يأتون بمثله ولو كان بعضهم لبعض ظهيرا).^{۴۳۳، ۴۳۴}

«قریش و یهودیان، قرآن را تکذیب کردند و گفتند: سحر آشکاری است که پیامبر آن را ساخته است آنگاه خداوند فرمود: (الم ذلك الكتاب) یعنی: ای محمد این کتابی که ما آن را بر تو فرو فرستاده‌ایم حروف مقطعه‌ای است که الف و لام و میم از آنهاست و این قرآن به زبان خود شما و با حروف هجای شماست بنابراین اگر راست می‌گویید مانندش را بیاورید و بر این کار از همه حاضران خود کمک بگیرید. سپس خداوند با این آیه روشن ساخت که مردم توان این همانند آوری را ندارند. و فرمود: (بگو اگر انسان‌ها و جن‌ها اتفاق کنند که همانند این قرآن را بیاورند، همانند آن را نخواهند آورد هر چند یکدیگر را (در این کار) کمک کنند».

دانشمندان عرصه کلام و تفسیر وجوه مختلفی را برای اعجاز قرآن کریم ذکر نموده اند که مهمترین آن وجوه عبارت است از:

۱- اعجاز قرآن کریم از بعد بلاغت و فصاحت^{۴۳۵}

^{۴۳۳} سوره اسراء: آیه ۸۸.

^{۴۳۴} محمد بن القاسم الاسترابادی المعروف بأبي الحسن الجرجاني المفسر - رضی الله عنه - قال: حدثني أبو يعقوب يوسف بن محمد بن زياد، وأبو الحسن علي بن محمد بن سيار، عن أبيهما، عن الحسن بن علي بن محمد بن علي بن موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب صلوات الله عليهم أجمعين أنه قال: ... شيخ صدوق، معاني الأخبار: ص ۲۴

^{۴۳۵} برخی این دو (فصاحت و بلاغت) را به عنوان دو وجه مستقل در اعجاز قرآن کریم ذکر نموده اند. فصاحت به استفاده مناسب از الفاظ گفته می‌شود و بیشتر به جنبه های گفتاری نظر دارد و بلاغت به پر معنی بودن و رسایی بیان ناظر است به طوری که با الفاظ کم، معانی عمیق بسیاری تبیین شود. (ر.ک ماوردی، النکت و العیون: ج ۱، ص ۳۰-۳۳)

- ۲- اعجاز قرآن کریم از بعد نظم خاص و بدیع قرآن^{۴۳۶}
- ۳- اعجاز قرآن کریم از جنبه اخبار از غیب^{۴۳۷}
- ۴- اعجاز قرآن کریم از جنبه گیرائی و جاذبه آن^{۴۳۸}
- ۵- اعجاز قرآن کریم از جنبه حاوی بودن بر علوم و معارف

۴۳۹

^{۴۳۶} منظور از نظم خاص این است که نظم قرآن کریم با همه شیوه های معهود در زبان عربی و حتی زبانهای دیگر چون انواع شعر و نثر و همچنین در شیوه عرضه مطالب و تقسیمات آن کاملاً بدیع و بی سابقه است. بر این حقیقت بزرگان ادب در زمان پیامبر ص و پس از آن اعتراف دارند (ر.ک. الجامع لاحکام القرآن: ج ۱، ص ۷۳-۷۸).

برخی از مفسران غیر از نظم، اسلوب خاص و شیوایی را نیز به عنوان وجوه مستقل در اعجاز ذکر نموده اند که حقیقت آن است که این دو وجه داخل در بلاغت می باشند. (همان مصدر)

^{۴۳۷} نظیر اخبار قرآن کریم از غلبه روم در جنگ با ایران و اخبار از قصص پیامبران و امتهای گذشته. آیه: (تلك من انباء الغيب نوحیها إليك، ما كنت تعلمها أنت ولا قومك من قبل هذا) (هود ۴۹) اشاره به اخبار پوشیده امتهای گذشته دارد که در قرآن بیان شده است. و آیه: (ألم غلبت الروم فی أدنی الارض وهم من بعد غلبهم سیغلیون فی بضع سنین) (أول سورة الروم) یکی از موارد اخبار از آینده است همچنین خبر از نتیجه غزوه بدر از این قبیل است. ر.ک. سوره یوسف/ ۱۰۲ و سوره آل عمران/ ۴۴ و موارد دیگر).

برخی از مفسران اخبار از قصص و اخبار گذشتگان و اخبار از حوادث آینده را به عنوان دو وجه مستقل برای اعجاز ذکر نموده اند. ر.ک. الجامع لاحکام القرآن ج ۱ ص ۷۳.

^{۴۳۸} النکت والعیون: ج ۱، ص ۳۰-۳۳ و التسهیل: ج ۱، ص ۱۴

^{۴۳۹} علوم و معارفی که قرآن کریم آنها را در اختیار انسانها قرار داده است در همه زمینه ها دارای اعجاز است چه علوم و معارفی که به مبدا یعنی شناخت خداوند متعال و صفاتش مربوط است، و چه آن معارفی که به شناخت انسان و مراحل سیر او در این جهان و جهان آخرت مربوط است، و چه معارفی که برای تشریح نظامهای اخلاقی، اجتماعی، سیاسی، حقوقی و غیره در قرآن کریم آمده است، در همه این زمینه ها قرآن کریم آنچه که آورده است نه تنها تا آن دوره برای بشر نا شناخته و بدیع بود بلکه تا به امروز نیز هیچ نظیر و جایگزینی برای این معارف پیدا نشده است و هر انسان عاقل با آشنایی با معارف قرآن در هر کدام از این زمینه ها می تواند به برتری و اعجاز قرآن کریم اذعان نماید. آیه کریمه: (قل لو شاء الله ما تلوته علیکم ولا أدراکم به فقد لبثت فیکم عمراً من قبله أفلا تعقلون) (یونس: ۱۶) این جنبه از اعجاز قرآن را بیان می کند.

یکی از ابعاد اعجاز قرآن کریم در این جنبه عبارت از عدم وجود اختلاف و ناهممانگی در میان مجموعه معارف با همه گستردگی آن است. قرآن کریم با اینکه طی بیست و سه سال نازل شده است هیچگونه ناهممانگی در میان مطالب آن وجود ندارد. آیه کریمه: (أفلا یتدبرون القرآن ولو کان من عند غیر الله لوجدوا فیہ اختلافاً کثیراً) (النساء: ۸۱) به این اعجاز قرآن اشاره دارد. ر.ک. المیزان: ج ۱، ص ۵۹-۷۳ و البیان: ج ۱، ص ۵۱-۱۱۴

۶- اعجاز قرآن کریم از جنبه هدایت و تربیت انسان

و جامعه. ۴۴۰

۴۴۰ مرحوم آیت الله خوئی در باره این بعد از قرآن کریم چنین می فرماید:

ثم ان القرآن يختص بخاصة اخرى ، وبها يتفوق على جميع المعجزات التي جاء بها الانبياء السابقون ، وهذه الخاصة هي تكفله بهداية البشر ، وسوقهم إلى غاية كمالهم. فإن القرآن هو المرشد الذي أرشد العرب الجفاة الطغاة ، المعتنقين أقيح العادات والعاكفين على الأصنام ، والمشتغلين - عن تحصيل المعارف وتهذيب النفوس - بالحروب الداخلية ، والمفاخرات الجاهلية فتكونت منهم - في مدة يسيرة - أمة ذات خطر في معارفها ، وذات عظمة في تاريخها ، وذات سمو في عاداتها. ومن نظر في تاريخ الاسلام وسبر تراجم أصحاب النبي صلى الله عليه واله وسلم المستشهدين بين يديه ، ظهرت له عظمة القرآن في بليغ هدايته ، وكبير أثره ، فإنه هو الذي أخرجهم من حضيض الجاهلية إلى أعلى مراتب العلم والكمال ، وجعلهم يتقانون في سبيل الدين وإحياء الشريعة ، ولا يعيأون بما تركوا من مال وولد وأزواج. وإن كلمة المقادير لرسول الله صلى الله عليه واله وسلم حين شاور المسلمين في الخروج إلى بدر شاهد عدل على ما قلنا : " يا رسول الله امض لما أمرك الله فحن معك ، والله لا نقول كما قالت بنو إسرائيل لموسى : اذهب أنت وربك فقاتلا إنا ههنا قاعدون ، ولكن اذهب أنت وربك فقاتلا إنا معكما مقاتلون ، فو الذي بعثك بالحق لو سرت بنا إلى برك الغماد - يعني مدينة الحبشة - لجالدنا معك من دونه حتى تبلغه. فقال له رسول الله صلى الله عليه واله وسلم خيرا ، ودعا له بخير " هذا واحد من المسلمين ، يعرب عن عقيدته وعزمه ، وتفانيه في إحياء الحق ، وإماتة الشرك. وكان الكثير منهم على هذه العقيدة ، متذرعين بالإخلاص. إن القرآن هو الذي نور قلوب أولئك العاكفين على الأصنام ، المشتغلين بالحروب الداخلية والمفاخرات الجاهلية ، فجعلهم أشداء على الكفار رحماء بينهم. يؤثر أحدهم حياة صاحبه على نفسه ، فحصل للمسلمين بفضل الاسلام من فتوح البلدان في ثمانين سنة ما لم يحصل لغيرهم في ثمانمائة سنة. ومن قارن بين سيرة أصحاب النبي وسيرة أصحاب الانبياء السابقين علم أن في ذلك سرا إلهيا ، وأن مبدأ هذا السر هو كتاب الله الذي أشرق على النفوس ، وطهر القلوب والارواح بسمو العقيدة ، وثبات المبدأ. انظر إلى تاريخ الحواريين ، والى تاريخ غيرهم من أصحاب الانبياء تعلم كيف كانوا. كانوا يخذلون أنبياءهم عند الشدائد ، ويسلمونهم عند خشية الهلاك !! ولذلك لم يكن لأولئك الانبياء تقدم على طواغيت زمانهم بل كانوا يتسترون عنهم بالكهوف والادوية. (البیان فی تفسیر القرآن، آیت الله خوئی، ص ۴۴).

قرآن از یک خصوصیت برجسته و ممتاز دیگری برخوردار است که با داشتن همان خصوصیت بر تمام معجزات پیامبران پیشین تفوق و برتری دارد.

آن خصوصیت همان کفالت و تضمین نمودن هدایت و رهبری بشر است و سوق دادن آنهاست به نهایت کمال و انسانیت و انسان سازی به معنای واقعی و در ابعاد مختلف آنست، زیرا قرآن همان کتاب آسمانی است که عرب سرکش و جنایت پیشه را راهنمایی نموده و آنان را از بت پرستی و مفاصد اخلاقی نجات بخشید و جنگ و خونریزی و افتخارات جاهلی را در مدت خیلی کوتاه پایان داد و از چنین افراد جاهل خونخوار ملتی بوجود آورد که از فرهنگ عالی و تاریخ درخشان و از فضائل اخلاقی و اصول انسانی کاملا برخوردار باشد.

اگر کسی تاریخ پر افتخار اسلام و اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله را که در برابر او شریعت شهادت نوشیده اند مطالعه کند به عظمت و مقام رهبری قرآن پی می برد، و اهمیت هدایت قرآن و اثر اعجاب و حیرت انگیز آن را در رهبری و هدایت جامعه عرب درک می کند و روشن می گردد که این، تنها قرآن بود که توانست آنان را از زندگی منحط جاهلی به اعلاترین مرحله علم و کمال و انسانیت برساند و بر آنان درس شهادت، فداکاری و از خود گذشتگی در راه دین و هدف و در راه احیای آئین حیات بخش اسلام را یاد دهد بطوریکه در این مسیر کوچکترین اعتنایی به از دست دادن ثروت نموده در مرگ فرزندان و همسران کوچکترین اندوه و تأسفی بر خود راه نداد.

گفتار مقادیر رسول خدا صلی الله علیه و آله - به هنگامیکه آن حضرت با مسلمانان درباره ی حرکت نمودن به جنگ «بدر» مشورت می نمود - می تواند شاهد صدق و گواه روشنی بر این حقیقت باشد، آنجا

برخی اعجاز قرآن کریم را از جهت "صرف" دانسته اند. صرف به این معنی است که خدای سبحان کسانی را که در صدد معارضه با قرآن باشند به قدرت خویش از این کار منصرف می کند.^{۴۱} گر چه این قول اشکال عقلی ندارد ولی با ظاهر آیات و

که عرضه داشت:

یا رسول الله! بر آنچه خدا مأمورت نموده است حرکت فرما، ما مسلمانان نیز تا لب مرگ در این راه با تو پیش خواهیم رفت به خدا سوگند ما سخنی را نمی گوئیم که بنی اسرائیل به موسی گفتند که: «تو خود برو و به پشتیبانی خدایت جنگ را آغاز کن ما در اینجا با انتظار تو نشسته ایم» ولی ما می گوئیم توبه یاری خدایت حرکت کن و با دشمن به جنگ ما نیز به پشتیبانی و همراهی تو خواهیم برخاست و با جان و دل با دشمنت خواهیم جنگید. به خدائیکه تو را به حق فرستاد اگر ما را از امواج خروشان و خطرناک دریا عبور داده و به سوی حیشه حرکت دهی در این راه با تو خواهیم بود تا بدانجا که فرود آئی.

رسول خدا از مقدار تشکر و بر وی دعای خیر نمود. این، فردی از مسلمانان و نمونه ای از آنان است که عقیده و تصمیم آهنین خویش را چنین اظهار می کند و خود گذشتگی و فداکاری خود را در راه احیای حق و آزادی و از بین بردن شرک و بت پرستی این چنین اعلام می دارد. و در میان مسلمانان اینگونه افراد سراپا اخلاص و ایمان و دارای چنین عقیده پاک و استوار فراوان وجود داشت.

این قرآن بود که دل تاریک این افراد بت پرست و خونخوار جاهلی را اینچنین روشن ساخت. و از آن مردم بی رحم و وحشی، افرادی بیاراست که در برابر دشمنان و بت پرستان سخت و خشن ولی در برابر اهل توحید و مسلمانان رئوف و مهربان بودند، و به عنایت قرآن بود که مسلمانان در مدت هشتاد سال به فتوحات و پیروزیهای دست یافتند که دیگران در مدت هشتصد سال بر چنین فتح و پیروزی نرسیدند. اگر کسی تاریخ زندگی اصحاب و یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله را با تاریخ اصحاب پیامبران گذشته مقایسه کند، خواهد دانست که در این پیشرفت سریع و پیروزی بیسابقه یک راز خدائی و حقیقت معنوی بوده است که منبع آن همان کتاب خدا قرآن مجید می باشد که دلها را روشن ساخت، قلوب و ارواح را با عقیده به مبدأ و استقامت در راه دین و هدف به هم در آویخت.

مطالعه در تاریخ یاران حضرت عیسی صلی الله علیه و آله و اصحاب سایر پیامبران گواه روشنی است که آنان چگونه پیامبرانشان را مخدول نموده و در موقع ترس و احساس خطر، آنها را در برابر دشمن تنها گذاشتند. این بود که انبیاء گذشته در برابر ستمگران زمان خویش پیشرفت نداشتند، غلبه و پیروزی معمولاً نصیب دشمنان بود و بیشتر اوقات مجبور بودند از میان اجتماع فرار کرده و در بیابانها و غارها بسر برند.

^{۴۱} و برخی گفتند که صرف به این معنی است که خداوند متعال قدرت مقابله را از کسانی که در صدد مقابله با قرآن هستند می گیرد. نظریه صرف را به معتزله و همچنین به سید مرتضی نسبت داده اند و مرحوم خواجه نصیر الدین طوسی نیز آنرا در تجرید الاعتقاد به صورت احتمال ذکر نموده است (ر.ک).

احادیث سازگار نمی باشد. چون ظاهر قرآن کریم و احادیث آن است که قرآن کریم در جهات بلاغت، فصاحت، اخبار از غیب و اشتمال بر معارف الهی و جهات دیگر فراتر از کلام بشر، و خود دارای اعجاز است.

به نظر می رسد همه وجوه فوق غیر از نظریه ی «صرف» در مورد اعجاز قرآن کریم صحیح می باشند، البته برخی از این وجوه اصلی و مهم و وجوه دیگر، فرعی می باشند؛ بنابر این تعیین اصلی ترین جنبه اعجاز قرآن را می توان به عنوان یکی از مباحث اعجاز قرآن، مورد بحث قرار داد.

مهمترین جنبه اعجاز قرآن کریم

اعجاز قرآن کریم در دو بعد قابل بررسی است:

الف: اعجازهای موردی قرآن کریم، مانند اعجاز قرآن کریم از بعد اخبار از غیب.

ب: اعجاز کلی قرآن که در همه آیات قرآن موجود است و مخصوص یک سوره خاص نمی باشد. همانند اعجاز قرآن کریم از بعد بلاغت، فصاحت، نظم خاص، جاذبه و بعد هدایت و راهنمایی. روشن است این بعد از اعجاز، جنبه اصلی در اعجاز قرآن کریم است. چرا که این نوع اعجاز، مخصوص يك سوره نبوده و در همه قرآن موجود می باشد. اما اعجازهای موردی که قرآن کریم ظرف برای آنها واقع شده، ممکن است در برخی از سوره ها باشد ولی در برخی دیگر از سوره ها آن جنبه خاص از اعجاز به چشم نخورد.

توضیح این که صرف خارق العاده بودن آنچه که پیامبر آورده است بدون اینکه امکان شناخت و قضاوت در آن، برای مردم ممکن باشد نمی تواند حجت و دلیل بر مردم باشد.

نظیر آن که شخصی وارد شهری بشود و بگوید من فلان زبان را بلدم و کسی در آن جا نباشد که آن زبان را بداند؛ در این صورت مردم آن شهر نمی توانند آن شخص را تصدیق و یا تکذیب نمایند. اما اگر آن شخص موضوعی را ادعا نماید که اهالی آن شهر بخوبی با آن آشنا هستند، می توانند در باره ادعای او قضاوت نمایند.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله چون به سوی همه انسانها مبعوث شده اند، اتمام حجت برای همگان مستلزم آن است که معجزه

اش چیزی باشد که عموم مردم با آن آشنا باشند و فوق العاده بودن آن را درک نمایند.

امکان شناخت اعجاز توسط گروه محدودی از مردم کفایت نمی‌کند؛ چون ممکن است آن گروه محدود از اعتراف به حقیقت سر باز زنند و آن را پوشیده نگه دارند؛ چنانکه علمای یهود و نصاری، بشارت‌های موجود در تورات و انجیل را راجع به آمدن حضرت محمد صلی الله علیه و آله مخفی نگه داشتند.

همچنین نباید شناخت اعجاز پیامبر خاتم به گذشت زمان طولانی وابستگی داشته باشد، مثل اخبار از وقوع حادثه ای که در آینده دور اتفاق می‌افتد و یا خبر دادن از مطلب علمی که پس از مدتهای مدیدی دانشمندان آن را کشف می‌نمایند. وگرنه این اعجاز همگانی نخواهد بود.

علاوه بر همه اینها اعجاز قرآن کریم باید در تمام سوره های آن تجلی داشته باشد و مخصوص قسمت خاصی از قرآن نباشد چون خدای سبحان مردم را حتی به آوردن یک سوره همانند سوره های قرآن به مبارزه طلبیده است.

بنابراین گرچه اشتمال قرآن کریم بر جنبه های مختلف اعجاز، چون اخبار از حوادث آینده و اشاره به برخی اکتشافات علمی، مسلم است. ولی آنچه که جنبه اصلی اعجاز قرآن است چیزی است که در همه سوره های قرآن حتی در کوچکترین سوره قرآن که سوره کوثر

است نیز نمایان و برای همگان قابل تشخیص و درک است، و آن همان جنبه بلاغت قرآن به معنای رسایی سخن و مطابقت آن با هدف گوینده و مقتضای حال است.

پیام قرآن برای همگان در هر زمان و مکان رسا است، و مطابقت آن با مقتضای حال برای همه روشن است، این جنبه اعجاز قرآن، جنبه های دیگر اعجاز در آن را نیز به نحوی دربرمی گیرد. چرا که وجوه دیگر اعجاز قرآن کریم، همانند اعجاز از بعد جاذبه، یا اعجاز از بعد هماهنگی و راه نیافتن اختلاف در آن، از لوازم و نموده های همین اعجاز، یعنی اعجاز بلاغی قرآن می باشند و اعجازهای موردی که در سوره های خاصی قرار دارند، از عناصر به وجود آورنده بلاغت در آن سوره می باشند.^{۴۴۲}

در اینجا این سؤال مطرح می شود که آیا اعجاز کلی قرآن کریم مربوط به شیوایی و رسایی الفاظ قرآن است یا مربوط به معانی بلند آن؟

در پاسخ این سؤال باید گفت که اعجاز جامع قرآن را نمی توان تنها از جنس لفظ تنها یا محتوای تنها دانست بلکه این اعجاز بر دو پایه شیوایی و رسایی بیان از يك سو و بلندی و عظمت معانی از سوی دیگر استوار است. شاید بهترین تعبیری که از این بعد

^{۴۴۲} ر. ک. سید جعفر مرتضی، الصحیح من السیرة، ج ۲، ص ۲۵۳-۲۵۸

از اعجاز قرآن کریم شده است همان بلاغت است. زیرا بلاغت به معنای رسا بودن کلام است که به هر دو جنبه اشاره دارد. و در مورد قرآن کریم که کتاب هدایت است، رسا بودن آن علاوه بر شیوایی و قدرت بیان، به محتوای عالی آن که خارج از افق ذهن انسان است نیز بستگی دارد.

همین اعجاز بلاغی است که بیشتر از اعجاز های موردی قرآن توجه معارضان و دشمنان رسالت را به خود جلب نموده و بارها عجز خود را در برابر آن اعلام نمودند.

در این رابطه می توان به عکس العمل یکی از بزرگترین معارضان قرآن کریم در عصر بعثت یعنی ولید بن مغیره اشاره نمود.

كان رسول الله صلى الله عليه وآله لا يكف عن عيب آلهة المشركين، ويقراً عليهم القرآن فيقولون: هذا شعر محمد، ويقول بعضهم: بل هو كهانة، ويقول بعضهم: بل هو خطب. وكان الوليد بن المغيرة شيخاً كبيراً، وكان من حكام العرب، يتحاکمون إليه في الامور، وينشدونه الاشعار، فما اختاره من الشعر كان مختاراً، وكان له بنون لا يبرحون من مكة، وكان له عبيد عشرة عند كل عبد ألف دينار يتجر بها، وملك القنطار في ذلك الزمان، والقنطار: جلد ثور مملو ذهباً، وكان من المستهزئين برسول الله صلى الله عليه وآله، وكان عم أبي جهل بن هشام. فقال له: يا أبا عبدشمس! ما هذا الذي

يقول محمد أسحر أم كهانة أم خطب؟ فقال: دعونى أسمع كلامه، فدنا من رسول الله صلى الله عليه وآله وهو جالس فى الحجر فقال: يا محمد أنشدنى من شعرك. قال: ما هو بشعر، ولكنه كلام الله الذى به بعث أنبيائه و رسله، فقال: اتل على منه،

فقرأ عليه رسول الله: (بسم الله الرحمن الرحيم)

فلما سمع الرحمن استهزأ فقال: تدعو إلى رجل باليمامة يسمى الرحمن. قال: لا، ولكنى أدعو إلى الله وهو الرحمن الرحيم، ثم افتتح سورة حم السجدة، فلما بلغ إلى قوله: (فإن أعرضوا فقل أنذرتكم صاعقة مثل صاعقة عاد و ثمود^{٤٤٣} وسمعته اقشعر جلده، وقامت كل شعرة فى رأسه ولحيته، ثم قام و مضى إلى بيته ولم يرجع إلى قريش. فقالت قريش: يا أبا الحكم صبا أبو عبد شمس إلى دين محمد، أما تراه لم يرجع إلينا وقد قبل قوله و مضى إلى منزله، فاغتمت قريش من ذلك غما شديدا، وغدا عليه أبو جهل فقال: يا عم نكست برؤوسنا وفضحتنا، قال: وما ذلك يا ابن أخ؟ قال: صبوت إلى دين محمد، قال: ما صبوت وإنى على دين قومى وأبائى ولكنى سمعت كلاما صعبا تقشعر منه الجلود، قال أبو جهل:، أشعر هو؟

قال: ما هو بشعر، قال: فخطب هي؟ قال: لا، إن الخطب كلام متصل، وهذا كلام منثور، ولا يشبهه بعضه بعضا، له طلاوة، قال: فكهانة، هي؟ قال: لا، قال: فما هو؟

قال: دعني افكر فيه، فلما كان من الغد قالوا: يا أبا عبد شمس ما تقول؟ قال: قولوا هو سحر، فإنه أخذ بقلوب الناس.

فأنزل الله تعالى فيه (ذرنى ومن خلقت وحيدا وجعلت له مالا ممدودا وبنين شهودا) إلى قوله: (عليها تسعة عشر) ٤٤٤.

وفى حديث حماد بن زيد، عن أيوب، عن عكرمة قال: جاء الوليد بن المغيرة إلى رسول الله صلى الله عليه وآله فقال له: اقرأ على فقرأ عليه: (إن الله يأمر بالعدل والاحسان وإيتاء ذى القربى وينهى عن الفحشاء والمنكر والبغى يعظكم لعلكم تذكرون) ٤٤٥ فقال: أعد، فأعاد. فقال: والله إن له لحلاوة، وإن عليه لطلاوة، إن أعلاه لمثمر، وإن أسفله لمعذق وما يقول هذا بشر. ٤٤٦

" رسول خدا صلى الله عليه و آله پیوسته از معبودان مشرکین عیبجویی می کرد و بر مشرکان قرآن می خواند آنان می گفتند: این شعر محمد است و بعضی می گفتند: بلکه این کهانت است و بعضی می گفتند: خطبه است.

٤٤٤ المدثر: ١١ - ٣٠

٤٤٥ النحل: ٩٠

٤٤٦ علامه مجلسی، بحار الانوار ج ٧١ ص ٢١٢

ولید بن مغیره که بسیار بزرگ بود، و از کسانی بود که در کارها نظر او را می‌پرسیدند، و اشعار را برای او می‌خواندند، و هر شعری را که او می‌پسندید برمی‌گزیدند، و فرزندان او داشت که همیشه در مکه بودند، و ده غلام داشت که هرکدام با هزار دینار تجارت می‌کردند، و ولید در آن زمان مالک قنطار بود و قنطار به اندازه پوست گاوی است که پر از طلا باشد، وی از کسانی بود که پیامبر خدا را مسخره می‌کرد، و او عموی ابو جهل بن هشام بود.

ابو جهل به او گفت: ای ابا عبد شمس! آنچه را که محمد می‌گوید چیست؟ آیا سحر است. کفایت است یا خطبه است؟ او گفت: بگذارید سخن او را گوش کنم آنگاه در حالی که پیامبر در حجر نشسته بود به حضرت نزدیک شد و گفت: ای محمد از شعرهایت برایم بخوان

حضرت فرمود «اینها شعر نیست سخن خداست که پیامبران و رسولانش را با آن می‌فرستد» ولید گفت: از همانها برایم بخوان: آنگاه پیامبر (بسم الله الرحمن الرحيم) را برایش تلاوت کرد ولید تا کلمه «الرحمن» را شنید شروع به تمسخر کرد و گفت: تو به سوی مردی از یمامه که نامش رحمن است دعوت می‌کنی حضرت فرمود: «نه بلکه من به سوی خدا که او «رحمن و رحیم» است دعوت می‌کنم. سپس پیامبر تلاوت سوره «حم سجده» را کرد و چون به آیه: (فان اعرضوا فقل انذرتکم صاعقه مثل صاعقه عاد و

ثمود) رسید و لید آن را شنید لرزه بر اندام او افتاد و تمام موهای سر و صورتش بر بدن راست شد آنگاه برخاست و به خانه‌اش رفت و نزد قریش برنگشت.

قریش گفتند: ای ابا الحکم (ابو جهل) ابو عبد شمس (ولید) به دین محمد گرایید مگر نمی‌بینی که دیگر نزد ما نیامد؟! حرف محمد را پذیرفت و به منزل رفت، قریش از این جهت بسیار اندوهناک شدند و فردای آن روز ابو جهل نزد ولید رفت و گفت: ای عمو سرهای ما را پایین کردی، و رسوایمان نمودی! ولید گفت: ای پسر برادرچه شده؟! ابو جهل گفت به دین محمد درآمده‌ای؟! ولید گفت: به دین او در نیامده‌ام، و من بر دین قوم خودم و پدرانم هستم، ولی سخن سختی شنیده‌ام که بدن‌ها از آن می‌لرزد، ابو جهل گفت: آیا شعر است؟ ولید گفت: شعر نیست. ابو جهل گفت: خطبه است؟ ولید گفت: نه خطبه‌ها سخن پیوسته است ولی این سخن پراکنده است و مشابه هم نیست، این سخن زیبایی محمد تازگی دارد. ابو جهل گفت: کهانت (غیب‌گویی) است گفت: نه. ابو جهل پرسید پس چیست؟

ولید گفت: مهلت بده درباره‌اش فکر کنم. فردا که شد قریش گفتند: ای ابا عبد شمس چه می‌گویی؟ ولید گفت: بگوئید: سحر است. چون دل‌های مردم را می‌رباید

پس از آن خداوند درباره ولید این آیات را نازل فرمود: «مرا با کسی که او را به تنهایی آفریده‌ام واگذار، همان کس که برای او

مال گسترده‌ای قرار دادم و فرزندان‌ی که همواره نزد او (و در خدمت او) هستند» تا آیه: «نوزده نفر بر آن گماشته شده‌اند». و در حدیث حمّاد بن زید از ایوب از مکرّمه نقل شده است که ولید بن مغیره نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله آمد و به آن حضرت گفت: برایم بخوان حضرت این آیه را خواند: خداوند به عدل و احسان و بخشش به نزدیکان فرمان می‌دهد، و از فحشاء و منکر و ستم نهی می‌کند، خدا به شما اندرز می‌دهد، شاید متذکر شوید، ولید گفت: آیه را تکرار کنید! حضرت مجدداً آیه را خواند.

ولید گفت: به خدا سوگند این سخن (نوعی) شیرینی است و زیبایی و تازگی دارد و (چون درخت) بالای آن میوه می‌دهد، و پایینش شاخ و برگ است، و بشر این گونه سخن نمی‌گوید. و همچنین قصه معارضه ابن ابی العوجا نیز شاهد دیگر آن است.

عن هشام بن الحكم قال: اجتمع ابن أبي العوجاء وأبو شاکر الدیصانی الزندیق وعبد الملك البصری وابن المقفع عند بیت الله الحرام یستهزؤون بالحاج، ویطعنون بالقرآن، فقال ابن أبي العوجاء: تعالوا ننقض كل واحد منا ربع القرآن، و میعادنا من قابل فی هذا الموضوع نجتمع فيه وقد نقضنا القرآن كله، فان فی نقض القرآن إبطال نبوة محمد، و فی إبطال نبوته إبطال الاسلام، وإثبات ما نحن فيه،

فاتفقوا على ذلك وافترقوا، فلما كان من قابل، اجتمعوا عند بيت الله الحرام.

فقال ابن أبي العوجاء: أما أنا فمفكر منذ افترقنا في هذه الآية: (فلما استنأسوا منه خلصوا نجيا) فما أقدر أن أضم إليها في فصاحتها وجميع معانيها شيئا فشغلتنى هذه الآية عن التفكير فيما سواها. فقال عبد الملك: وأنا منذ فارقتكم مفكر في هذه الآية: (يا أيها الناس ضرب مثل فاستمعوا له إن الذين تدعون من دون الله لن يخلقوا ذبابا ولو اجتمعوا له وإن يسلبهم الذباب شيئا لا يستنقذوه منه ضعف الطالب والمطلوب) ولم أقدر على الاتيان بمثلها،

فقال أبو شاكر: وأنا منذ فارقتكم مفكر في هذه الآية: (لو كان فيهما آلهة إلا الله لفسدتا) لم أقدر على الاتيان بمثلها.

فقال ابن المقفع: يا قوم إن هذا القرآن ليس من جنس كلام البشر، وأنا منذ فارقتكم مفكر في هذه الآية: (وقيل يا أرض ابلعي ماءك وياسماء أقلعي وغيض الماء وقضى الأمر واستوت على الجودي وقيل بعدا للقوم الظالمين) لم ابلغ غاية المعرفة بها، ولم أقدر على الاتيان بمثلها.

قال هشام بن الحكم: فبينما هم في ذلك إذ مر بهم جعفر بن محمد الصادق عليه السلام فقال: (قل لئن اجتمعت الجن والانس على أن يأتوا بمثل هذا القرآن لا يأتون بمثله ولو كان بعضهم لبعض ظهيرا)

فنظر القوم بعضهم إلى بعض وقالوا: لئن كان للاسلام حقيقة لما انتهت أمر وصية محمد إلا إلى جعفر بن محمد، والله ما رأينا قط إلا هبناه، واقشعرت جلودنا لهيبته، ثم تفرقوا مقرين بالعجز.^{۴۴۷}

هشام بن الحكم گوید: ابن ابی العوجاء و ابو شاکردیصانی ز ندیق و عبدالملک بصری و ابن المقفع در کنار خانه خدا جمع شدند و حاجی‌ها را مسخره می‌کردند و به قرآن طعنه می‌زدند ابن ابی العوجاء گفت: بیایید هر کدام از ما يك چهارم قرآن را نقض (و خراب) کنیم و وعده ما سال آینده در همین جا که در کنار هم قرار گیریم در حالی که همه قرآن را نقض کرده‌ایم و اگر بتوانیم قرآن را نقض کنیم پیامبری محمد را باطل کرده‌ایم و با باطل کردن پیامبری او اسلام را نیز باطل کرده‌ایم، و همگی تصمیم جدی گرفتند و از هم جدا شدند چون سال آینده شد در کنار خانه خدا جمع شدند.

ابن ابی العوجاء گفت: اما من از همان روز که از هم جدا شدیم درباره این آیه فکر می‌کنم: (فلما استیأسوا منه خلصوا نجيا) و نتوانسته‌ام که از نظر فصاحت و محتوا چیزی به این آیه اضافه کنم و این آیه مرا از تفکر در دیگر آیات باز داشت.

عبدالملک گفت: من هم از همان زمان که از شما جدا شدم در این آیه فکر می‌کردم که می‌گوید: (يا ايها الناس ضرب مثل فاستعموا

له ان الذين تدعون من دون الله لن يخلقوا ذبابا ولو اجتمعوا له و ان يسلبهم الذباب شيئا لا يستنقذوا منه ضعف الطالب والمطلوب) و نتوانستم مانندش را بیاورم.

ابو شاکر گفت: و من هم از زمانی که از شما جدا شدم در این آیه به فکر نشستیم: (لو كان فيهما الهة الا الله لفسدتا) و نتوانستم که مانندش را بیاورم.

ابن المقفع گفت: ای گروه! این قرآن از جنس سخن بشر نیست و من از آن زمان که از شما جدا شده‌ام در این آیه فکر می‌کردم: (و قيل يا ارض ابلعي ماءك و يا سماء اقلعي و غيض الماء و قضى الامر و استوت على الجودی و قيل بعدا للقوم الظالمين) و نتوانستم معرفتم را نسبت به این آیه به نهایت برسانم و مانندش را بیاورم.

هشام بن الحکم گوید: در حالی که این گروه در این موضوع با هم سخن می‌گفتند، امام جعفر صادق علیه السلام بر آنان عبور کرد. و این آیه را خواند که: (بگو اگر انسان‌ها و پریان (جن و انس) اتفاق کنند که همانند این قرآن را بیاورند همانند آن را نخواهند آورد گرچه یکدیگر را کمک کنند).

آن گروه به هم نگاه کردند و گفتند: اگر اسلام حقیقتی داشته باشد وصایت محمد جز به جعفر بن محمد نخواهد رسید. به خدا سوگند هرگز او را ندیدیم مگر این که از او ترسیدیم، و لرزه بر

اندامان افتاد، آنگاه در حالی که اعتراف به عجز و ناتوانی خود داشتند از یکدیگر جدا شدند.

و همین جنبه از اعجاز قرآن کریم است که باعث هدایت انسانهای بی شماری از صدر اسلام تا کنون شده و می شود.

وجوه اعجاز قرآن کریم در احادیث

اهل بیت علیهم السلام در بیان اعجاز قرآن کریم به جنبه های مختلف اعجاز، اشاره نموده اند. احادیث اهل بیت علیهم السلام در موضوع فضایل و اوصاف قرآن کریم، می تواند جنبه های زیادی را برای بررسی ابعاد اعجاز قرآن کریم فرا روی محقق قرار دهد. ما بخشی از این احادیث را در فصل قبلی نقل نمودیم. گذشته از آنها احادیثی که در خصوص موضوع اعجاز وارد شده اند نیز به جنبه های مختلف اعجاز قرآن کریم، خصوصا اعجاز بلاغی تاکید فراوانی نموده اند. در حدیثی که از امام هادی علیه السلام نقل شد بر این مطلب تاکید نموده و می فرمایند:

وإن الله بعث محمد (صلى الله عليه وآله) فى وقت كان الغالب على أهل عصره الخطب والكلام - وأظنه قال: الشعر - فأتاهم من عند الله من مواعظه وحكمه ما أبطل به قولهم وأثبت به الحجة عليهم، قال: فقال ابن السكيت: بالله ما رأيت مثلك قط فما الحجة على الخلق اليوم؟ قال: فقال عليه السلام: العقل يعرف به الصادق على الله

فیصدقه والکاذب علی الله فیکذبه، قال: فقال ابن السکیت: هذا والله هو
الجواب؛ ۴۴۸»

و خدا حضرت محمد صلی الله علیه وآله را در زمانی بر
انگیخت که خطبه و سخن (راوی گوید: به گمانم شعر را هم افزود)
برای مردم آن زمان بیشتر مطرح بود و پیامبر از سوی خدا از
موعظ و حکمت های الهی چیزی را آورد که گفتار آنان را بدان
باطل نمود و حجت را بر آنان تمام کرد.

راوی گوید: ابن سکیت در مقام ابراز شگفتی خویش از این
بیان امام هادی علیه السلام گفت: به خدا سوگند فردی مانند شما را
هرگز ندیده ام (آنگاه پرسید): امروز بر مردم چه چیزی حجت
است؟

امام علیه السلام فرمود: عقل، به واسطه ی آن راستگو در
نزد خدا شناخته می شود و از او پذیرفته می گردد و دروغگو نزد
خدا شناخته می شود و او را تکذیب می کند.
آن گاه ابن سکیت گفت: به خدا سوگند این همان جواب
است».

در این حدیث شریف بر اعجاز بلاغی قرآن کریم از بعد
هدایت، حکمت و موعظه تاکید شده، و در برخی دیگر از احادیث

۴۴۸ سند حدیث: الحسین بن محمد ، عن أحمد بن محمد السیاری، عن أبي يعقوب البغدادی، قال: ...
اصول کافی ج ۱، ص ۲۵.

نظم و اسلوب بدیع قرآن کریم به عنوان اعجاز قرآن مورد اشاره واقع شده، که در واقع نمودی از بلاغت قرآن است. امام رضا علیه السلام نیز این جنبه اعجازی قرآن مجید را مهم شمرده اند:

حدثنا محمد بن موسى الرازي، قال: حدثني أبي، قال: ذكر الرضا عليه السلام يوما القرآن، فعظم الحجة فيه و الآية و المعجزة في نظمه، قال: هو حبل الله المتين و عروته الوثقى و طريقته المثلى المؤدى إلى الجنة و المنجى من النار لا يخلق على الأزمنة و لا يغث على الألسنة لأنه لم يجعل لزمان دون زمان بل جعل دليل البرهان و الحجة على كل إنسان لا يأتيه الباطل من بين يديه و لا من خلفه تنزِيل من حكيم حميد. ٤٤٩

محمد بن موسى رازی گوید پدرم برایم گفت: روزی حضرت رضا علیه السلام از قرآن یاد کرد از حجت بودن آن و آیه و اعجازی که در نظم و چینش آن است به بزرگی یاد کرد، حضرت فرمود: قرآن ریسمان محکم خدا، و دستگیره مطمئن خدا، و راه و روش نمونه اوست که (ما را) به بهشت می رساند و از آتش نجات می بخشد، بر اثر گذر زمان ها کهنه نمی شود، چون قرآن برای یک زمان نیست، بلکه قرآن راهنمای استدلال و احتجاج

٤٤٩ حدثنا الحاكم أبو علي الحسين بن أحمد البيهقي، قال: حدثنا محمد بن يحيى الصولي، قال: حدثنا محمد بن موسى الرازي، قال: حدثني أبي قال: عيون اخبار الرضا، ج ٢، ص ١٣٠.

بر هر انسانی است، از پیش رو و از پشت رو سر باطل بدان راه نمی یابد، قرآن از سوی حکیمی ستوده نازل گردیده است. و در برخی روایات، تازگی و گیرائی خاص قرآن کریم به عنوان معجزه قرآن مورد توجه قرار گرفته است. امام صادق علیه السلام این چنین می فرماید:

عن الرضا، عن أبيه موسى بن جعفر عليه السلام: أن رجلاً سأل أبا عبد الله عليه السلام: ما بال القرآن لا يزداد عند النشر والدراسة إلا غضاضة؟ فقال: «لأن الله لم ينزله لزمان دون زمان ولا لناس دون ناس فهو في كل زمان جديد، وعند كل قوم غرض إلى يوم القيامة»^{۴۵۰}

از امام صادق علیه السلام سؤال شد که چرا قرآن کریم با تکرار و بررسی و انتشار جز تازگی اثر دیگری نمی پذیرد؟ آن حضرت فرمودند: «چون خداوند قرآن را برای زمان خاص و برای مردم خاص نازل ننموده است، لذا قرآن تا روز قیامت در هر زمانی نو و پیش هر ملتی تازه و باطراوت باقی می ماند.»
محدث بحرانی در مدینه المعجز نقل نموده است که: یک دانشمند مسیحی به امام محمد باقر علیه السلام چنین گفت:

^{۴۵۰} سند حدیث: سمعت إبراهيم بن العباس يحدث... شيخ صدوق، عيون أخبار الرضا (عليه السلام):

أسألك عن مسألة أخرى. فقال له أبى: سل، فقال: من أين ادعيتم أن فاكهة الجنة أبدا غضة طرية، موجودة غير معدومة عند جميع أهل الجنة، لا تنقطع؟ وما الدليل فيما ما تدعونه من شاهد لا يجهل؟ فقال له أبى: دليل ما ندعى أن قرآنا أبدا غض طرى، موجود غير معدوم عند جميع أهل الدنيا، لا ينقطع^{۴۵۱}

به چه دلیل ادعاء می کنید که میوه های بهشت همیشه تر و تازه است، و همواره در اختیار اهل بهشت قرار دارد، اصلا قطع نمی شود؟ چه دلیل و شاهد زنده ای بر این ادعا دارید؟ امام محمد باقر علیه السلام در پاسخ او فرمودند: «دلیل این ادعای ما، قرآن ما است که همواره تر و تازه، در اختیار همه مردم جهان قرار دارد و قطع نمی شود»

در برخی روایات، شامل بودن قرآن کریم بر معارف خارج از دسترس بشر و علوم غیب، به عنوان اعجاز قرآن کریم ذکر شده است.

امام رضا علیه السلام در این رابطه می فرماید:

قال الرضا عليه السلام: و كذلك أمر محمد صلى الله عليه واله وسلم وما جاء به وأمر كل نبي بعثه الله، ومن آياته: أنه كان يتيما، فقيرا، راعيا، أجيرا، لم يتعلم كتابا، ولم يختلف إلى معلم، ثم جاء

۴۵۱ مدينة المعاجز، سيد هاشم بحرانی: ج ۵، ص ۷۲.

بالقرآن الذى فيه قصص الانبياء وأخبارهم حرفا حرفا، وأخبار من مضى ومن بقى إلى يوم القيامة، ثم كان يخبرهم بأسرارهم وما يعملون فى بيوتهم، وجاء بآيات كثيرة لا تحصى»^{۴۵۲}

امام رضا علیه السلام فرمود: و قضیه پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و معجزاتی که آورده و نیز جریان هر پیامبری که خداوند بر انگیزته است چنین است (یعنی با مشاهده برای ما ثابت نشده و تنها شاهدان برای نسل بعد خبر داده‌اند). و از نشانه‌های حضرت محمد صلی الله علیه وآله این است که او یتیم، فقیر، چوپان و کارگر بود، نه کتابی را آموخته بود، و نه نزد معلمی رفته بود، آنگاه قرآنی آورد که داستان‌های همه پیامبران و خبرهای آنان کلمه به کلمه، و خبرهای گذشتگان و آیندگان تا قیامت را در خود دارد، و سپس از درون و اسرار مردم و آنچه را که در خانه‌هایشان انجام می‌دادند خبر می‌داد، و نشانه‌های بسیاری - که قابل شمارش نیست - آورد».

اینها نمونه‌هایی از احادیثی است که به اعجاز قرآن کریم اشاره دارد. البته چنانکه اشاره شد، اعجاز قرآن مجید منحصر به این جنبه‌ها نمی‌باشد بلکه جنبه‌های دیگری را نیز شامل می‌شود که

۴۵۲ سند حدیث: حدثنا أبو محمد جعفر بن علی بن أحمد الفقیه القمی ثم الإیلاقی رضی الله عنه، قال: أخبرنا أبو محمد الحسن بن محمد بن علی بن صدقة القمی، قال: حدثنی أبو عمرو محمد بن عمر بن عبد العزیز الأنصاری الکجی، قال: حدثنی من سمع الحسن بن محمد النوفلی ثم الهاشمی، یقول... شیخ صدوق التوحید: ص ۴۲۹ :

در روایات دیگر به آن اشاره شده است. هرچند که هر کدام از این جنبه ها نیز شامل صدها بلکه هزاران مصداق است.

مرحوم راوندی در این رابطه می گویند:

ولیست جملة الكتاب معجزة واحدة، بل هو معجزات لا تحصى، وفيه أعلام عدد الرمل والحصى، لان أقصر سورة منه إنما هي " الكوثر " وفيها الاعجاز من وجهين:

أحدهما: إنه قد تضمن خبرا عن الغيب قطعاً قبل وقوعه، فوقع كما أخبر عنه من غير خلف فيه، وهو قوله تعالى: (إن شانئك هو الابتر) لما قال قائلهم: إن محمدا رجل صنبور وإذا مات انقطع ذكره، ولا خلف له يبقى به ذكره... فعكس ذلك على قائله، وكان كذلك.

والثاني: من طريق نظمه، لانه على قلة عدد حروفه، وقصر آیه، يجمع نظماً بديعاً، وأمرأ عجيباً، وبشارة للرسول، وتعبدا للعبادات بأقرب لفظ، وأوجز بيان، وقد نبهنا على ذلك في كتاب مفرد لذلك.

ثم إن السور الطوال متضمنة للاعجاز من وجوه كثيرة، نظماً وجزالة وخبراً عن الغيوب، فلذلك لا يجوز أن يقال: إن القرآن معجز واحد، ولا ألف معجز ولا أضعافه. فلذلك خطأنا قول من قال: إن للمصطفى صلى الله عليه وآله ألف معجزة، أو ألفى معجزة. بل يزيد ذلك عند الإحصاء على الألوف.^{۴۵۳}

^{۴۵۳} قطب الدين الراوندی، الخرائج والجرائح ج ۳ ص ۹۷۱

و تمام قرآن يك معجزه نیست، بلکه قرآن خود دارای معجزه‌های متعدد و بی‌شماری است، و در قرآن نشانه‌هایی به اندازه ریگ‌ها و سنگ‌هاست، چون کوچکترین سوره قرآن که کوثر است از دو جهت معجزه است

اول آنکه: از يك خبر غیبی قطعی، را که پیش از وقوع آن، خبر داده است و همان گونه که قرآن خبر داده بدون تخلف، تحقق پیدا کرده است و آن خبر همین آیه ی شریفه است که می فرماید: بدخواه و دشمن تو ناقص و ابتر است چون یکی از مردم می‌گفت: محمد مردی مقطوع النسل است و چون بمیرد یادش از بین می‌رود و فرزندی به جای خود ندارد تا به وسیله او یادش پایدار بماند. ولی خداوند این گفته را عکس قرار داد و در مورد گوینده سخن محقق ساخت.

دومین جهت اعجاز همین نظم سوره است، چرا که این سوره با اینکه حروفش کم و آیه‌هایش کوتاه است دارای نظم و نظام شگفت، دستور عجیب، بشارت برای رسول، دعوت به عبادات با نزدیکترین تعبیر و کوتاهترین بیان است. و ما این نکته را در کتاب مستقلی که در این زمینه نگاشتیم آورده‌ایم.

و سوره‌های طولانی و بزرگ قرآن وجوه فراوانی از اعجاز قرآن کریم را دارا هستند: نظم، پر محتوایی، اخبار از غیب و... بنابراین نمی‌توان گفت که قرآن يك معجزه یا هزار معجزه و یا

چند برابر آن است و بر همین اساس است که اینکه می گویند حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله هزار معجزه و یا دو هزار معجزه داشته است اشتباه می دانیم بلکه معجزات پیامبر هنگام شمارش از هزارها هم بیرون است.

و مرحوم علامه طباطبایی جنبه های مختلف اعجاز قرآن را چنین تبیین می نمایند:

فالقرآن آية للبليغ في بلاغته وفصاحته، وللحكيم في حكمته، وللعالم في علمه وللاجتماعي في اجتماعه، وللمقنين في تقنينهم وللسياسيين في سياستهم، وللحكام في حكومتهم، ولجميع العالمين فيما لا ينالونه جميعا كالغيب والاختلاف في الحكم والعلم والبيان.

ومن هنا يظهر أن القرآن يدعى عموم إعجازه من جميع الجهات من حيث كونه اعجازا لكل فرد من الانس والجن، من عامة أو خاصة، أو عالم أو جاهل، أو رجل أو امرأة، أو فاضل بارع في فضله أو مفضول، إذا كان ذا لب يشعر بالقول.

فان الانسان مفطور على الشعور بالفضيلة، وإدراك الزيادة والنقيصة فيها، فلكل إنسان أن يتأمل ما يعرفه من الفضيلة في نفسه أو في غيره من أهله ثم يقيس ما أدركه منها إلى ما يشتمل عليه القرآن فيقضى بالحق والصفة، فهل يتأتى القوة البشرية أن يخلق معارف إلهية مبرهنة تقابل ما أتى به القرآن وتمثله في الحقيقة؟ وهل يمكنها أن تأتي بأخلاق مبنية على أساس الحقائق تعادل ما أتى به القرآن في

الصفاء والفضيلة؟ وهل يمكنها أن يشرع أحكاما تامة فقهية تحصى جميع أعمال البشر من غير اختلاف يؤدي إلى التناقض مع حفظ روح التوحيد وكلمة التقوى في كل حكم ونتيجته، وسريان الطهارة في أصله وفرعه؟

وهل يمكن أن يصدر هذا الاحصاء العجيب والاتقان الغريب من رجل امي لم يترب إلا في حجر قوم حظهم من الانسانية على مزاياها التي لا تحصى وكمالاتها التي لا تغيا أن يرتزقوا بالغارات الغزوات ونهب الاموال، وأن يئدوا البنات، ويقتلوا الاولاد خشية إملاق، ويفتخروا بالأباء، وينكحوا الامهات ويتباهوا بالفجور، ويذموا العلم، ويتظاهروا بالجهل، وهم على أنفتهم وحميتهم الكاذبة اذلاء لكل مستذل، وخطفة لكل خاطف، فيوما لليمن، ويوما للحبشة، ويوما للروم ويوما للفرس؟ فهذا حال عرب الحجاز في الجاهلية. وهل يجترى عاقل على أن يأتي بكتاب يدعيه «هدى للعالمين» ثم يودعه أخبارا في الغيب مما مضى ويستقبل وفيمن خلت من الامم وفيمن سيقدم منهم لا بالواحد والاثنين في أبواب مختلفة من القصص والملاحم والمغيبات المستقبلية ثم لا يتخلف شئ منها عن صراط الصدق؟

وهل يتمكن إنسان وهو أحد أجزاء نشأة الطبيعة المادية، والدار دار التحول والتكامل، أن يداخل في كل شأن من شؤون العالم الانساني، ويلقى إلى الدنيا معارف وعلوما وقوانين وحكما ومواعظ وأمثالا وقصصا في كل ما دق وجل، ثم لا يختلف حاله في شئ منها

فی الکمال والنقص وهی متدرجة الوجود، متفرقة الالقاء، وفيها ما ظهر ثم تكرر، وفيها فروع متفرعة على أصولها؟ هذا مع ما نراه أن كل إنسان لا يبقى من حيث كمال العمل ونقصه على حال واحدة.

فالإنسان اللبيب القادر على تعقل هذه المعاني، لا يشك في أن هذه المزايا الكلية وغيرها مما يشتمل عليه القرآن الشريف كلها فوق القوة البشرية ووراء الوسائل الطبيعية المادية وإن لم يقدر على ذلك، فلم يضل في إنسانيته، ولم ينس ما يحكم به وجدانه الفطري أن يرجع فيما لا يحسن إختباره، ويجهل مأخذه إلى أهل الخبرة به.^{۴۵۴}

قرآن کریم معجزیست در بلاغت و فصاحت، برای بلیغ ترین بلغاء و هم آیتی است برای حکماء در حکمتش، و هم سرشار ترین گنجینه علمی است برای علماء و هم اجتماعی ترین قانون است معجزه آسا، برای قانون گذاران و سیاستی است بدیع، و بی سابقه برای سیاستمداران و حکام، و خلاصه معجزه ایست برای همه عالمیان، در حقایقی که راهی برای کشف ندارند.

از اینجا روشن می شود که قرآن کریم، از هر جهت برای خود دعوی اعجاز می کند، آن هم اعجاز برای تمامی افراد جن و انس، چه عوام و چه خواص، چه عالم و چه جاهل، چه مرد و چه زن، چه

^{۴۵۴} علامه طباطبائی، تفسیر المیزان ج ۱، ص ۶۰

فاضل متبحر و چه مفضل. البته به شرطی این که این قدر شعور داشته باشد که سخن را درک کند.

چرا که هر انسانی این فطرت را دارد که فضیلت را تشخیص دهد، و کم و زیاد آن را بفهمد پس هر انسانی می تواند در فضیلت هائی که در خودش و یا در غیر خودش سراغ دارد، فکر کند و آن گاه آنرا در حدی که درک می کند، با فضیلتی که قرآن مشتمل بر آن است مقایسه کند، آن گاه به حق و انصاف داوری نماید، و فکر کند، و انصاف دهد.

آیا نیروی بشری می تواند از خود معارف الهی درست کند و آن را مستدل سازد؟ به طوریکه با معارف قرآن همسنگ باشد؟ و واقعا و حقیقتا معادل و برابر قرآن باشد؟ و آیا یک انسان این معنا در قدرتش هست که اخلاقی برای سعادت بشر پیشنهاد کند، که همه اش بر اساس حقایق باشد؟ و در صفا و فضیلت درست آن طور باشد که قرآن پیشنهاد کرده؟! و آیا برای یک انسان این امکان هست، که احکام و قوانینی فقهی تشریح کند، که دامنه اش آنقدر وسیع باشد، که تمامی افعال بشر را شامل بشود؟ و در عین حال تناقضی هم در آن پدید نیاید؟ و نیز در عین حال روح توحید و تقوی و طهارت مانند بند تسبیح در تمامی آن احکام و نتایج آنها، و اصل و فرع آنها دویده باشد؟

و آیا عقل هیچ انسانی که حداقل شعور را داشته باشد، ممکن می‌داند که چنین آمار گیری دقیق از افعال و حرکات و سکانات انسانها، و سپس جعل قوانینی برای هر حرکت و سکون آنان، از کسی سر بزند که مدرسه نرفته باشد، و در شهری که مردمش با سواد و تحصیل کرده باشند، نشو و نما نکرده باشد، بلکه در محیطی ظهور کرده باشد، که بهره شان از انسانیت و فضائل و کمالات بی شمار آن، این باشد که از راه غارتگری، و جنگ، لقمه نانی بکف آورده، و برای ترس از گرسنگی، دخترانرا زنده بگور کنند، و فرزندان خود را بکشند، و به پدران خود فخر نموده، مادران را همسر خود سازند، و به فسق و فجور افتخار نموده، علم را مذمت، و جهل را حمایت کنند، و در عین غرور و حمیت دروغین خود، تو سری خور هر رهگذر باشند، روزی یمنی ها استعمارشان کنند، روز دیگر زیر یوغ حبشه درآیند، روزی برده ی دسته جمعی روم شوند، روز دیگر فرمانبر بی قید و شرط فارس شوند؟ آیا ممکن است از چنین محیطی چنین قانون گذاری برخیزد؟

و آیا هیچ عاقلی به خود جرئت می دهد که کتابی بیاورد، و ادعاء کند که این کتاب هدایت تمامی عالمیان، از بی سواد و دانشمند و از زن و مرد و از معاصرین من و آیندگان، تا آخر روزگار است، و آنگاه در آن اخباری غیبی از گذشته و آینده، و از امتهای گذشته و آینده، نه یکی، و نه دو تا، آن هم در بابهای مختلف، و

داستانهای گوناگون بیان شده است، که هیچ یک از این معارف با دیگری مخالفت نداشته، و از راستی و درستی هم بی بهره نباشد، هر قسمتش قسمت های دیگر را تصدیق کند؟!!

و آیا یک انسان که خود یکی از اجزاء عالم ماده و طبیعت است، و مانند تمامی موجودات عالم محکوم به تحول و تکامل است، می تواند در تمام شئون عالم بشری دخل و تصرف نموده، قوانین، و علوم، و معارف، و احکام، و مواعظ، و امثال، و داستانهای در خصوص کوچکترین و بزرگترین شئون بشری به دنیا عرضه کند، که با تحول و تکامل بشر متحول نشود، و از بشر عقب نماند؟ و حال و وضع خود آن قوانین هم از جهت کمال و نقص مختلف نشود، با اینکه آنچه عرضه کرده، به تدریج عرضه کرده باشد و در آن پاره ای معارف باشد که در آغاز عرضه شده، در آخر دوباره تکرار شده باشد، و در طول مدت، تکاملی نکرده تغییری نیافته باشد، و نیز در آن فروعی متفرع بر اصولی باشد؟ با اینکه همه می دانیم که هیچ انسانی از نظر کمال و نقص عملش به یک حال باقی نمی ماند، در جوانی یک جور فکر می کند، چهل ساله که شد جوری دیگر، پیر که شد جوری دیگر.

پس انسان عاقل و کسی که بتواند این معانی را تعقل کند، شکی برایش باقی نمی ماند، که این مزایای کلی، و غیر آن، که قرآن مشتمل بر آن است، فوق طاقت بشری، و بیرون از حیطه ی وسائل

طبیعی و مادی است، و به فرض هم که نتواند این معانی را درک کند اگر انسان بودن خود را که فراموش نکرده، و وجدان خود را که گم ننموده، وجدان فطری هر انسانی به او می گوید: در هر مسئله ای که نیروی فکری از درکش عاجز ماند، و آن طور که باید نتوانست صحت و سقم و درستی و نادرستی آنرا بفهمد، و دلیل هیچ یک را نیافت، باید به اهل خبره و متخصص در آن مسئله مراجعه بکند.

اینها گوشه از بیانه‌های علمای مکتب اهل بیت علیهم السلام در باره ابعاد مختلف اعجاز قرآن کریم می باشد.